

مَشَاءَ اللَّهِ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ

بِفَضْلِ خَدَّوْنِ عَالَمِ الْبَصِيْقَةِ فَيُضِلُّ عَمَّ جَامِعِ اسْمَائِي اَدْوِيَهْ مَقْرُودَهْ يُونَانِيَهْ مَهْنَدِيَهْ اَكْمَرِيَهْ
مَعَ تَصْرِيحِ اَعْمَالِ دُخْوَانِ مَاهِيَّتِ مَزَاجِ اَنَّهُمَا مَسْتَبِيْطَةُ اسْتِفَارِ عِلْمِ وَحُكْمِ عِيْنِي حِلْدِ رَاغِبِ



اَزْ تَصَانِيفِ مَلِكِ اَحْمَدِ سَدَا اَطْبَا جَنَابِ حَقِاقَتِ اَبِ حَكِيْمِ مُحَمَّدٍ خَانَ اَلْاَطْبَا بَنِي اَلْمِجَنَانِ
بَايْتِهَامِ مُحَمَّدِ اَلْحَمْدِ بِنِ حَاكِمِي مُحَمَّدٍ وَشَخْصِ خَانَ تَوْرِيْثِ يَاقُوْبِيَهْ خِدْمَتِ بِيُوْرِيَهْ عَمْدِ مَصْطَفِيَهْ خَا

مَشَاءَ اللَّهِ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ

فارسی کافورست و غلات طلع را نیز نامند گویند که اسم بقول ماکول است و طب یعنی خرمای تازه را نیز نامند که اگر درختی هم اسم قاطعه است نزد علماء
 انگیزی الاهی خود و مخرج قلب معنوی سده است در بعضی دفعه میدهند و ازین و شراب و غیره ترکیب آوده استعمال میکنند کار بسیار است و یکی است
 کار شود و شش پنج کات و الف و ف و ح را در هله و ضم شش مجرب و کون او مجبور و فتح دال هله و خفا یا کسرون و سکون تختانی اسم سیله نیره است
 کار در بعضی اسم غله است که نزدیک آب را دیدگار که اسم با یکی است کار در کاف و الف و سکون را در هله و ضم نیم و ف و ح کاف دوم
 و الف دوم لب سکت یا چین یعنی دود و قیوم و کشادگی پوست تلخ و درخت بخری یعنی معنوی نلکین و وسین یعنی آشته افرازیگویند مزاج آن گرم و خشک
 و مزه آن تلخ و آن نافع در تمام اندام و سید و صفرا و بجزی و دهن و شش و فزا نده واضمه کار در نکا کات و الف و سکون را در هله و ضم میم و سکون نو ف و ح
 کات فارسی و الف آنم ستم از سبوحی است که در شقی باشد کار در نجاب خیار است کار در نکا کات و الف و کسر را در هله و خذ نو ف و ح کات
 فارسی و الف آنم و کاتالی کار رنگ اسم آنرا است کار و انگ اسم فارسی طاری است در اگر در کون که نزدیک آب می نشیند یعنی آبزا
 گردان نامند کار و رنگ اسم فارسی فح است کار در اسم هندی مطبوعات است کار و و کاف الف و ح الف و سکون تختانی
 و ف و ح میم و الف آنم کنول کار در کاف و الف و سکون تختانی و ف و ح کات دوم و الف دوم و کسر را در هله
 و سکون تختانی دوم اسم انگلی است کار در ی کات و الف و کسر را در هله و سکون تختانی بلسونا منک کار در می بند و اسم بلسوست
 کار در رک اسم الف ح است کار در بفارسی و درخت صنوبر است کار در سه و کا غله و کانه و کاکیان بفارسی قرط است کار در ساسا اسم در گوش
 دریایی است کار در سبج و کاسج و کاف فارسی و دل است آن نوی است از خال پشت بزرگ کوهی و نیز اسم قاطی است کار در بعضی عقاب است
 کار در اسم عربی حبا الف است کار در کاف و الف و کسر و سکون را در هله و ف و ح کات و الف و یابی تختانی و الف و یابی
 هندی تر و خشک و شش می واضمه و بلین شکم و مزه تلخ و زینوار و درم و صفرا و فغ نماید کاسکینج میمون فارسی است و صاحب سر را الطب گفته که گفته
 آن کثیر المنافع است کاسکینی یعنی کات و الف و کسر و سکون و ح فارسی و ح فارسی و کسرون و سکون یا تختانی اسم کثانی خرد است
 و بدون یا تختانی اسم کسوندی است کاسکینه و کاسه شکاک اسم فارسی شقاق است کاسلیس اسم جوز است کاسمیر هندی اسم پستان
 کاسمیری یعنی کات و الف و سکون و سکون و سکون و سکون یا تختانی و کاسمیر یا جایی یا تختانی جیم و الف و کاسمیر
 کاسمیر و سکون یا تختانی و ف و ح را در هله و الف نیز گویند و کاسمیر و و ا و عوض یا تختانی و اسم اول نیز آمده گرم و فقیل و واقع تپ در و کوم و کات آن
 تا بعضی و ف و ح در کات و الف و سکون است و جوانی نگار و و معنوی حواس باه را قوت دهد و در بول کاسینی یعنی کات و الف و سکون
 سکون و سکون و سکون یا تختانی اسم فارسی است و هندی نیز همین اسم مشهور و بعضی هند یا بفارسی کسناج و میونانی سارس سلیس
 و طرمی و اند و طوینا و انطونیا و برومی اند و یقینا نامند و آن نباتی است معروف در اکثر بلاد و هم میرسد گل آن را جودوی و در طعم آن اندک تلخی
 و انعام میانش از بزی و نباتی و در یک ازین بود قسم است یکی آنکه برگ آن عریض و دراز قریب برگ کاهو و با خنثی و مائل و ساق
 آن تا بد و در اع و زیاد و نیز پشانه های نرم و گل که بود و اندک بزرگ و خوش منظر و آن شبیه هندای شامی و با شمی و یعنی و میونانی و امر لفظا
 و اقطر را گویند دوم آنکه برگ آن کوچک تر و گل آن ریزه تر و کبود و تلخی آن زیاد و بقول بعضی این را هند یا و الف لعل نامند و حسب اختلاف
 و غیره بود و مکان و فصل تغییر و طعم و رنگ طبع آن بهم میرسد چنانچه گاهی در بستان تلخی بسیار بهم میرساند پس هنگام میل مانند گرمی میکند
 از سردی و بسیار از آن ظاهر دیگر و گویند که نباتی آن قریب الشبه با کاهوست و برگ آن عریض و شخ و شخ و شخ نیز نوشته اند که آن جری و نباتی
 آن دو قسم است عرض برگ باریک برگ و آن جاری جری و کاهوست لیکن بقول اهل اکثر از آن در حمال آنست و نزد من این فایق آنست
 و در صفت و معنی آن برای سده و کلمه و اگر چار از آن در لطیف و تغذیه است و فخر و نافع تر آن جهت جگر تلخ تر است زیرا که تلخ آنی سبب قیوت خود

کار در کاف و الف و سکون و سکون یا تختانی و کاسمیر یا جایی یا تختانی جیم و الف و کاسمیر
 کاسمیر و سکون یا تختانی و ف و ح را در هله و الف نیز گویند و کاسمیر و و ا و عوض یا تختانی و اسم اول نیز آمده گرم و فقیل و واقع تپ در و کوم و کات آن
 تا بعضی و ف و ح در کات و الف و سکون است و جوانی نگار و و معنوی حواس باه را قوت دهد و در بول کاسینی یعنی کات و الف و سکون
 سکون و سکون و سکون یا تختانی اسم فارسی است و هندی نیز همین اسم مشهور و بعضی هند یا بفارسی کسناج و میونانی سارس سلیس
 و طرمی و اند و طوینا و انطونیا و برومی اند و یقینا نامند و آن نباتی است معروف در اکثر بلاد و هم میرسد گل آن را جودوی و در طعم آن اندک تلخی
 و انعام میانش از بزی و نباتی و در یک ازین بود قسم است یکی آنکه برگ آن عریض و دراز قریب برگ کاهو و با خنثی و مائل و ساق
 آن تا بد و در اع و زیاد و نیز پشانه های نرم و گل که بود و اندک بزرگ و خوش منظر و آن شبیه هندای شامی و با شمی و یعنی و میونانی و امر لفظا
 و اقطر را گویند دوم آنکه برگ آن کوچک تر و گل آن ریزه تر و کبود و تلخی آن زیاد و بقول بعضی این را هند یا و الف لعل نامند و حسب اختلاف
 و غیره بود و مکان و فصل تغییر و طعم و رنگ طبع آن بهم میرسد چنانچه گاهی در بستان تلخی بسیار بهم میرساند پس هنگام میل مانند گرمی میکند
 از سردی و بسیار از آن ظاهر دیگر و گویند که نباتی آن قریب الشبه با کاهوست و برگ آن عریض و شخ و شخ و شخ نیز نوشته اند که آن جری و نباتی
 آن دو قسم است عرض برگ باریک برگ و آن جاری جری و کاهوست لیکن بقول اهل اکثر از آن در حمال آنست و نزد من این فایق آنست
 و در صفت و معنی آن برای سده و کلمه و اگر چار از آن در لطیف و تغذیه است و فخر و نافع تر آن جهت جگر تلخ تر است زیرا که تلخ آنی سبب قیوت خود

بر نفوذ بسوی جگر سرخ تر و در نفیج سرد و شدید رسد و گویند که بهترین آن شامی بستانی است و بعضی گفته اند بهترین آن طب شیرین بستانی است و افضل آن شامی که آنرا قطران بگویند آنچنان بستانی را که گاهی ناسند ببری مایه خشقوق و آن جدا باشد ازین سلسله گردد و کاسنی تر و تازه و بجزول شیخ سرور اول و تر و در آخر اول است و بستانی ابر و دار طب و گاه تلخی آن در تابستان اشتدادی نماید پس میل میکنند بسوی اندک حرارت که در تنگین میخان حرارت اشترین نمی نماید زیرا که اجزای باله بسیار است و با اجزای حاره لطیفه منتشر بر طاهر آن که از شستن اصل میگردد و بسبب ضعف ترکیب کمال لطافت دارند و در شرح طب هر دو فصل آن منع است و آن مرکب انقوی از روی ترکیب ظاهر ابر و دار طب آنچه در تبان بسیار گرم و یار باد گرم و در موضع گرم هم میسوزد مایل بگری است و خشک آن مایل بشکلی و با قوت تابعه با اعتدال و غیر شدید و نوع صغیر آن را رطوبت و لطافت کمتر از کبیر آن و بستانی بار و در طب تر از برای است و بعضی گویند که بستانی در برودت کمتر از برای است و همچنین تخم آن هر دو نفیج آن از بستانی در طعم قابض و جامد آن قابض و قبول شیخ خشک آن سرد و خشک در اول گویند و در اول دلی و گویند خشکی آن در دوم است و کاسنی تلخی در تبرید و در طب شدید تر از غیر آنست که کاسنی مفتوح و اشتا و عروق و مصلف رنگ خون و موسع مجاری و مسکن حرارت خون و مدت صفر و خشکی است و گویند که تعفیفه و در طب تنگین آن عطش کمتر از کاسنی است و گویند که آن اعدل از کاسنی بود و از آن در کبیر است و گویند که آن الطفت از کاسنی و کمتر در غذا و در آن حرارت با برودت است و بیش گفته که کاسنی تسخیل میشود و از هوای گرم گری میزدن خشک میگرد و چون خشک شد تلخی آن می افزاید و آن اندک حار میشود و چون آب آن همیشه نودانگی جوش و بیشتر صاف کرده بنور سبب نفع با و رام نماید تقویت معده کند و سد بکشد و اگر با بقول ملازم آنها مثل بادیان و کشوث آینه زینل آن در اراض مذکوره ظاهر باشد و اگر برادر او رام ظاهر بدن طلا نمایند نفع کند و طلاهی آب آن با مصلف آب اندر نیز و سر که جهت تبرید عضو یکم از دود تیرم آن باشد غلبه اکثر است و چون بار دوز آن حاره طلا کنند حرار انقباض کند و تحمیل در دم صلب نماید و طلاهی آب آن نافع او رام حاره است و کذا شرب آب افشاده آن و کذا ضماد برگ آن آنها را جاز و گاو و نوشیدن آن لطیف غلظ او رام کند و مایه نفع و تحمیل و انزال گردد و آن در جاعه عظیم نفع است چون با خیار شتر بنوشند جهت او رام حار اشتا نفع بخشد و همچنین اگر با صندل طلا نمایند و چون آب آن گل سرخ سودا میخورند بر صد غنی پیشانی طلا کنند در آسان گردانند و نیز طلاهی آب برگ آن تنها و یا با سرکه و صندل جهت صمد عار و صفر او می و با صندل سرخ و سرکه گلاب جهت شری و با طلا کونوی از شرب است جهت او رام حاره و در دوشم و ضاد برگ آن کوته جهت و در حار و خصوصاً در ضمن نبض نافع و نیز اگر بسوی و سرکه آینه بر چشم ضاد کنند گرم و او رام آنرا نفع کند و چون در کتب آن خیار شتر یا شرب توت ملکه در غرغره نمایند در ابتدای او رام ملط و طبع آن خنای نفع نماید و به دستور آب برگ کشیده تازه و بقول گیلانی آب کاسنی نافع نفث ادرم است و همچنین گل آن قاطع است اگر در شقان بسیار بخورند و صاحبان سرد مزاج موافق نیست و آن موافق معاجان سرد مزاج و حار است از شرب آب برگ است و کم موافق سرد مزاج است بقول شیخ ضاد برگ آن با در جهت خفقان و تقویت قلب حار و تنگین سبب آن غفید است و مقوی قلب است و مسکن خشی و بجان صفر و مقوی معده است و آن از نیکو ترین ادریه ای معده حار مزاج است و گویند که آن موافق مزاج جگر است بهر آنکه باشد با برای جگر حار شدید المراد است و جگر با در حاضر مثل سائر اقسام بقول با زنی کنند باین جهت است که کاسنی را خصوصیت با جگر است مطلقاً و گویند که آن مقوی جگر و مسکن نفث و حرارت است با شرب معده است و در آن تقویت با نفیج و انقباض است و آشامیدن آن جهت نفع سرد و جگر و طحال و یقان است و طعای حار نافع و موافق جگر حار و بار و نافع او جاع حار و بار و در آن و متقی مجاری بول و کرده است مزاج تلخ تر باشد در ف سرد و اراض جگر تر است و آشامیدن آن با جاکشی سنگ شود و کفجید باده جهت قوی و مصلف صفر ادری و بجان صفر او دم صفر ادری و شری و جدری و سبب آب برگ تازه که مزاج بنشیند که آنرا گرفته است و صاف نموده که آب کاسنی مرقق نماید با سنگین جهت تقویت معده حار و استسقا و نفع معده

کرتیا و محرق آنرا بر روی طبعین کاسیندین چو نانی سنی میگویند نامند و بابت آن سحر و ست و در اکثر بلاد میسازند و در احوال خبری و برای کتب و غیره
می نگارند و بهترین آن دعا است بآبوی و شمیری و سحر قندی و مصری است و از مطلق آن دعا و کاغذ مصری است که از اساق بر دی میسازند و بهترین
آن آنست که زیتون باشد بقول الطالک مصری که از بر دی و اصل دل نشین میسازند و بقول کایم مونس مصری مصلح اساق بر دی و اصل بنشین بر تن
آنست و زیتون و تخم بتر بر آن محرق مصری است و صاحب جلال نوشته که بنگاه قطناس محرق گویند مراد از آن کاغذی سوخته باشد که در مصر بر دی
میساختند و در اول و خشک در دوم و شیخ گرم نهیل و خشک در دوم و الطالک گرم و خشک در دوم نوشته سوخته آن طبع نزن الوم و نفوس
سوخته آن حایس حافت و بخور آن نفع زکام و سونو بیان حایس خون افش و کلمه کشنده آن و طلالی آن جهت سحر و طران و احتمال آن جهت بیان
دوم و در چشم و آتشاید و غرق آن با شورایی سر طران سری جهت خروج ریه و حسن خون را سینه و صده با دود و به سبک کاغذ و قروح و ساد
بدست و اطفال آن بران با دود و به سبک نفع قروح اسما و شراب آن یکدر و نفعی قروح صده و آتشاید نفعی آن در سحر و آب جهت قطع نفخ الدم نفع
مقدار شربت آن کشمال پاشیدن سوخته آن بجهت قروح رطوبه چرک و غیر چرک و زخم پا حادث از موز و طعم آن در پیچیدن کاغذ بر عضو مخرج
با خون آن آلوده نم آن چون آب ترکند و در حال رطوبت آن کتابی را با نسیج پیچیده گذارند تا خشک شود پس در آن نواصیر داخل نمایند
آنرا بسبب متعفن شدن آتش و سار و بر آن در اکثر امور بر دی سوخته است کاغذی که گرم است کاغذ اسمرعی و طالع نخل است که کاهاری
تار و نه است و عاز بسیار بزرگ را نیز مانند کاغذ فرو دای است که بندی لگرونده نامند کاغذ فرو ریشته کاغذ و الف و زخم فاسکون و دود و راه جلد
مشق از غش کف بنی پوشیدن و چون کاغذ پوشیده کردن و با نسیج سحر طرات در جبهه غایت است لهذا بن احمد سسی گفته و آن نواصیر را کل
بپوشد و با نگرتری که پیچیده بنی کسوز گویند صحن دخی است بسیار بلند مانند دخت دیو دار و سفید رنگ و کمر شایع و رنگ آن شبیه بزرگ
مولسری و از بزرگ و پوسه است چوب چینی اجزای آن بوی کاغذی آید و چوب آن سفید رنگ و سست و نرم و سبک و گویند در گرمی بها اکثر رنگ
و مار قریب دخت آن بسیار باشد از آن دخت هنگام قطع آن یک سسی با دال کاغذ فرو دهن کاغذ فروست و نهایت تند بو و غلیظ و مائل بمری
و گفته اند در آن که دوق و زلال و رطوبت بسیار باشد کاغذ فرو دهن هم میسر دوسالی که آنرا کتر بود کاغذ فروست می شود و گویند نهایت در یک سال
سمن طبعی و یا بهتر بزی حال میکرد و دخت آن اکثر بلاد چین و جزا از زیر باوات بعض بلاد رنگ است و بهترین همه آنست که در جزیره بود
که در نفع بظلم است و باطل کیصد و سی در جبهه هم میسر هم از جوب دخت آن بری آورند و هم از نته دخت آن بطریق تر شمع یا شمع صمغ
و صطکی بری آید و هم از طبع نمون ریشهای دخت آن بعلی آورند بهترین همه قسم اول است و بعد از آن قسم دوم بعد از آن قسم سوم و گفته اند
که کاغذ انواع است چنانچه قصودی در باغی و ازاده و سفرک و ازرق و از زررق بعضی از جوب آن تصاعد میشود و بعضی مثل طلا جوب آن میاید
و آن سفید و لایم است و بهترین همه قصودی است و آن سفید صاف است پس باغی و بعضی نوشته اند که کاغذ اقسام بسیار شدگی را با بی بکسر او و جمله
و نفع بایستد و بر و صده عوض آن نیز آمده و الف و کسر و حار و سرد و یا نسبت در وجه تمیز آن گفته اند که بسبب تصاعد آن ریح است از کال
الطافی که در او بعضی گفته اند که ریح نام بادشاهی است که اول آنرا یافته بود و یا در عصر گرفته بودند و بنام او شهرت یافته و این را بهترین
همه سسی نامند و آن دانه شمع طبعی می باشد که خود بخود از بلطن آن دخت جوش خورده بظاهر بری آید مانند صمغ و دیگر و این اعلا می باشد
و چون گرمی بدان رسد باید آتش بکشد و گویند که در مواضع کثیر دخت آن سولخ میکند پس از هر سولخ آن دانه
مانی بری آید و نفع میگرد و در آن کاغذ فروست و بعد از آن آن دخت در همان سال خشک میشود و بعضی گفته اند که آن ششمنی است که بر دخت کاغذ
می نشیند و معتقد میگردد و مانند ترکیب و شیر خشک و رنگ اینها همه سفید بنانی می باشد قسم دوم قصودی گویند که این معسوب موضع قصود است

نوع
نوع
نوع

نفیدست و سرگین آن ریاضت آن هر روز نیم دم با سنجین بدو امت خوردن طحال را بگذارد و همچنین خاکستری آن با سنجین و کذا ساخته
آن جهت سپردن وقت باغی چون در یک سی بازیت پزند و بیکرم برات و خاصه در بار نند قوی و ریخی را نق کنند چون در سنجین گرم
آن نشانند در دانه را نفید بود و خوردن شش سوخته آن لیتقال با شرب اخص قطع اسهال کند همچنین استخوان سوخته و کذا سنجین آن ادراسفرا
و حبس آن از انتشار بسوی بدن شش سیلان معاد بسوی معده و اسهال قطع اسهال صفراوی کند همچنین قریص گوشت آن با کشنده و سرگینا
بعضی ترشید و اندکی زعفران همچنین نه باشد بر او شش آن و کب سوخته آن چون با اسهال بخورد نازخ را حبه لقمه و دیان نماید و گویند که چون
شش سوخته آن را در ششال با تمبیل از خارج حبه لقمه بر شکم نماید و سرگین آن بر قعدت دهد و درم آن نفید و طلای پی آن بر او
طرخ همچنین زهره رنگ و مفتوح افواه بر او سرست و طلای زهره آن با آب گند نافع بود اسهال و اسهال و با عمل مفید قروح و مقدر چون
با شرب نوشند غوطه قوی آورد و براده و قصبه و صندل خشک کرده آن جهت باغی لقمه است چون با شرب بخورد و یا در صندل و سرشست
انداخته بخورد که اسهال منی و منج سرعت انزال کند و شرب پی آن نافع حرقت البول و تخور سرگین آن ولادت بجا آسانی نماید و اخراج
بچین برده کند و درم بار زهره را بگذارد و همچنین صفرا از زیر ناف نخرج چنین درده است چون مدتی نند باعث قتل چنین زنده گردد و
فرز زهره آن با دانه سبب جهت احتباس منی و تقید رحم نافع و طلای آن با عمل سکون درم و در قروح و زکرو و آفتابین همین
جلیل اورام آن است و صفاد آن نافع در و معاصر حرق و لیس و دستور طلای خاکستری آن بازیت کند و نند آن گرم با سرگین از او طاع
نماید و درم آن نماید و طلای با عمل تجلیل اورام تقصید و همچنین کند و صفاد خون رنگ و مخلوط بخوریش و گرم کرده آن جهت تسکین در قروح
و معاصر حرق نرفته و نیز صفاد و سرگین آن بار و ن جهت نفوس مفید چون شش آن سوخته با طعم بخورد تب بیدار نفع کند و نشستن در قروح
و یا با صاحب تب بیدار بول آن با لولی آدی آمیخته از الدان نماید و صفاد و سرگین آن نافع الک گزیدگی بپوشد و با سرگین گزیدن زهره و سرگین
گسل و طلای زهره آن نیز نافع گزیدن بپوشد که گزیدگی آن که گزیدگی است جهت نفع سویم می آشناند و بخورد شش آن جهت گزیدن آشناند
بپوشد و سرگین و همچنین بخورد آن با زهره سرخ طر و حوام و معاصر نماید و چون پی آن در طری طلای نماید بر آن یک نافع شوند و با لک
گردد و خون رنگ و سمیت چون انسان وقت نسج آن بقدر چار و قیاس از او نشود فاعل بخنق است بسبب سدن اندر روح و حدوث و دم
خیره و لغز تیرن و عارض میشود و شارب نرا غشای شدید و خلق و اضطراب سرخی زبان و در نوا حی خلق و تشنج عصب کزاز و اختناق عظمی
شدید پس با لک و علا شش نوشاندن پیو یاب با با سرگین مخلوطه و تخم کربن خاکستری و درج با نجیر با لفظ و آب بود و نیز شش بخرام و طبع
آن نیز و بیک طباق و طبیعت و موهره ارمنی و حرقان بقیع حاد است با چمد آنرا اشاکد از زهره خون جامد نوشاندن در خلق آن نبوات
کمر و کفکند و تقویت نافع و قلب بشو مات و مخلوط نمایند و بر شکم آن اگر وجود مال العسل ضا که کند و در بخا ز قی کردن البتار احتساب نمایند
تامری با نافع خون جامد شقر در معده بسوی فوق منتر گردد و علامت صحت او آنست که از قروح سفلی و نیز شش شکر با زعفران
مخ کرده و همچنین صحن گوشت آن نوشته اند که چون آنرا خام بنه او یا پخته در خون آن فرو برده و شش کشند و سرگین را حکم لیس بگذارد تا
متعفن گردد و گرم اند پس آن که ماریا بر آورده در شش کشند و بکنند تا یکدیگر را بخورند و یک گرم باند آن گرم سم قاتل است خوردن
نیم درم آن در سبب ساخته است و چون قدری از آن با زهره لیس ساخته در پی کسی بپند بپوشش گرداند و از خواص زهره آنست که
مالیدن آن بر تنه درخت گرم آن قاتل در فقر آنست خاص خنده آن در جوی فقر است و اعمال و خواص فیرو سرگین آن بقول بنیان دوده
و گرم بر صورت گاو چشم و گاو با بونام آن خوان است گاو و دار و اسام جوی فقر است گاو و اندام گرم است گاو و برین جادیس طوطه

کافور
کافور
کافور
کافور
کافور

کافور که است و گویند شکر است که جایز نامند گاه و روین لضم کاف فارسی و الف و سکون و او و هم را از اول و سکون او و فتح با
 و سکون نون اسم هندی جزا بقدرت و در گاهی روین بیاید کاف و ایچی بفتح کاف و الف و فتح و او و الف و دوم و کسبه هندی فارسی شده
 و غما و سکون تخمائی هم کل موتی است کاف و زان شیخ نوشته که هم شیشه است و گمان میکنند که آن کاف و زان ستونی لسان الثور
 خاصیت آن تفریح و از انجم است این شیشه گفته که در او و سبک آن کاف و زان کاف و زان است کاف و زان لضم کاف فارسی و الف و سکون
 و او و فتح و زانجه و با مسوده و الف و سکون نون اسم فارسی ست عبری لسان الثور و میونانی فوخلص و یونانیس و یونانی
 بکل و هندی کاف و مائه و صفای نون هندی آن سنگا هلی نوشته و حق نیست که این غیر آنست آن بنای ست و در بزرگ شکل و رو و شیب
 زبان کاف و فشن لیس غریب بنقطه نقطه های سفید نیم و شاخ های آن باریک و درشت مانند پای نخ و سبزی بزرگ و در بزرگ شکل و رو و شیب
 نیز بزرگ و درشت و یونانیست تازده آن سبز مایل بر روی کوه آن مایل بسیار و درخت کهنه تر و در سیه تر شود و گل آن لاجوردی رنگ
 و از گل آن که بیشتر و طولانی و تخم آن در باد خشونت و خاسته می رنگ آن رنگ لعابی نیست آن که در باد و خاسته می رنگ آن که در باد و خاسته می
 و نیز نر لسان و نواع عظیم آبا و از ملک هندی نیز میشود و لیکن بزرگ آن نازک شیشه لیس نوشته که کاف و زان سوجود و در باد و خاسته می
 و اینها طلبا از اسباب مشابهت با کاف و زان استعلی دارند لکن آن از قسم مر و ست و کاف و زان نیست و کاف و زان قوت خاصیت با قرب
 طبیعت از احتیال مخفیست و در آن این منفعت نیست و ابو حنیفه دینوری گفته که آن عسل است که بزرگ آن مغز و شش بر روی زمین پشیم
 شش زبان کاف و ست و از وسط آن شانی بقدر ذراع و طول بری آید و در سر آن گل سیاه رنگ آن در مای و جاع زبان و شوره است و عسل
 نوشته که قوی گمان کرده که این کاف و زان است و نیست چنین این بنای ست که مردم آنرا از لسان الثور و نیز کمال را مانند و فرق میان این کاف و زان
 آنست که بزرگ این بعضی باریک میباشد و چون خشک شود شش و قریق میگرد و بخلاف بزرگ کاف و زان بوی بزرگ این شش بوی خیار میباشد
 و خام و مطبوخ مغز و این نافع حقیقاً حرارت معده است بهر آنکه طبیعت این مایل بر و در طوبیت است و نافع قلاع و امراض دبان و
 صاحب جامع نوشته که این نبات را با زرقیه ابوشانا مانند و بزرگ آن از بزرگ ظاهر بیشتر از بزرگ کاف و زان شامی است که هنگام تازگی آن میباشد
 و سید کاندرونی و شمس فارسی گویند که این همان است که دین زمان بدل کاف و زان استعمال میکنند و در آن زنجیران از کاف و زان شیرین گویند
 و قبل ازین زمان بدل کاف و زان بزرگ نسل کاف استعمال میکردند و آن عروست و لاجزای موصوفت را کاف و زان شیرین میگویند و زای و خزان از
 بزرگ نسل کاف که پیش ازین زمان استعمال میداشتند و در بزرگ این هر دو و ایچی از تفریح نیست لیکن بزرگ قسم اول شیرین و زویت و زویت نافع
 سر فزشتک است و لیکن در گل سیاه آن خوشبو سکون قلب در آن تفریح است ازین گل با شکر سفید گفته میازند و آنرا گل شکر کاف و زانی میگویند
 جت امراض سینیه مفید و قوی قلب مر و نافع امراض سوداوی است و صاحب تحفه میگوید قسمی را که در امضهان و بعضی بلاد کاف و زان پیدا کنند
 آن را با حوضت و گل آن لاجوردی میگویند و در میان جلد بهترین آن کاف و زان تازده است که بزرگ آن سبز مایل بر روی و طبر و درشت و
 بر روی آن نقطه مثل منقار و زغب آن در تخم بزرگتر و شکل آن بعد شش نیست شش باشد و از گیاهان و یا خراسان آنرا زویت و قوت آن تا بهقتال
 باقی میماند تازده آن گرم و تر و رول و بقول شیخ قریب از معتدل و حرارت و مایل بجات آنکه در طوبیت آن در آخر اول و خشک آنرا طوبیت
 کمتر و مایل بر و در گریه معتدل و حرارت و طوبیت و گویند سرد تا دوم و تر و رول و بقول خورشید و تر و در آخر دوم و این هر دو قول را
 بعید شده اند و گل آن طبیعت تازده نیم از ای آن است در تخم لیس در او و یکلبید نوشته که کاف و زان گرم و تر و رول است خاصیت آن در تفریح
 قلب و قوت آن با غایت عظیم است و باغات او میکنند و در آن از قوت سبک سوداوی قریب است پس تفریح خون قلب و جوهر روح میکند و این سبک
 بقدر لای گفته که جمیع اجزای این شیشه قوی قلب و مفر است خصوصاً گل آن نافع قوتش امراض سودا است باطله آن مفر و قوی اول و در حرارت

والف و سکون یا قوتانی بملول اسم هندی ماده گاو است گوشت آن را در سفوف شک پیچند و ادراس می کشند و مولد بواسیر و باز و سیاه است
 گایتری پنج گان فارسی والف و کسر تخمانی و سکون فوقانی و کسر اول و سکون تخمانی دوم اسم و فتن کبیر است گائی که در و سمن و فتح کان
 فارسی والف و کسر غمره و سکون تخمانی و فتن کبیر اسم و سکون اول و فتح و سکون اول اسم و فتن کبیر است گائی که در و سمن و فتح کان
 پیترگی و فتن کبیر اسم و سکون تخمانی و فتن کبیر اسم و سکون اول و فتح و سکون اول اسم و فتن کبیر است گائی که در و سمن و فتح کان
 براید و فتن کبیر اسم و سکون تخمانی و فتن کبیر اسم و سکون اول و فتح و سکون اول اسم و فتن کبیر است گائی که در و سمن و فتح کان
 بر آمدن نازک و نرم و معده سرد و خشک شدن اندک است و تیره و بعضی نقطه بسیار می آید و در و سمن و فتح کان
 شغال دیده شد و آن دشمن دران و یاد زهر و دیا در گره و خمد میگرد و نوزد پندیان سرد و فتن کبیر است گائی که در و سمن و فتح کان
 آسیب جن و پیری در ساد خون و حافظ چنین از اسقاط و باهر که باشد مغز و طفر بود و نیز نوشته اند که عذاب نافع نماید و او تب و کف و بخت
 با نوبت که بسبب کف پیدا شود و زرد نماید و کوری که زن نماید و است برو بسیار عاشق بود و مزه میدهد و عمر دراز گردد و اضر اسمیه را نافع
 و در و آن که زنده شیا طین بود و چیز به پیری است رنگ بدن را روشن کند و رونق دهد و خلاص می شود اگر در و سمن و فتح کان
 و در و آن که غایط خلاصه آرد و گرم گوشت هم دور کند و نیز و نولیان کلل و سمن و در بولی و حیض دجال و فتن کبیر است گائی که در و سمن و فتح کان
 و ذات الریه اطفال سینه را شوره کلل و اجابت بخش سفید می کشد و تقویت بصر میدهد و طلای آن بوق و برص و التیام جراحات نافع و باب کشنده
 تیره و غله ساعیه و امثال آنرا نافع و با شراب جسته و یا نیدن موی سیاه در موضع برص و در التیام بعد کندن موی سفید از جراحات است و
 سوطیک عدس آن باب چند جهت نزول آب و چشم و آشنایان آن هر روز بقد و وجبه با جلاب ابدان حمام با فاصله و عقب آن با زلاله و جبه
 مرغ خیزه استعمال بخون باعث تسخیم بدن و تولید پیچ و صاحب تذکره الهی میگوید که تجربه چند بار آیه وادی نویسد که اکثر استعمال او بزرگان
 و بریده و حید را با دوزان و مردان شایع و در و سمن و فتح کان و در و سمن و فتح کان و در و سمن و فتح کان و در و سمن و فتح کان
 افعال و خواص این بقول اطباء و یونان در حرح البقر مسطر شد فصل کاف بابا و موحده کتاب بفتح کاف و با موحده والف
 سکون با موحده قانی اسم عربی گوشت بریان زده با تری است بلا حجاب میان آن میان آتش و اطلاق آن بر گوشت بریان خاصه و مانند
 آن از بگوشت طحال و طاهر و نیره کرده میشود و میری شود و نیز گویند و نسام میباشد و بهتر است هم که با گوشت حلال چاق خیزه چرب است که
 قطعهای آن کوچک و همچنین گوشت ماهی لطیف بر آن کاشته چوب نیک و مسامی بریان کرده نمک فلفل و غیره بقد رانی و در و سمن و فتح کان
 بران زده باشد و آنچه به شیخ اعتمدال بریان کرده باشد بهتر است از آنچه در و سمن و فتح کان و در و سمن و فتح کان و در و سمن و فتح کان
 گوشت مانند کباب شامی که با پیچ مانند و با غیر آن ساخته باشند و کباب گوشت آهو و گوزن و طیور و امثال اینها نیز لذیذ میباشد و لیکن بسیار
 گرم و خشک است و بدترین کباب آنست که از گوشت پیر لاغر و نمک بسیار بران زده و با بر آن کافور و زعفران و بشل بیدار و بیدار و بیدار
 و زقوم و غر زهره و مانند اینها بریان کرده باشند که آن ضرر بین می نماید و یا آنکه سوخته و یا غیر مسامی و اجزا بریان باشند با کمال مزاج آن
 گرم و خشک و گویند گرم و تر بحسب اختلاف کوه مختلف میباشد و در شدت و ضعف و خواص آن نیز بحسب اختلاف کوه مختلف و بهر
 مولد خون و مغوی اعضا و بدن و با مضمون بدن و کرده و محرک اشتها و موافق معده مطوب در جان و غذای آن بیشتر از غذای غیر
 بریان و نافع برای کسانی که فصد و با حجامت و یا علاج کرده باشند و در پیغم و بعضی مولد خون صالح و با مساق و کشنده و فلفل و ساکن و ادویه
 حاره حاصل اسالی رطوبی و در گرم مزاج صورت صلیح است و آن سنجیدن اطراف و سمن و فتح کان و در و سمن و فتح کان و در و سمن و فتح کان
 بر کباب ماهی که گویا آنرا زنده و خود را زنده کرده اند و نیدن است و گوزن که نوعی از کباب است در مقام خود باید کباب بخیمنی اسم هندی

کتاب طبایع و احوال
 فصل در گوشت
 کباب

[illegible]

آن خرج چنین می شود و در مقابل آن قابل است و چون با هم وزن آن آردند در سرشته بر عضو گذارند تا قیام مقام و اغ است
و چون از خارج بر بدن گذارند قروح باور پیدا کند و اصلاح آن باشد و نشا سکنند و قبول صاحب شیخ استعمال آن از خارج قروح ببلد است و منع آن
روغن گل بدل آن انجوه و از داخل استعمال جائز نیست بسبب کمال حدت آن و چون کسی آنرا بخورد اعراض آن آنهم و کرب و عارض بدن بخیر
ماند اعراض بلادر و نحو آنچه خوردن ظاهر و علاج این علان آنست جالینوس گفته طیب را منزه از نیست که آنرا از داخل استعمال نمایند زیرا
که خاصیت آن خرق است بکرات قلب ایضا و گفته که آن خاصیت بطل حرارت قلب از مسموم قمار است گیلانی گوید که دوستی ازین حکایت
کرده که بگیزد یکسج نو با آب لیمو ساید و در چشم گزیده جانوران می کشند و اندکی از آن جوشانند که ازین افاقه می شود و از خلق آن چیزی غلیظی
و در اندک زمان کشاد و می گردد و این وقتی است که آن گزیده صاحب شعور باشد و از آن آثار احیات ظاهر شود و اما چون سم در آن اثر کرده باشد
و آنرا شعور نباشد و بر فرود بدن و در از حلق قاذر بود لیکن چون عضو یا آنرا بشکند از آن خون ظاهر گردد و درین هنگام باید که چند موضع آن از
هر دو شقیقه و پیشانی و عضلات نزدیک مرقع با مل با منی و بسوی کتیدین ساقین بشکافد و شرط رنند بعد از این دوا الطوخ سازند که آن
منهوش را از ناز و صحت بخشد و اما چون آنرا شعور نباشد و کلام نکند و از موضع شکات و شرط خون بر نیاید آن مرده است خواص آن بقول اهل
بند در بطور بی خواب آید کسل و بفتح اول و کسر بار ناری و سکون یا تحتانی و ملام و سکون و او اسم تیند و خر و دست **فصل تک کاف** اما
فوقانی کت قط است کت یا چس بفتح کاف یا کات فارسی و فوقانی هندی و الف و فتح بهم فارسی و سکون سین مهمل اسم و حث کتی کتار را
بفتح اول و تا فوقانی و الف و فتح را مهمل و الف ثانی قسمی از شکر است که باریک بود و در و گردان و بهی رافع حرکت پش را و رنگ کتان بفتح
کات و تا فوقانی شده و الف و سکون نون و کسر کاف نیز آمده اسم عربی است و یونانی لمیسنوزون و تخم آنرا همی بزرگ کتان و مسرطنی باری اعلا
و بشیرازی بزرگ بلفظ بنظرینس بغاری تخم کتان و در آن گریزی کینسید و بسندی اسمی دسی گویند و گیلانی گوید که بزرگ کتان را بزرگ مطلقا می گویند
و روغن آنرا و بن الیزر نامند و گاه این روغن را نیز بزرگ گویند نباتی است بعد از کینس و ساق و برگ آن باریک و گل آن لاجوردی و قهوه ای
آن قریب بخود و پراختن و تخم کوچک چون اندک طولانی و اطلس با لبی بزرگی و تیرگی و بعضی با لبی سبزی و قشیه و نوعی سفید نیز میباشد و بهتر است
تخم آن و گردان وزن و نیز بهر است فزج مجموع آن در اول گرم و خشک و بارطوبت فضلیه و بقول شیخ تخم آن گرم و در اول معتدل در رطوبت
و بهر است و بقول ماسر حبه است با هر چه کیفیت و گویند معتدل در حرارت و برودت و خشک در اول و گویند گرم و خشک مگر حرارت آن بیشتر
از خشکی آن و قوت نبات آن قریب آنست و در آن رطوبت فضلیه است خصوصاً در تازه و تر آن و طبع تخم آن چون در آب جوشانند تجلیس و
تلمین است و شیخ میفرماید که قوت آن قریب از قوت حلیه است و شیخ و جالی منفع بسبب رطوبت فضلیه و تسکین اوجاع کمتر از تسکین باور کند
و گویند نافع است از شامخ ادرام جاده و باره و قروح ظاهری و باطنی است مثلاً آن باسل و زیت یا روغن بفسه جبت ادرام ظاهری و باطنی و
با آب خاکستر آینه جهت تلمین و تجلیس ادرام صلبه و ادرام س گوس و همچنین لعل آب طبع آن نافع و طایبی آن برای قروح ظاهر بدن باغ الفست
و ضاد آن با سرکه قلع و قوبا و بنور بید نه قوت خصوصاً با نظرون و آنجیر و چون هموزن آن حرث آینه باسل سرشته بر موضع ضاد سازند و با
سرکه طلا کنند رنگ او سفید گردد و همچنین اگر با حرث عمل بر شیخ و تقلص خصوصاً در شیخ و نهانها و تشقق و قشر آنرا ضاد نمایند و گاهی در آن مسل
و موم اضافه کرده و فوطی آن عمل می آرد و اگر با آن بورق و خاکستر مساوی آینه باسل و قوبا طلا کنند قلع نماید و چون در شراب پنجه بقرقوع
شده و و غله طویع سازند بفسه و چون بدان روغن کجد آینه بزرگ قروح رافع کند و از ادرام و مسوزش آنها نماید و باشند آن سوخته آن جهت
خشک کردن جراحت و تسکین درد و لذت آن نافع و ضلای آن با آب سرده جهت مدع وری و قوبا بی دماغی و قروح سرفیه و چون آنرا سوده
با آب گرم سرشته بر خضاب نمایند شب صداع وری را زایل کند و دغان آن نافع و نکام عارض است و مینی و چکاندن لعاب آن چشم

فوقانی کت
فوقانی کت
فوقانی کت

مثل دندان اضراس و سیدی باشد و در بدن نمی ماند و گلیستین یعنی در بدن خلیه آن از خواص ناراست و سببیت یعنی باریک میزنوگ مثل
 دندان ششتری باشد سبب سبب قبول البسی نگاری و کشاکش کانی نیز در او هم گمانی فرست بعضی گویند که گمانی سفیدگی میفرست از گمانی خرد و می باشد
 و این قسم بهتر است هر دو تخ و تیز و داغ کرم و باد و تب در دیلو و دشواری بول و بطلان حس شامه و قابل کرم شکم و داغ بیماری دل و مجلیست
 در مغزوات ایامی مسطور است که آن گرم و خشک و سوخته و داغ ریح و بلغم خفیف نفس ششی و هضم و نفع سرفه بلغمی و درد دندان بار و درد و دیلو
 و سایر البول و قابل کرم شکم و داغ بوی سیر یا دی و گلی گمانی زرد و هضم داغ بار و بلغم نافع سرفه و فواق و ششیست و گویند که گلی همه اقسام او ستر
 کند و حرقت البول و تب بلغمی و هضم و داغ خفیف شکم و سنگ شامه و فید اگر قسم خرد و آب ساینده بر تارک سربند قاطع رعاف مست
 و سوط شیر و گمانی خرد نافع ضرع است و احتیاق اگر چه ببولت که فی الحال بهوش می آرد و اگر بار گمانی خرد مثل تنگ کشد و داغ
 کرم دندان است و تعیین مضمضه از طریق گمانی که یک و شش و کل و بار از اجوشاده باشد و در کرم خوردنی دندان را نفع است اگر برگ گمانی
 ساینده به چشم بندد فید در چشم است و کذا آب برگ آن صاف کرده قطره چشم چکاندن و اگر پنج گمانی بزرگ و پنج گمانی خرد را با پوست
 و پوست پنج کند و روی ساینده برستان ضار سازد بستان غلطیده راست گرداند و اگر پوست گمانی تازه و دیر شاهی و از رشک باشد
 نیم پاؤر و دو آن شیر تازه ماده گاو و بوشانند نصف با نه صاف نموده بوشند و از ترشی و باری بر سینه باری کسی که مطلق از کاف و با شربت
 رفت باشد نافع است و کالت اصلی می آید و طریق گرفتن که از گمانی مثل که از جیده است بعضی از شخص ستر نقل کرده اند که خوردن نان با شیر و
 گمانی از چند و ضیق نفس شدید که بوی داغ نفع شود بجات می بخشد و صفا و مصل او را هم بلغمی است و چون کیده اند از دفری کرده و دهن آن
 حکم بسته زیر آن سوراخی نموده بلیق تپال منبر غطیه آن نموده در شیشه نگاه دارند و هر صبح اندکی با برگ پان بخورند و بوی و ضیق
 و کف و سل و سرفه سوداوی و صفراوی و بلغمی و در سینه و تب لیزه و عشته نافع و فو و سفید او جهت اعانت جمل و بر بلغمی حرارت
 معده و هضم طعام و داغ ناغم و امراض بلغمی و سوز و بار و راد آب جوش داده بروغن بریان کرده و گوشت و پیاز و مصل و کینه خوردن
 صفرا و کت بار و سرفه خفیف و بلغم و بول و بطلان حس شامه و قتل در میان داغ بیمار بهای زنان عقیده بسیار سودمند بنیدان
 نوشته اند که خوردن یار هر دو داغ بار و صفرا و سبک اندک سرفه و تب چشم شیرین و قوی و خوش کننده طبع کشنده کرم و داغ امراض چشم
 و بدن را خوب است و چون در روغن کنج یا بادام بریان کنند و در روغن غیر کور در گوش چکانند جهت تسکین درد آن و دساعتی بی نظیر و تعیین بدان
 برای دفع اندکی و کوفت اعصاب فید و مصل او با جمل جهت استقا که کرم شکم و فید و خفیفش برای استقا و تب صفرا و کرب از نموده و چون
 بر روز یکشنبه در کینه و یا مصل کینه در زیر گیاه آن جو کنند و در پنج بریزند و شش بطون شمال خوی بایستد که سایه او بر آن نیفتد و پنج آن
 بر کند و بزین عقیده بعد پاک شدن از حیض سه روز یا شیر گاو و گیزنگ که کوسالدا و نیز بهر کسکه او باشد بدین و در با و تربت نماید حکم را بار و گرد
 و چون پنج را با روغن گاو و در چوب ساینده بر سر بالند جهت صلا و شقیقه فید و بخور آن جهت تب و فلیق آن بر گردن جهت استازیر سوله
 و سوط آن با شیه زنان جهت صرع فید و اگر بار و فلفل و شیر گاو و میش بیایند و بهر زنیک در شکم او یک بزرگ نشود و ساقط گردد و بخور آنند
 ساقط نشود و بزرگ گردد بیکوی تواند باید بستان او در کمر در وقت مباشرت باعث امساک نمی و گویند که چون با صندل سرخ سوده بر
 بدن بالند بهر بوی او شده تب و سحر او گردد و انبال و خواص این بقول یونانیان در باد بخان بر می مسطو شد کف پتیری بفتح کاف
 و سکون تا فوقانی بندی و نفع او فارسی و سکون تا فوقانی و کسر را اهل سکون یا دختانی دوا می هندی است گرم و تر و داغ امراض فرج
 زنان و بار آن سر صحت و مسک و داغ صفرا و باد اگر کتبه بفتح کاف و تا فوقانی و سکون با نموده و پنج تا فوقانی و تا و با نباتی است طولی
 آن بقدر یلذذ و مساق آن باریک سخت است و معاق گمان و برگهای اسفل آن در از شمیم بزرگ گمان و نرم و سبب مال بسیار و صفروش

بوی و ضیق

دانهای آن نرم و لزج باشد نفخ و در بعضی است و میان دانهای آن نیز ای نازک طولانی متصل بر دانه آن باشد چنانچه تا شش که در کمال
آن پدید آید نامند بعد بر آوردن آنرا جدا نموده می خوردند و اگر آنرا اندک سخت و نفخ اند و مردم کمای آنرا نیز می خوردند و نیز در جوف
آن پروانه را می پاشند که از پوست آن روئیده و واسطه شده میان دانهای آن و تخم آن که در جوف دانه است اندک صلب بالای آن است
نازک و خام آن غیر متصل بلکه تخم آنرا با شش بریان کرده با نازک میزنند و می پاشند و گویند که این صلیح و مضم غمگین است و نیز مردم بکار تخم آنرا
در بای بطوره و پیازه و تور میگویند نیز میزنند خوب لایه می پاشند و چوبی که تخم آن در آن بدخت پیوسته و تا توسط تخم آن رسیده و طبعی آن لغت
و تا بقصد دست و بطول کشیده تا یک ذراع بسبب کوچکی و بزرگی تخم آن و آنرا از آن در جوف تخم است اندک نرم می پاشند خصوص طری اعلاهی
آن و آن چوب را باندی موسسه کشل نامند و بر اطراف آن و قریب پیوست آن مخصوص محل اتصال آن بدخت تیون بسیار چسبند
لنزج می پاشند که آنرا باندی لاسه کشل گویند و بهر جا که برسد به شوری از آن جدا میگرد و شل شیر گول و بجز و پوست را بر وزن جاب نمایند
خوب جدا می شود و از آن طوره و غیره می پاشند یا بجله مزاج تخم آن گرم در آنرد و دم و خشک در لول آن و با رطوبت فضلیه و بقولی گرم در لول
و ترد آن و بهی و مسک نفخ و در بعضی نفخ و غسغون و موله غون غلیظ سوداوی و دماض حلاش از آن صلیح آن نیک و موز
و آب سرد بالای آن خوردن در بعضی آنرا با مسکه تازه خوردن و مر باطلوای آن نیز بسیار لذتبخش و در لکن باید که اندک نیرس بی ریشه
باشد که از آنرا با جلا و اسازند و قند سی شک زعفران یا گلاب سوده در آن در لول نامند و صماد چوب بیان آن می پاشند آن مسکه تنه او
یا با مسکه گین که بر دانه آن یک شگافنده و دما و او را م و قند کنند و جله است چون بر برگ نازک آن روغن که گمانند و با نازک که کرده
که از قرح سیاه است که بر دانه نموده و تعالی التیام آن کند و بعضی نوشته اند که خوردن شل رسیده و دفع باد و صفرا و مقوی اعضا و باد و موله
منی و دفع شکی و بعضی سینه و قاعض و مسکن حرارت و دفع سم و دگت است در دانه بتری نوشته که جرب و شمشیر و فزه دارد و خوشبو بسیار
مقوی و لکران و قابض و روشن کننده بدن و خوش کننده طبع و بول را کم کند و گرم کند که بشد و باد و صفرا و در نموده و در ناسک که از آن
و آنکه از آنجا بر آید شیرین و از خوردن او بدن معتدل می شود و باد و قله برود و طبع بخوردن او بسیار راغب میگردد و مقوی دل و دفع
تبی که بر آن شمشاد گذشته باشد و مزاج نوعی می آرد و بدن را کم کند و جان را بهتر و فزه دارد و اجابت بفرغت آرد و نفخ و حرک
شکم در دانه خوردن ترکاری خام موجب جرب لنگ و لکران و صفرا و شل و گوارنده طبع و دستخوار و سوزش باه و مفید و فزاینده کف و چونیک
استعمال شل نیست اما بسیار خوردن او خوب نیست مرضی که سرد و سرد با سبب از طعام می میشود و دانه میگوید و در آن دانه میگوید و در آن
مضه تا که بالا می شود پیدا میکند و صلیح آن نیز گوشت و تخم آن گرم و خشک در دانه و در جوف تخم شیرین و بهی و مسک منی و لکران و قابض
در نیک و بار و زود بول کم کند و در دانه گویند که تخم آن را با دانه میزنند و تخم آن موله منی و غلیظ آن و چوب که باد است خوردن شل ناشختر
در دانه و اگر برگ شل بر وزن اندر جرب کرده از طرف پشت بر آید و بگویند که دانه و در دانه ریح شل خوشایند و قدری از آن آب در دانه
چکانند و دفع صماد و بعضی است که اگر شل بسیار خورده باشد که موجب کرب سده گردد باید که قدری کیک بچته بالای آن بچد که فوراً
تکلیف میشود و از سده اندازی با موله صلیح آن میگرد و فلفل سیاه و زنجبیل نیز صلیح آن نوشته اند و همچنین شلش تخم آنست بود و در بعضی
در دانه که بکشد خوردن شل باشد و بعضی میگویند که آنچه خود بخورد بچته شود و بهر دانه معتدل است که بچته نموده بود و چندان
بدر دانه بچته شود و در دانه خام آن میزنند و موله آنرا در دانه سوراخ آنرا از آن یک برسانند در دانه روز بچته میگرد و دانه خام
آن سوزش است چوب اندر دانه آن گرم و خشک و مسوم نیک از خاکستر آن ساخته جهت مستحقا جرب است پوست دخت برگ
و چنان را دفع سم مکرر و در دانه گویند و نیم برگ آن کافی است این برساند و دفع سیلان منی و کم کننده گرمی و بچته دخت بار

و تنبیه است نبات آن شبیه به نبات خیار و شامخای آن باریک تر و برگ این کوچکتر و نازک و نرم و دوسم است یکی کوچک و دریا می اندک
 تخم و بسیار خوش آب و بو بوی آن عاشق میگردد و دوم کلان تر از آن و تخم بسیار و بعد رسیدن اندک ترشی پیدا میکنند و تخم هر دو مانند
 تخم خیار و از آن خرد تر و سرد و گرم خشک در دوم دافتر اندید و صفر او دافع ریح و نفخ و مزاج را تیز کند و بدن را سبک گرداند و در فواید
 زیاده کند و تب و نفخ مزاج و کف پیرون کند و با مض چشم مفید و مصلح آن ترشی است نزد هندیان تیز و نفخ و باضم نوشی طعام و گرم
 و اوراد و صند نموده خشک میکنند در معن آنرا بریان کرده نمک زوده بخورند بسیار لذتبخش و در افعال قوی و سبب قناره آن نیز بخورند
 و چون در گوشت اندازند باعث نفوذ و دهر شدن اوست در اکثر صفوات هندی باضم و نفوی سده و داخل است گنج مکان فارسی
 ویم ویم و صده و خنار با مسکون ویم دوم اسم درخت اندک و کلان است بخششمان بفتح کاف فارسی ویم و سکون سین و فتح نون
 و با و الف و دخای نون دوم اسم درخت پیل است گکیا بفتح کاف فارسی و سکون و کسکان و سکون تحتانی و فتح نون و الف اسم بخواژ
 گجگار بکسکان فارسی و سکون ویم و فتح کاف فارسی دوم و الف و سکون را بهجا جانوری است که گوشتش شیرین و کشایند رنگ بدن و
 دلش باد و صغرا گجگار گکی بفتح کاف فارسی ویم و کاف و سکون را را بهمد و فتح نون و الف و کسکان دوم شده و خنار با و سکون تحتانی
 اسم بپرسیده است بکله بفتح کاف و سکون ویم فارسی و فتح کاف ثانی و در امله هندی و با اسم هندی ذیل است که فصل ذال مجله
 با با موحده و سطو شد بکلون بفتح کاف و سکون ویم فارسی ویم لام و وا و مجهول و سکون نون کاج لون است بکجا بضم کاف و سکون
 ویم فارسی و فتح لام و ایت هندی اسم از اتمی است و هندیان آنرا کاک چل و کاک نندی نیز گویند و در سنسکرت شنی و نوشی یعنی باران
 زهر اندرون دارد و پستیا فونمان یعنی او گرد و بر بار خن زانگشت و پوست سفید دارد و گوشتش کاینی موی بر رویاند و راز و سیاه نماید گویند
 و در نهایت این که تخم است مانع اختلاط کرده اند و فنجین در فراج که حار است یا بار و دواخت در ملک مال و درختهای آن دریافتی حقیقت
 آن تخم بار و درخت است که بیش از پنج درختهای کلان مثل آبله و گوندی میباشد و در ترش نیز در طول با درخت آبله و برگ اوشید به برگ
 سیب و پین تر از آن و طم افش سرخ و بار او گرد و متشابه تیند و از آن بزرگ و سرخ رنگ بی بود و کنگ در باستان میرسد و گجگار کنگم آفت
 مد و سفید پوست بسیار سخت است چون آنرا در آب تر نمایند نرم میشود پس پوست آنرا خراشیده از سوبان براده کرده بعد از آن که کمتر در
 مساجین و صفوات داخل میکند و مزاج آن نزدیک مؤلف نیز گرم است و کثیر النفع برای اوجاع ری و اغاز فساخون و جودت و تخم اسهال
 و تقویت باه و جذب رطوبت و باغیه و بدنی و اگر بعد بر کردن بشیر گاو استعمال کرده شود بیکو به حضرت نرساند و حکیم شریف خان در
 تالیف شرحی می نویسد که بدن را قوت بخشد و عطشهای بادی و در غایه و موی سفید سیاه کند و دامت خوردن بسیاری از آن باعث
 رعشه و تشنه اند و سمیت دارد و علوی آن قی نمون و شیر و نازه و روغن بادام خوردن باعث شور با می چرب لعابات و بار و عن گل بر
 کله و قو با عرق الاطلا کردن صفت بود و صاحب در لکسکو و قوینج ریگی خوب است و چون صیت دارد و ترک استعمالش اولی کر
 عند الضرورت بمصلحات و دوا و یه مسکه نیز متعمل میشود و البته طوافقت مزاج فائده عظیمی نماید چنانچه دوستی دیشتم که برض نزل و در وقت
 دماغ مبتلا شد و با وجود استعمال انجون و حاجین که بر مرض او را نخل نمی شد لاچاره وای مذکور بطریق مذکور گاهی تنها گاهی با میون و گاهی
 همراه او و یه دیگر مناسب برض شمرع نموده عارضه او را نخل گردید و در حقیقت و مزاج بطور رسیده و بندی آن نوشته اند که آن نیز بولد صغرا و حوق
 اغلاط و سم است و جهت اقسام باد بسیار نافع و تب را دافع و روغن بار اوجبت اوجاع عاقل صریح الاثر و اگر حضرت رسالت مصلح توینج خوانی
 و پوست درخت اکول و غیره و من و شیر و گل کیو ده است و اگر کسی برض کثرت اختلاط مبتلا باشد و بدن سبب لاغر و زرد رنگی بی طاقت
 گردد و هیچ علاج سودمند بهر روز اندکی بکجا بخورد و هر روز اندک اندک افزوده تا دوسه دانه رساند مرض او دفع گردد و داشته باشد

نیز از این
 بخش
 که
 در
 این
 کتاب
 مذکور
 است
 و
 در
 این
 کتاب
 مذکور
 است

در دهن اسم گنجی کجول اسم هندی سنگ پشت است کجول اسم فارسی اذراتی است کچون اسم گنج است کچو اسم فتح کات و سکون هم فارسی
 و خنوا و ابرخ و داد و آفتاب هم هندی سنگ پشت است و سرشت کچیب یعنی محافظ خود از پشت خویش و چای یعنی ذی پشت صلب کور مزاج یعنی
 خوب صورت است در است پشت خود پریشانی یعنی خورنده جانوران آبی میگویند نزد هندیان گوشت آن گرم و تر است مقوی و معجز و واقع فساد را
 و خواص آن بقول اهل زبان در سنگ پشت گذشت کچو شمشک بضم کات فارسی و خیم فارسی شده و خنوا باو هم با فارسی و سکون صغیر به
 و خنوا با فارسی دوم و سکون کات اسم ابراهیم بنام است بالغ عوض کات یعنی کجا پیش اسم گل زیلا تکی کجا مای اسم و صغیر است کجی و کچو اسم هندی
 بر خیم است کجی یا کجلی هندی اسم مایه است بحسب کت اسم ترکی انچه است کجی اسم برست کچیلک بضم کات و کسریم فارسی و سکون
 استانی و خنوا نام و سکون کات دوم اسم سریدی است فصل کات با حاء و همزه کل اسم سرمد است هر چه مانند سرمد شمشک است و انزروت
 را نیز گویند کل صفاتی و صلیانی و کل جمله اسم اندر است محل خولان محض است کل السواد و ان شخام است کل فارسی و کل
 کرمانی انزروت است کل کرمانی انزروت است کل و کجیا اسم عربی انواع ابقلاست نزد عوام اندر اسمی مغرب کا و زبان خاص زبان
 را نیز مانند کجیا اسم شخام است فصل کات با و ال جمله کد بفتح کات فارسی و ال جمله بانی است هندی بقدر و ذراع و زیاده از ان و اکثر
 یک شاخه بود و شاخهای کوچک گرد و پیش آن کسر و برگ آن مثل برگ با شمس نرم تر از ان بر نوک برگهای آن سبز پیچیده و چون موی و پنخ آن
 سفید و در ان مثل شکر و سفید و طعم آن تیز و تند و مانع غلغله و آن سرخ رنگ و کوچک و خوش خطن چون پنخ آن با بقدر چهار شمشک باشد و آب آنرا
 فرو بریز بر مار مرغ شود و اگر سبب شدت سمیت زهر مار تیز و تندی و بد مزگی و دوا محسوس نشود از چهار شمشک زیاده بخورده باشد تا وقتی که
 تیزی و بد مزگی و دوا محسوس نشود آن وقت استعمال دوا موقوف نمایند و اگر چه شب که نیدن مار این دوا خورده شود و بعد از ان دریافت کرد
 که مار نگزیده است برای دفع ضرر آن بقدر نیم با و دوا نوشاند و اگر طاقت خاشدن پنخ مذکور سبب میوهشی یا ضعف نباشد آنرا سالیق بپزد
 بسته در روغن زرد و خوب نموده یک کسب طبع نمایند تا از طعم آن آسانی فور و دوا اگر طبع نمودن جهانیه دشوار باشد پنخ مذکور را بشویند و در شکر و
 تازه حل نموده بنوشند یا دوا طبع بکنند و از غرض این دوا قی ی آید و زهر مرغ میگرد و کسر کاتی و سکون دال جمله هندی اسم کرکس است
 هندیان خواص آن مثل میل نشاند که الا کبوتری که پال بفتح کات فارسی و سکون دال هندی فتح پای عجی و الف و لام اسم بوئی جنگلی است
 جهت قوت باه غنید و خنوا و از تجربی رسیده و آن نیست که انجیر سی داده ادک است و هفت تولد و لوگ سه عدد و از تجربی مکتوبه نبات مصری
 چهار تولد شد نیم انرا بوئی مذکور یا و انمار همه کوه یکا کوه هر روز صاف بر دشت طبیعت هندی جهت قوت باه و سرودن نبات از موه است
 که در بفتح کات و سکون دال جمله و سکون راه جمله اسم عربی است و یونانی ار ما گویند و هفت ابل من و بقول بعضی بفتح هندی کا و ی نامند و نیز
 هندی کبوتره گویند و نوع کوچک آنرا کیتکی خوانند و متقدمین در مایه است آن امتلا کوه از صاحب جامع بغدادی گفته که آن درین سیاست
 و معروف بکا و ی است چنانچه مردی نقد بن خیر داده و ابو عقیقه بنوری نوشته که نبات کا و ی بیلا در بحد نواحی عمان میشود و او آنست که در
 روغن را نوشید و میکند و آنرا دهن پاک کا و ی میگویند و در انفر داده کسی که آنرا دیده که آن نکلا است آنرا طلع بود پس هرگاه آن طالع می شود و طلع
 میکند آن طالع را قبل از آنکه منش گردد و این بهتر آنست که چون منش گردد و بوی آن باطل شود و آنرا در روغن انداخته بکنند از آنرا که
 بوی آنرا نماند و خوش گرد و صاحب جان او به فوره دم که گفته که در آنرا کا و ی گویند و حتی است که در زمین هندی و مند و کمران
 میر و یه و بزرگ میشود و می خورد و مرغی شود و بزرگ آن شکل برگ شش مستدیر بزرگ و رنگ قلبه شجر مرغ صافی و گاه سیاه میباشد
 و این خوب را البته گرم نمی خورد و در هند و اندران سر و جواب میسازند پس کدای حیوان قریب آن می شود و در آن می خورد و در آن می خورد و در آن
 میباشد و چون شق کوه شود و از اندرون هر قرن چار و ان مانند و از فروب بر آید و ابل هندی که کرده اند که شربت کد سائین من شمشیر

در دهن اسم گنجی کجول اسم هندی سنگ پشت است کجول اسم فارسی اذراتی است کچون اسم گنج است کچو اسم فتح کات و سکون هم فارسی
 و خنوا و ابرخ و داد و آفتاب هم هندی سنگ پشت است و سرشت کچیب یعنی محافظ خود از پشت خویش و چای یعنی ذی پشت صلب کور مزاج یعنی
 خوب صورت است در است پشت خود پریشانی یعنی خورنده جانوران آبی میگویند نزد هندیان گوشت آن گرم و تر است مقوی و معجز و واقع فساد را
 و خواص آن بقول اهل زبان در سنگ پشت گذشت کچو شمشک بضم کات فارسی و خیم فارسی شده و خنوا باو هم با فارسی و سکون صغیر به
 و خنوا با فارسی دوم و سکون کات اسم ابراهیم بنام است بالغ عوض کات یعنی کجا پیش اسم گل زیلا تکی کجا مای اسم و صغیر است کجی و کچو اسم هندی
 بر خیم است کجی یا کجلی هندی اسم مایه است بحسب کت اسم ترکی انچه است کجی اسم برست کچیلک بضم کات و کسریم فارسی و سکون
 استانی و خنوا نام و سکون کات دوم اسم سریدی است فصل کات با حاء و همزه کل اسم سرمد است هر چه مانند سرمد شمشک است و انزروت
 را نیز گویند کل صفاتی و صلیانی و کل جمله اسم اندر است محل خولان محض است کل السواد و ان شخام است کل فارسی و کل
 کرمانی انزروت است کل کرمانی انزروت است کل و کجیا اسم عربی انواع ابقلاست نزد عوام اندر اسمی مغرب کا و زبان خاص زبان
 را نیز مانند کجیا اسم شخام است فصل کات با و ال جمله کد بفتح کات فارسی و ال جمله بانی است هندی بقدر و ذراع و زیاده از ان و اکثر
 یک شاخه بود و شاخهای کوچک گرد و پیش آن کسر و برگ آن مثل برگ با شمس نرم تر از ان بر نوک برگهای آن سبز پیچیده و چون موی و پنخ آن
 سفید و در ان مثل شکر و سفید و طعم آن تیز و تند و مانع غلغله و آن سرخ رنگ و کوچک و خوش خطن چون پنخ آن با بقدر چهار شمشک باشد و آب آنرا
 فرو بریز بر مار مرغ شود و اگر سبب شدت سمیت زهر مار تیز و تندی و بد مزگی و دوا محسوس نشود از چهار شمشک زیاده بخورده باشد تا وقتی که
 تیزی و بد مزگی و دوا محسوس نشود آن وقت استعمال دوا موقوف نمایند و اگر چه شب که نیدن مار این دوا خورده شود و بعد از ان دریافت کرد
 که مار نگزیده است برای دفع ضرر آن بقدر نیم با و دوا نوشاند و اگر طاقت خاشدن پنخ مذکور سبب میوهشی یا ضعف نباشد آنرا سالیق بپزد
 بسته در روغن زرد و خوب نموده یک کسب طبع نمایند تا از طعم آن آسانی فور و دوا اگر طبع نمودن جهانیه دشوار باشد پنخ مذکور را بشویند و در شکر و
 تازه حل نموده بنوشند یا دوا طبع بکنند و از غرض این دوا قی ی آید و زهر مرغ میگرد و کسر کاتی و سکون دال جمله هندی اسم کرکس است
 هندیان خواص آن مثل میل نشاند که الا کبوتری که پال بفتح کات فارسی و سکون دال هندی فتح پای عجی و الف و لام اسم بوئی جنگلی است
 جهت قوت باه غنید و خنوا و از تجربی رسیده و آن نیست که انجیر سی داده ادک است و هفت تولد و لوگ سه عدد و از تجربی مکتوبه نبات مصری
 چهار تولد شد نیم انرا بوئی مذکور یا و انمار همه کوه یکا کوه هر روز صاف بر دشت طبیعت هندی جهت قوت باه و سرودن نبات از موه است
 که در بفتح کات و سکون دال جمله و سکون راه جمله اسم عربی است و یونانی ار ما گویند و هفت ابل من و بقول بعضی بفتح هندی کا و ی نامند و نیز
 هندی کبوتره گویند و نوع کوچک آنرا کیتکی خوانند و متقدمین در مایه است آن امتلا کوه از صاحب جامع بغدادی گفته که آن درین سیاست
 و معروف بکا و ی است چنانچه مردی نقد بن خیر داده و ابو عقیقه بنوری نوشته که نبات کا و ی بیلا در بحد نواحی عمان میشود و او آنست که در
 روغن را نوشید و میکند و آنرا دهن پاک کا و ی میگویند و در انفر داده کسی که آنرا دیده که آن نکلا است آنرا طلع بود پس هرگاه آن طالع می شود و طلع
 میکند آن طالع را قبل از آنکه منش گردد و این بهتر آنست که چون منش گردد و بوی آن باطل شود و آنرا در روغن انداخته بکنند از آنرا که
 بوی آنرا نماند و خوش گرد و صاحب جان او به فوره دم که گفته که در آنرا کا و ی گویند و حتی است که در زمین هندی و مند و کمران
 میر و یه و بزرگ میشود و می خورد و مرغی شود و بزرگ آن شکل برگ شش مستدیر بزرگ و رنگ قلبه شجر مرغ صافی و گاه سیاه میباشد
 و این خوب را البته گرم نمی خورد و در هند و اندران سر و جواب میسازند پس کدای حیوان قریب آن می شود و در آن می شود و در آن
 میباشد و چون شق کوه شود و از اندرون هر قرن چار و ان مانند و از فروب بر آید و ابل هندی که کرده اند که شربت کد سائین من شمشیر

دو کوی در دواخ بیهال گزلی نامند و در سخلت اعظم مجموع میم با فارسی هم آمده یعنی کدوی بنفشه و لایو و بنفشه پهللی یعنی باراد ملاطام باشند
چشم کرمی چشمی پشپ پهللی یعنی بارو گل او مانند تری در یک وقت بر می آید و کدو را کتری و پشپ پهللی یعنی بارو گل میشود و پشپ پهللی یعنی بارو گل
بشاخ نیاده و پشپ پهللی یعنی بارو گل از آنجیک یعنی گل شکل هزار می مانند و می گویند بقدر او در بزرگ و شکل آن و از آن بپند می دهند پس گویند و کدو
و می بسیار بزرگ صراحی شکل و این می و من بنگار است از این منبوره می سازند و می طولانی مستند بر دلم آن باز مومت می بند می پند می مانند و مسنور شد
و کم اینها بر سیدست و تخم به طولانی و کس می و در بعضی اندک طولانی و پوست آن و خامی بنفشه بعد از رسیدن زرد مایل به آبی رنگ سرخی و سبز
آن سرخ رنگ و طعم آن باندک شیرینی داین را فارسی کدو می گویند و کدو کس کدو گویند و می مستند به بسیار عین
و نوعی با دوشکم که سخل آن بزرگ و اعلا می آن کوکب می باشد نیز دیده شد و بهترین همه سفید نازک تازه شیرین آنست که رشیده و از پخته
و متوسطه بزرگی و کوچکی بود و تربیت آن باب شیرین کرده باشند مزاج آن مطلق سرد و تر در دوم و گویند در اول و دم و گویند در سوم و مسر و طبع
و منفع سه و در بول و فطین شکم خزل بریان و طعم کدو حیات حله و امراض حاره و یالیه و قبول شیخ خوردن پخته آن فایده بسیار و در سخل لاغری
پیرا که قبل از ختم جسمی فاسد نگردد و از آن خلط در می پیدا نشود و در صده فاسد میشود و بسبب می طعت خلط در می افتد و مقام آن مثل سار
خو که می گویند که از سخل خیزه و در او پوست که این بر دو نیمه تقیل به خط در می و موده می که در دوش خط متولد از آن تغذیه باشد که آن بزرگ بران چیزی که
از آن خال شود غالب گردد و اگر با سفل در طبع آن نیز خط از آن شود برای صغرا و می از اجان باشد و همچنین آب غوره و آب انار لیکن ضرر آن خوردن
مضاعف است که در دواخ گزلی گویند که اگر از آن بزرگ با با بزرگ و فاویه پسند و پهللی شیرین سازند و بعضی چنین نوشته اند که در مضاعف گرم از اجان و از آن
و مول خط و صاعقه فاسد گردد و فطین لا انضمام زرد که تناسل مع فساد و مستی الاستی از خط خال موجود در بدن است و مول خط
سبب لطافت می که در دواخ چون با فو اگر مناسب خط و ترکیب نماید کیفیت از آن مبدل گردد و مانند آنکه اگر با می یا آب غوره و یا آب انار و یا سرکه
در وزن با دام و یا زیت انفاق طبع نماید و در خط صاعقه و جهت صغرا و می از اجان و گرم مزاجان و میات ماده مایع و بدستور چون باره که طبع نماید
و با ما را شاعر برای صاحبان پیکوست و لیکن ضرر آن برای صاحبان قویج و متداولین بدان زیاده زیرا که در موله قویج و جهت سبب
از دیت شغل آن و توله یا یح آن و گفته اند که کدو صاحبان قویج را بسیار ضرر دارد و لا سیما ترش کرده آن بساق و یا بنشین و اگر پسند
با ترشیه می اند کدو ضرر آن قبول و مضاعف میگرد و قبول شیخ از خاصیت کدو است که از آن خدای جانش چیزی که با آن با پیوسته
می شود و چنانچه خوردن آن با پیوسته تر است و لیکن موله خط حاد و با شکی لیکن موله خط شور و با عفت موله خط قاطع و همچنین با پیوسته
مستعمل خط مناسب آن میگرد و گویند که کدو و کس که می گویند که اگر با می یا آب غوره و یا آب انار و یا سرکه
و لیکن موجب سستی و داغ می موده و امعاء است آن نافع کرده عارضه است خدای آن صلاح برای گرم مزاجان و صاحبان حیات صغرا و می
و دومی بدن از آن برست استند نماید و موله خط غنیست و گاهی دوده قبل از دوشم باید و بسبب خالی یا فارسی فاسد میگرد و پس
در آن هنگام خط متولد از آن در می باشد که اگر از آن چیزی از زردل یا نمک استعمال آن نمایند و چون با صرم و انار یا سیاق طبع میگرد و فواید
مزاجان را نفع کند آن مضر در مزاجان است و گویند که خوردن آن در طبع بدن و دوشم و نفع میبرد و دفع صغرا و می و در بدن است و
منفع شکم و موله ریاح و در سرد مزاج و مواجی گرم مزاج و خدای آن خصل از آن نیست و شیخ الرئیس میفرماید که کدو با بکله ضرر بسیار
سودا و بلغم است و صغرا و می از اجان شایع کیلانی می نویسند که این نبات مرکب از امیات و ازیت است و امیات آن غالب است
و لند اخون در آن حرارت باطن بدن را علیه کند و می بسیاری از امیات آن خصل گردانند از آن خط لزوج پیدا شود بهر آنکه لزوج بسبب
است و مزاج خنجر بر راضی و اما نهاده میگرد و بسبب غله فایده است و گفته گردیده و بنایت سرخ لا انفصال شده و لهذا آن سرخ لا انفصال

والیضا به جهت سرخی القبول برای استعمال بوی هر است که غلط آن گردد و چنین آن سرخ الاستحاله پخته می است که معده از خلط و در به باد
بهر آنکه سبب شد قبول آن افعال را استعمال آن بحال سرعت میگرد و مثل شکم وصل و هرگاه از معده بخرد و در آن فاسد شود و هم
باشد و چنین خیار و این بسبب کثرت مایه آن و اشتداد افعال آن از حرارت تجویف معده زیاده تر از آنچه مزاج است میباشد و این را
فراوانی و مضوم لازم است و چنین هیچ فواید مایه و سبب آنکه راه بسوی خروج نمی یابد و خود آن از معده تاخر میکند و در کدی و در
مایه تر زیاده تر از مسدودیت بهر آنکه در سدی بر افضیت غالب است و لذا از برای آن جمع می باشد و مثل که میشود پس کدی در آن استعمال
آن مزاج تر و زیاده بسوی طبیعت غلط آن باشد و اکثر استعمال کدی و لجام غلط آن میباشد چون آن غلط غیر شد یا بعد از طبع کدی باشد
مهر آنکه استعمال بخیزی که مناسب جوهر است و مزاج آن باشد لاجلا سهل تر باشد از استعمال بسوی چیزی که آن بعد از این باشد فلذا استعمال کدی
بسوی بغم در معده نادر بدین سرعت میگرد و بهر آنکه شد از مناسب جوهر کدی و بغم است فلذا استعمال آن بسوی صغیر اکثر از استعمال آن بسوی بغم
و مسود است و غلطی که درین غالب باشد و کدی و آن تحمیل گردد و لاجلا مضور آن زیاده شود و بنا بر کثرت آن غلط فلذا کدی صاحب مسود و با بغم را
مضر باشد بهر آنکه بسوی این هر دو غلط بسیار تحمیل گردد و با سرعت آن هر دو را زیاده کند پس مضر تر باشد و تر باشد و شیخ میفرماید که و نافع
اورام داغی و سرام است گویند که تشنیدن تازه آن مسکن حرارت و داغ است انداختن آب افشردن عام آن با شیر و فتران و دینی و گوشت
بدستور نماندن چرا که آن بر سر جمت صداع گرم و سرام و نهان خون و اورام حاره و نفع همچنین ریختن و طلاء کردن و چکاندن آب
آن بار و نفع گل نافع سرام و هم و گوشت حارست و فساد سائیده آن بر پیش سرطال و غیره اطفال جهت ورم حار و سرصداع حار و دفع خشکی
و داغ و خوابی و بر شربت ورم گرم آن مفید و شستن سرآب آن و آشامیدن و چکاندن آن در بینی باعث تسکین صداع حار و تنویم صاحبان
سرعام نافع و قطره آب کدی بسیار که کدی تازه منقعه هنوز گل آن نینداهد باشد کدی شیر گرفته زرد آتش بریان نمایند و چشم برای دفع
زردی حاصل از برقان موثر و بدستور آب گل آن جهت رمد حار نیز نافع و آشامیدن آب مطبوخ آن با تر سندی و شکر جهت تسکین حرارت داغ
و در سرد حار و سواس و جنون و رمد که از بکارت معده باشد و قبول شیخ چکاندن آب آن مسکن درد گوش حارست و فساد حار و نفع گل و کدی
نافع در حلق است و گویند که مسود آب مطبوخ پوست خشک آن تنها و با بار و نفع گل جهت درد دندان و همچنین غرغره و مضمضه آن جهت وجع حلق
و اورام حاره آن در ابتدا و درد دندان حار نافع و نوشیدن مفید بلع مطبوخ آن کبک جو یا با ماش مقشر و با مطبوخ آن در دندان بیداد جهت
در مبین و صرف حار و بدستور آشامیدن است آن مخصوص منقول آب مفید سرد و در وید و در حرارت غذا و نافع کرب اعضا صغیر و
سودا و همچنین سولن آن حالم شکم و مسکن عطش و ددت صغیر و خون و کرب است قبول شیخ کدی و در صغیر است و نفع آن نافع منقول حار
معده و مزاج آن و چنین شراب که در تجویف آن اندازند پس استعمال نمایند متاع کاذبی گوید یعنی کدی در شرابی مناسب معده و تقویت آن
و تقویت آن و گرم کرده و فواید آنرا از اندازند پس آنرا اضافه کرده استعمال نمایند و این شراب مثل شراب در دو سنگین شکر می است
و یا در حویف کدی و شراب مشهور که آن غمر است اندازند و لیکن شراب قالیق باشد تا تقویت معده کند و شفت رطوبت آن نماید و
الیضا شیخ گفته که آن نهایت موله بلده و قالیق است بسبب مایه تران و گویند که چون آنرا بخورد تسکین تشنگی است آن را بکبر
اغذیه هر لیق گرم مزاج است نوشیدن آب مطبوخ افشردن آن بقدر ثلث رطل یا و ثلث رطل و غسل و آنک نظر در این شکر
و مسل با عتدال و چنین با اکثرین شکر است با مغر غلوس خیار شنبه و ترنجبین و خیمه و نعشه و یا شربت آنی مسول صغیر جهت
تجملای صغیر و دوی و با تر سندی و شکر مسول صغیرای سوخته و متقی اما و کدی و جهت حرارت داغ و در و حیات حاره و آب و دست
آن در خمیر بگل گرفته پخته بدستور با اکثرین شکر و با شربت نهانی مناسب لطیف جهت تسکین حرارت معده و جگر و قلب

[illegible]

دن آن قوتی از سایر ادویه و شستن عضو آب طبع آن و یا بطول بدن نفع شتاق عارض از سر یا دهنه و نور لب
و شندیه و اثر خون نهم و قبول شمع خوردن نیست آن بعد از زهره با صفت لاغری بدن و موجب صلاح منزل و گیلانی گو که اگر
نهال آن بسبب رقت و لطافت خون باشد که درین صورت اگر سینه قلیطه خون حدامت آن خواهد کرد و به محبت در بکنم
و چون آنرا بریان نموده باریک سوده بمل گفت گرفته سرشته هر روز هزاران مقدار زهره بخورد و موافق طغران است مقام
آن با مل دیا و دینا سبه و نهانیز جاذب خون بظاہر طبع و جهت جرب و شکستگی اعضا و سحفت شتاق و نار فارتی تحلیل حلاطیات قروح
غیبه و سایر این انتشار آن انعام جماعت و عقد تنقیر قروح ناخ و چون بکیر اندازان و دوشقال و در اندام جرج کشتال گفته بجهت بصل آمیخته
برنج و دندان طلا نمایند گوشت ماکل آنرا بر ویان و قروح غیبه را از سسی باز دارد و به قوت سنبون آن باز را و نمود جرج رو باند و گوشت بن
و نه است آب طبع آن طلق طبع و در بول است و آن نفث غلیظ و سهولت برآورد و تنقیر بدین روش از رطوبت غلیظ نماید و آشامید طبع آن
باصل جهت سرفه رطوبتی و تنقیریه و عرقش گویند که چون بدن از سبب و زرا و نمود جرج و کند و دم الاغوس باضافه نموده با سنجین منسل سرشته
برشته ماکل کر رند گوشت آن بر ویان و صفا و آن تنکین صلا بت پشان و غیر آن نماید و آشامیدن آن در قشر خسانیده و آن سهل و مکرر باه
سرد و جان و بار و غن کسب کین منقض و زحیر و با سکران عصر البول و جرب کرده و تنقیر کرده و طبع آن با سکر جهت بر تان و طحال ناخ و چون آنرا
با کایان بخوراند جهت صلابان جذام نف و دود صفا و آن با سکر و استنکین جهت گردیدن مغرب و با شراب جهت گردیدن آبی و سنگ یواند و آن را نه
ناخ و به شور با جو غیبه نوشته اند و آنکه آن مولد غلط فاسد مدخون و مورت اسهال دومی بول لدم صلا آن کلاب گل را زنی و اصلاح آن باند
اصلاح ترست سفید آنرا خضر را ضی کمتر از سرخ آن و طبع آن در مرتبه موجب لطالان قوت جالبه آن و باقی ماندن از صفت آن است غده
یالین و و است از آن حاصل کرد و مقدار شربت آن از در و دم تا سردم افال خواص این بقول هندیان در شتر خواب آمد اگر شش بفتح کات
و کسره اهرله و سکون شین مجرب کسکرات سکون را و جمله نیز آمده بهم عربی است یونانی منطلون و سبر ملی اسطک و بروی کایا و لغاری شکبه
و نه از خانه و بندی و اجربی مانند و آن عضوی از اعضای سر و قدام که بدن حیوان منزه از حده است در بدن انسان و شامل شکبه
در و دای حیوان است از حیوانات کوچک تازه تولد یافته و طاعت و جوب و غم و غم و زهره که برآورد و نهانند و بعد از آن شکبه و بر تان
از برای آغاز دای و به خصوص اسفید با جات شکبه گوشت و بز جان فر باست گرم و تر و قبول گیلانی کرش معادله همه سرد و خشک بعد
رطوبت از و بر قدر که غم تر و صیغ تر باشد مائل بجلوت بود و قلیل غذا به جهت گوشت و ردی الیموس کذک آنچه شکل آن در شتاب
اگر بعضی آن جید کرد و لیکن آن غذا بیشتر از شش است لیکن بطون طریح چون به هم گردد و فلفل و اکثر غذا باشد خصوصاً در آن و مرغانی و دامان آن
مولد غم بسیار و کثیر غذا و بعضی مولد غلط غلیظ مورت لاد و شکته و صرع و تاریکی چشم آن محل خفین و با ادویه مناسبه سرکه خوردن
و گیلانی می گویند که آنچه ضعیف آن به هم آن سرکه گرداندر سرکه کشته با سداب و کرفس است که بدن طبع نمایند و باید که با فاویه و با بایر طلع و مشبو
بخورند و سفید باج کرش صاع نمندی باشد و خصوصاً اگر با قرحم بپزند و کرش را کسی که اراده تولد خون رقیق مائی در خود نماید نهائی نمک است
و همچنین جهت کسی که طعامت من گردد و از آن سلیج منبر بخوان و فلفل سازد و نیکوست و کرش عسخر خفین است غذا باید که خورده آن تعاقب
حوار شات سبیل نماید کرش البقم کات و سکون را و جمله و فتح شین بجهت دفع اسهال کات است کرفش اس فارسی کرش سداب کرش اناس
ترکی سفید با سداب سکر شلال باضافه بای فارسی و اف دلام هم اندر شیرین است که شمشید البقم کات و را و جمله و سکون شین هم
و فتح فوقانی هندی و کسر نموده و نهار با سکون تحتانی بمولد و فتح دال و جمله و اف هم کاتی است که شش شکست البقم کات و را و جمله و سکون
شین هم فتح فوقانی هندی و سکون نون و کسکرات و سکون فوقانی هندی و دم هم شربت الحیدریست که شکوای نظر انس کرش است کرشنا

و کسره اهرله و سکون شین مجرب کسکرات سکون را و جمله نیز آمده بهم عربی است یونانی منطلون و سبر ملی اسطک و بروی کایا و لغاری شکبه و نه از خانه و بندی و اجربی مانند و آن عضوی از اعضای سر و قدام که بدن حیوان منزه از حده است در بدن انسان و شامل شکبه در و دای حیوان است از حیوانات کوچک تازه تولد یافته و طاعت و جوب و غم و غم و زهره که برآورد و نهانند و بعد از آن شکبه و بر تان از برای آغاز دای و به خصوص اسفید با جات شکبه گوشت و بز جان فر باست گرم و تر و قبول گیلانی کرش معادله همه سرد و خشک بعد رطوبت از و بر قدر که غم تر و صیغ تر باشد مائل بجلوت بود و قلیل غذا به جهت گوشت و ردی الیموس کذک آنچه شکل آن در شتاب اگر بعضی آن جید کرد و لیکن آن غذا بیشتر از شش است لیکن بطون طریح چون به هم گردد و فلفل و اکثر غذا باشد خصوصاً در آن و مرغانی و دامان آن مولد غم بسیار و کثیر غذا و بعضی مولد غلط غلیظ مورت لاد و شکته و صرع و تاریکی چشم آن محل خفین و با ادویه مناسبه سرکه خوردن و گیلانی می گویند که آنچه ضعیف آن به هم آن سرکه گرداندر سرکه کشته با سداب و کرفس است که بدن طبع نمایند و باید که با فاویه و با بایر طلع و مشبو بخورند و سفید باج کرش صاع نمندی باشد و خصوصاً اگر با قرحم بپزند و کرش را کسی که اراده تولد خون رقیق مائی در خود نماید نهائی نمک است و همچنین جهت کسی که طعامت من گردد و از آن سلیج منبر بخوان و فلفل سازد و نیکوست و کرش عسخر خفین است غذا باید که خورده آن تعاقب حوار شات سبیل نماید کرش البقم کات و سکون را و جمله و فتح شین بجهت دفع اسهال کات است کرفش اس فارسی کرش سداب کرش اناس ترکی سفید با سداب سکر شلال باضافه بای فارسی و اف دلام هم اندر شیرین است که شمشید البقم کات و را و جمله و سکون شین هم و فتح فوقانی هندی و کسر نموده و نهار با سکون تحتانی بمولد و فتح دال و جمله و اف هم کاتی است که شش شکست البقم کات و را و جمله و سکون شین هم فتح فوقانی هندی و سکون نون و کسکرات و سکون فوقانی هندی و دم هم شربت الحیدریست که شکوای نظر انس کرش است کرشنا

و شامخ آن و تخم آن گرم در دو جم و دوازده جفتیج سده و میرسد و برنجیت اور و ربول و خوج حص و استلا می حم ازاده می نماید چنان از آن کفار
فایده بماند اما این مفتوح محلل هرق و مطب و مسکن اجماع ضاد آن نهاد یا با عمل محلل اورام و بار و عن گل و مسکه یک یک هفته جهت جسمه بر
بکذا اما شش برگ آن در حمام منزل کله و با نوشا در جهت ثابیل و برنج انار و آن دلا و دیر اوجا چشم درمل می شود آن بارد
چو جهت تحلیل و درم چشم نافع و ضد آن ابان مسکن اورام حارستان و التهاب معده و آتاشیدن آن جهت ربو و ضیق النفس در درمل و فواق
استلا می و سرری احتشاد و رفق قی و دفع و نفس و عدا و دیر و محرک اشتها می طعام و آرف و داه و محلل ریل و دفع و قین برعل او و دیر سله و دفع سده
چو که محلل و اورا ربول و حیف و اخراج جنین و قفسه کرده و دانه و حرم و سستن سنگ شانه و درم حصه و لرزه تب مغنی خصوصاً آب گ بلویان
رطبه تخم درین آب قویترست و جهت دفع و درک و هرق النساء و فرس و در درم و آتشار ارض بارد و نموی و عید و شیخ و گیلانی میگویند که آن
نافع مگر و معده بارد و محلل و ادره برده است و ایشان باصلحی آن نیستند مگر آنکه الکدار آن نمایند پس عتیج بخیزری محلل نفخ متشن زبیره
و انیسون می شود و اصلح آن برای صاحبان زنج گرم آنست که ناخوش آن آب سبکه سازند و سرش از انخدار و انضمام نیست و بعضی گفته
که جمیع اقسام آن کف معده است و نفس گوید که چنین نیست بلکه آن جذب رطوبه با تدریج عاده بسوی آن میکند و آنچه از آن لبث آن در معده
طول کند قی آن آور دگر آنکه روی آن جید ترست برای معده و آن ابتداء می پیچند و چون گفته با سسل سرشته بخورند از خشکین را بیدین
و اگر بر دهن عمل خائیده بخورند نیز آنرا مفید بود و نوشیدن آب کرش جوشانده صحت نموده باشد که نافع است از بلغم شور و تولد در معده
و اسهال و مسکن اوجا آنست و تخم آن و برگ آن مهسل نیست و درنج آن اسهال است آن قوای او و دیر را بستاند میسازد از ازاله ضرا و دیر
مسکه مثل آنکه بیداشد و از آن اوجا و مع و کرک می نماید و در دینا بسیار قوی است و آتاشیدن آب آن یک نیم اوقیه و آب
انار و شکر و واحد اوقیه جهت سبوم مشروب و آتاشیدن کفج بزرگ درنج آن جهت ادویه قتال و کزیدن بولام و در اسهال و طبع کرش با عدس قوی
نمودن بعد شرب نیم سق آنست از اوجا صحت خوردن کرش قبل از کزیدن عرق بموام همچنین بعد از آن باعث سرعت تاثیر سست
در بدن تدبیری ندارد و کرش بخور و کرش محو و رین و باعث صرع و خفت عقل و ضد حوامل و در معده جهت آنکه شک باده ایشان است گیلانی
گفته که سبب تخمین آن عده را در آن حرارت بخور و حار و خانی پیدا میکند و لند آن اکثر صراح می آید و تحریک صرع می نماید بعد از آن بخور
سبب آن از معده ازین آنچه متعاضد می شود و در دماغ داخل می شود و متکلف و تسخیر ریح می گردد و از آن صرع پیدای شود و الکدار
از جمیع آن نیم صرع است بسبب ترقیق آن اعطال را و تصفیدن بسوی بر سرعت حتی آنکه اگر جالدا آنرا بخورند و الکدار آن نماید که
مصرع یا نمون کشش البثور و قرح عقد شود و همچنین می باید که از آن مضطر بر سر نهاید لیکن کمتر از حامله و مصلح آن کاهوست و بد اطفال
با و دان و گویند مصلح آن کاهند و صحتی آن و درم و قویترست و گویند که آن از نفخ مصلح آن انیسون مقدار شربت آب تازه آن تا باده
درم و از جرم آن ناسه درم و از ریح آن درمل و حات بخورم و گویند تعلیق ریح آن در کزیدن مسکه و در دهن است لیکن شفت آن درم و
آن در غسل پرورده مبنی بر برای آن سکن غشیان و قوی معده و در مسکه پرورده که از آن ناسه تخم سده و مقوی معده و احتشاد
طعام و محرک آن و موافق گرم مزاج است و تخم کرش بستانی گرم و خشک در آخر دوم و درنج قویتر از سایر جزای آن و هم غذا را جاذب
نفصول از معده و درم جهت استسقا و تفتیح مگر و کفجین آن و مسکن اوجا در درمل و دفع و تخن معده و دفع سده و عجز و نافع فواق استلا می و
در بلول و حیف و دفع سده کرده شربت گوید که چون تخم کرش سالیبه با قند هموزن آبیخته و بروغن گا و جرب کرد و از مجموع سه درم ناسه
بخورند را بانه نیت زیاده کند و غذا گوشت مرغ فریاد باشد و شربت ضاد آن نافع و در سایر منافع مانند ریح آن مضری نیست مصلح آن
همه با گویند تخم کاسنی و صورت کج اصلح آن که مقدار شربت آن یکدرم دل آن ناخواه و زبیره و گویند قطر سالیون نفول گیلانی تخم آن

مشتی و قتی است که اگر گوش دهند و از خواص آنست که چون در هر یک طای آب انگور یک مشتال تخم کرفس بستانی یا قطر اسالیون کوفته داخل نمایند
و همچنین در هر طبعی از شراب نیم مشتال از آن مخلوط کنند و بعد از آنکه کوفته در هر یک دستمال اندازند و در ظرف آنرا تخم کرفس بستانی بگذارند و بعد از سه ساعت
تا شش ساعت و دیگر کنند و بنویسند جهت تقویت معده و تحریک اشتها و دفع غم و ابله و چون نیم مشتال آنرا با نیم مشتال ناخته بنویسند جهت
تقویت معده و دفع ریاح و نفخ و تخم کرفس مضر بصرع است لهذا در او باید صرع داخل نیاید که درود در هر حضرت حق مصرع گیلانی گفته که آن
بسبب شدت تفتیح جذب فضول حار بسوی معده و رحم میکند و اندک مضر بصراجهان صرع است و یقیناً در دس گفته که قاصیت تخم این نباتات
تقطعی است یعنی که اگر آنرا بر بدن منهد و بر آن بسیار بدارند اعراق آن نماید افعال و خواص این بقول سبذیان در اجود و گذشت که **کرفس حار**
کرفس که کرفس حبلی یعنی کرفس کوهی که بونانی و اسالیون و او را سلیمون نامند نباتات آن است در یک شب و شام خانی
آن کوچک و بر سر آنها قبا مانند فرغیون و از آن کوچکتر و بارکته و تخم آن باریک طولانی شبیه بریزه و حرلیت و خوشبو و صفت آن سنگ است آنها
و بلادر کوهی و قوتی از کرفس بستانی است و گرم و خشک و در سوم و آشامیدن تخم و بیج آن جهت در ابروی جفین مانع و داخل او باید هر کس که او را
کرده میشود و کرفس صحیحی یعنی کرفس العنبر صفت آنکه در مواضع خفیه میبرد و در کرفس بافتنی و در کرفس نیز صفت آنکه در بلده ماقه و در کرفس میبرد
و بونانی قطر اسالیون نامند در اینجا مسطور شد که کرفس بر می که کرفس طبعی بونانی میخوانند که در کوه سبذیان و اسالیون هم میبرد که آن قتی از
کرفس کبریت سابق آن شبیه سابق کرفس بستانی و صلب با شعبهای بسیار و برگ آن پهن تر از آن باطل بر روی و برگهای قریب زمین آن
سختی بسوی بیرون در برگ آن اندک و طبعی چسبیده است و بافتنی طعم و خوشبو مثل طعم او در حریف و در ساق آن چترانه است که کرفس طبعی
و شبیه تخم آن شبیه تخم کرم و مست و برگ آن سبزه و طعم آن تند و بوی آن شبیه بوی مرو و بیج آن حریف و خوشبو و لیکن حراف آن با آن صفت
که حکایت آن بود و پوست بیرون آن سیاه و داخل آن زرد مائل به سفیدی است آن سنگ را شاه و تلمها خراج و خواص آن قریب کرفس بستانی
و ضعیف تر از حبلی آشامیدن آن در بول و حیض و جمیع اجزای آن موافق عرق النساء و جهت نزول آب نافع و معمول آن مسقط فین
و برگ نمک پر و ده آن حالب شکم و آشامیدن بیج آن جهت سرفه و عسر النفس و انتصاب آن و عسر البول و در میان هوام مفید و معمول آن
مسقط جنین و ضاد آن محلل و درام طبعی و او را در حار صلب و خراجات و شیمی و کرفس بی بی مفرج مولست و جهت دار و انقباض
نفس و تاخیر و تاخیر و شقاق و از سردی و نافع و جهت جرب و قوا و جراحات تا تخم آنها و تخم آن سکن نفخ معده و حرکات و مسکن و در طحال
و کرده و شانه و در عرق و لول و حیض و تخم و شیمه و جهت سیلان خون زنان و جهت کفایت نافع کرفس و او بسیار شاد است که کرفس بی
و از آن کرفس الما و جرب الما و قرة العین و کرفس جامی و نهی نیز نامند در کتاب میان آن میروید و آن بزرگتر از بستانی و ساق آن چون
و سفید رنگ و طبع و افعال و خواص آن ضعیف تر از بیج و قوام کرفس است و بقول شیخ قوت آن شل و قوت بستانی کرفس طبعی از آن کرفس
مشتی و کرفس شستوی و بونانی و اسالیون یعنی کرفس عظیم و بر بر می حضرت نامند آن بزرگ تر از کرفس بستانی است مائل به سفیدی
و برگ آن سبز و مائل به سخی طولانی تا زک با خطوط و پهن تر از برگ بستانی و درای آن شبیه به بنفشه و بر آن گل آن و تخم آن دراز
و صفت و در حریف و خوشبو و بیج آن باریک خوشبو و خوش مزه و صفت آن مواضع تاریک میان اشجار و زنده اجام و استعمال آن کرفس
بستانی هم برگ شلخ و بیج آن خام و هم بجهت با مایی و غیر آن دگای طبع نموده و بعضی گویند که اگر کرفس بستانی قتی بزرگ برگ است
و آنرا کرفس اعظمی نامند و بعضی هم کرفس بستانی را بطنی گویند و صاحب تخته نوشته که بافضل تخم این ابجای قطر اسالیون اشتغال
باید که این در در مائل بکازی و بقدر غلظت بیرون آن سیاه و اندرون آن سفید مائل به زردی و در طعم و برگ نباتات این عرض
و با نذک صفت و گل این جزئی شبیه شمشاد است و در رنگ این و این هم نامند این قسم را بعضی ضعیف تر از قطر اسالیون دانسته اند

کرفس کوهی که بونانی و اسالیون و او را سلیمون نامند نباتات آن است در یک شب و شام خانی آن کوچک و بر سر آنها قبا مانند فرغیون و از آن کوچکتر و بارکته و تخم آن باریک طولانی شبیه بریزه و حرلیت و خوشبو و صفت آن سنگ است آنها و بلادر کوهی و قوتی از کرفس بستانی است و گرم و خشک و در سوم و آشامیدن تخم و بیج آن جهت در ابروی جفین مانع و داخل او باید هر کس که او را کرده میشود و کرفس صحیحی یعنی کرفس العنبر صفت آنکه در مواضع خفیه میبرد و در کرفس بافتنی و در کرفس نیز صفت آنکه در بلده ماقه و در کرفس میبرد و بونانی قطر اسالیون نامند در اینجا مسطور شد که کرفس بر می که کرفس طبعی بونانی میخوانند که در کوه سبذیان و اسالیون هم میبرد که آن قتی از کرفس کبریت سابق آن شبیه سابق کرفس بستانی و صلب با شعبهای بسیار و برگ آن پهن تر از آن باطل بر روی و برگهای قریب زمین آن سختی بسوی بیرون در برگ آن اندک و طبعی چسبیده است و بافتنی طعم و خوشبو مثل طعم او در حریف و در ساق آن چترانه است که کرفس طبعی و شبیه تخم آن شبیه تخم کرم و مست و برگ آن سبزه و طعم آن تند و بوی آن شبیه بوی مرو و بیج آن حریف و خوشبو و لیکن حراف آن با آن صفت که حکایت آن بود و پوست بیرون آن سیاه و داخل آن زرد مائل به سفیدی است آن سنگ را شاه و تلمها خراج و خواص آن قریب کرفس بستانی و ضعیف تر از حبلی آشامیدن آن در بول و حیض و جمیع اجزای آن موافق عرق النساء و جهت نزول آب نافع و معمول آن مسقط فین و برگ نمک پر و ده آن حالب شکم و آشامیدن بیج آن جهت سرفه و عسر النفس و انتصاب آن و عسر البول و در میان هوام مفید و معمول آن مسقط جنین و ضاد آن محلل و درام طبعی و او را در حار صلب و خراجات و شیمی و کرفس بی بی مفرج مولست و جهت دار و انقباض نفس و تاخیر و تاخیر و شقاق و از سردی و نافع و جهت جرب و قوا و جراحات تا تخم آنها و تخم آن سکن نفخ معده و حرکات و مسکن و در طحال و کرده و شانه و در عرق و لول و حیض و تخم و شیمه و جهت سیلان خون زنان و جهت کفایت نافع کرفس و او بسیار شاد است که کرفس بی و از آن کرفس الما و جرب الما و قرة العین و کرفس جامی و نهی نیز نامند در کتاب میان آن میروید و آن بزرگتر از بستانی و ساق آن چون و سفید رنگ و طبع و افعال و خواص آن ضعیف تر از بیج و قوام کرفس است و بقول شیخ قوت آن شل و قوت بستانی کرفس طبعی از آن کرفس مشتی و کرفس شستوی و بونانی و اسالیون یعنی کرفس عظیم و بر بر می حضرت نامند آن بزرگ تر از کرفس بستانی است مائل به سفیدی و برگ آن سبز و مائل به سخی طولانی تا زک با خطوط و پهن تر از برگ بستانی و درای آن شبیه به بنفشه و بر آن گل آن و تخم آن دراز و صفت و در حریف و خوشبو و بیج آن باریک خوشبو و خوش مزه و صفت آن مواضع تاریک میان اشجار و زنده اجام و استعمال آن کرفس بستانی هم برگ شلخ و بیج آن خام و هم بجهت با مایی و غیر آن دگای طبع نموده و بعضی گویند که اگر کرفس بستانی قتی بزرگ برگ است و آنرا کرفس اعظمی نامند و بعضی هم کرفس بستانی را بطنی گویند و صاحب تخته نوشته که بافضل تخم این ابجای قطر اسالیون اشتغال باید که این در در مائل بکازی و بقدر غلظت بیرون آن سیاه و اندرون آن سفید مائل به زردی و در طعم و برگ نباتات این عرض و با نذک صفت و گل این جزئی شبیه شمشاد است و در رنگ این و این هم نامند این قسم را بعضی ضعیف تر از قطر اسالیون دانسته اند

و جمعی مثل آن و در عرق و رافع عرق النساء و پیچ و فزجه آن سقط جنین و در اسهال انده اقسام کرفس است و بعضی گویند که طبیعت
و افعال و خواص آن ضعیف تر از کرفس البستانی و نوشیدن آن با شراب سبزی یا لیمائی در حیض جهت قطع لوله امراض بارد
و بعضی آن نیز با شراب جهت امراض بارد نافع کرفس را و قره انجبین است کرفس است کرفس در شش کیست
کرفس کرفس است کرفی لعری پوست بیرون بپزد است کرفس کرفس کافور سی و سکون را در جمله و کافور فارسی اسم
فارسی است و لعری و قصب خطایف و ذوالدستر جان و علس و سلق و قشام و تشد مان و قلوب و قلب و عساره و عسار و
عسقل و عسار و بترکی خورد و سندی و بعضی یک نامند آن حیوانی است معروف خاکستری رنگ جری انفسر اندامهای آن متخلل
یعنی جفت در بعضی می نشیند و بر سرگی صبر میکند و مانند هوا گاهی زندگی میکند و شکم آن حرارتی است که بدان استخوان نصمت میزند مگر
خسته تر و مثل جفتی سگ جفتی میکند با تمام و ایند گفته اند که چون آزاد حالت سفوفینی جفتی در میان کشتن آن با ماده آن سهل باشد
از جیب امراض آن است که یک جفت خواب میکند و یکم دیگر بسیار می باشد چون از اجوب یا شمشیر زنند و زخمی شود از آن آواز نیاید تا آنکه ببرد
و حاشه شمع آن قوی می باشد حتی که شمعوم را از یک فرسخ ادراک می نماید و گویند تا اگرک دیوانه نشود و گوشت آدمی نمی خورد و چون بوی
خون بشود و یا آدمی خون آلوده باشد بوی آن شدت کند و او را اندر دهر چندان آدمی نومی و زرد و در صلاح بسیار پوشیده باشد
و اکثر آنرا وقت صبح خواب می آید مثل سنگ گویند چون برگ عنصل فی الحال میرد و آب آن زهر در خواص آورده که اگرک گیاه نخورد مگر
و قنیکه را بخورد مگر در مانند سنگ گریه و قضیب جمیع حیوانات از عضله و عصب است بغیر و باد و ذکر اگرک که استخوان است بالای آن عروق
و رباطات پیچیده در پوست کشیده و چون دم آن را در چراگاه گاوها و بزها و بزها و دام که آن آویخته باشد هر چند که گاوها و گوسنه باشد اصلا در آن
داخل نگردد و باطلع آن گرم و خشک و روم و گیلانی گویند که آن گرم مزاج است و در گریه آن شدیداً حرارت قوی تحلیل و پختن مانع آن و
چون مانع از آب سرداب و زیت که اخته بر بدن مالمش نمایند سردی عارض ظاهر می و باطنی را دفع کند و گویند جهت همه امراض ظاهری و باطنی
حادث از سردی مفید چون اقلیق آن بر سر نیزه کرده و در مرغ نهند که بر تران و غیر آنها نیاید و کسی که تعلیق چشم راست آن بخورد نماید از دزدگان
خوف نکند بلکه دزدان بگریزند چون از جلد آن طبل سازند از میان بلبلها و گریزانند و از آن جلد بلبلان گردند چون بگریزند که این در جای نهند نمایند موشان
از آنجا بگریزند و اگر چشم آن بر طبل آویزند در خواب نرسد و دندان آن قطع جلد آن همین عمل دارد و چون دم آن در مسکن بپزند از آنرا
خوب آن پاک شوند و چون آزاد در دوازه قرینه فن کنند بگرگان قریب آن نیامند و اگر سر آن در سبج که بر تران گذارند بملو گریه و بگریزی آن
آن نیاید و اگر نموند عداوت و دشمنی با سم آن چنانچه رسم اهل تکیست بر جلد بزرگ آنرا اگرک خورده باشد بویسمان آنها اصلا محبت باقی
نماند چون آن جلد را صاحب خارش پوشد محبت یابد و ناس آن و مهر و جشم آن چون در جلد آن بسته انسان آنرا بخورد و در بر دشمنان خود
غالب آید و زهر دم و موم محبوب باشد و چون دندان برش آرد پوست پیچید و در کانی و کفن کنند باعث تفریق آن مکان گردد و طلای زهره آن با بدن
نمیش و کف رابرد و لطیف می آن نافع دار الطلب دارد امید است زیرا که شدیداً حراره و جلا و جذب است و لطیف زهره آن غلیظ را از تشنج تابع
جاحت اعصاب و نافع جراحات و فروغ عصبان است و در معده و طبع نافع و در ام صلب مانع و جهت نزلات عظیمه آب چقدر در جوشن مرغی
چشم در همان ساعت و با کجین جهت مرغ صرع و احتمال آن جهت مرغی بصورت زول آب و شکویری در دیگر و زرد آن را با دویه مناسب
جهت نقش جلد و دار الطلب و در مفاصل خوردن آن که کدگانک طلا کردن آن جهت مرغ و تشنج و کزاز و خصوصاً که از سردی باشد بخورد
و مانع آن بقدر که قیراط باشد تازه و در شش جهت مرغ صرع و تعلیق چشم آن و دندان آن جلد آن همچنین شرب استخوان آن مانع صرع است و
چکانیدن خون آن بار و زهر با دام یا جو زهر شده مانع سم و گرانگی گوش و در دهنش و تشنج و تشنج آن سوده مانع و در طعن و باغ غرقه آن

با عسل نافع خنق رطوبی است و همچنین گوشت آن جهت درد زخم و خفیه آن خشک کرده سوده با امل عمل نمیکرد خوردن نافع در دگر است
 و همچنین بکران جهت همه امراض جگر فایده نافع چون یکد انگ از تنه یا با غاف سوده با آب یا سرکه اگر آب باشد اگر نه باشد با شراب بخورد جهت هضم
 و حیات بارده و با کنگرین جهت بر قلع آب کرس جهت سپرز نافع و غاف مقوی افحال است و مقدار شربت آن یکد انگ جالینوس میسر
 نوشته که من تجربه با نفع بکر گرگ نمودم باین طوری که از اسانه بیکشتال با شراب و ادم پس از آن انتفاع بحکمت هر سه و مزاج بکر مقصودت بجایا باز
 حاصل شد زیرا که ضعف آن بکله جوهر است و کار و گی گفته که بسبب این خاصیت بکله گرگ را در انا ناسیاد داخل کرده می شود پس اگر مریض
 تب ظاهر باشد بهتر است که با آب سرد خورد اندو گویند چون دو مشتال از با شراب ملو بخورد اگر بکله بار و باشد با شراب و اگر حار باشد با آب نیز مفید
 جمیع عمل کند است و همچنین زهره آن خشک کرده سوده نافع در دگر و نافع است غای شگمت و سرگین آن شراب و ضا و محجوب برای قوی شربت برتر
 آن است اگر گرگ استخوان خورده باشد علامت آن کثرت صفیدی است که با خفونیت باشد بنهار با افتاده باشد خوردن بیکشتال آن با آب
 گرگ با شراب مفید و همچنین تعلیق آن بر دلان راست صاحب قوی مخصوصا بر شکر از شکر گوشتی که از گرگ دریده باشد بسته و یاد پوست بیکه
 گرگ دریده باشد یاد پوست ایل پیچیده بندند و این موجب است چنانچه جالینوس بدان گویا داده که گی از این بنگام در دو چون بغیر نفع باشد
 با نفل سیاه و در نفل همراه شراب ابیض میخوردند و قوی بار دیگر عود بکنند چنانچه زخم کرده اند و گویند که خوردن آن با نفل و نمک و دیگر زهر
 بقدر یکشتال با شراب ابیض یا آب جهت قوی سریع الاثر و اگر در انوبه فقره که دو گوشه داشته باشد مقدار با قلا از آن نهاده بر شکم بایزد نیز مندرست
 و همچنین شستن بر پوست آن و خوابیدن بر آن قوی را از آن کند و ضا و استخوان ساق سوخته آن که با دگر آن سوخته باشد جهت بوسه نافع و چون
 کعب آن بر زنوار ازین زنار در ریگی آن اعیان و عقب نماید و در رفع زحمت حرکات بازماندن از زنتار بسیار کند و خفیه از چو ن شقی کرده
 نمک و صغیرت لایه خشک نمایند و یکشتال از آن با آب جبرجی بخورند در دگر و خاصه را نفع کند و در دین و دیوار نیز مفید نوشته اند و چون خفیه
 آنها بریان کرده بخورند و توبه با هضم اید و اگر خفیه رست آنرا گوشت با زیت و عمل سرشته یا شمش بازه آلوده زن حمل نماید شست و جمیع از آن
 بر دگر و شرب و حمل بول و خون آن قاطع محل زنان و اگر زن بر بول آن بول کند و یا بر جالیکه بول کرده باشند بول نشینند هرگز استن بگر و دواز
 خواص زهره آن است که چون آنرا در بر دلان رست خود بندد و جامعت کند از کثرت جماع حاجت بکند و همچنین اگر با عسل آئینه قبل از جماع بزرگ
 طلا نماند زن آزاد است و در همچنین با روغن زیت و بدستور بار و روغن گل اگر مرد و بار و های خود را بدان چرب کرده و بر روی زنی برود و محبت
 در دل او پیدا شود و خوردن زهره آن مقدار یک نخود و با طبع خود جهت تقویت باه بی نظیر و بدستور طلای آن درین باب و گویند چون هر
 بزرگ قطع کرده جماعت نمایند و دیگری بران زن خا و دگر و دجمل مانع استیست و چون از زهره آن بقدر یکد انگ با عسل و طلا
 صاحب تب کنند بخورد از آن نماید و تب بکشد و قوی و استقامت ازین مفید بود و در شش خشک کرده بقدر یک انگ با شیره نازده و شید
 جهت تب بکشد و امراض ریه بجا می صفید بخور می آن سبب گر بختیست هوام و طلای محلول آن در دشا در جهت تحلیل او را و هوام آن
 بقول الهامی بنید و بجزیر بزرگ و شکر کربن بکشد کات و سکون را در مملد کات فارسی در آخر در گرگن باید و کات حری در آخر اسم
 فارسی سلواست کربن بکشد کات و را در مملد کات سکون کات فارسی اسم آب شسته غلظت کربنی پیدا کرده باشد و آنرا در سست کربن
 و آب ناز و آنجا و تور و جیدی و تمارسانا مندر آن نافع دوران سرو بهیضی صفراست و آنکه نوشی پیدا کنند آنرا و بوسی گرگن جیتا مسا و
 تند بود و تنه نامند بدو آنرا و در اعضا بول میکند که کربن بکشد کات فارسی و سکون را در مملد و مخرج کات و افع و اسم بلبل است
 که کاشا شرنکی اسم کاشا و سنگی است که کاشا اسم کیه است که کاشا و مخرج کات و سکون را در مملد و مخرج کات و افع و اسم بلبل است
 مملد و سکون و ادا اسم پید است که کاشا مخرج اول و مملد آن نیز اسم فارسی و سراسر آن نیز بعضی اسم تخم شلم است که کاشا و کاشا و کاشا

باب در است گرم و گرمی پنج حکات فارسی را: اول اولام و سکون بمی و فتح و دو و کسره و ممله دوم و سکون تحتانی اکم و بیگن است گرم بمی حکات
و سکون در اول ممله و سه حکات عربی است و اینها که در مجموع آن گرمات آمده و چونانی انبساط اولیا طیوم و او علکو و بسیرانی کیشا حراد و بروری
و دیرون اسایا و بقاری تاک و درز و بندنی انگور کاپیرو داکمه کاجا گونید و کان بنانی است اکثر از قبیل تخم دیار و در مجاد خود و بجد و شسته
آن قوی و شایخانی آن باریک و دراز و نوره آن بارشته و اشاخانی نازک و درست آن از افایهت الکرم و عالیج الکرم نیز مانند دیگر آن
پن فی ابجه شیدیه برگ خار زده و غیر مرغی و مسخ خوش مزه خصوص برگ نازک نوره آن و خوشبو و گل آن ریزه بار یک خوشبو
از وائل سفیدی و دشتی و کوی و بستانی میباشد نبات دشتی کوی آن بسیار دراز و پهن بروی زمین اشجار و غیره میگرد و گل آن
سفیدی و مغز آن کو کاجی و کم آب تر بود است آن مخم تر از نباتانی میباشد و کسیر و قید و در مقاله رابع از کتاب خود ذکر کرده و از ابو فرس
و اسالسل غریا مید و نفسیه اسالسلو گرم و نفسیه غریا بری است آن گرمی است که از آن شراب میسازند و گویند که اسالسل غریا و قسم است
یکی آنکه نمر در دالما و گل آورد و از آن روی نامند دوم آنکه شتر گاو یک سیاه آورده در آن قبض شیرینی است و برگ این نبات و شایخ آن
شاید برگ گرم و خنوط و شایخ و گل گرم بری قوی تر و در جمیع اجزای آن قبض گویند که درخت دشتی فی ثر در درختکان دیوار نامند با جمله
شایخ است و درخت گرم را مطلقا تا هر سال بریزند و تربیت نمک تر زیاده و بهتر تمهید و بیان قرآن در انگورند که در شتر بهتری از جزی درخت
آن عالیج آنست بعد از آن برگ عصاره آن استخراج آن سرد و خشک در آرد و دم و جالی و بجفت تا باقی آن شامیدن عالیج آن مانع
صعود خود بدماغ و ضار بک عالیج و خنوط آن خصوصاً با آرد جو است در دوسر حار و تشکین اینتاب چشم و ادرام حاره آن و چون با سکه
و روغن گل آیمخته سر را بدان تر و از نفع صدمع در دوسر مواد مانع بود و ضار دان با آرد جو و راکب جهت تشکین اینتاب حار و آب سردی و دم
مار آن سائر اعضا تشکوفه و برگ عالیج آن مقوی معده و قاطع فی و مانع غثان و عصاره برگ آن مقوی معده حار و مانع فی و قاطع فی و
در افع خار و تشکب نفس جهت قرحه اسهال و اسهال صفراوی و دوسوی خواه بنوشند خواهد بان حقه نمایند و نیز در بول حار فاضلین از اسقاط
مانع و گیلانی میونسید که شایخانی نرم آن که از افع الکرم مانند در اول طلوع آن سرد و خشک در اول است خوردن آن مطب نفیس مسکن
وقت تشکب است و رافع غثان و چون شگوفه گرم کوفته آب آن گرفته هر روز و در مشقال نهار صبح و شام بنوشند نفی لدم را نفع عجیب
بخشد و گل این نبات را وقت شگفتن چون گنبد و بر بارچ پاکیزه و در سایه خشک نموده و در ظرف گلی بدارند این گل قابض است چون آن را
میاشامند برای معده نیکوست و زرد و در مشقال آن قابض شکم و خائیدن آن مانع فی و مقوی معده و حکم کننده آنست گل آن سبب
سردی و قبض خود قبض شکمی نماید و گاه شگوفه آن در ادویه شایخات قاطع خون می افتد چون حمل آن با معاین آن نماید قطع زنده ادم
کند و ضار دیگر آن بار آنک قاطع اسهال است و خنوط آن چون در آب خیسایند بنوشند اسهال موسی و در دوسر حار و حال افع کند
و پنچ این نبات چون آب دریا می شور طبعی و چند اسهال بلغم و رطوبت نماید و گویند که پنچ آن چون باب جوش داده بعد پنچ او تیه شکر
بنوشند اسهال رطوبت مانع از شکم نماید و شربستان که آب عالیج آن را با قند بقوام آورند جهت خفقان صفراوی و در کمال شتاد افع
خمد و تشکین حدت صفرا و غثان اسهال مواد رقیقه صفراویه مانع و بسیار است که سبب قوت جالبه که دارد باعث اسهال شکم
میشود و هضر نیزه صلاح آن غسل و کثیره و صحن است آب بخور آن که از ادویه الکرم نامند آن صحن آنست که بر ساق و شایخ آن اکثر یافته
میشود بسیار جالی و خلط آن مرزبل نایل نلید خشک آشامیدن آن با شرباب مانع سپر زهر و خمر سنگ مثانه و ضار دان افع قویا
و جرب متفرج و غیر متفرج و طلاهی آن بار و روغن زیتون ستر زده موسی با دوام عمل آب چوب آن که در وقت سوختن تراوش کند رافع
نایل و حله و کلفت و دش و قویا و جرب و ستر زده موسی خصوصاً با زیت و بقول گیلانی چون شایخانی گرم کوفته آب آن انشره هر روز

و یا کراوی سر بانی مست و سربانی قرقان و قرقان نیز گویند و بنیوانی از جمیون قار ابطس بقول یسقورید و س قدر و او بروی قار وونی و موی
نقد و ققد و کون رومی بعضی کرباد و کرقاد و در آنکریزی کیروی و بقراسی کروی و زیر کروی و شاه زیر و نامند و آن کربانی مست بستانی
و بری میباشند نبات بستانی آن بقدر یکد زرع و برگ آن شبیه برگ شنب و چتر آن نیز شبیه چتر آن گل آن سفید و رنگ و تخم آن شبیه بزره سفید
و از آن دراز تر و مثل بزره می باشد و طعمی بیخ آن شبیه به بیخ زرد گداز مالول آنرا چینه می خورند و بری آن قروماناست که مذکور شد و گل آن سفید
ماکل بگوید و در بانی صفات مانند بستانی و گیلانی و شرح قانون نوشته که آن حشیش است قاهر بر ساق و شاخهای آن باریک برگ آن شبیه برگ
شنب و رنگ آن مال بسیار و تخم آن باریک بری آن شبیه بیا بود در خلقت آن و برگ آن سبز باریک شاخهای آن باریک مایه برخی در غلظتی
و گل آن سرخ و شبیه گل کشنید و قوت تخم آن شبیه بانیسون قوت بیخ آن شبیه بقوت بیخ انیسون از مطلق آن مراد بستانی است و قوت آن تازه
سال می ماند گرم و خشک در دوم و بقول شیخ در سوم و قوت آن قریب بقوت انیسون و کم از زیر و غلیظ تر از آن ضعف تر از قوما و ضعف و
ملطف و محلل بلغم در ریاح و مصلح اغذیه و قاهر و ملطف اغذیه غلیظ و قطع و چون در سر که ترکند استخوان آن که گردد و ملطف آن که شود برای اغذیه درین
هنگام گرم و زجاج را نفی کند اعانت بر فهم ایشان و تحلیل لطف آنرا نماید و آن مانع صغیر بخار بد مانع و اکحال آن باعث صحت بصیر و از جمله اجزای
او و چشم است و از آن مضطرب بصیر و جهت ضیق نفس حقیقان بار و در خوار ریجی نافع و آن محلل لطف معده و نافع و اوجاع آن و قوی معده
و سخن آن و شرک آرد و اشتها و مانع ترش شدن غذا و معده و فی مسکن طبع و طار در ریاح و سرعت فرو آورد غذا و معده و فی حقیقان
متولد از اخلاط بار و در زجر معده و قاتل دیدان حسب القرح و دافع مضر ریاح گروه و شاد و مدبول و قوی بدن و فربه کننده آن چون باغدا استمال
نمایند تا طبع می و چون سرد و درم از آن گرفته مسلم نباشد در دوا بماند تا آنکه گرم گردد و بخار و آب زراف و بر ضد ضیق نفس لطف قوی نماید
و دواست بران بلغم را بگذارد و حقیقان بار و در لطف کند و همچنین بر متولد از ضعف معده را مضاعف و در تحلیل نماید و اوجاع آنرا بر چون باطل
بیشتر قوی تر باشد و آب طبع آن در فعل ضعیف تر از است و چون با اغذیه بخورده غلیظ اضاف نماید و یا با سر که مری افزایند نفی کند و مایه و
شرقت با قلا و جز و قلیط و بقول در ابدان محلل میکند پس لطف آنرا داخل می شود و فهم آنرا سرعت میکند و در آن منزل تخم زایل می شود و از رطوبات بدن
سرد کرده باشد چون در اشتغال از آن تا بهمت روز و از اشتها بخورند و چون آب طبع آن سرد و درسه و قیه با یک و تیره و غرض آن زیاده باشد
بیشتر جهت ابتدای استقامت نافع و اشتها حیدر و طبع نبات و تخم آن مسکن و مصلح در بول و طبع می و قاتل گرم شکم و آن فکس دیدان و دفع بیخ که سنده است
امعاناید چون در غذا داخل کند و یار در اخلاط سازند و چون لایق او قیه از آن بسایند و غسل خام آینه زدن است تا بماند رست و کاف و لایق کاف
و خوبی که سبب آن سردی باشد داخل نماید این سرد و زایل آرد و جاییوس گفته که آن مانع سده است و شستن در طبع آن جهت بلغم
و ضما و تخم سخته جهت قلع بواسیر و خفته معده و شرب آن ملایم و درم سه درم و سخن بدن و مصلح آن اجزای و مضر ریاح آن کثیر و گوشتا و مصل
و صغیر و مضر گردد و مصلح آن کثیر باندل آن قردمانا و انیسون زیره و بیخ آن روی اخلاط کروی و قوی تر شری بهندی که روی تلخ را بویله و رویا
بلغم کاف و دوا و کس و دوا و سکون بخانی و فتح را و مله و دم و دلف آسم پیست و بدون الدف یعنی کروی و اسیم کثیر سفید است نیز شری کروی و یک
بلغم کاف و در دوا و کس و دوا و سکون بخانی و فتح را و مله و دم و سکون کاف و دم آسم منسل است کروی و کاف بلغم کاف فادمی بیخ با باندی کوسر
دوا و سکون بخانی و مجوله و فتح جیم فارسی و کاف و دلف آسم اساز می است کروی و کاف اسیم سفید کاه است کروی و دوا و کاف و دلف و کاه و
و سکون نون و فتح دالی و مله و دلف و دم و دوا و سکون اودرم آسم تلخ است کروی و دهن بلغم کاف و در دوا و کاه و سکون و مجوله
و فتح دوا و مله و دلف و دوا و سکون نون آسم تسمی از بهشتی است کروی و قوه بلغم کاف فادمی کاه و دوا و سکون اودرم و دوا و سکون
سیمم سببی است کروی و دوا و سکون کاف فارسی و دوا و سکون اودرم و دوا و سکون کاف فارسی و دوا و سکون کاف فارسی و دوا و سکون کاف فارسی

بنوشند نواق را ساکن کند و آن قابض و مابس نزل الدم و سیلان خون رحم و آب آن جست بر قان زرد و سیاه عجیب القصد است چون صید آن
 تا آب نیم و قیه بنوشند لیکن باید که با شکر بپزند و عصاره بری آن چون در شراب انداخته بیاشامند مقوی می و ضعیف است و آشامیدن آب
 آن با کنگبین می یزد مسهل صغیر است و مطبوخ آن در قتیق و فسیانید آن در اسهال قوی تر و چون طام از بنوشند تقویه و اسهال و شکم چنانچه
 سیلان خون از رحم نماید و گلیانی نوشته که چون از شراب انداخته کنگبین در سگوان کاید و فصل آن قوی گردد و اما شکر آن در اسهال و آب آن که با کنگبین
 و چون عصاره آن با الطبع آن بای را بشویند نفوس را و علاج معاصیل را دفع کند و کنگبین کشوش و سبای میوه و کنگبین است اینها را با کنگبین
 یا تخم کرفس یا اینها را با شکر آب آتش شده چون با کنگبین بنوشند و در بول نماید و آب آن نافع حمیات متفاو و است و آن جست بسیار بسیار
 نیکوست چون با کنگبین بنوشند و آن غیر سرفه گرم مزاجان است و گویند که عکیر کثرت مضریه است مصلح آن غسل و گویند که سنی و بدل
 آن یک شلک و زن آن انستین مقدار شربت از آب کنگبین و او قیه و از جرم آن در مطبوخ پانزده درم و غشی و مصلح آن کثیره و تخم آن در افعال نیکو
 قوی تر از سایر اجزای آن و گویند معتدل در گرمی و سردی و خشک و در اول و دفع سده و مگر کرده و مرقه رطوبات که در معده باشد و بول
 و ملین شکم و هفتاد با حریف نافع زیر می است که از زردت و بلغم باشد و بریان کرده آن در تقویت معده و قبض و حبس و فاسد و الیم عصاره
 باطنی و سیلان رحم قوی تر از غیر بریان کرده آن و گویند محمول بریان کرده آن قاطع سیلان رحم است و فساد آن جست جرب نفوس
 نافع و تهیای کننده را بغایت نافع و بقول صاحب پنج مضریه مصلح آن بلوط بدل آن کاسنی منع انستین و می مقدار شربت آن
 دو در تخم کنگبین مصلح آن کاسنی و گویند غسل و مرقه طحال مصلح آن کنگبین بدل آن بادروج و ثلث آن انستین کون جریه است
 و گویند که آن جمیع اجزا خود نافع حمیات عقیقه است کشوش رومی انستین است کشش و درهما پنج کاف و شین میوه و سبزه و او در افعال
 و فتح جیوه فارسی و خفایا و اهل اسم دزنت انباره است کشیه اسم عربی سوسمار است کشیه اسم عربی نجازی است کشیه اسم
 کشوش است فصل کاف با ضا و مجر و خطا و مجر و عین مملکه کشیه اسم بادجنان ری است که بهندی کمانی و بخت کمانی
 کشیه نظر تمام است کعب نفع کاف و سکون عین مملو و با موده اسم عربی است بقاری شایک نام جمیع آن کعب و گویند که
 و آن استخوان متصل بساق است بهترین آن کعب کا و در خشک است و خواص هر یک مسطور شد کعب غزال شیمی از طلواست و زرد و
 بعضی اطباء نایند که عدیه بعربی بیت عنکبوت است که هم اسم گوز خست لغسوم اسم خست کعب نفع کاف و سکون عین
 و کاف و مهرب کاف فارسی است و آن نان سمید کوچک خشک است که تون کوید و خشک آن نان گرم و خشک قابض شکم و سردی
 مختلف رطوبات آن صاحبان قوی تر از مغز و داخل بعضی اقرص کرد و میشود که عین اسم بلبل است و زرد و بعضی هزاره استان
 فصل کاف با عین مجر و فاف کاف که در جسم است کف کنگبین اسم فارسی زردت و است و صاحب مناج گفته که آن اسم خرد
 کف آلمیند کف شیشه اسم فارسی سه قوی نایست که بعربی زرد القواریر نامند کف آدم اسم عربی بانی است بقدر یکدفع و هر یک
 آن مستیز و بقدر بزرگ مورد و پنج آن خشبی ظاهر آن مابین سیاهی و زردی و باطن آن سرخ و تخم آن از قمر بار کثیر و بعضی گدا و بعضی
 دانسته اگر گرم و خشک و در اول دفع خفقان و محلل ریاح و مقوی جگر و در جمیع افعال فایده مقام همین سرخ است مقدار شربت آن
 یک شقال کف الارنبه کف الذب جنفا است کف الالاسد کف الذب عقیق است کف احمد کف جده بنای
 گویند که اسم خنک است و گویند که اصول سنبلیله می است و زرد و بعضی که مزه بیضا است و بعضی گویند که قسمی از خضی انکاب است کف ادر
 خربل است کف دریا اسم فارسی است بعربی زرد البجر و قشیر میوه نانی فزون و برومی طلوس و پلاسوس میوه بندی سمنه و بعضی نامند آن
 جمعی است مرکب از اجزای را کشیده کشیده و اجزای هوایه لطیفه جمع با رطوبت دریا با استخراج تمام می که جمعی میوه میوه و از آنز و بعضی خب

فصل اول در بیان سبب حرکت اجسام
 فیصله گویند و سبب حرکت اجسام را بر دو قسم میگویند یکی در صورت جسمی و آن پنج قسم می باشد یکی
 الطبیعی شیب یا سفید و در شکل و سطح و در رنگ و غایت بازموت بوی مثل بوی ماهی و این بسواصل بحر محیط بسیار یافته می شود و دوم نظری شیب
 بناخته جسم مائل بسفیدی بسیار متخلخل و با توفیق کثیر بوی آن مائل کبریا است شیب بوی مذهب بوی سوم و بوی فرفری ناله سبک
 و این آرد و سبب مشابهت شکل آن بکرم و حیواناتی میسوزن و میسوزن و شیب از بی کرم ایوب مانند چهارم صوفی
 شیب به چشم حرکت آلوده بازموت بوی سبک با توجاهت بسیار و سفید رنگ مائل بزموت و آنرا فیکون گویند به چشم نظری در شکل و
 سفید و سبک و ظاهر آن المسمی باطن خشن و تن طعم و بی بوی و در آن چیزی شیب بقیسور و این از همه اقسام قوی تر و دایره است و در جزیره
 که آنرا سوسون نامند بیلا و در سطح و فیضان و ابل بلا و آنرا بوسل می نامند بسیار بهم میرسد و بر سرین آن آتش است که در دمی یعنی بزرگ
 گل سرخ مائل بزموتی مع اوصاف قسم پنجم باشد و نزدیک به این قسم چهارم آن قویتر از قسم پنجم است بسبب حرارت و حدت آن و تعجب
 مخزن میسوزد که قسمی از کف دریا دیده شده سفید یا زرد یا سبز یا یک رنگ است و زیاده بر آن می رانند و مانند کثرتش (جزای آن دیده پرود
 و اندک سخت و در میان پرودا جرمی در خود قبیل سفید یا زرد یا سبز یا یک رنگ است و در آن قبیل پوست چیزی سیاه رنگ و سطح پوست
 آن در طول گر دارد و شبیه فقرات پشت و در زیر پوست تابان و طول آنرا یک شمشیر و نیم میگویند و این را بسندی کستوری نامند و پنجم تحقیق پوست
 زرد یا سبز که بقاری کف دریا مانند اطلاق این اسم بر آن بجا زرد است و آن کف نیست بلکه استخوان بالای پشت حیوانی است که در دریا
 فارس و قلمزم و نواح آن هم میرسد بعد کثیر و در زیر شکم آن پوستی و در آن کمی در خود و در جفت آن آبی بسیار لغزنی سیاه رنگ که بسند و در آن
 با قدری صمغ منبرج خود بجای برادر است استعمال می نمایند و آن حیوان بساطی با فکده و برادر را در پشت و پوست آن فاقیل و زایل شده
 بدان شکل میگرد و در دم از ساحل برداشته با طرزی بزموت در باقی نامند و اکثر ماهی گیران آنرا حصید میگویند و گوشت آنرا که مرغوب است
 بر سر قلاب نصب کرده همان را بدان صمغ میگویند و آنرا از دم آن هم در باقی نامند و شکل میگرد و در آن ماهی را با سبک است
 طولانی شبیه برده و حیوان قوی شش عدد و بطول یکدفعه می باشد و دم آن کوکاک از گوشت نزع و بر بالای پشت آن بالای استخوان پوست
 نازک و پوست کتاب که در دوزخ نکر و در اندون بیان نموده که مختل آن چیزی را که کتب می کستوری می نامند یعنی اذرا میگویند و با قریب
 به این بوده باشد و کف که چون مشک را نیز در هندی کستوری میگویند شاید که این قسم را نیز سبب مشابهت آن در رنگ یا بوی آن باین اسم
 نامیده باشند و باشد که این نوع قسم اول از اقسام است که دریا باشد چنانچه شیخ از رئیس در مفردات قانون در وصف تساول زبد البحر فرموده که
 و آنکه قتل را تحت سبک نهک و الله اعلم بالصواب آنچه اقسام است که در با گرم و خشک و سوم و گویند سفید آن گرم در سوم و خشک در
 دوم است و افعال و خواص آن بقول شیخ آنست که منقح ارساخ یعنی پاک کننده و چرب و جالی و خن مست و در گزینده و در خصوصاً قسم پنجم آن که
 جلد و مقشر میگرد و در آن غرض میکند حتی که قرحه حادث می نماید و قسم سوم الطح از خیر آنست چنانچه شیخ فرموده و گویند قسم چهارم دریا است
 و قسم سوم نافع و در اشکاب است چون آنرا بسوزند و بسکه که الگوری اسپخته بردا و اشکاب طلا سازند و چون با تاش شرباب همراه برقیق بران
 طلا نمایند موی را در آن بر دیند و فطری در سترن موی استعمال میکنند و گویند جمیع اقسام آن در آن استعمال و قسم اول و دوم هر دو در سولات
 منقیه بدن و صفای بشه از چرک استعمال کرده میشوند و هر دو قسم در آرد و بیخورد و بیه و کف و منقش و برش و قوباد و جوش و جرب و قلع و بوق و آثار
 وجه و سایر بدن و خصوصاً علنی که در آن جلد مقشر میشود و داخل کرده میشوند و باقی اقسام در سترن موی و قسم المسمی آن جت و اورام مساریه
 بالغ النفع است قسم دومی آن را چون لبسایت نامند و در غن اسپخته بر خازیر طلا نمایند و تکمیل کنند و نافع جرب متفرق و قباست خصوصاً قسم
 منفسجی آن و گویند که ضلالت دریا با موم و در غن گل جت بخورد و بینه و غیر آن را نامواض که مسطور شد و جهت فروخ و خازیر و سایر امراض طبعی

نه اهل شود گرم خشک در آخر دوم و بقول آن کانیس در دوم و قوت فاعله آن مرکب از حرارت اندک و برودت طاهرست مفرغ و مقوی
 قوتها و در اول قلبی و دماغی و کبدی و سنون و دفع آن مقوی لته در ران کله و قروح خبیثه و بدستور زرد و ران جبت کله و قروح ساعیه سائر
 اعضا و خورون و در شقال باز سفوف آن قاطع اسهال و بطیخ آن قابض چون غیر طبل نیکو فیه آن بایک رطل و نیم آب بچرخانند تا سفت
 رطل رسد صاف کرده با هموزن آن شکر بقوام آن رازند جبت در و اعصاب تقویت معده و میضه و ضعف احتشاش و متغاضب مواد معده و در
 و در گرده و دشتان مفید و ضامان آن مقوی معده و فواصل مسترخیه و قاطع اسهال و با موم و راتنج کچنه رافع جرب بشرط آنکه چند روز بر آن
 بگذرانند و چون بطبیعی آن کثرت شود آن مویانید سیاه و مجعد و قوی سازد و از ریختن باز دارد و در لعل آن نیکم کننده ابدان بتر سلامت زمین
 آب آن موافق در و دگر و عا بر بسیار نرم که غیر کشن در آن هم میرسد و در جمیع افعال قوی تر از کشن بفتاب مقوی معده و رافع زن الدم بر
 سحج و قروح عصبه باطنیه و اسهال رطوبی است و آن با دویشید یا بقیع گویند در فعل کشن باضعف و لطیف میکند و مقدر است عمل آن تا در شقال
 و در قن آن که مانند گلاب گیرند با عطریت و سرد و خشک در آن کیفیت حاره است و پوست آن تا آخر اول میرسد و قابض مقوی قلب
 و معده و رافع خفقان و اسهال رطوبی و وج و دروغن آن بعد از رسیدن طبع نیکو و با سادای آن دروغن زیتون در هم کرده همه بخار در زیت
 دهند پس صاف نموده در شیخه کنند و سر از ایند نمایند و بکار برند از راج آن سرد و خشک رافع در و سر حار و قروح اعضا و قابض شکم و جالس عرق
 و مقوی موی و رافع سقوط است لطف سفید بفا رسی روت است کفشر بفا رسی تکار است کفشر اسم طلف است لفاض
 خرزهره است بقیع سکنه اسیدار انا منده کفو قار لبعصعوس سروس کفیثون اسم با و جان بری است فصل کاف باکان
 کلب بقیع اول بفا رسی خففت کاک است و معوب آن کلب و بضم اول نوعی از ماست که با بال باکان دفع دوم شده و دافع
 دفع با و فارسی و دافع دفع لام اسم گلو نده است که با و افشا بضم کاف اول دفع دوم شده و دافع دفع واد و دافع و کسر اود و
 سکون کن دفع قوتانی هندی و دافع اسم قسم از بلبل است که گشتا که بضم کاف اول دفع دوم شده و دفع قوتانی هندی و نیم گرم و سکون
 هله دفع قوتانی هندی و دفع کاف سوم دفع با بنین اسم راسا و خرد است که گشتا مویا اسم صغ درخت سینهل است که با و فارسی درخت
 و خردل را نیز گویند که بفا رسی بنید دانده است که نوع نباتی است که فارسی تنباکو ناند که بقیع کاف فارسی اول و کسر دوم شده و دفع راجه
 اسم تنلی است که با بضم کاف سکون کن ثانی دفع را و هله هندی و دافع اسم هندی است که گرنیکه بقول صاحب تحفه نیکو فرست
 که گرو ل بقیع کاف اول و سکون ثانی و ضم را و هله سکون داد و لام اسم هندی نگار است که گرونده بدو کاف اول و مفتوح و ثانی ساکن
 و ضم را و هله و سکون او و فغان دفع اول و هله با و اول است آن مخفف که گرونده است بهر آنکه سگ چون آنرا بخورد می کند و لهذا
 آنرا کور جهدی نیز نامند در سنسکرت چنانکی و دیبته چیمو نیان یعنی گرگش اند شکل زبان سگ و تنگ نازک و بسوی پشت سفید
 می باشد و موی یعنی از دغان و شباطین بگیرند و در پوریکا یعنی برگ و مانند برگ موه می باشد و آستیک و نا پتریکا یعنی برگ او مانند
 برگ درخت بر میشو میگویند و بعضی اهلان نوشته اند که آن اسم هندی کافیلوس است و بعضی کافیلوس و بعضی بلوط الارض و بعضی کاف
 گفته اند و آن نباتی است که اول برگ آن از پنج میروید و شبیه برگ کاسنی و برگ تنباکو و از آن کوچک تر و بدو و مخصوص که آنرا در دست
 مالیده بپزند و با زغب نرم و رنگ آن سبز تیره و طعمی خالب ندارد و باندک عفو است و بعد چندی از پنج آن شاخهای بسیار میروید و
 برگ آن کوچک میگرد و در نهال آن تا بدو و پنج بلند میشود و گل آن زرد و ریزه و بعضی سفید گل و تیره و سبخی باطل و بعد شکفتن گل ریشه
 سفید پنبه مانند میکند و در آن تخم سیاه باریک در غلاف تشدید کوزه شقایق و خار ه و در پنج آن باریک و سفید و بی طعمی خالب در
 موسم بر شقال زیر دیوار ها و در خابا میروید و از طباطبی بر نباتی فراج آن گرم و خشک در دوم و دفع و محلل در بر بول و بلین چون آب

کتاب
الطیبه
الکبری

آن در چشم و پیکانند تا بر گرد و بعد از این معنی برینند و باز تکرار نماید رسد در روشید و در روشی از آن شود و شرب و سوط آب هیچ آن جهت مرض
 است و بوی که در چنانکه نشسته و نافع و آشامیدن آب برگ آن جهت استسقا و بواسیر و خراج کرم شکم و بدستور بخت آن مفید و خوردن سرب
 که از آن آب سوده و بعد از غلج حب ساخته باشد حاصل سهال کند و مفید است و لیکن در آخر میفید که سهال بسیار شود و ضعف غالب
 گردد و بدیند و باید که در سوطا نشان نبات از آنجا که گرفته خشک نمائند و وقت حاجت سوده با حمل بخورند و چون آب برگ آن در مقعد
 اطفال چکانند که رمای کوچک بپزند و طلازی آن بر مقعد نافع بواسیر است و نیز برگ آن مالیدن بر بواسیر بادی فائده میکند و بوی آن در
 او و به بند بواسیر خوبی مستقل آن حب که رنده نافع بواسیر است آب برگ که رنده یک آثار بر آورده باشد نرم بخوشانند تا غلط شود
 یکدم فلفل گرد با آب سائده و در کل انداخته صلایه نماید تا کامل حسابین گردد و بعد از آن روشنی حب بندد و یک صبح و یک شام خورند
 و اگر سهال از آب آن در گوش راست و مستظهر در گوش چپ صاحب تب که با سورا و لزه بود یکدم بچکانند مفید است و اگر برگ آن
 بر دهن زرد و چرب کرده اندک گرم نموده بر سله بندند هر روز و بار اگر چه بسیار کلان باشد امید است که در یک هفته تحلیل رود و بی آنکه
 بخت نشود و جراثیم میگذرد و جمیع اجزای آن جهت استسقا و کرم شکم و سگ دیوانه گزیده نافع و دوشمال از تخم آن با حمل و از بوی
 آن سه شقال با شیر سم سگ را بقی دفع کند و از خواص آن است که چون فولا در بر آورده کرده و آب آن اندازند و در آفتاب تیز کنند و بعد از
 مکس ساز و آن مکس جهت استسقا و کرم اصرار و عظم النقص است و ایضا چون براده فولا و آب بطیخ مصطفی حل نموده در آتش
 در چند کت مکس میشود و سرخ رنگ اگر بمیان چند کت اعل نماید فائق و بهتر گردد و آن النوع بواسیر و قسام استسقا را نافع با شیر
 شتر و دیگر ادویه مناسبه بر سید و نوشیدن آب آن در وقت بعد از کس که سه باز سه سفید با س نخود بواسیر و باد و به مناسبه
 سرفه یار و در بلع غلیظ و ضعف عده و جگر و زده و طحال و استسقا و کرم شکم و بواسیر خوبی و بول الدم و متسائل تب ربع و در جوش مسقط چنین
 و با سداب جهت صبر و سرد و در واد و اختناق و رحم نافع و سوطا و جهت در به که کند و فولا و بار اگر کوش و دند و مالیدن برگ و به و به و به
 مفید و مسفر خلق و در یزدانده صفر معالج او غسل و غناب بنفشه و آکو آب برگ او افشود و در خلق کوبد و بریند و خرخره آن دور کند و چون
 پنج یکد رخت آن سالم نمایند و لعاب آن فرو برند در یک ساعت تیر از ایشان ز نالی که کشیده ایشان خشک شده باشد جاری کند و خوب
 نوشته و بقول اطباء میهند که رنده و تبر و تلخ و سرد و دافع تب فساد خون و بلغم است و افعال و خواص این بقول یونانیان در کتاب فیوس اهد که
 کلمه وین اسم شربت کلمه می بقیم اول اسم هندی مالایان است و نیز از آنکه را گویند و بنابر سی خوس نزد هندیان گوشت ز نالی گرم سوزا
 مفید و مقوی و دافع باد و بدن را زانک در دهن بخشد و منی جیفراید و ملغم نیز و در کند و فرج را روشن کند و بسیار بی عرق را کم کند و گوشت
 ماده آن کرم شکم میداند و در ادرع نماید و صغیرا خوردن خارجی خشکی و باد و صغیرا در کرم و مزه میدهد و کف نیز و اشتها و افعال فزاید
 و اگر گوشت مرغ مغز تر رساند و طباشیر و کله و است و استخوانی و در حرکت و پریدن و خوشنمائی و خشکی مزاج زیاد از
 خانگی و در باری گرم و خشک سببی و ملغمه فزاید و در غ آبی را بچکاند و نیز کوبی بیگونی که شش بدن را جلا دهد و شقی و زراینه کخی و موله
 باد و گران و دانی کف نوشته اند و افعال و خواص این بقول یونانیان در مالایان خواب آمد کلمه می بفتح اول و سکون ثانی که در سراسر امله
 هندی و سکون یا تحتانی بنده ای اسم خارزه است و در هندی و رسا و در سنسکرت و پیچیم یعنی مغز و بسیار در دست و کور و نیز پیچیم بول
 بسیاری از دوی و کشت چهل سینی در از و مفید و کند و ثل و ندان فیل است می نامند و در هندیان خام آن شیرین و سرد و گران و مقوی ل و قابض
 شکم و ملین و مشیم و دافع فساد و باشد و بقول بعضی تقطیر بول را مفید و کف زیاد و یسکن و ترکاری خام آن بخت خور و نافع صغیرا و بسیار
 کننده سردی و سکون تشنگی و در بول رنگ کرده و نشان بکند و بول شیرین و غلظت آنرا هم در نمای و همیشه خوردن و کف با و بسیار میکند

و به سال قبل از موسم گل آن که در آرد و لود اول حوت است آنرا قلم می کنند و آب باری و تربیت آن می نمایند تا گل و دوشاخهای مقلوع
 آنرا در جای دیگر غرس می کنند و از آن شجر دیگر آن می شود و گل سرخ فارسی سرخ رنگ غیر متشابه الا برای باشد و بهترین آن نو قدری سرخ
 خوشبوست پس فارسی خشک فارسی بهار غیر است و بقول گیلائی قوی ترین گل سرخ و جدیدترین آن است که بسیار شگفته باشد و نو فارسی
 قوی الی آخر باشد با حرکت کثیر الا در اوق متصل است و اما بهند در زمانه از هند می آید که آردی پس ایشادری پس کشمیری است و همچنین عرق وطر
 آن لایس از گل سرخ پنج تا ششگفته نباشد و گویند بهترین آن برای عطر کردن گل بزرگ و رنگین بسیار خوشبو و تلخ طعم با اندک شیرینی است برای
 و در کردن غنچه نام شگفته آن زیرا که قوت قبض این یاده است شیخ الرئیس و شرح قالدون می نویسند که گل سرخ مرکب از جوهرهای وارضی است و
 در آن حرارت و قبض و تلخی با قبض اندک شیرینی است و در نهایت آن انکسار حرارت است بسبب چیزی که بواسطه آن شربین تلخ گردیده و در آن
 مایه ای که در گل سرخ است کسر اجزای حاره که اندک است میکند و آن اجزای است که باعث آن گلشنج بلکه در ق آن شیرین تلخ گردیده و در آن
 لطافت است که بسبب آن در اعراق بدن نافذ میشود قبض آن و بردن پس بیشتر ز کام حادث میگردد و گاهی در قبض مردم باشد اید میشود و قوت
 تلخی که اندک است ثابت می ماند اما در کثرت است و چون خشک شد تلخی آن کم میگردد و ولند تا آنکه آن اسهال می آرد چون از آن بوزن در دم
 بنوشند گیاهانی نوشته گل سرخ مادام که تر است در آن حرقت و مرارت است و چون خشک شد آن هر دو مفادت میکند و قبض آن باقی ماند و این سبب
 تحلیل ناریت حاره همراه مایه ای است که هنگام خشک شدن تحلیل شده و لهذا خشک شدن را در میان شجر دیگر طلب است و این همان است که از آن
 بنوعی که آن حریت و تلخ است کم میشود و نوعی که از آن جزو بار و در آن مایه ایست که قوت است که میگردد و حرارت تلخینجین شد و دیگر که از آن
 که اندک است جزو دمانی آن بسیار تحلیل میشود فقط و بسبب آنکه از غسل و شکر که با گل سرخ مخلوط میگردد و در آن اجزای حاره خالی از مایه ایست با در
 باقی می ماند فلذا در این صورت تخمین بسیار میکنند و در طبع آن جالبینوس گفته که گل سرخ شدید البرد نیست بقیه اس بدن انسان میگوید و آب است
 که بار و در اول باشد شیخ الرئیس میفرماید که سبب است آن در اول دوم است لایس از خشک آن و تخفیف آن قوی تر از قبض آن است هر آنکه تلخی آن قوی تر
 از قبض طعم آن است و آن سفید جلا است و قابض تر خشک است و مسکن حرقت و در آن قوی تر از قبض است که در آن قبض است و همچنین
 زخمی که در وسط آن است و در جمیع آن قوت اعصابی باطنی است و قبض آن تجاوز میکند بهنجین تحلیل آن و خشک آن قابض تر و بار و تر است
 و ادعا کرده اند که در آن قوت بذب پریکان و غارت و ایضا جالبینوس گفته که گل سرخ مرکب از جوهرهای با در و طعم دیگر است یعنی یکی قابض آن
 ارضی غلیظ با در دست و دوم تلخ و آن لطیف حار است با چکله طبیعت آن مرکب لغوی با جوهرهای وارضی است یعنی آن مرکب از قوت حاره غلیظ
 و بار و غلیظ است حرارت غالب تر بر آنست و چکله طبیعت آن عمل میکند و زو اکثر در اول سرد و تا آخر دوم خشک بقول بعضی و در سوس خشک
 و جمیع گرم و رگفته و بعضی معتدل و اما بهماند با قوت با قبض و قوی گفته که گل سرخ خشک نسبت بطلب آن میل بسردی دارد و که اقال الشیخ گویند
 متوسط و غلظت و قوت است و در آن جزو حار است و لالت میکند بر آن تلخی آن گلشنج در حرارت شدید تر است و گل سرخ مقوی قوی ارواح و مغز
 و مطلقه بانی و مسهل و مسکن صفرا و بلغم رفیق و قابض خصوص خشک آن و قبض غلظت خشک آن زیاده و خشک آن قابض عرق و شربین میکند
 بوی بدن است چون آنرا در حمام بماند و همچنین با برگ مورد و مالیدن جهت قطع عرق قطع و آن غسل جید است لایس از چون بگیرند از آن در آن
 تری از آب نباشد و بگذارد تا تازه شود و چنانچه شغال از آن و تمسک بهندی و پنج شغال و کمر شش شغال ساسانیده و در کلاب یا عرق بید خشک
 سرشته قرص بوزن سه ابوالوسات سازند و در سایه خشک نموده بردارند و گاه قسط و سوسن هر یک دو درم در آن اضافند میکنند این قرص
 برای اسهال بدوی عرق و خوشبو کردن بوی بدن نیکوست چون از آن بیک قرص گرفته در حمام و غیره وقت غسل بماند و مضاد گل سرخ تازه قابض
 ثانیل است و چون برگ گل سرخ را جوشانده ساسانیده ضا کند تحلیل او را م حار و دوحه او را مرق نماید و همچنین تازه افشوده آن محل ترس

اوراماد و قروح و خراش و خدود و مناف و انما که تازه در قروح غائر کنند و پاشیدن خشک سوه آن بحضت قروح و طایه مسکن لبسند اما
در این جوششها و انما در حمله است همچنین اگر از بار یک سنده در بر صاحبان بدی و تصبیر برین در نیم دانه می آن خشک نماید و طایه
تا دوز آن جهت اخراج پیکان و خارا زدن بجز در حرز و در زیر لیل و کج را آن جهت بدبو و التیام جرح و قروح آن خشک کند و طایه جراحات و
سجونه اخل کرده شود و بوسیدن تازه آن مقوی دماغ و طبعی حرارت آن و مسکن جدای حار و بار است بپشتون بطول آب طبعی آن عسوی بن
گوید که گسرخ و آب آن روغن آن مقوی اعضا و مبر افواج لبب حاد و در سرش لاسما سرخ آن و کوع سفید آن درین فعل کم است اگر چه
بوی آن لطیف تر و شوخی می نویسد که روغن آن معطس است بلکه شرم آن قوی گفته که عطسه آوردن آن بسبب سبب است بخاک که مراد و کاش این
سبب تضاد قوت جالبه و مانع آن در دماغ می رقیق الفضول باشد و تمهید نفس آن معطس است کسی را که دوا سازد باغ و گویند که گاه کام پیدا
میکنند و در گرم مزاج بسبب جلب آن فضول را از دماغ و حر یک نریز می کنند و لاسما در دماغ می ضعیف و تخیل در آن بوسیدن کافور و بنفشه است
و گیلانی که بپسیدن آن معطس است جهت کسی که گرم مزاج باشد این بسبب است که در آن قبض است با حرارت لا در حرارت و مزارت که انداخت
بسبب بسبب بن اجزاء حاره و طایه باغ سلیمان می کنند و تجلیل قوی نمی گردد و بواسطه ضعف این حرارت سبب آنکه در آن اجزای قابض است قبض
مباری فضول بسوی بینی کند پس اینجا جزای حاره سلیمان آن منور و مختلش گردد و ازین یاج پیدا شود که عطاس حادث کند و طوبات که نفاذی
فضول را بسوی بینی می کنند جهت ضعف خورین هنگام پس ازین زکام پیدا شود و کسی که دماغ او گرم باشد یا مجرای فضول بسوی بینی آن
تنگ بود پیدا کردن گسرخ در آن عطاس زکام را بیشتر باشد زیرا که حرارت مرعاتت بر سلیمان فضول آن بفعل اجزای حاره که در گل شربت است
میکنند و تکی مجرای فضول بسوی بینی بفعل اجزای قابض که در گل شربت است تنگ میشود و فلذا حدوث عطاس زکام در کسانی که دماغ ایشان
بچنین باشد بسیار میباشد و اصلاح ضرر بوسیدن بوی گل سرخ درین امر بیشتر می کند کافور میشود و آن مقوی اعضای بدن مسکن التهاب است
و همچنین عصاره آن چون اشراب طبع نمایند و تازه آن جهت در سرزاف و همچنین قطره عصاره آن جهت در سرد و شمر و گوش حار و گویند که حتی آن
مسکن در چشمها است چون اوراق تازه آن چشمها و کاند مع انصایب او ادبوسوی آن نمایند و در دوار آن ساکن گردد و همچنین انکباب
برنج یا طبع خشک آن نافع ورم است چون تازه یا خشک آن جوش داده و ضا کنند و در دوا نافع کنند لاسما با اندکی جلبه و قطره آب طبع خشک
آن جهت غلط ملک نافع و روغن آن و عصاره آن بپشتون چکانیدن آب افشرد و آن تنها و با شکر نافع اوجاع گوش است همچنین اگر خشک
آن در شراب جوش دهند آن نافع شود بان و قلاع است چون سوده در دمان پاشند لاسما با عسل کافور و چون آب طبع آن ضمضم نمایند
تقویت دندان و لثه نماید و خصوصاً طبع خشک آن بطبوخ بشراب رستور سونو خشک آن و غرغره طبع آن با عسل جهت حلق و تصفیه و ازینکو
و شرب شربت آن محمول با عسل جهت شست و حلق مفید و چون گسرخ را کوفته با شربت در دوا یا بنفشه بعبه حاجت آینه مضیق النفس نافع
کند و نوشیدن عصاره آن و آب شانه ای آن جهت لغث الدم جید است همچنین افواج آن و آشامیدن گل شربت جهت تقویت قلب ریو
معه و مگر و کرده و اسهال و جسم و مقدر نفع نشاء الدم نافع است و ساق بن عمران گفته که گسرخ جید است برای معده و مگر و مفتوح سدا
در مگر و ماسا ریقا ماسا زامو اوار و بار و ضا و آن جهت تبخیر طوبات معده و تقویت معده و بقول شیخ گل سرخ و عصاره آن هر دو نافع است
بله معده است طایه گسرخ تنها بر سده طایه التهاب است و نفس گسرخ و شربت آن نافع است جهت کسی که در معده او استرخا باشد و گیلانی گوید که
آن مقوی مگر و معده باز است چون روغن آن برای آن آینه نباشد و در معده را نفع بسیار کند و کاند روغن آن شربت آن نافع است
و بعد طعام شرب آن با هم طعام است صاحب تپا آنرا نوشند و چون با عسل جوش داده بر معده ضا کنند و در قروح آن نافع کنند و بقول شیخ
آن نافع اوجاع معده است تقویت گاهی طبع آن تنها و با عسل حقه می کنند جهت قروح اسهال و معده همچنین شرب شربت آن نافع آن اوجاع معده

و بیاست که تازه آن دانه درم تا ده مجلس عمل کند و مزاج صفرا و بلغم نماید و خشک آن اسهال نیارد و گویند خشک آن دانه در سه روز و بیست و دو روز
 دانه درم شربت در دگر در آب سرد ملکه و نه نوشند اسهال دانه صفرا و غیره از مواد مستعد نماید و باید که بعد از مجلس آب سرد بنوشند و گویند که هر وقت
 که آب سرد بالای آن بنوشند اسهال آرد و آرد و مقهور بدین حکایت کرده اند که شربت و دگر از خشک آن بسیار تازه از آن گاهی از عصاره
 مجلس شربت میسازند و آنرا شربت آورده و مالی مانند پس آن با وجوه اسهال آرد و آب سرد معین بر اسهال آرد و آن است که هر قدر که آب بسیار سرد
 باشد معین تر بر اسهال بود و لهذا نوشیدن آب بر آن بالآخران جائز است تازه آن نیز اسهال آرد و چون آب ترشندی یا مویز بنوشند و آن اسهال را
 نفع کند چون نیم درم از آن با مثل آن صمغ عربی بخورند و اقلام خشک آن با زرد آن کوفته قلع اسهال کشته عسل بر است و کذا از زرد دم و گویند که آن
 حایل اسهالات حاره است خصوص غنچه عقیق آن محمول و شربت صناد آن و جلوس بطیخ آن نفع سیلان حرمت مسکن درد درم مار و کذا بطیخ خشک آن دانه در
 خشک آن جهت نفع سیلان حرمت و بدوی آن و باعث خوشبو و بوی آن طلای آن از پر مرغ بر مقعد مسکن درد و مقعد و چون با عسل آس پیزند و بر
 قروح مقعد نماند و نفع بخشند و شستن در آب بطیخ آن مسکن و جلع مقعد و نفع بر زرد است خواب کردن بر فرش آن قلع با هست خصوص صندل
 و گویند که خوردن بیدون و فرش کردن آن مفید باد است و دانه که آن نقل بحبل از کرم شربت آن و مویز آن نفع اکثر کمیات حاره است
 و سدر درم آن غنچه بطیخ است خصوص شربت مکر آن گل سرخ قاقل خناس است چون دانه اندازند و چون نفع نبات آن بر جای گزیدگی ملکه اندازند
 صمغ بنفشه و گویند که عصاره و مورق خشکی است و صمغ آن حبل از کرم و انیسون مقدار شربت از تازه آن تا دانه درم و از خشک آن از دانه درم تا مجلس
 درم و از آب آن تا شست درم بدل آن بنفشه بوزن آن و ریح آن مزه بخوش و عصاره برگ گل تازه آن که در سایه خشک نموده باشد کاسه
 حدت صفرا و غلیان آنست جهت غلظت اجفان و نفث الدم در نفع طوبات و بلغم و مفید و قبض میسر است و دانه از غنچه برگ آن و خوردن
 سفوف اقلام آن حایل نفث الدم و قابض شکم و زرد و دانه درم و گلین برگ و در مقام خود مسطوب است افعال و خواص مفسر بقول بنده یا
 در گلاب خواص آرد و بقول اطباء اگر نریزی در زرد و گدشت و اما روغن گل که برگهای گل تازه بی اقلام آنرا در روغن کجند تازه یا غنچه
 زیتون تازه اندازند و زرد آفتاب که تازه و چون رنگ برگ گل سفید گردد و انشوده و در سایه و برگ گل تازه در آن ریزند و همچنین تا بهفت
 مرتبه و این را دهن و در خاصه فاعل مند و یا اگر آب برگ گل را گرفته باروغن کجند یا زیت بنوزن آن یا آتش ملائم بجوشانند و روغن بماند
 و این را دهن و در طبخ آن مانند و طلق آن مرکب القوی و در اوج و قابض و ملل و نفع و موافق مواد حار و بارو و با قوت مسهل و نظول آن تنها
 و یا با سرکه و گلاب جهت در سرد و تقویت نفع و روغن بخوابی و تحلیل و ارام و امنی و به بنور نماند و با رسیدن آنها تر کرده بر سر و طلای آن با سرکه و گلاب
 آن با سرکه و گلاب مسکن و در اوج و سحر است و باغی و موافق او ارام آنست روغن گل مسهل است بسی که در گل سرخ مذکور شد و اما بعد از آن
 آن با سرکه بر سر صراع غشی را نفع و نفع همیشه است که آنحال آن غلظت اجفان را سفید چکاندن آن در گوش جهت تسکین درد و دانه
 و در سرد مرغ میل آن و مضمضه آن مسکن درد دندان نفع قلاع حادث از خوردن آب که تا شش آن مقوی و صفرا و در اوج مواد که بر آنها
 انصباب نماید و ملل مواد که در آنها حاصل شده و بقول شیخ روغن گل بغایت نیکوست جهت انتاب نفع و ابتدا را می نمود و ارام و مزه قوت نفع
 و فهم و آن مائل و اعتدال است که با بانیوس و حاکم کرده که آن سخن بدن شدید را بدوست میبرد و حار و غلبه حکم آن نزد یکم آنست
 که تعدیل آن ابدان حار را بیشتر است تخمین آن ابدان ناز را و گیلانی گویند که روغن گل مرکب القوی است پس حار و بارور و نفع کننده آن
 بهترین روغن و صالح ترین است مزمل صراع است و ابتدا و ادعای آن در صفرا و اجفان غلیظه نیکوست آن با روغن کجند و تسکین زیاده و ترا
 زیت و تقویت بیشتر و آن نفع در دگر گوش حار و مریض آن نیز چون نیم گرم کرده از بنه قطرات متعده بچکانند از اذواج مائل از خون و تسکین
 سوزش آن کشته اگر آب ترنج و یا آب مغز خیار آیمخته بر هم زنند و بدان آتش کف پاشی صاحب تب نمایند که با وی صراع باشد بخار و صراع

[illegible]

و با قوت تریاقه و قوی دل و وحده مغزی و مجفف و مقادوم و معجم عموم و مانع انصباب مواد جهت آنکه تا بعضی افرازه و قوت مصداق
سم و ارفع ازین و نکات است بسبب تغذیه و حسن و قبض تریاقی که دارد و جالب سیلان خون کل اعضا می ظاهر می باطنی است و رخ ازین
در کتب ادویه تبلیغ گفته که کل غنوم معتدل المزاج در گرمی و سردی متساوی مزاج انسان است مگر آنکه خشکی آن بیشتر از رطوبت نیست و در آن
رطوبت شدید لا سراج یا بوسه است و لهذا در آن رطوبت و تغذیه است و از آن خاصیت عجیده در تقویت قلب تغذیه آن است و همچنین تریاقیت
مطلقه خارج میشود حتی که مقادیم کل عموم کند چون بعد هم با قبل آن نوشته طبیعت را بر قوت آن بر انگیزد و میتواند که خاصیت آن تنویر روح
و تبدیل آن باشد و اما سطل کند آنچه در آن از لزوم و قبض است معذک استانت روح زیاده نماید پس تنفیر تقویت جمع گردد و در آن
نوشته که بقول توفیق برنج درانی قاطع تریای خون از آن نیست و آن تریای از گل شاموس است حتی که اعضا احتمال قوت آن میکنند چون با آنها
و در حار باشد و خصوصاً بارک سوده بلکه از آن خشونی محسوس گردد و آن مبر و مغزی است و ضاد آن نفع او را در حار و رطوبت است آن در مل
جراحات تازه و قریح عسر البز و مانع سوختگی اعضا از قرح قبل از قرح است و در مل قرح آنست که قریح پیا شده باشد و حفظ اعضا و قوت
سقطه و جبر شگفتی و منع انصباب مواد بسوی دستها و پاها و منع تا کل نماید و آن مانع نزول سیلان خون برین است و آن حفظ احتیاجت
استقل کند و نفع بسبب و نفع ادم نماید بسبب بختیفت آن در قریح را و شرب حقه آن باب بارنگ نافع برنج نیم شاموس است خصوصاً حقه آن
بعد غسل اسنان قبل از آن بختند اما غسل با آب بصراف پس بختند آب تک که در دستار یا می متاکل را در دست بختند آن مقادوم سم و در شرب
چون با شرب بخورند و با سر که طلا نمایند حاصل زک غنوم موصوف چون نوشته مادام که سم موجود باشد نشان آید و وقت سم نماید و خصوصاً
چون قبل از سم نوشند و جالبینوس گفته که در او دفع و مرتب کل غنوم خوبه که در دم و سم در خوش بجزی و در این پس از آن با فم که قذوف و فی نهال غنوم
و غیره مودم آنرا در زدن سنگی روان با شرب و طلائی آن کردم برگزینی نمی بسکود و بعد طلائی آن برگ سر و طی یا تلکوریون نهادم و مودم
گوید که چون آنرا سانسیده بسکود و در وزن کل و آب سرد آید و بر دم گرم طلا نمایند نفی کند و از آن نماند و گیلانی گوید که آنرا برای تقویت قلب
با کلاب استعمال کنند و آنرا در قریح قلب و فتن روح بد طولی است و تسخیر مینویسد که شرب حقیق آن و نفع آن نفع و باد و زنا زاد است گویند
که شرب آن جهت قریح طلق و در و اسما و سائر قریح باقی نماید یا کثیرا و بجهت فساد خون و تباهی حاره و بائیه و طاعون و اسهال و موی و صفاد
و دفع مغزیت هوام و هوای و بائی و آب دی خواهد قبل از آنما بنوشند و خواه بعد از آن نافع و چون با شرب و آب گرم و مثبت نوشیده می کنند
و نفع سموم است و طلائی آن با مثل یا شرب جهت امراض مذکوره و تسکین التباب و قلیل صلابات و التیام جراحات تازه و کینه و قریح حقیقه
بر حرکت و شگفتی اعضا و ضرر و صدمه و زردی و زردی و جهت جروح و قریح تازه و کینه و خون و جگر و رطوبت بسیار از آن آید و دی حبس نام و التیام
و آن معلوم است مصالح آن کثیرا و غسل و معطر طحال و فصل آن کثیرا و کلاب مقدار شرب سکن کینه و قرح و در دم تبدیل آن کل احتیاجی
در امور مذکوره قوی تر از کل ازین و در طلائی کل مغزه و بقول گیلانی حیض آن در قبض کل ازین و در طلای کل ازین و در طلای کل ازین و در طلای کل ازین
استعمال نمایند و اما در تریاق بل آن نیست و گاه و زمر و بل آن در تریاق میکنند صاحب اختیار بدین حکایت که در طفل یکساله و متقال
و یک بر دیگر که از سموتناله است بخورد و فی الحال قدی کل مودم با شرب مادرش با و در دم شرب بلی کردن نموده و نیز ازین نفع و در بلتد
با شرب مادرش بوی دادم و دیگری که در یک مجلس طبع اوجابت نمود و از آن نه بر کشته و طلائی یافت و بد آنکه جمیع کلهای حار و اسهال از
کلهای کل در سس است گفته اند که سسل سم است قطره و شکر که نماند است و قبض و حسن بعد از آن کل مصری بزنیانی و طوباس نامیده
خاک زمین محرو شده آن کل است و آفتاب خورده و در آب بسیار سفید با خطوط با جهت کلهای حار و در نیمه خاکستری رنگ بترین آن خاکستری
رنگ است که بسیار نرم باشد و چون بر سر بلانده نماید آن رنگ رنگار باشد که آنرا مانند سفید آب منقول بسیار زرد و در اس ساخته رنگ

هندی است و زبان بنود و ملکات بنا و برینکامند و آن برنده است خرد را کبوتر متعارفش در اندو سیاه و دوش نواد رنگ برهای پشت
سبز رنگاری و پر باز و سبزه نظر او رنگ شکم جزیری مائل بزردی و پایش سرخ آوار تیز میگردد و بر سر خیزد از نرزان و قصاص بر هوای استاده در
آب نظر میکند چون ماهی بی بدن و آب غوطه زده بکشد و همچو قوسم دیگر آن ابلق بزرگ سفید و سیاه فیروزه شده گشت آن نرود و در چشم
گویند صلیح گوشت او انبوس است کلک بفتح کاف فارسی و سکون لام و ففتح کاف فارسی ثانی و سکون لام در زرد و زرد گوشت کلک بفتح کاف فارسی
هندی است و در قرابا وین سطور است کلک بفتح کاف و سکون لام و ففتح کاف و سکون نون و ال جمله اسم بر ما است کلک بفتح کاف فارسی
تخم خرد است و زرد بفتح خرفه را نامند کلک بفتح کاف فارسی اسم رنگی است سرخ که از رنگ لک خام بسیار زدود و رنگ نام سبزه شده که ستم
نقاشان زن را در رنگ گویند است و آنرا در هندی کلکال نامند کلک بفتح کاف فارسی اسم رنگی است و کبوتر اول اسم فارسی بی است
وینر کلک بفتح کاف فارسی سبزه خام را گویند کلک بفتح کاف فارسی اسم رنگی است کلمه و بانی اسم کبوتر بجزی است
کلمه و می بفتح کاف فارسی اول و سکون ثانی بفتح زنه انگور است کلک بفتح کاف فارسی اسم صفت است کلک بفتح کاف فارسی
سرخ است کلک بفتح کاف فارسی دوم و ففتح کاف فارسی اسم صفت است تلخ است تلخ کلمه و بانی اسم کبوتر بجزی است
سکون لام و ففتح کاف فارسی اول و سکون ثانی بفتح زنه انگور است کلک بفتح کاف فارسی اسم صفت است کلک بفتح کاف فارسی
گرفته است کلک بفتح کاف فارسی اسم صفت است کلک بفتح کاف فارسی اسم صفت است کلک بفتح کاف فارسی اسم صفت است
را و جمله عرب آن جلالت است و آنرا کلک نامند بزرگ و نهاده نیز نامند جهت کلک آن بسیار بزرگ و پر برگ میباشد و غیر کلک آنرا نیز گویند جهت
آنکه غمی بند و در کبریت و در سرخ و خوش میباید و در هر خانه و باغی که خرا و در و میگویند زودا و خراب و در آن میگویند که آنرا غمگین
مصری نامند و آنرا بومیانی سینوس و طینوس و بصریانی بختینا و در مال و بوی فلو سلون گویند فان فارسی و مصری میباشد و هر چه
بری و بستانی و سرخ و سفید سیاه و گویند که آن غنچه گل آنرا بری پس نزد عقد است و اصلا شرم و غمی آورد و بستانی آن وقت که از بری است
و از مطلق آن را در گل آنرا بری است و بهتر آن فارسی پس مصری است و درخت آن شباهت با درخت انار اما آنکه اندک انبوه تر میباشد و بسیار
بلند میشود و در آن گلزارند که در اول و خشک و در دوم گویند و در خشک را اول و دوم گویند و سوم و چهارم آن که میگویند آن شکر تر از اول است
و قاعض مغزی و عصبان سیلان و اعضا و اندام و مقوی اعضا است چون آنرا گفته بآب سرشته بر جوانی ادراک طایفه نماید منع انقباض کلاه و
انما نماید و گویند ضما و آن جهت التیام بر اجزای و بدو بوی زیر بغل و منع مزایا و اهرام و ریختن مواد بطول اعضا و اشیدن آن جهت سیلان خون
جروح و ریخ مفید و عصبان با سکه نافع حمله و بدیل جراحات و قروح کننده است و چون و در دم بخورند از آله حرب کنند و آن برای لثه و اسهال
نیکی است و مقوی دندان و شکر چون آب طبع آن نهضت نمایند و با سکه نافع آن با سکه که جهت بدو بوی و بان و قلع نیز مفید و شرب آنرا در
قاعض خون لثه و نافع قلاع و مانع نفث الدم از هر سبب است و سیلان خون از هر عضو که باشد و شرب آن قاعض اسهال و صمغ و صمغ و
در طبعی و نافع قروح و جراحات آن مانع و نفث برادر و معده است و شستن آن با سکه نافع آن نافع خروخ معده است و شرب و عمل و عمل و
و طبع آن جابس زوف خون زنان و سیلان رحم است و ضما و آن نافع فتق مقدار شرب آن برای اسهال و سیلان خون از یک نیم درم
تا دو درم و گویند که از یک شقال زیاد و نکند که آن گویند سودا نماید و گویند برای غرض دیگر و درم و سه درم و مضطحال و سرد و صمغ و صمغ
مصلح آن کثیر بار و غن بادام بل آن در بعضی جهت بلوط و قاعض انار و گویند بوزن آن پوست انار و گویند طراش و حصا و آن که از
آنرا گویند فشو کاب آنرا گرفته خشک نمایند مانند حصا و سخته التیس یا آنکه خشک آنرا در آب جوش دهند تا قوت آن در آب آید
پس بالند و صمغ که در آب جوشانده تا غلیظ گردد و طبع آن مثل حصا و سخته التیس است و در جمیع افعال قوی و لطیف تر از هر چه است

از شکر و احراز غسل است بهتر آنکه از گل و قوت تر بگرفتند اجزای مایه بارده تحلیل میشود پس لامع از دانه زهره میگردد و دو گفند تازه میل بکند
از زنب که گشته است و سه دفعه آن بغایت کثیرا دفع از جهت الفصاح و تلطیف و تکمیل و تقویت اعضا و تقوی باغ و معده و محض رطوبت
غریبه است و مایه صوم و بخارات بد باغ خصوصاً خوردن آن بعد از طعام و بقول یکی بن ماسویه طنجبین صالح است برای مذهب و کبر و تنبیه
که تنبیه رطوبات باله باشد چون از آن ناشتا خوب خایند که با هستی آب آن فرزند و سو مزاج بارد و آنها و استقامت باغ و ضعف بکسر و
خصوصاً چون زن حامله را عارض شود و امان اکل آن نافع است چنانچه شیخ الرئیس در مایه بسل نوشته که سسلول را گفند شکری تازه
بسیار و مهند حتی که ناخوش او بین باشد و دفع این بکرا اگر بخواهد و خود قصد شقای زنی سسلول که کثرت تناول آن بیان فرموده و آن ملین طبع
و مفری با معاز از بلاغم و مقوی باغ و احداث دفع حمایه عفته بلغمی و او به است و گویند عسل این جهت بر و فزاجان و بر این است و کسانی که
در دماغ ایشان رطوبت غالب باشد و جهت فایح و در مفاصل و فقرس و شکستن سنگ و عسر البول و بار طبع این معجون کوئی جهت تکمیل
ریاح غلیظه و تولنج و ورم و انضمام طعام و دواست این در زستان باعث حفظ صحت است و آشامیدن مطبوخ آن بارید و تخم کرفس که
کمر صاف نموده باشد جهت تقوه و فایح و استرقای دمان و زبان مبادی مفاصل و شیخ یفر مایه که گل سرخ مرئی بسل که از طنجبین اند
تقویت معده و اعانت بر هضم نماید و شکری آن نافع اعضا باطنی است و جهت گرم مزاجان و جوانان در دفع ابتداء و سواس جنون و خروج
آن با موزن آن معجون اسطوخودوس نصف معجون بقیه که خوب برشته باشند دواست استعمال بدان جهت که مکنه و دفع بخارات و ضعف
و صدمه و شقیه و رفع سرد و دفع اخلاط و مرقه و موجب مطبوخ آن با مریضی و غلبه جهت دوا و سرد نافع و گفند را چون دایب جوش دهند
و مایه و صاف نموده و نوشند تا مگر تمام غریز است و دوست و آن برای گرم مزاجان موافق نیست خصوصاً بعضی سسل طمان و عطیش آن
این ماسویه گویند بر سر او را نیست خوردن آن کبکی که در بدن خود حرارت در یابد و خاصه باضع که آن تخمین نماید و تشنگی آورد و دیگر آنکه شکری با
و بعضی گویند که آن مضر بکمر و گره و مصلح آن خشک شش است و ضرر آن بکمر خلاف قیاس و تجربه است معده شربت با جرم آن تا چهار شقال و مطبوخ
آن تا شش وزن آن آب که تا نصف رسد تا چاره و شقال و قوت عسل آن تا چهار رال و شکری آن تا دو سال باقی میماند و گویند
خوردن شکری آن قابض ترست چنانچه احب شفا الا اسقام در مجت تب دق آورد و اگر شکم متوق از شرب شیر نرم شود و گفند به نصف
شود و طریق ساختن آن نیست که بکینه گلسرخ تازه و از اقامه و تخم آن پاک کرده و در ظرف چینه بدست خوب بماند و بر سر طل آن
دو وزن آن شکری و رسوده اندازند و بدست بغایت بماند و آن ظرف را در آفتاب نهند و سر آن بپزند و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد
آن حرکت دهند و چنین تا شش روز یا چهل روز بپزد و آن در بدن دارند و ایضا بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد
و از آتش فرو آورده و در حال که آن گرم باشد بکسرخ کوفته و دمان خوب مزج سازند و بدستور در آفتاب بماند و بر سر طل آن
حرکت داده باشد تا آنکه تر بیت آن کامل گردد و گاهی بشکر مزج میسازند بعد توام کردن آن چنانچه عسل میسازند و گاهی گل سرخ را
رسوده با عسل و یا شکر طنجبین میده تا آنکه بقوا آید و غلیظ گردد و اول اولی و اقوی است و هر گاه که تازه هم نرسد گل سرخ خشک را
در گلاب خیساییده بماند و بدستور مزج سازند و گویند که اگر با گلنگلین مزج رطل روغن گل هموزن آن مشک ربع درم مخلوط سازند
و آنرا از چهار درم تا شش درم و بقولی آنرا تا شش روز بخورند نفع کند بجمع امراض که بقیه تر یا کبیر آنرا نافع است و این معجون در تالیف خود
نوشته که جلینجین و در آب مایه و صاف نموده بقوا شربت کنند آن تقویت معده مسترخ نماید و دفع جهت بله آن و لطیفه حرارت
صفراوی معده کند کلنگه بغیم کاف و دفع لایم و خطا و نون و دفع کاف فارسی و دوا و مملد و سکون با بپندی اسم تر بوزن کلنگه اسم
فارسی تخم خرد است کلنگی اسم اندر چوبین است کلوا اسم فارسی نوعی زبان است که بقا سی شیارال نیز گویند کلوا اسم کمر دست کلوا کرانک

ششمنی تیز و تند شب بجا و شیر و اسنه اند که گیلانی نوشته اند نیست که جادو شیر میندی باشد و با چله در مصیبت آن اتفاق است الا که می در کتاب المسموم
نوشته که کاشی شیمی از کما است و آن در فعل قریب بجا و شیر ملکه این تویه از انست و بهترین آن زرد و تند بود تازه آنست گرم و خشک و در سوم
و گویند و در دوم و گویند گرم و در چهارم و محمل قریب و در اول و حیض سقط حل بقوت قوی و بدستور حمل آن با مصلح عربی سهل نزد آب
و در بناب بی نظیر و در آن استغاثی نمی درونی و شرب و شام و آن محمل صلابات مقدار شیرین آن از یکدا نگ تا نیم گرم و بقول گیلانی بر برج
در نیم یاده کنند و صاحب پنج نوشته که آن ستمل در سهامات و در زات ست و مضه جگر مصلح آن کلسرخ و صندل بدل آن جادو شیر و گویند
مضه مصلح آن کثیر است کما فیطوس اینهم کات و فتح نیم و الف و کسه فاد سکون باد شکمائی و ضم طاه و مملد سکون او و مین مملد لغت
یونانی ست و صاحب جامع نوشته که اصل آن یونانی خانما فیطوس ست و معنی آن صنوبر الارض ست و بعضی گمان کرده اند که معنی آن
مهرش بر زمین ست و اول صحیح ترست و تو بیطوس و تو بیطوس نیز گویند و بستر یانی از عا و کشتاد بروی تخم کرفس وی و بشیرازی ماس
دارو و بالائی آنکه بفرنگ جود و دهنی نگارنده نامند آن بقول دلیقورید و من از ناب مستان است که هر سال تازه میرود و اقسام
میباشد شیمی را از آن نبات بلند نمیشود و گاه برگ شاخ آن بر روی زمین سایه و دو ساق آن نیست که بر آن قائم باشد و شاخهای آن نایل
بسیخی و برگ آن شبیه برگ سیالمان صندل بر از آن باریکتر و در آن اطو بیت حسینه و در خربار و کشت مخفی کنگ یا نازک قبضه است و حرافه بی
آن شبیه بوی درخت صنوبر گل آن باریک تر و در سطح و زرد آن قلیل الوجود گل آن در شاخ سست بر درخت و تخم آن از کرفس الا
کوچکتر و بیخ آن سفید و چشم بگرد که ماده گوشت شاخهای در از بقدر یکدفع شبیه با نو و شعبهای آن باریک برگ و گل آن شبیه ستم اول و تخم
آن سیاه رنگ در پوشیده بوی صنوبر و قوی دیگر را که زبانه شاخ و ساق نبات آن نشن و سفید و شاخهای آن باریک برگهای آن
کوچک باریک سفید با ندر و قریب گل آن زرد و کوچک کواکب آن شبیه بوی رانیج و قوت این و وصف خاصیت بنایک است گویند قوت این و تخم قریب بادل
انسان ضعیف و گیلانی بعد بیان هر یک و تمامه که گفته اند و تو بیطوس این اختلاف بسیار از قیاس شده و اسحاق بن عمران حکایت کرده که آن شبیه است
برگ آن مانند برگ رشاد و شاخهای سبز باریک و گره دار و گل آن سفید و این جمل گفته کما فیطوس گویا بی ست طول آن بقدر ذراع و برگ
آن بر شاخهای آن و در آن شریف و گل آن زرد و جوان آن با انداز آن بوی صنوبر آید و جالبیوس گفته شاخهای آن باریک سبز و برگهای آن
مانند برگ مرو و گل آن سرخ و در ثور و میرود و در سرطان کمال میرسد و قوت آن تا ده سال می ماند و تلخ آن بهتر از جادو حریف آنست و بیش
از کرفس نوشته که آن قضبان و گل آن سرخ خامل بسیاری و سبز باریک و گل آن تلخ طعم باریک اندک حرافه کم از کخی و برگ مثل آن بزرگ
میرود و شبیه برگ بهار است الا که باریک تر و سست تر و اکثر بهر از آن و گل آن زرد و صاحب امر را الطب گفته آنرا یونانی و شرف
نامند و شاخهای آن باریک برگ آن بنسط بر روی زمین گل آن سرخ خامل بسیاری و با قوت و حرافه و تخم آن زرد و صاحب مهران گفته
که آن تخم کرفس روی ست و بقول صاحب کمال طرخون روی و یا کاسنی روی ست و رنگ آن کبود و در آخر تخم آن فرا سیون نشود و بهترین
آن ناز و بری آن و نزد بعضی بستانی نند بوی آنست و ستمل از آن برگ و شکو و تخم آن و طبع آن بقول شیخ گرم و در دوم و خشک و در سوم
گویند گرم و خشک و در سوم و گویند گرم و در اول و دوم و خشک و در آخر آن و منتفع سد و کتبی و بواسطه آن سبب اعضا بانی بیشتر از سخنان
آنست و در آن قوت مسهل است و در گل آن کلمی و در ستمی و در نیمت مار یا بس بجفت باشد و نماند آن در صلابات و خصوصاً صلابات
پستان نافع و بنگه مانع از سی آن و بعضی ضاد آن با آرد و جو بهت تحلیل صلابات و درم پستان با عمل جهت منع سعی فلما عین نافع
نوشته و این نافع اودام است بسبب آنکه در آن تبض و تحلیل است و نیز ضاد تازه یا خشک آن با عمل بدل جراحات و قروح عینه و
جراحات تازه است و آن نافع و آن نافع است و نافع است خصوصاً چون با عمل بخورند و نیز منتفع اعضا تبض و تحلیل است و نافع است و نافع است

و ثمر آن مانند آن اقسام میباشد از برای و جمعی و نباتی و هر یک شیرین و ترش و محض و قابض و غیره با مطلقا در بلد سرد و بهتر از گرم میشود و هر چند بلد سرد تر باشد بهتر لطیف تر میگردد و نباتی نیز اقسام میباشد مثل شاه مرد که خراسانی نامند و چینی که سه و پنج بکتری است و نظری و سببانی و غیره و هر یک از بناد و بر بلدی و جالبه میشود بنامی مخصوص نیز هر یک در بعضی بلاد و اراضی بهتر از بلاد و اراضی دیگر میشود مخصوص در بلاد سرد و چنانچه ذکر بماند و در بلاد و چین خوب میشود و شیخ الرئیس فرموده که کشوری از نیست و مایست است در بلاد و اراضی از کشوری که از شاه امر و گویند و آن بزرگ حجم شدید الاستداده و قوی پوست حسن الملقن گویند یا شفت و گویند آب شکر معقود جالبه مکنز بسبب محبت و بیاعت غلط جوهر و بسیار خوشبو و چون از درخت خود بر زمین می افتد شعله میگیرد و در این از جمله است که در آن مضرتی از اقسام کشوری نیست و گویند که این نوع شاداب با کمال لطافت و لذت و سبزه مایل بر زردی میباشد این در بلاد و احوال و بلخ خوب میشود و آنچه پوست آن تخم و سر آن برآمده فی الجمله صراحی شکل و در ساق و اوصاف قریب بدانست از آن است و این نامند و این در آذربایجان و همدان خوب میشود و چون پوست آن تخم است باید که مقرر نموده بخورند و کم متوسط را که در مقدار از آن کوکبه و اندک طولانی و در اوصاف مذکوره و لطافت از آن سرد و مکنز فطری نامند و این در اکثر بلاد هم پیدا میشود و بنشیند از برای عباسی نامند جهت آنکه بکشاه عباس صفوی آنها از همدان با صفهان و بلاد دیگر بردند و نور یافت و قسم کوکبه از اقسام طولانی تر و صراحی شکل و خوشبو که در اول فصل این از اقسام هم پیدا میشود و در جرم آن اندک ملیت و پوست آن اندک زرد رنگ و سرخ و در بعد از درخت و بنشیند از برای گلانی نامند و این قسم جهت اطفال و مرضی بهتر از اقسام دیگر است و است آنکه کشوری آن بعد اعتدال است و بهترین هر قسم اول و بهترین هر یک از اقسام رسیده شیرین شاداب خوش مزه و خوشبو بزرگ مقدار نازک پوست آنست و آنچه بدین اوصاف نباشد بر اعتبار از قلت و کثرت از بون و تخم و اقسام شنبه تخم سیب و به اما لعاب نادر و با کمال مزاج شاه امر و رسیده شیرین شاداب معتدل مایل به زرد و تر و در دوم و نوع حسینی قریب بدان اقسام دیگر و در زرات معتدل و تر و در اول و بعضی مایل به خشکی و شیخ نوشته که کشوری معروف بچینی سرد و اول و خشک در دوم و شاه امر و معتدل رطب است و گیلانی گویند که امر و در دست که شیرین باشد اقرب با اعتدال و مایل به زرد و کثرت و در پس بود و هر قدر که زخم و ترش باشد تر و در خشک تر بود و اما در تحت آن پس سار و اجزای آن بار و قابض است و اما تخم آن حار و آب است و سدید کاز و دمی و در شرح مفردات قانون نوشته که این در بلاد و آذربایجان اقسام بسیار از کشوری که شمار عدد آن نیست دیده ام از جمله بنی و ظهیری و غلغلی و چغامیری و به امر و دو عباسی و خواجه حسینی و غیره است و این به اقسام باو است لیکن سردی بعضی آن کمتر بسبب شیرینی و سردی بعضی آن بیشتر بسبب عذمت و بعضی آن مایل بر طوب و بعضی آن بر پوست و بعضی شلخ و بعضی اقسام آن قابض است در ضما دات حسن مواد و اصل میشود و جالبه اندک دارد و عطشان اکثر از حملاز غلط سیب است چنانچه در حق گفته و اما شاه امر و ملین طبع و حسن الکیوس و بنی است و گویند که کشوری جالی و با قوت قابضه و ملینه و بهتر از میب است و در اکثر امور و رطب و نارغ و واقع نزلات جهت آنکه سکن صمود و آنچه بدماغ غنت و مغز و تقوی نامیده و با خمد و نارغ خفکان و تشنگی و سوزش شانه و وسدل خون و با قوت قابض بعد از کمترین مانع صمود و آنچه بدماغ خصوصا خوردن آن بعد از طعام و ضما در آن حالب مانع انقباض سواد اعضا گیلانی گویند که جمیع درختها و چنار که در برگ و شلخ آن قبض یافته شود چون طبع و مزه بدان عرقه نمایند و در همه و دفعه را نفع و در حسینی جهت طبع نیکوست و در خوشبو و در تقویت قلب است و ثمر آن نارغ در زیر و در شربت آن تخم است و بعضی آن قاطع و حسینی شلیل بر بعهده و خراسانی کشیده اند و اغذایت کشوری از سائر فواکه زیاده است خصوصا آنچه بزرگ حجم شیرین باشد و غلط متولد از آن بهتر از سیب آن و در بعضی است که بای کشوری بچینه را افشرد و آب از طبع میدهند تا آنکه بگرد و آزار آب الکتری نامند و باید که هنگام اول شروع آن در شیرینی و قبل از آنکه طعم گرم شود بیشتر و این رب قابض طبیعت مانع معده و تقوی آن است و حالب سهال صفراوی و در صفراوی و نارغ

غشيان است و بچنين شربت کثري جهت انحلال طبع و رفع فساد معده و تقويت آن نافع مخصوص که از کثري نيم مرتب نمايند کتاب
نيم مرتب آن که بهتر خوب رسیده و نرم نشده باشد که فتر صاف کرده باشد و يا مصل با شش ملائم لقوام آورند و گاهی مریای آن مثل مربا
سبب غیره میسازند و شش میفرمایند که آن را بنوع معده است و امر و چینی خاصه مقوی معده و قاطع خشکی و مسکن صفراست و شارب میزیسد
که از این کلام معلوم میشود که مراد از کثري چینی است که در تبریز آنرا به امر و گویند زیرا که در آن خصوصیت است و گویند که آن مرکب از کثري
و سفرجل است و لهذا تقویت معده زیاده تراز باقی اقسام آن میکنند چون فطر را با آن طبع دهند ضرر آن را نازل گردان و آن قاطع شکم است
خصوصا خشک آن و گاهی اسهال بعصر می نمایند و گاهی فیض و خراسانی فلین شکم است و قفراط گفته که کثري چون تحت باشد سرد و محض
قافض شکم بود و رسیده آن سخن هر طبیب شکم باشد و زخم آن تازه باشد یا خشک قاطع اسهال است و اما اقسام مانی آن بحدی رسد
که طبیب باشد و تولید آن برای تولیع که بود و باشد که حضرت کند و مصلح آن عمل و جوارش کوفتی است و کسی که از قلع و نفع عارض شود
از آن احتیاز نماید و جمیع اجزای آن سرد و خشک و تسکون آن مضر و مقوی دل قاطع نفث الدم و اسهال و فساد آن محل در مضمون و تخم آن
بقول اسحاق گرم و خشک نافع و در دریه مستعمل از آن چهار درم و مضر کرده و مصلح آن عذاب یا اسپنول گفته که آن شش و غشی و قاطع
کرم معده و مخرج آن چون دو مثقال از آن بخورند و برگ آن حامل اسهال چون بخورند آنرا یا شامند و باشند آن محقق جراحات و
بلیم و بلصق آنها و درین باب ضما پودست پنج آن بلع ترست و شرب برگ آن نافع کرمین و اردانی است و مصلح آن محل و مضع قوی
و بقول گیلانی گرم و تر و نافع و در دریه و قرح آنست شربت آن و مثقال و مضر طحال مصلح آن گل از منی و سوخته جرب و برگ آن
قائم مقام قوت است و در در آن محقق قرح و حضرت کمال رسیده شاداب لطیف آن که مخصوص در کرم فراجان نوی و مضر
سرمه فاجان و ضعیف المعده و سیران و غلجین از آن اجتناب نمایند و آنرا آن مولد نفع و تولیع مخصوص کمال نارسیده آن
مصلح آن زنجبیل برنی و یا دیان و باید که در خلوی معده نخورند بلکه بعد از غذا و اولای آن آب نباید خورد و خصوص آب سرد و بران
طعام غلیظ نخورند و با گوشت نیز با شوربا یا می طپور بری لطیف بد نیست و شیخ نوشته که در کثري خاصیت احداث قلع نفع است پس
واجب است که بعد خوردن آن ملا عمل مرتب با ناول و نهوشد و مضر کرده و مصلح آن عذاب و اسپنول بدل آن سفرجل شیرین کینه
است که کثري خاصه یعنی امر و تریش که کثري چینی مانند بهترین آن رسیده شاداب لطیف است سرد و در اول و خشک دوم مقوی
معده و جگر و غشی طعام و مسکن غلیان حدت خون و صفرا و نافع صود و آنچه بد باغ و مولد خطا صلا و نافع تشنگی و تی و اسهال خواه تر و تازه
آنرا بخورند یا خشک آنرا بعد از طعام نافع صود و آنچه بد باغ مضر شارب و صاحبان فلاج و در مخرج و صحت مورت قلع نفع مصلح آن
عسل جوارش کوفتی و کند ری و دانست آن گویند که آن مضر عصب بخا صعب و کفیت و خصوصه من آن اگر بالای شرب بخورند و
از آن آثار ناپدید و اگر در حمام روند روی تر باشد و آنچه ضرر آن دور کنند و قلعن آن بخورند آب بریان نمودن یعنی بکیر گفته زیرا قلعن قلعن
و یا مری نمودن با مصل و یا شکر است نارسیده زخم آن بار و یا پس در دوم و قافض مورت قلع نفع و صاحبان و اسهال و فساد آن
ملحق جراحات است کثري بر می یعنی امر و دوشی و زخم آن کوتاه تر و تر آن کوچک تر و لی آب و با غصه و ولایت سرد و دوم
و خشک در سوم و قافض رسیده شامیدین سفوف خشک آن حامل اسهال و یا نشدن آن محقق جراحات و ریانه که گوشت سا
اجزای آن مدلل جراحات است آنرا فلان زهر خطر چون فطر را با آن طبع دهند ضرر آن را نازل گرد و خوردن خاکستر خوب آن قادر بر کسی که او را
خناق از خوردن غلظت و مثال آن بمر رسیده باشد و مضر عصب مورت قلع نفع مصلح آن عمل در اول و یا چهاره خوشبخت کثري چینی
امر و کوبی این نیز مانند بزی است از آن سرد و تر و خشک تر و قافض تر و همچنین نارس زخم هر نوع نیز و نوعی از جلی که در کوه نمک و

سنت
سنت
سنت

میشود و مخصوص در این است ثم آن کو حکمت و رحمت و با خشونت و سخت بعد بخت اندک شیرین بار ملت بسیار و در جوف آن تخم بسیار
و ثم آنرا گرفته و در خاک دفن میکنند بعد آنکه تخم آن مضمحل شد برآورده شد سست آنرا جدا میکنند آنرا بر آن نموده و بیشتر کرده بخورند و داخل
لبوب و مرکبات دیگر نیز میکنند و از باغ فارسی آنجا که نامند در این ابرج همین است و نیکو شده و از کوستان رنکین و نری شیب با و در جلی
می آورند بقدر کمی کافوری و در وقت از بهر است بر می نامند **مخاچین** اسم هندی نوعی از میوه است که میوه آن بخت کمر زهره
بخت کات و نیم و سکون را در حمله و فتح را در حمله و سکون را در فتح را در حمله و شکاف و با قوت سمیه و قاتل حیوانات نافع مفاسد و فایده
شعبه برگ آس و بهر متصل بعضی بعضی و شاخهای آن بسیار و بقدر و واجب و زیاده و کم از آن و از زمین بلند میباشد و چون برگ
از آن باشند شیرین بسیار از آن بر آید و بر سر شاخهای آن گل و تخم آن مانند تخم زاریون و بقدر کمره و پنج آن شعبه بسیار و در وقت آن که
مانند کرم آبریشم نقطه و نقش بسیاری و سرخی و سفیدی بهم میرسد گرم و خشک و با قوت سمیه و قاتل حیوانات نافع مفاسد و فایده
و شرب آن نافع در درد دندان و نفعی و قاتل آن چون بر تامل آن چند بار نشوند و آن نافع لقوه است و آتش سیران برگ آن میوه و سسل
و شیر آن نافع از این عقرب و مار چون آنرا بر روغن گاو و غسل استعمال کنند و این نبات تریاق فایده گردن هوا و است که **میشود**
بضم کاف و سکون نیم و فتح را و جمله و باغ فارسی مسکوره و خفا و فون و سکون هندی و سکون و آن نباتی است که نهال آن در **دند** **میشود**
یک در عهه یکم و زیاده از آن بلند میشود و برگ و مانند برگ بابچی خود اما سفیدی مایل و گلشن دارد و سفید و تخم او باریک و سفید مثل
خشتخاش می باشد و بر سبزه می باشد و آن چشمتراض فساد و نافع نافع مفاسد و فایده و شرب آن نافع در دندان و نفعی و قاتل آن چند بار نشوند
آن نافع لقوه است و شام سیران برگ آن میوه و سسل و شیر آن نافع گردن هوا و است که نهال آن در **دند** **میشود**
معلو و سکون و نفعی و قاتل آن چشمتراض فساد و نافع نافع مفاسد و فایده و شرب آن نافع در دندان و نفعی و قاتل آن چند بار نشوند
نزد و سسل و ترش و شیرین میباشد و نفعی و قاتل آن چشمتراض فساد و نافع نافع مفاسد و فایده و شرب آن نافع در دندان و نفعی و قاتل آن چند بار نشوند
و کنار و گشاید و در کله و در برگ کلان و از برگ سنگینه و عین و قیل و لیس و بنبر یک بر گهای افغان شاخ آن ریخته از رنگ عسلای آن از آن نفعی و قاتل آن چند بار نشوند
سر و نفعی و قاتل آن چشمتراض فساد و نافع نافع مفاسد و فایده و شرب آن نافع در دندان و نفعی و قاتل آن چند بار نشوند
بانات و کلان و سیران همین اثر دارد و در کله و در برگ کلان و از برگ سنگینه و عین و قیل و لیس و بنبر یک بر گهای افغان شاخ آن ریخته از رنگ عسلای آن از آن نفعی و قاتل آن چند بار نشوند
تبادل کمرک نفع افواه عروق مقعد و باعث اسهال خونی و اگر خام آن کوفته آب فشرده صاف کرده جوش دهد که چهارم حصه بسوزد
و بدارند که در دوا و نفعی و قاتل آن چشمتراض فساد و نافع نافع مفاسد و فایده و شرب آن نافع در دندان و نفعی و قاتل آن چند بار نشوند
افعال و خواص قریب بر ماس است مضرب و مزاج آن مصلح آن جوارشات و ادویه حاره و لبقول هندیان سرد است خام او ترش و
زخم و مولد باد و بلغم و دفع صفرا و خون و چاره و فکله و موافق اعراض صفرا و نفعی و قاتل آن چشمتراض فساد و نافع نافع مفاسد و فایده و شرب آن نافع در دندان و نفعی و قاتل آن چند بار نشوند
و بلغم است و از خوردنش زبان تردیدگی بهم میرسد و مصلح آن قدری آبک و ذکاب بران مایه خور و نفعی و قاتل آن چشمتراض فساد و نافع نافع مفاسد و فایده و شرب آن نافع در دندان و نفعی و قاتل آن چند بار نشوند
نوشته اند که گرمی میکند و نفعی و قاتل آن چشمتراض فساد و نافع نافع مفاسد و فایده و شرب آن نافع در دندان و نفعی و قاتل آن چند بار نشوند
و سکون سین همله اسم هندی است نزد اکثر صمغ پلاس است که او را چینی گویند و گویند و آن مسطور شد و بقول صاحب تذکره الهند صمغ خست
آس است و بعد آس بر می نیکو شده مزاج آن سرد و خشک و نوشته برای حرقت بول و سوزاک قره مثانه و سیلان رحم و منی و دنده
نافع و مقوی پشت و کمر و اگر با نفعی و قاتل آن چشمتراض فساد و نافع نافع مفاسد و فایده و شرب آن نافع در دندان و نفعی و قاتل آن چند بار نشوند
و گوهر و تال که با نفعی و قاتل آن چشمتراض فساد و نافع نافع مفاسد و فایده و شرب آن نافع در دندان و نفعی و قاتل آن چند بار نشوند

و در وقت آن که نهال آن در دند میشود
و در وقت آن که نهال آن در دند میشود
و در وقت آن که نهال آن در دند میشود
و در وقت آن که نهال آن در دند میشود

میشود و بدین گنجهای یعنی بوی او مانند بوی صندل بود و بسیار بامعنی نیلو فر عفرانی است آن بقول اهل هند متسی از کونل خردست
 که در فروغ ماه شگفته داین در خاصیت فروز از کونل گل سفید است گویند ساق کبود و سر و گران و فزاید و صفراست زردی او تازک و
 بار یک جبهت خون صفراوی نافع دارد و او شیرین و شویست مردوزن زیاد و کند و زرد و شیر و سبک و گرم و خوشبو و پودن گل او سه شتم
 منسج امراض چشم و در غایب و بانی افعال و خواص این در پستی مسطور شد و افعال و خواص این بقول اطباء یونان و نیکونر بیاید
 کمون بجم کاف و ضمیم و سکون و اولیون ام زیره است کمون انحصار زیره شامی است و نزد صاحب تحفه زیره خطی است
 کمون ارمنی و کمون رومی که دوات کمون اسود زیره که مانی است کمون انحصار زیره فارسی است کمون حبشی نیزه
 سیاه صحرانی است که تخم آن در سیاهی شبیه بشوینست و در زیره مذکور شد کمون حلوانیست کمون شامی زیره سبزه است
 کمون فارسی زیره زرد است که اهل شیراز زیره بزرگ نامند کمون کرمانی زیره سیاه است کمون طوسی اسم نامخواه است
 کمون بمطبی زیره سفید است کمون هندی شونیز است کمونی بجم کاف و ضمیم و سکون و او و سرفون و یا سبب جوارش نیزه
 است و بود و مجهول آن هندی عنبل الثلب است و کوی بابا بجای نون نیز گویند که مضاعف اول و سکون ثانی عربی اسم ماهی است و بجم ثانی
 منقبت که فارسی است و نیزه که دوات آنم فخر است که مار هندی تخم آنجده است که اهل عربی بنیت املو امیکه در آن اند است
 و آنرا هندی کراس نامند میت عربی اسم خمر است که در آن سیاهی و سرنی باشد و آب باین رنگ در این زمان کیداس اسم
 که از ریس است که نیز اسم بل است که میش اسم فخره است که لیس بجم کاف و کسیر و سکون با احتیاجی و فخر لام و در آن خراب اسم هندی
 قنبیل است بقول هندیان تلخ و سهیل و گرم و در آن فساد و بجز و صفرا و خون شکند و شکند و قاتل کرم شکم و دافع باد کول و استعداد
 و امین و برگ بنزد و سر و فایض شکم افعال و خواص این بقول یونانیان در قبیل مسطور شد فصل کاف با نون - که بنا بخت زنده
 اسم ماهی است که نام او اسم در شان است که نام و میری حار غلیظ است که نام و ضمیم کاف و فخر نون الف و سکون را و جمله اسم فارسی است
 یونانی نوس و غیره و پیش عربی درخت آنرا سدر و فخر آنرا بقی و دهن بی نیز نامند و گویند از سطلی سدر در وقت اطباء مدرک ساید است
 و شیمی نوید که از عاب بعضی شجره از آدم نامند و چنین نیست آن شجره عوف است در بلاد فارس و هند و نواحی آنها با نواح بسیار
 و آن درشتی و باغی بسیار شد و شتی که از اتصال نامت درخت آن در قامت کوکب و بسیار خار دارد و فخر آن کوکبه و جاشی دارد و درخت زرد
 رنگ رسیده آن سرخ میگردد و در آن چندان انتقال نیست و برگ آن در غشول مستعمل و باغی آن بزرگ شجره که خار و فخر آن بزرگتر
 و لذیذ تر و خوشبو تر و شیرین تر و شتی و در بلاد هند خصوص در نواح شاه جهان آباد و اکبر آباد بسیار خوب و شاداب باشد و اوضاع بسیار
 بزرگ و بالبد و نافع را توجه زرد او می شود و بسیار و در فو با طر آن مثل تخم و هدایای بزرگ و از مثل سائر نواح که بخیزند و بهترین آن قلمی
 و پیوندی بزرگ پر گوشت رسیده شاداب زرد رنگ و یا سرخ رنگ است که خسته آن کوکب خوشبو باشد و بهتر بزرگ آن سبز
 قریب اهل بنگالی است با جمله فخر آن سر و خشک در وسط اول و بقول گیلانی سر و در اول و خشک در دوم و بیوست آن کمتر از بیوست
 زعفر و در خشک آن بار دیاس بر جوشان که زرد و برودت طب آن و گویند بستانی تازه آن سر و در اول خشک آن سر و در اول
 و در شیرین آن سردی کمتر و مال بر شریک یا برودت و گویند سردی ترش آن زیاد و از شیرین جوشش آن معتدل و بعضی شیرین آنرا
 اول گرم دانسته اند و در بعضی طبع آن مانند طبع زعفر و برودت و بعضی گرم و خشک در اول و گویند در دوم و گویند معتدل میان گرمی
 و بعضی گویند که بری و بستانی سر و در خشک و قافض و بعضی نارس آن قافض و نرج و دفع و رسیده آن تحلیل الفت و غلط متولد آن
 غلیظ و در فخر لیلین رومی الکیوسن است بلکه صابح الکیوسن در آن تحلیل نفی و قبض لطیف است و شمع میزداید که در تر و خشک آن لطیف

اشخاصیدن سائیده آن با شاربست برقع فو لنج و گزیدن عقرب الهی و مار شاد خا سودمند و آن ردی برای مسحه و معنی آن و
اشاست و هر کوفه آن هضم نشود البته و کوفته آن عسل الانضمام و عیث بدبوی و من خصوص کازان و زیان دندان باند و مولد
حلقه نزع ردی و گاه تشنج میداند و گاهی غشایان اگر داشتند ساقط نماید و مصلح آن بریان نمودن با عسل دایمی خوردن باعث سرعت
اخذار است و مصوغ و مصلح آن عسل و گویند که اکثر آن در بعض منزل بدن خصوصاً بپشت آن دنج میفرمایند که بریان کرده آن در
ضرر کمتر است لیکن گویند که آن بسرعت تغییر و بدبوی و سبب لزجت و روغن آن و چون بریان نمایند و بر آبانی مانند و جوی آن از ام
ضرر آن شود بریان کرده با عسل بخورند و از بریان کرده عمل یا در بر مسکه سبک شود و اخذار آن سرخ گردد و بدبوی بریان کرده آن شربت
طعام را بکنیز و آن دو برای سودا و سوداویان است و ردی برای ضعیف المعده و در نواختن و چون بالای کعبه و روغن آن
قدری آبجاده بنوشد دفع ضرر آن نماید و شنج میفرمایند که چون آنرا عسل بخورند ضرر آن ببرد و بقول کازرونی با سماق یا نار و دانه بنج و زرد
مقدار شربت آن بنجیدرم بدل آن تخم نان وضاد آن مخلط و رام و ملین جلد بدن را رفع آثار سیاهی و در هم سبز و سطری عصب و
سوتنگی آتش بعد سوتنگی بزودی مانع آید و تسکین لم آن و طبع آب برگ آن و تخمین حصول باب طبعی برگ آن باعث و ازای
و سیاهی موی در افق جوشش سوداوی و چون برگ آن باب آتش زیت اتفاق بخیزد بران سر را بشویند و غلط موی از نوختن نشویند
و صلابت آن نماید و نرم گرداند و آب نشوده و زیت آن از له انبریه نماید و تخمین طبعی برگ آن و طبعی طبعی عسل آن مخلط و رام و مار
و سوتنگی آتش و شربت طلای آن نافع خشونت جلد و صفه سوداوی وضاد و طبع آن آب شربت آب جهت تحلیل در هم چشم و دانه بان آن مانع
و ضاد و عسل برگ آن بدستور و تخمین عکاز و سفید آن مطبوع و ضاد آن مانع کوشکی گوش است و گویند هیچ آنرا چون در آب جوشانند
و بر سر و ران بان بشویند باعث در ازای و سیاهی موی و رفع نموست ابریه است و روغن کوبد را شربت است و اگر از غیر شربت بریان نمایند
اگر از این اصل نمایند بفتح حار و مله و تشدید لام و در روغن کوبد با پوست و غیر بریان لزجت بیشتر است اگر از شربت بریان اخذ نمایند
لزجت آن کمتر و چون آنرا با یک کوبند و با آب درست خوب بزنند تا گرم شود و روغن آن جدا گردد و بردارد و طوبت آن غالب
و از آن سائیده در آب جوش و دهنه تار و روغن حاصل گردد و آنرا طبعی مانند و سائیده و یا کوبیده و از بدن گرفتن و روغن زردی گویند و آن در
فصل را و مله یا با مسطور شد با یکله و روغن کوبد گرم و تند و در وقت آن تا هفت سال باقی می ماند و آن غلیظ تر از اکثر روغنهاست و
در آن عطش است و خوردن آن مضاف صاحبان سودا و شقاق اطراف و بعضی گفته اند که در روغن آن منفعت نیست مگر برای و امان
سودا و اگر ایشان را تخمین سنجمت انگ و تطیب بر طوبت بسیار کند چنانچه قانون در علاج امراض سوداوی است و گویند نوشیدن
آن با دو پی شانه مطبق و ملین و مطب مسمن و مضاف احتیقات حادث از غلط مایه و فیس لقس و در خشک کردن ریه و تشنج یا پس تبی تر
از کف و در حرقت البول مانند کف و احتمال آن در حرزهای حریفان جلد از روغن با دام و پسته نافع ترین روغن است و مالیدن آن موی
در از گرداند و زخم چمک سوتنگی آتش را دفع بکشد و سبزی ضرر و باد بخانی آن و خون جاند را دفع کند و ملین صلابت او را
و حاصل نماید و اگر در آن برگ مورط و دهنه خط شتر و تقویت آن نماید و ملای آن یا اسپنزل جهت خشونت و خارش با موی سوتنگی
آتش و جراحتی که از زهره بهمرسیده باشد نافع و چون آنرا با نقوع صبر و آب سوزنی بنوشند از آن حد طبعی مایه و دومی خاصه نماید چون
در آن آس بزد خط و تقویت و تسلیب آن نماید و گویند اگر آنرا آب سوزنی و زیت اتفاق بخیزد مانند خارش سر را برسد و مالیدن
قیر و طی آن بشود و از نرم و صاف گرداند و رنگ آن نیک سازد و تخمین جهت غلظت اعصاب نفع آنها و تفقد اطراف مفید است
روغن مذکور با روغن گل نافع صدار احتراقی و عارض از حرارت آفتاب است و خوردن و مالیدن و نشستن بر آن جهت اکثر امراض نبی

سازند و در هر یک در هر یک از این سائیده نمیشود و گویند که اگر در بعضی بلاد چندین یکم میرسد و گنگان اندک سرخ
 و رنگ باد بخان میباشد و هیچ لرز نیست که از کندی بعضی هندی مایل بسری است و بعضی در هیچ که قطعه پس می کنند پس در بان میزنند
 تا آنکه در هیچ نیگو و این چون که بیخود سرخ میگردد و بعضی سفید پس مثل مسکه و در نزد قدیم قانون عقول از اصل بدل پس عبادت نوشته که در دستور
 گفته کنند نگاه و بدید و چون در میان بزمین که میباشد و گاه بخیزد و گاه بندد و گاه در میان جزیره در وسطه یا واقع است گاهی بلاد چندین
 میباشد گنگان مایل بر گنگان حتی و مایل رنگ باد بخان نگاه و بطور شکل آن است و بسیار از گنگان در بعضی مانی در از مایل بخت میشود پس گفتند
 که بهترین کنند است که در بلاد دیونانیان میباشد و آن همه بزرگست که آنرا اسبابوس گویند و آنچه از آن باین صفت باشد آن است
 که بر صفت شکسته نشود و آن سفیدست و در داخل آن چیزی ملزق چون سس کنند و چون بر آتش نشاند و در بسوزد و گاهی کند
 در بلاد مغرب میباشد و آنرا هم سفورس گویند و آن کو بکند و در داخل مایل تر بزرگ با قوت است و گویند که اگر کندر نوعی دیگر است سعی
 او مطبوع آن سفیدست و چون بالند یا بخور آن کنند از آن بوی مسکه آید و گاهی کند و بعضی عری و منیع صنوبر خشک و شمشاد
 و فرفری میان هر دو در سابق مسطور شد و استعمال کرده میشود از کندر در آن و دقاق و قشاد و در آن اجزای شجر آن تمامه خصوصاً بزرگ
 آن یا جگر کند و نرم و خشک و در اول دوم و قبول شیخ خشک و در اول و گویند که آن با قوت بجهت و قابله و نفوذ و جالبه اندک است و
 و شیخ سیف باید که در آن تحفیف نوی نیست و در قبضه که ضعیف و در آن انضاج است و کاسر راج و ضاد و آن باسل بر و خسر از آن
 آن کند و طبع آن با سر که دریت نافع و جع سه مرکب است و آن در وی است که عارض میشود از آن در بدن مثل شایله و مثل
 متاثر با چیزی مانند زرقار مورچه و یا تمولیا و در من کل بر و رام حاره پستان خصوصاً در هنگام نفاس عارض گردد و ضاد کردن بعضی
 در آن داخل میشود و ضادات و ضادات و امراض و بنایات و مثل جراحات و خصوصاً تازه آن و مانع قروح خبیثه از انتشار است و
 با سیرط جمت قویا و با سیرط خوک جمت قروح حرقه یعنی حادث از سوختگی آتش و جمت شقاق حادث از زردی و آن نیکوست برای
 قروح کامل از سوختگی و آن نافع ذهن و قوی آنست و بعضی کسان امر با است شرب نفوق آن بنشاست میکنند این مناسب مزاج
 بلغمی است که بر آن نشان غالب باشد و استکار آن مصدر است و خصوصاً جمت گرم مزاجان و بعضی شیخ در رساله ادویه مذکور
 میشود که کندر مقوی روحی است که در قلب است و آنکه در دماغ است و لهذا آن نافع بلاد و دنیان است و حال آن که مناسب بجان
 بهمن است که آن در تقویت قلب ضعیف تر از آنست و در عطرب توی تر و دبیب تر یا حتی که اندر آنست و دغان آن و با بار نفع می کند
 و گیلانی گوید که خاصیت آن نفع بکسرست و منقی فضول و خامیدن آن جالب رطوبت و بنفهم سرست و حکم کند و دندان و لثه و چون باب بخور
 و با زیر زبان بگیرد تحلیل ملزم کند و مزبل نفث و مزید غلظت چون آنرا صمغ مزاجان خورد و مزاج ایشان پس جفاف پیدا کند و در او بیشتر
 تصبیر و در داخل میشود و آن خشک رطوبات از سینه است و مانع خفقان بار و گویند که آن مضریه است و صلیح آن لا از فارسی چون کشیده
 باسل است و طبع آن سرد و تر است و خاصیت آن مزبل سرد و رطوبتی در من آن نافع محدوده است و معمول آن موافق سیلان
 رطوبات مزمنه رحم شرب آن سرد و هر دو رنگ شقال باب نافع کثرت بول و تقطیر آن و دیگران نوشته اند که آن سستی روح حیوانی و دردی
 و تحلیل بلع و طایس سلان خون ظاهر اعضا و جوب دماغی و نفث ادرم و صفوی بول و قوت حافظه و جالب بعضی رطوبات دماغی خصوصاً
 با مسکه و بعضی آواز و با صمغ عربی رافع بدوی فیثوم و عسر نفس مسرود که طوبی در بول و باسل جمت نیسان و وضع آن با صمغ و صمغ
 جمت مثل زبان و اعتقال آن و قوی در جذب بلغم و ضلاد آن با طرون و مسل جمت قروح و طبر و کونگی آن و تقویت دندان و لثه و
 بازفت جمت خفج عارض و گوش و چون یک شقال آنرا در آب بجایسانند و آب آن هر روز صمغ بنشاست خوشند جمت رفع زیادتی بلغم بلاد

قانع آن مخرج مرده سودا است و چون سوده بجز قشره لیسبه بوی تنه دماغ کند و صاحبان خلق را رفع کند و صرع و صرع را بهوش آورد و چون
سایه و مبل را بنیسه معصوم کند و فصول از سر و دوا و سودا و آن بقدر دانه عدس بار و غن نفشته متع سده مصفاة و محلل ریاخ خیا شجر
اطلا و غلیظ و مخرج آنها بعبطه و حرک آنها و رافع عجمی حذر و فلاح و لقوه و اشال اینها و بهوش مصروع و سکوت و نیز رافع خشم و بهوش بی
وصاف کشته آواز و باعث حدت بصرو رفع شکری و سوطا و قطور آبار و غن نفشته و داخل شامات امراض خشمی نماید و چکاندن آب
جوشانیده آن بار و غن نفشته و بار و غنهای مناسبه بگرد و بار و غن معمول بطریخ آن یا سیمق آن در گوش جالی چرب و منقعی آن در رافع او جاع
بار و دودی و ملین و گرمی در ریاخ حادث از بردت و رطوبت و کشته کرم آن و با محله سوطا و عطوس و قطور آن جت اکثر امراض بار و رطب
دماغی نانغ اما باید که بعد تنه بدن در فصل سرما و اقرب بدان استعمال نمایند و اجتناب نمایند از استعمال آن در هنگام استانی یا سرد
فصول و بلا و گرم و گرم مزاجان و اطفال و پیران بسیار ضعیف و بسیار است که عطسه بسیار می آورد و خود بخود شکنج نمی یابد و تیر آن نشان
روغن نفشته در نمون سر سبز و کباب و بانج و بار و سرد کرده است و می کردن آن جت حسه نفس روغن نافع و مقدار استعمال آن جت تی
گردان از یک دانگ تا چهار دانگ است باید که آنرا کوفته بنیجه باز ردی و دو سبزینه بنیشت آمیخته بخورند و آبیکه در آن عدس چو کوفته جوشانند
باشند غیر ملای آن نوشند و همچنین آتش سدن آن بقدر یک دانگ باشد تازه و دوشیده و در غن کینه می قوی و مسل و محلل صلابت طحال
و گوشت که با لینوس از اسراج افلام نامید بهر که مخرج بلغم از معده است و آن مخرج بلغم از معده است و آن مخرج بلغم از معده است و آن مخرج بلغم از معده است
و محمول آن نیز با عمل جت اخراج چنین مرود و جرب و در شکم سنگ قوی الاثر و سخن اشا و بانج که بهر جت نفثه سودا و در شکم
سنگ گرده و شانه و شرب و ضما و آن جت استسقا و یرقان و طحال غلاهی آن با سرکه سرشته و حل بهی سیاه با نهفت آینه قانع و با سرکه
و ضما و آن با غسل جانی کلفت و برص خصوصاً سودا و آن و ضما و آن با هموزن آن در بنج و روغن نیون جت رو یا نیدن موی مشک
و دوا الحیض نافع و طرای آن با سرکه و غسل جت جرب و حله و قوبا و جوشانیده آن با سرکه و مخلوط بقدری روغن گل نیز جت غارش مفید
و ضما و آن با سوبق قانع جرب متفرج و آتش امیدن و طلا کردن آن جت است و جان مفصل و عرق النساء نافع مضربه و مورث کرب و غشی
مصلح آن کثیرا و شیر تازه و دوشیده و گوشت زرشب آن تشنج عارضه میشود و صلاح آن بهر طبابت کنند حال آن بهر تی کردن بوزن آن
جوزانی مع ثلث وزن آن نفعل سیاه مقدار شربت آن جت تی کردن از یک دانگ تا دو دانگ با شیر تازه و جت سپردن آن
مثال آن از یک دانگ تا پنج قیراط و ادلی اجتناب از آتش امیدن آنست خصوصاً اگر مزاجان در فصل گرما و دوزخ آن و در حال
کشنده و عروق خفا و لیسب شکله مغرط و احتلال عقل و در شکم و تقطیع امعاء و آن تی کردن بشیر و روغن و حقه قوسه کردن
خشم غفلت باشد و آتش امیدن روغن گا و بسیار اگر تشنج عارض گردد و معالجه تشنج ناس نمایند و بعضی گفته اند علاج ندر نیست خصوصاً وقتیکه
احتلال عقل و در دوشیده و رجه بهر سدن از عود الطاس است کنندل اسم هندی سبکینج است کنندل سفری اناس
گندل تی بهیم کات و سکون نون و فتح وال و حله و سکون لام و سکون ثانی و سکون یا جتانی اسم هندی گلوی است کنندل یا جت
کاف و خاری و سکون نون و فتح وال و حله و سکون لام و سکون ثانی و سکون یا جتانی اسم هندی گلوی است کنندل یا جت
بسیار خوشی بی بخت و دارم مید و تنگ یعنی تلخ بود و تالینی مولد صفر است یونگ تالینی عرق بدن را تلخ مینماید و ای تیر یا یعنی برگ او
مثل چشم است و یا اینکه امراض خشم و زردی آن بسبب مرض کونله در کند و در دها و یعنی از بخش شیر بر می آید و در گتا جی و کسار یا کسار
به و دها هم که گل و امراض خشم که از دهنشها مساج گردد و در کند و بعضی گویند که معنی آنکه گل او مانند چشم با سرخ میشود و در بعضی نکمار یا
آمده بهیم سین و حله بر کاف یعنی راحت بخش مرض سرخی چشم است می ناسند و نوشته اند که مرده از تیر شیرین است و آن جت تب و شو و معنی

از آنکه در معلوم میشود که آن سنگ گزند و بویا بدوده است و دروغ گزند که از گندم سرخ سیاه بزرگم بلطف است و بقیاس به جامی و غایب و آن دوی عظیم لغت است و به یقین تو با و خدایا قوی اطفال و دو بای تازه و مسند و خراز و کلفت و مالیدن آن بر ابل و شقاق معتدل لغت و خواص آن در سبوس مذکور شد آن گندم در زمان آن و شاسته جدا سطور گرد و اطفال و خواص این بویا در سبوس خواهد آمد گندم که اسم علمی خندروس و در اصطلاح ذره گدازان گندم یا قمری البقم کات و سکون نون و فتح وال مندی و فتح نیم و است و کسر سیم دوم و در سبوس و سکون تخالی اسم امزه است گندم مار بر جاست است گندم یا بقم کات فارسی و سکون نون و فتح وال مندی و فتح نون ثانی و الف هم فارسی است و نیز بقیاسی کاو و بویا کرکات و با صفاتی تازه و خراسانی خاص و بدلی کوار و بلاطی و کور سید و بویا کور و بویا نانی فراسینا و بقیاس میسورید و س بر اسمی نزدیقه آنجی و بویا بی عطارد و در می فقلوطا کون و به نسی باسم گندم نامشهور و آن از بقول معروفه است و در اکثر بلاد میشو و بدستانی بویا و بویا میباشند و بدستانی و آنرا بخی نامند این بزرگ آن باریک شبیه بزرگ بیا بود و در تمام سال می ماند و چون بزرگ گردد از میان آن ساقی بیرون و بدو بر سر آن گل و تخم نوکل آن سفید شبیه گل بیا و تخم آن سبزه نیز شبیه تخم بیا از این برکات ابل و کرکات المانده نامند و به آنکه مانند بقیاس دیگر خام و بخته آنرا میزنند و در خواصها طعم نامت بقیاس دیگر میزنند و آنچه در آخر زمستان و به نامی بیا بر سرید و بیا از آن شبیه بیا با لول و قبه آن مانند آن بود از کرکات شامی و بویا نانی فرا آن بابا لول و نراس نانا لول نیز شامی تلفظ و شبیه از بیا بزرگ آنرا بلف مغرب قیوطا نامند و خام این تخم بیا کول بلکه آنرا با گوشه یا تخم میزنند این دو قسم یا شدیم و غیر از اس قین لغت و قسم دیگر کبیر الراس غیر لغت و نیز میزدند و این قسم کمره و شبیه تر و لذیذ از اول و بری آن بسیار شبیه به قسم است آن جدا کرد و در بقیاس آن فراسین است و آن در فصل قاپار از جمله سطور شد و در قانون و بعضی شرح آن نوشته که از گندم یا بقم شامی است و بعضی بخی یعنی بیداری و بعضی آنکه از کرکات ابل و گوند آن میان گندم و سیرست و ایند از کرکات قوی نامند و این شبهه در آن است که با طعام باشد و بخی خلیل تر و حبابات از شامی است و اکثر استعمال کرکات شامی در اعتدیه است و در علاج از شامی شمس طولی بالاعناق فسیر الراس است و آن جلی است و آنرا فراسین گویند و قسم دیگر فسیر الاعناق لویل الراس و آن بری است از کرکات المانده نامند آن خنبوست و بعضی گفته اند فراسین نیست از سلق آن برادر کرکات ابل تازه است که تحت و کثیر استعمال است بقیاس شخ بخی گرم در سوم و خشک در دوم و صاحب تخم کبیر گرم و خشک در دوم و کاز از نون در شرح قانون میگوید که این قول اصح است و گیلانی گوید که کرکات بخی که از کرکات مانده گویند و حرافه آن بیشتر از شامی است و در آن بغض اندک است حرارت و پیوست کرکات شامی کمتر از بخی است و تطبیق آن کمتر از بیا است و همچنین حرارت آن کمتر از بیا و در جم آن غلیظ و در تخم و برین آن بخی است و طبع آن گرم و خشک در دوم و در جمیع انواع آن لطوبت لغت است که در جمعه میگویند و در آن نفخ و لطیف و قطع و جوخت و خوردن آن منفی فسیرید و منفی سمد و جوختی با ضم و کمر و ملین طبع و دفع و لویج و در بویا و دفع بعد از طعام مانع تر شدن آن و معین برضم و ملین طبع و معوی باه و ضا و شامی با ساقی است تا بیل و دفع شری و دانه که به نفع و خیر و چون تازه آن کوفه بر جای شود بخی آتش زنده نفع کند و خوردن آن مصحح و کدر حواس باعث دیدن خوابهای بد و مضرب و گویند بخی محدث غذا و در چشم و مغز شامی رویش شامی محدث در چشم و طلای بزرگ آن تنها یا با سر که بر پیش سر حابس حاف و همچنین قطع خون از هر موضع نماید و بعضی دفا که زنی به افزایند و بقیاس بعضی سوط آب آن بکند و در کمر قاطع رعا و چکان آب آن با درون گل و در کمر انگوری در کمر جهت و در غلین آن و بقیاس میسورید و چون آب آن با سر که کند و شبیه و باروغن گل آمیزند و در گوش چکاند و مرغ اوج آن و دوی عارض آن کند و آن مفید است و دندان و قلع آنست یعنی برفان قلع پیدا میکند و خصوصاً شامی باید که قلع و بعد آن بمغصه بکشد که نمایند آب آن با غسل جهت اراض با در و طب سیند و با آب استغیر یا بلیغ

و شمع کاف و الف اسم مدک برنی است بسمه دارند و گندم بعضی کاف فارسی و سکون نون و فتح دال
 هسه و خفا و سکون سیم آن طاری ست از کجشک لک کلان رنگ پرهای پشت او مانند کجشک ماد و وزیر شکم
 سفید زردی باطل صفت بر و از کینه و نقص فصل هاست گوشتش معتدل و سبک لذیذ و بی ریش و مقوی باه و معتدل
 آمده و باضافه یا عثمانی بعد از اسم بداری کنی است گندم با کلی کاف فارسی و نون و دال هسه و با فتح نون دوم و الف و سکون کاف
 و سکون لام و سکون تخمائی اسم خرد و راست گندم بومی کاف فارسی و نون و دال هسه و با و سکون تخمائی مجمره و سکون
 دوم و سکون تخمائی دوم یعنی خوشبو و سیاه رنگ مثل مشک گنده مولانا اسم نعل شتی است گنده مولی بضم هم و سکون
 و سکون لام و سکون تخمائی نیز اسم کجوست گنده مردک کاف فارسی و نون و دال با و فتح سیم و سکون راف و فتح دال و سکون
 تخمائی نیز اسم کجوست گنده مهنا کاف فارسی و نون و دال هسه و با فتح الف اسم حسن است گنده ایشیک نیکول است گنده هیل
 بفتح کاف فارسی و خفا و نون و سکون دال هسه و با فتح الف اسم هندی از خست و آذر گنده راج و گنه مین نیز
 گویند و تحقیق است که نبات گنده هیل کلان شکل گیاه سر گنده و کوتا و تر از آن بقدر زراعت و زیاده از آن و فتح و آن البته خوشبو
 مثل از نومی آید و در میان و آب دیده شده و بخت و بهنگام میوه تلخ و گرم و اش اراض گل و دیاری دل و شاد و صفا و خون و بزم
 تنگی نفس و آب افحال و خواص این بقول نادان در آخر سطر و شد گندی بفتح کاف و سکون نون و سکون دال هسه و با فتح نون و سکون تخمائی اسم
 در هر است گنده سر بفتح کاف فارسی و سکون نون و سکون دال هسه و با فتح نون و سکون تخمائی و فتح دال و سکون تخمائی و با فتح
 گنده سر بفتح کاف فارسی و سکون نون و سکون دال هسه و با فتح نون و سکون تخمائی و فتح دال و سکون تخمائی و با فتح
 و گنده و کجست و ک اسم انسان است گنده بفتح کاف و سکون نون و سکون دال هسه و با فتح نون و سکون تخمائی و با فتح
 را لوست گنده و کجست و ک فارسی غره است کظنی اسم سیرانی جنطیا است گنده نوعی از مایه است کنگر بضم اول اسم
 فارسی خوشه خرم است و بفتح اول اسم تاوره گیوه است کنگر اسم بکلا است کنگر راوسی پلاس پیل است کنگر بهای بفتح کان
 و نون و سکون کان و دوم و فتح بای فارسی و سکون رای هله و فتح و دقت با اسم بر تال است کنگر اسم فارسی و دوم
 با و درست کنگر بفتح کاف و سکون نون و فتح کاف و سکون را هله اسم جفت است کنگر و کفار فارسی است و کنگری و تراب الفی
 نیز گویند و آن صفت کنگر یعنی جفت است گرم و دوم و خشک و دال و فتح بضم و صفا با سانی چون آب گرم و بگین بوشند با اصل
 و مریل تب کسب آن بغم و صفا می متعین باشد و صفا آن محال اورام مقدار شربش از یکدم تا دو درم با آب گرم که بقوت آن آرد
 بدل آن جز الفی در می کردن و در غیر آن داریشعان است کنگر اسم فارسی با و درست کنگر سفید اسم با و درست کنگر شاقه
 بفتح کاف و خفا و نون و سکون کان و دوم و فتح شین سحر و الف و فتح فانی و کمر کلا شتی است کنگر بفتح کاف و سکون نون و فتح کاف ثانی
 و سکون سیم اسم صفران است کنگر بفتح کاف خفا و نون و سکون کان و سکون دال هسه و با فتح نون و سکون تخمائی اسم هندی از نون یعنی و فتح
 که بلا هم گویند و بقول صاحب مخزن فلاح زرد وادرس انامند و بعضی گویند که آن جادرس است و شبیه از می کال نامند و با و درست کنگر احوال
 قریب بهم است و معنی گفته اند که آن کالا گویند و بتل از نون است و در لغت نموند گنگو کا و پرنگ یعنی گرم است و کجکا سارنجی در سب و سیم نموند
 و سیت تند و یعنی برنج از نون است میگویند با کجکا غله است شش و دانه های زرد و بادیه از جره و در آن سبوس بسیار کوفته سبوس کرده
 و شکلی زرد و نوزند و کجکا کور کور یک را میوزا نند و در خشک نزد بعضی گرم و قابض و تخفیف دال بر اند و غذا انگ با گار شیره زرد شکله
 اکثر شود و غذا بسیار و در نون بهنگام پخته و اصل با و دمشی و مقوی و با و دمشی آرد است و در نون سده و مولهنگ کرده و شانه و سله

و در پیم یعنی مدت درازی ماند و چندی یعنی بوی هوامند کجاست و گفته هولا یعنی پیش خوشبوست و گاهی سرش است و خوب است و در
 افزایند بگویند با چنگه آن گل نباتی است که در غده بر باد آید و نباتی تالاب و جمیل سر وید و نبات آن شبیه نبات نیلوفرازان
 قوی تر و برگ آن پهن تر و گل آن بزرگتر از گل نیلوفر و مضاعف و رنگ آن سفید و سرخ و در هم آمیخته و بسیار خوش منظر خوشبو و بعضی
 سفید فقط و در وسط گل آن تخمهای ریزه زرد که از آبهندی بدست میسر و کجاست نیز مانند گل آن سر وید و در هم و در هندیان نیز میسر و لیکن
 قسم زرد و آنرا گرم نوشته اند جهت حریات صفراوی و یرقان و تسکین تشنگی مفرط و دفع و عرق آن قریب الفصل بقرق نیلوفر و زرد بعضی سرد
 و خشک و گران و قابض شکم و سینه و دفع کفت و باد و صفرا و دفع کلانی شکم کلان بودا میل و قروح اعضای بول و نفیس افزاینده روشنی
 چشم و دفع خلط سفید پر سید و انما آن بر بدن دفع قارش و مزبل در دلمه سبک زندی میان گل آن سرد و خشک مسکن حدت صفرا و
 قابض شکم و ماس خون بوسید و فساد و بجم صفرا و بجمه گویند که قسم زرد و زرد سبک و گرم و خوشبو بودیدان اوسته قسم پهنی امرض خشم و
 ناید و کفیل صحرای تیره و مزه دار با صفراوی و کفت و اسهال و دما میل مای شکند و بجمه کفیل آبی باد و کفت و صفرا و سید و در کف و فی افشوس
 و تشنگی نشاند و گرمی و سوزش نام بدن و در کف و نیمه خوردن سبک و با مزه بود و گویند بجمه کفیل در دمن جهت خنک و مجرب است و بعضی
 گویند که در کف و بجمه کفیل آبی باد و کفت و صفرا و سید و در کف و فی افشوس و تشنگی نشاند و گرمی و سوزش نام بدن و در کف و نیمه خوردن سبک و با مزه بود و گویند بجمه کفیل در دمن جهت خنک و مجرب است و بعضی
 سوزش اعضا است و بقول بعضی ساق آن سرد و تر تشنگی نشاند و بجمه کفیل آبی باد و کفت و صفرا و سید و در کف و فی افشوس و تشنگی نشاند و گرمی و سوزش نام بدن و در کف و نیمه خوردن سبک و با مزه بود و گویند بجمه کفیل در دمن جهت خنک و مجرب است و بعضی
 از آبهندی کفیل گشته نامند و آن جاسطو میشود و کفیل گشته کف و فساد و بجمه کفیل آبی باد و کفت و صفرا و سید و در کف و فی افشوس و تشنگی نشاند و گرمی و سوزش نام بدن و در کف و نیمه خوردن سبک و با مزه بود و گویند بجمه کفیل در دمن جهت خنک و مجرب است و بعضی
 فو قانی مندی و در کف و بجمه کفیل آبی باد و کفت و صفرا و سید و در کف و فی افشوس و تشنگی نشاند و گرمی و سوزش نام بدن و در کف و نیمه خوردن سبک و با مزه بود و گویند بجمه کفیل در دمن جهت خنک و مجرب است و بعضی
 رافض کرده و در جوف آن خانها میانشد و در جوف آن باد و کف و بجمه کفیل آبی باد و کفت و صفرا و سید و در کف و فی افشوس و تشنگی نشاند و گرمی و سوزش نام بدن و در کف و نیمه خوردن سبک و با مزه بود و گویند بجمه کفیل در دمن جهت خنک و مجرب است و بعضی
 و سفید و شیرین طعم و لذیذ خصوص از آن که سخت بگشاید باشد و در وسط مغز آن نبات سبک رنگ تلخ طعم مزاج مغز آن سرد و تود و سید و تشنگی
 آن خشک مسکن حدت صفرا و فساد و خون و سوزش اعضا و قابض و در کف و بجمه کفیل آبی باد و کفت و صفرا و سید و در کف و فی افشوس و تشنگی نشاند و گرمی و سوزش نام بدن و در کف و نیمه خوردن سبک و با مزه بود و گویند بجمه کفیل در دمن جهت خنک و مجرب است و بعضی
 ساری و افزاینده باد و بجمه کفیل آبی باد و کفت و صفرا و سید و در کف و فی افشوس و تشنگی نشاند و گرمی و سوزش نام بدن و در کف و نیمه خوردن سبک و با مزه بود و گویند بجمه کفیل در دمن جهت خنک و مجرب است و بعضی
 آنرا نیم کوفته انداخته همان آب را با اغفال داده میشود و تشنگی مای ناید و سبزی آن که در میان و انما میباشند نیز سرد و تر و دفع حریات حاد
 و چون آنرا در آب ساید و بطن و هندیان و مردم و اطلاق شکم و تشنگی را دفع است و کفیل گشته مغلط منی است و در ادویه تلخ نیز مستعمل
 کفیل شلی کجاست و کفیل گشته کف و فساد و خون و سوزش اعضا و قابض و در کف و بجمه کفیل آبی باد و کفت و صفرا و سید و در کف و فی افشوس و تشنگی نشاند و گرمی و سوزش نام بدن و در کف و نیمه خوردن سبک و با مزه بود و گویند بجمه کفیل در دمن جهت خنک و مجرب است و بعضی
 الا آنکه درخت آن از درخت نارنج اندک که یکا همچنین برگ و بار و ثمر آن در بار و زمینی گل آن کم بود و برگ آن نازکتر و در سبزی کمتر و ثمر
 آن در خامی سبز و ترش و بعد از رسیدن برنگ نارنج و شیرین شود و بجمه کفیل آبی باد و کفت و صفرا و سید و در کف و فی افشوس و تشنگی نشاند و گرمی و سوزش نام بدن و در کف و نیمه خوردن سبک و با مزه بود و گویند بجمه کفیل در دمن جهت خنک و مجرب است و بعضی
 بصلابت پوست نارنج نیست و در طبعی نیز از پوست نارنج کمتر و خوشبو و آید پوست آن نازکتر میباشد و شاداب تر از پوست است و در بلده ملک
 که در سجد ملک بگلزار واقع است بسیار خوب و آید و همیشه در ملک هندو که جا نایز میباشند لیکن بخوبی و در دوران بلده نیست و در ملک کجاست
 نیز بسیار خوب میشود و در تمام سال می ماند بخللات بلاد هند و شهرهای ملک طیران که موسم رسیدن آن زمستان و تابهارت بسبب
 اختلاف در ارضی اند و سواد زیاد نمی ماند سرد و اول دوم و در در آخر آن و در افعال قریب ضعیف از سنگتر چرا که ترش ناید و در اول و دوم صفرا
 و مسکن حدت آن وحدت خون و تشنگی و لبب معده و جگر و دفع خلط رافع خفقان و در بول مضر و فوالات متغضن باید و از سنگتره
 است و مصلحت آن که یا قند و پوست آن مقوی معده و قائم مقام پوست چمن و نایز و غلطای آن دفع کف و مغلط یعنی مسکن کجاست و در

نیلوفر و نبات

در مای آن نیز خوشبود لذت و مقوی میباشد و تخم آن تر یا قیت نیز مانند ترنج و چون قر که مال در سیده آنرا استامسح پوست و مغز و قسم
 و بجای نمند تا بوسیده خشک گردد پس باب سائیده خوب بقدر خود بزرگ سازند و این پنج باب تا در آب بپزند و بجای نمند غشای
 تی مفرط و اسهال بسیار که در پیضه هم میرسد بسیار نافع و مجرب بهتر از هر مضره خطائی و غیره از حاجات تر یا قیت است کنومول اسم
 در نیل است گفته بضم کاف و فتح نون میشود و خضار با هم فارسی است یعنی فراوان و نامند و بهندی چتری و گلی و کین تر گویند آن
 حیوانی است که کوچک باشد که در پوست بعضی با هم چون سنگ و شتر مثل سپیش در ابدان انسان بهم میرسد و اکثر و کوشش و کین
 را ن شتر و زگا و میخسپد و چون خون کشد شکل دانه بیایچه میگردد و کوچکتر از آن نیز میباشد و بدشواری جدا میشود و گویند مزاج آن
 قریب بفساد است و طمای خون که سنگ مانع رویدن موی چون بعد از زدن بر آن موضع بماند دیگر بار نرود و چون بعد از
 قطع شوره یک چشم بماند نازل گرداند و چون بر پنج موی یک بماند مانع رویدن موی شرکان گردد گفته بضم دو کاف بعد از آن
 در نون مفتوحه و دو با هم فارسی عصاره برگ است و در برگ مسطور شد گفته بفتح کاف فارسی و نون میشود و با اسم هندی نیشکر است
 در عربی قصب است که نامند و با قین هند گانده و او که نیز نامند و در ملک مالوه سائیده گویند و چون از قسم است و خواص آن
 بقول هندیان در پودر مسطور شد و بقول یونانیان در نیشکر خواهد آمد افشاره الله تعالی گویند که آن چهار نوع است سفید و زرد و
 سرخ و سیاه و سفید آن اقسام بسیار دارد و در هندی چتر گویند و چون نامند بر سه قسم قسمی که سفید بود و در شکر است که نامند یعنی بسیار
 پنج در سما چو نمونی نیشکر شیر در او گویند و این پنج قند و سوپتر یعنی برگ خوب و رو که تا یعنی روشن است و این اسم شکر است سیاه
 نیشکر سفید آنست که در کفک یعنی سواد مانند سرطان و یا آنیک مانند سرطان بنده دارد و چون در کست یعنی رنگ و سفید مایل بزرگی میباشد
 و رسالتک یعنی بسیار شیرین است شیره او سیاه را پار بوم یعنی سیاه رنگ دارد و در کست یعنی در شیرینی او اندکی تر شمی شود
 و سرخ را کست یعنی سرخ رنگ دارد و گویند که یعنی بنده مانند شکر داری نامند و در هندی آوری که نیشکر بر چهار قسم است سه از آن در کست
 شد و چهارم بسیار در از آن هم اقسام و صاحب تذکره الهند گویند که من بدلازی و واده و دکر دیده ام که بر خطوط سرخ میگویند و هم تر نیشکر
 یعنی نامند آن در میز و گران و مقوی اعضا و موی و برین یاد می رود و در کست و سواد و سقا اشتها و جدت کرم شکم و زرد است
 بلغم و نیشکر خورده یک بدن را بیدار کند که مصلح فساد است و وقت و در شب بعد طعام نباید خورد و بعد از آن کشت برین طبعین هم
 و عظم بطین و شیرین کرم و گند و در وقت و شب شوره و بگند و مضر است نباید خورد و در کست بگند و در کست بگند و نیشکر سفید
 گرم است و خطای که از او پیدا شود هم گرم بود و نیشکر سیاه معتدل و سرخ سرد و نهار خوردن او دفع صفرا و در اشتهای طعام نقل و
 بالای آن نطخ و اطامی هند برای هر واحد از آن خاصه علنی مخصوص نموده اند و بهترین اقسام آن قسمی است که بپندی پودر
 نامند و آن در غایت لطافت و زود شکون است آب آن رقیق شیرین و زیاده کننده و نقد و اشتهای طعام دمنی و دفع صفرا و حرارت و
 مدربول و مفرغ قلب است و اقسام دیگر از انواع سفید آن شمرده اند و میوس آن نیز گرم داشته و سیاه آن در فعل قریب باطل
 بهتر معتدل الکلیف است و قسم سرخ آن سرد و میوس حاصل زمان نیز سرد و چون ناستا بخورند دفع صفرا نماید و با طعام به بعد نقل
 اگر و بعد از طعام معتدل نفع معده اگر در مصلح آن آب اگر که جلا ماسی یعنی با کپور است و بهتر است که از بندگان بخورند که تقویت
 لته نماید و سینه دفع دهد و جوهر مینی افزاید و بدن را قوت بخشد و صفرا دفع کند و گویند بلغم و سودا و صفرا دفع سازد و آن در هندیان
 آب حیات است که همان بفتح کاف و سکون نون و فتح پا و الف و سکون نون معرب که کوبان فارسی است و گویند بفتح
 و بعضی آنرا کو نهان نامند و آن نباتی است قریب بدرخت که کوچک برگ آن در رنگ حدت شبیه برگ جبهه آنرا و بوی آن شبیه

برخان و شامخامی آن از کسایق سبست و نرم تر و بزرگ تر از دخت حبه انخضر اگر کم و خشک در اول صوم دوام بپوشد گوی
 مسخری باغ و آشامیدن آن سخن بدین تعیین شد و سخن معده و مگر بار و معین بر خیم مقدار شربت آن کدو کم ناسه گرم و زیاد
 از آن مورت دخم و فساد غذا با حراق مضر فصل و محرق خلط و باخا صیت در گریز این در مغرب عجب الفضل و در جاکنم آن باشد
 مغرب نزدیک آبجانی رود و چون برگ زرا بر مغرب باشد در حال سیر و کشتا اسم کنه است گشتا و بفتح کاف فارسی و سکون نون
 و فتح یا و تختانی و الف و سکون را و مصله نام گلی است هندی مقوی اعضاء و مفتی معده از اخلاط بد و دافع جذام و دماییل و مژده
 و فساد خون و آماش اعضا و مفتی چرک قروح کنیا گوی بفتح کاف و کس نون میشود و دفع یا تختانی و الف و خم کاف فارسی و او
 مجهول و کسر با و فارسی و سکون یا و تختانی اسم هندی گنج گوشتا بالاس کثیر بفتح کاف و کس نون و یا تختانی مجهول و سکون را و مصله و
 باخاف را و مصله بعد از کاف یعنی کریش یا مندا اسم هندی خزره است و بسنکرت کر و و سهویر یعنی با مرض جلده و ترقیدن سطح پا
 مضید و دیگر کثیر یعنی برگ دراز دارد و دشت در مان یعنی درخت زهر دار است و کسیر توک بمعنی گل سفید و سرخ را یک نیر و کثرت پشپ
 یعنی سرخ گل دارد و چند آنجا یعنی بدماییل مضید و گله کسیر یعنی مولد مرض قی است و پر چند با یعنی مرض جلده که از آن تمام اندام
 بخور میشود و نافع و کر و ویر که فاق و قسم است سفید و سرخ سفید از کسیر یعنی خون یا موهوده و سرخ از آن کثرت است نامند و درخت
 آن بقدر قاست انسان و زیاده و کم از آن با شاخهای بسیار و برگش بدمازی برگ با نفس و بی تشریف از آن گنده و رنگهای بار یک
 در آن نایاب و بیخ آن اکثر سفید رنگ سبک نرم و مندان گرم و سبک و مضطرب و چشم و مصلح آن بایله و دفع و جوشید گهای
 بدن و جذام و دملها و جوشه گرم شکم و جرب از سمیات است پوست بچ کثیر در اطلیه ضعف با و بکار می آید و اول هندی کاه نشن گل آنرا
 در خفه سبب جنگ در آن خانه میله اند افعال و خواص این بقول یونانیان در خزره و مسطور شد کنیکا بفتح کاف فارسی و
 کس نون و سکون یا و تختانی و فتح کاف و الف اسم نلی کوره است کنیکا چسب کاف فارسی و نون و تختانی و کاف و الف و فتح جیم
 فارسی و سکون بین مصله اسم ساقول است کنیکا ماری گد و بفتح کاف و کس نون میشود و سکون تختانی مجهول و خم کاف دوم و فتح
 سیم و الف و کسر را و مصله و سکون تختانی و فتح کاف فارسی و اول میشود و خفا با اسم مصلی مضید کنیکا یعنی کسیر کاف فارسی سکون
 نون و فتح تختانی و فتح کاف فارسی دوم و سکون نون دوم و کس فوقانی هندی و سکون تختانی دوم و بسنکرت ابر کاندی یعنی
 چوب شاخ او پر میوه دار است استقبها کسیر مژه و سکون بین مصله و فتح فوقانی و سکون سیم و فتح موهوده و خفا با و الف یعنی
 نفوذ زیاده کند و خفا یعنی مرض قی که بعد طعام شود نافع و کسیر یعنی مثل خانه دار است و بقر قوتانی رنگ نبات و برگ و گل او مانند
 رنگ خانه را باشد و خفا دار او در هندی است میگویند یعنی برنگ گل و خاک است میشود و برگش عریض و زرد رنگ و کسیر
 کسیر کاف فارسی و سکون نون و فتح یا و تختانی و سکون و او اسم کسیر می خردست فصل طبع کاف با و او گو اسم کاه است
 گو اسم فارسی گل طعام است گو اسم بفتح کاف فارسی و او و الف و کسر سیم فارسی و خفا با و سکون تختانی اسم باژ است گو
 بفتح کاف و او نشتر و الف اسم هندی غراب است و بسنکرت کاه بمعنی سخته و سیاه شده است و جگر ذرا هم سیاه میشود و لوز
 باین اسم سیمی گفته و کرا ل نیز گویند نزد هندیان گوشت آن مانند گوشت درندگان وحشی در مزاج و مزه و خیم را برای دفع مرض که در
 باخا صیت مضید افعال و خواص این بقول یونانیان در غراب مسطور شد که او در می بفتح کاف و او و الف و خم کاف و الف و مصله
 هندی و او مجهول و کسر را و مصله و سکون یا و تختانی اسم هندی حب انیل گو او و هندی اسم حبلی است که او را گنداست گو او بفتح کاف
 فارسی و او و الف و سکون را و مصله که آنرا انگلی بذر بان تملی گو که کایا نامند و بار آنرا هندی گواری پهلوی گویند نباتی است تا بقامت د

کنیکا بفتح کاف فارسی و سکون نون و فتح کاف و الف اسم نلی کوره است کنیکا چسب کاف فارسی و نون و تختانی و کاف و الف و فتح جیم فارسی و سکون بین مصله اسم ساقول است کنیکا ماری گد و بفتح کاف و کس نون میشود و سکون تختانی مجهول و خم کاف دوم و فتح سیم و الف و کسر را و مصله و سکون تختانی و فتح کاف فارسی و اول میشود و خفا با اسم مصلی مضید کنیکا یعنی کسیر کاف فارسی سکون نون و فتح تختانی و فتح کاف فارسی دوم و سکون نون دوم و کس فوقانی هندی و سکون تختانی دوم و بسنکرت ابر کاندی یعنی چوب شاخ او پر میوه دار است استقبها کسیر مژه و سکون بین مصله و فتح فوقانی و سکون سیم و فتح موهوده و خفا با و الف یعنی نفوذ زیاده کند و خفا یعنی مرض قی که بعد طعام شود نافع و کسیر یعنی مثل خانه دار است و بقر قوتانی رنگ نبات و برگ و گل او مانند رنگ خانه را باشد و خفا دار او در هندی است میگویند یعنی برنگ گل و خاک است میشود و برگش عریض و زرد رنگ و کسیر کسیر کاف فارسی و سکون نون و فتح یا و تختانی و سکون و او اسم کسیر می خردست فصل طبع کاف با و او گو اسم کاه است گو اسم فارسی گل طعام است گو اسم بفتح کاف فارسی و او و الف و کسر سیم فارسی و خفا با و سکون تختانی اسم باژ است گو بفتح کاف و او نشتر و الف اسم هندی غراب است و بسنکرت کاه بمعنی سخته و سیاه شده است و جگر ذرا هم سیاه میشود و لوز باین اسم سیمی گفته و کرا ل نیز گویند نزد هندیان گوشت آن مانند گوشت درندگان وحشی در مزاج و مزه و خیم را برای دفع مرض که در باخا صیت مضید افعال و خواص این بقول یونانیان در غراب مسطور شد که او در می بفتح کاف و او و الف و خم کاف و الف و مصله هندی و او مجهول و کسر را و مصله و سکون یا و تختانی اسم هندی حب انیل گو او و هندی اسم حبلی است که او را گنداست گو او بفتح کاف فارسی و او و الف و سکون را و مصله که آنرا انگلی بذر بان تملی گو که کایا نامند و بار آنرا هندی گواری پهلوی گویند نباتی است تا بقامت د

و دال ممل و خفا را فتح را در ممل و کاف الف و فتح را در ممل دوم و الف دوم اسم اندر است که به هم بعضی کاف فارسی و سکون
 و او دال ممل و خفا را فتح میم و گو و دهوم با ضافه و او بعد اسم گندم است که دو لی بنیم کاف فارسی و سکون و او فتح دل
 ممل و او دوم و سکون شده و سکون تختانی اسم بونی ترین است که در ممل اول و سکون ثانی بفا رسی ضرب شامی است گوین
 بفا رسی اسم نقل الیه و است و بعضی بنیم بفا رسی ضرب کور کوره اسم حداثه است که در لعل اسم عربی خانه مس مس است که در کاف
 بفتح کاف فارسی و سکون و او در ممل و فتح با دو ممل و الف و فتح کاف و خفا را و الف و فون اسم هندی قسسه کل که ریاست سر
 و او فتح و فسا و صفر و سوزش اعضا و خون گو را با الف بنیم کاف فارسی و سکون و او فتح را و هندی با، عجمی و الف و فتح لام و الف دوم
 اسم هندی است و در سنسکرت کنیا و گوئی معنی هر دو اسم اسکند ظاهراً شش اندک زرد و اندرون سفید میشود و در کشتن بی معنی بیل او
 سیاه میشود و شار بهیامینی دافع بیماری بقوت و بهی جیوتی اسم مشترک است میان این دو و در و ستاوری با اندک فرق لغتی یعنی
 زبان مار و سگ و به مولا یعنی پیش خوشه و بهدر اچانام است و سگند گو پولی یعنی همه اجزاء او خوشبوست میگویند آن بنانی است
 بی سان یعنی بیل و شانه های بسیار و سیاه رنگ بر سر بر شاخ او چهار چهار پنج پنج برگ سبز مانند خا بعضی از آن خرده یعنی کمان
 چون در غامی نشانند که شیر بری آید اما ما در ممل نیست و در پنج او گویند خوشبوست و بعضی حکما میگویند این اسم از قسم کلبه می آید
 مزاج آن سرد و خشک و بعضی دال گرم و آن گرمی و باد و صفر بسیار دور کند و خون رفتن از شکم باز دارد و دشمنی بدن را سست
 و غایب خلاصه آرد و از مجرب رسیده کفش او جهت تب استفاده اسهال یا غایب آن بسیار سودمند که در کتاب اسم آن اول است
 کورج شیر شمش کاف و او در ممل و جیم فارسی و کسرتین سجد و سکون تختانی و او در ممل دوم و فتح شین مجر دوم
 و سکون شین مجر سوم اسم جیوک است که در کسرتین سجد و سکون و او در ممل و فتح جیم فارسی و کسکاف دوم و سکون تختانی
 مجوله و فتح سین را در ممل تین اسم اریل است که در کسرتین سجد و سکون و او در ممل و فتح خا و جیم و سکون را در ممل
 بعضی حمار و دوش و شجاج و کس و فراد گویند و برتری قلان نامند و آن حیوانی است معروف گوشت آن گرم و خشک و از خر و گند
 گرم و خشک و رسوم مرغ الاغ کثیر غذا میل شود و ایت و در فصل زمستان خوردن آن بهتر است که سینه و بزم روی
 الیموس غلیظ و مول شود و او جالینوس گفته که گوشت که در خر چنان فربه جان من باشد آن فربه را گوشت شتر است و درازی و در دفع
 مضار اغذیه نوشته که گوشت که در خربار شتر از خر غلیظ نیکوست چون خواهند که استعمال نمایند باید که با نمک و شبنم و ارجینی
 و زنجبیل همراه بخند و اول نمایند و تعلیق پوست پیشانی آن بر سر یا بر بازو جهت رفع صرع مجرب دانسته اند و بعضی گفته اند باید که مقدار
 کاشیه باشد و پوشیدن آن شتر از سم آن ساخته و در خضر و پ جهت رفع صرع مجرب اما باید که همراه تجدید آن انگشتری نمیز آن
 نمایند و طلای سپیان با شیر مرصه جهت رفع گریه اطفال و بقول عبدالملک بن زهریر پیوسته نگاه کردن در چشم آن باعث
 صحت بصیر و دفع نزول آب است و خوردن شمش خشک کرده آن با عسل و کثیر جهت براب و سرفه و ضیق نفس و امراض
 کرده و شانه و پشت و باه و کلف و در اثر خلط و دالی و غیره و خوردن خر ستر آن جهت رفع بول در فراس و چهار قیاط هر که
 آن با خون لجام و آب کرب جهت شکستن سنگ مثانه و مالش به آن بار و عن قسط جهت در و گرد و که از خر غلیظ نیکوست
 و خصیقه قضیب آن لذایت معوی باه و طلای زهره آن جهت رفع در اثر خلط و دالی و قطن توشه دفع آتار و ارام و
 طلای به آن جهت کلف و قوبا و آشامیدن شور با گی گوشت آن و به آن جهت در و منفاصل و تحلیل باغ غلیظ و دفع
 و بقول رازی خوردن گوشت فربه آن بدستور مفید و مگر و سم آن در افعال اندک و در سم کوز سال بنیم کاف فارسی

وصفا و حرارت دفع کند دفع امراض چشم و آبله بدن و چون آنرا سوخته ساینده در گوش و دهن جهت خشک کردن فخر آن تجربه رسیده
و جهت خشک ساختن جراحت قصبه که کبیب آنشک باشد با او دینا سبب نیز خوب و چون آنرا در ظرف گلی کرده و در آن گلی محبت
محکم بکنند و در تنور گرم گذارند و بلی برسد و بشن برآند و سفید گرد و پس آن خاکستر بکشد و یکدم تار و درم بمسل سرشته و قدری خشک
آمیخته خورد و بالای آن خشک برنج ساحلی با جفراست خورد و دفع اسهال و سنگ مثنی است و بعضی نوشته اند که خاکستر و جهت سولای طبع
و سید و کرنی و چیرک زنده و نیست کنند و تیز و گرم و مشتی فرا سینه خوش بزدن امراض چشمه کف است افغان و خاص این بقول
یونانیان در دوش مذکور گردد و کوز آه فارسی زعفران و سیخ است کوز آه کوباست کوز کندی هم جز بند است کوز در کوب و در کوب کرباسانی
غرض خوب شای است کوز فارسی مثل السود است کوز کاسم غوره است کوز گیاه آه فارسی نبات کبر است و از فخر نیز نامند
کوز نافع کاف فارسی و دود و سکون از آنجور لون و هم فارسی است و نیز بفرای گاد کوی و بلی ایل و تری مرال و هندی بار سنگها
و جهانک و سار و کیند و آن حیوانی است وحشی و گویند که آن کوی و حمرانی میباشد که کوی آن سه نوع است یکی آن که در دامنه های
کوههای که در خان بسیار باشد میباشد و این او حل نامند و جمع آن او حل است و تری که جوهر کیند و جنبه این از او بزرگتر
در زمستان موسی آن مائل بسیاری و در گرما سرخ میگردد و بی دینا است و نوع دوم آنکه در کوههای گرم سیه میباشد و از او حل
بزرگتر و این دینا است و دیگر نامند و نوع سوم آنکه در کوههای سرد سیه میباشد و بزرگتر و این البقره جینا نامند و در آن
زرد رنگ و خوشی و بیکل و در بیشه های گرم سیه میباشد و این البقره الوحش و بقرای کوز نماند بهترین انواع است و در آنجا بیل
و بهنگام بارش شاخ میگذارد و شاخ دیگر نو تیر و پر شعله از آن بر می آید و در شاخ آن منشعب شش شعبه انداخته و در شاخه میباشد
چنانچه در بر شاخ آن جلد و از او شده میشود و لذت از آن بهندی بار و سنگها نامند و شاخ آن بسیار سخت و شنبه بندان و گرم
بلکه از آن است و شاخ و انار است و دیگر است و گویند که بعد از سال از عمر آن ریش و صفت بلند مستقیم مانند دودان و در آن سیه و در شاخ
بعد از آن در سال سوم شاخهای بسیار منشعب میگردد و همچنین شش سال میشود و درین هنگام هر دو شاخ پیران سل و دو شاخ
میگردد و بعد از آن هر دو شاخ آن در هر سال یکبار می افتد حتی که دو شاخ اول میان دو سالهای عمر آن بعد در گره های هر دو شاخ آن
شمار میکنند و آن در بلاد فارس ترک هستند و سول دریا و اجواها و کوههای عمان و بحرین و زمینهای گرم کثیر وجود است و خشک
آن زرد میباشد و آن وحشی است صید آن بعینه و غنا میکنند و ماهی و بار را بخورد و در طرف دم آن هم میباشد و در پای که میباشد
مار از آن بگریزد و از تحمیل آن آنست که چون بینی خود را بر سر و رخ ماری نهد بقوت نفس خود مار را بخورد و مانند تخم میل آورد
مانند صفت این بقا طیس اول از طرف دم آن بخورد آن آغاز میکند و چون تمام آنرا بخورد و چشم آن تیزی و سوزش
پیدا میگردد و آنشک از آن جاری میشود و در حفره که در گوشه چشم است جمع میگردد و بعد از آن در پایم شل حرکت گوش خود و سیه میشود
و این حرکت آن اگر یافته شود عمل تریاق فاروق در اکثر احوال مایه گویند که در چشم آن حفره است که در آن آن اشکها
جمع میشود و خشک میگردد و پس آنرا بپزند و یکدیگر اندازند و آن تریاق سما فاجی و در هر حیوانی است و نیز چون مار را بخورد و گرمی و سمیت
در خود بیاورد سلطان اگر نمیشود و جهت دفع آن و از سم آن صحت ملی باید و گویند که کوز ن طولی العمر میباشد و بعد از سه سال
شانه دیگر در آن بهم میرسد و لذت بعد بر شانه عمر آنرا معلوم می نمایند و صاحب تخته از جود و نقل کرده که اگر کوز ن هفت شانه
دیده بود و گویند که زهره ندارد و چنین نیست بلکه زهره آن بسیار کوچک است و چون از صفر پرش بر روی نمای میشود و جل آن
چسبیده میباشد و لذت ظاهر میگردد و گفته اند که چون تیر بر آن زنده چکان در آن نهند بر نیاید و چون شکله اش به بخورد و بگوید

و تهنیت آن گرم و خشک و سوسمت و آن تخمید بین انسان است تخمید نیز از گوشت افشان برود سودا و شکر و اضرار بصا جان
 افرجه سودا ویر و بنایت و نیز غم و با وجود غلظت آن سرخ اما غلظت از عده است بسبب قوت جلا و است آن و با وجود سرعت آن و از
 معدوم و از آن از امعا تا نیز ناید بسبب قوت آن فلما سنا و است که تمل آن و بعد آن اشیای ملین شکم مثل انجیر و یا شربت
 آن می یابد اصل جلاب بخورند و خون سوزان و ملین و می باشد پس اصلاح آن بکثرت هر اکرون و حرب نمودن بکثرت
 روغن و از بار ملطفه مانند لعل و خردل و سیر و ترشی مثل سرکه و لیمو و بعد خوردن آن شرب شراب صرف و قبل آن اشیای ملینه
 باید کرد و ادوی ترک متادل است خصوصاً آنچه قویا التمدید باشد و اما فی الحال صد کرده یا در موضع اندک آب بنایت رومی است و
 مسدود مزاج و لحوم کبابی جلی قریب است و اصلاح آن مثل اصلاح نیست و گوشت آنچه در هوای گرم بعد از داندین
 بسیار فرج نموده باشد بخصوص که آن حیوان تشنه باشد بسیار گرم و با سمیت است پس باید که در روستان بعد از آنکه آب بسیار
 آن خورانیده باشد صد نمایند و با آنکه بعد از صبیحان آب بخورند و وقت زجر و گذارند که اضطراب و حرکت بسیار بعد از آن نماید
 و بعد از صید فی الفجر و زجر کنند بلکه گذارند تا زمانی طویل پس فرج نمایند و بعد از آن گوشت صاف آن گرفته ساخته باز و بسیار گذارند
 که با آنکه بزودی متعفن میگردد و پس با آب آنک اندک شربت و آداب آن مرطوب روغن کچم بمضایقه ندر نیز نهند تا خوب نه اشود و با چربی
 چرب تناول نمایند و بعد خوردن آن شرب ملطفه ملینه شکم باشد شربت انجیر و ماء اصل جلاب فانی بسیار باشد و گفته اند که در
 سردم آن سم قاتل است پس واجب است که در وقت زجر با آنکه صد دم آنرا بزنند تا دم آن در گوشت بدن آن سرایت نکند
 و آنرا خواص است که چون انسان چیزی از اجزای آن برخیزد و تعلیق نماید خواب کند مادام که او بران باشد و زجر بکشد و مار
 و عقرب زنبور و سایر مرموم مجرب تعلیق شاخ و سرسین آن نافع جمعی یلی است و همچنین بخور رسم علیای آن و خاکستر ششم آن
 چون بسیر که بر برص و بقی طلائع نماید و در غلظت و آفتاب نشین تلخ و آید و چون بار و غنی بار و غنی بار و شقاق و است و است
 ضعا و کنند نفع کند و است آن چون بر تشنج طلائع سود دهد و مغز ساق آنرا چون بر غلظت باله مضیه بود خصوصاً بعد از تنقیه
 بدن و آن در غایت تحلیل راج و الضلاج صلابات است و از الاعمای بار و کند و چون شاخ آنرا پاره پاره کرده در کوزه
 گلی نهاده گل حکمت نمود و در تنور و باور کفن جام بسوزند تا آنکه سوخته سفید گردد پس مانند آقا آنرا مغسول نموده و در چشم
 کشند جهت اراض چشم و سیلان فضول از آن و تنقیه قروح آن و سبل و غشایه و حکم و جرب آن نافع و اوفی برای چشم است
 و خاکستر غیر مغسول آن با مثل آن انکشت خوب طرفه دیا ناکه چون بسایند و بر دندان باله جلای دندان از چرک نماید
 و تقویت آن و از الهمد و زردی و سبزی آن کند و سمول آن نهایتر همین عمل دارد و چون بسیر که چشاده مضینه نماید
 تسکین درد اجزاس نماید و در سوخته آن جهت قلاح بزرگان و کوه کاه بنایت نافع و چون شاخ آنرا با دوسه و سه لعل
 سوده اندک انسان بخورند و قدسی طلائع نمایند جهت درد و هلو مضیه چون آنرا مثل خوب بسوزانند و بقدر یک شغال با آنکه کثیرا
 بخورند جهت نفث الدم و زرق الدم و قروح و سعال و سعال کهنه نافع و خون آن خشک کرده بریان نموده یک شال بپزد و روغن جود
 نیز جهت قروح اسعد و سعال نیز من شمد نافع است و چون براده شاخ آن بخورند و آنکه زمان خاکستر با شوم در روغن بادام
 بر شکم نهند جبرل سعال نماید و خوردن خاکستر آن با بعضی ادویه سبب نفی رقان و نفی طحال از سودا و رافع صلابت آن درد
 شانه و توجع صعب نافع سیلان رحم و طوبی و دوی است و بعضی گفته اند که آشامیدن نیم درم از خاکستر آن جهت طحال نافع
 و بخور براده شاخ کونز طر و ارداف می کنند بسبب حدت و جلا گوشت آن در بول است و خوردن خون خشک کرده آن در دم

نافع

باب خوردن شکم شانه را بشکند و شکم را بداند آن نماید و من سیلان طوبات از مردم کند و بعضی از دین و پند بایه آنرا چون زن
بعد طهر بر دارد و در صورتیکه آن نماید منع عمل کند و شواج آنرا چون زن حامله تعقیق نماید و منع عمل او بجزایم او نیست که در او اگر آن را
ساخته بر بستان طلاق کند و در اثرش نباید و اگر بر بستان طلاق نماید و در اثرش بر بول و حیض کند و چون بخورد آن گریه بود و اسهال و خشک است
نماید و سوخته آن سودا و بلبل هر شسته اندکی لبسایندن مانع خروج مقعد اطفال است چون براده قصبه خشک کرده با شراب
بخورند و بجان باه و الفاظ بسیار نماید و گویند و حال آن در حایض خوب قائم مقام سقنقور است پند بایه آن نیز مقوی باه است
و چنانچه اگر دم آن با حله آن بگوشتش در استخوان آن بسوزانند و بشراب سائیده بریزند و کوبند و آن را با حله آن کافال فوطه آرد
و طلاهی پس آن و خوردن و شغال خون خشک کرده آن دفع سمیت سهام ارمینه نماید و خوردن قصبه خشک آن و دیکته مال
گزینده ای را سودا و چمن پند بایه آن با صفت آن شکر و سرکه مانع گزینده است و اگر قطعه جلد آن بر انسانی تعقیق نماید و در موم
دگرزد یک آن نماید و اگر از پوست مال کرده آن لباس بپازد و انسانی از آب بپوشد موم فرب و نشو و نجو خوب درشت و بر دست
قصبه خشک کرده آن چون بر باز و پند و از بخور شاخ آن موم بگریزند و بخور آن زلور را بکشد و فواید و موجب در خشک آن یعنی
چرکی که در جوف حشر گشته است آن جمع میشود و عوام آنرا ترابک گا و کوی نامند در دفع موم حیوانی فواید و تریاق فادوق است و چون
بطل بعد تولد قبل از دادن شیر بعد یک حبه از آن چرک و شیر حل کرده بدهند مدت اعمران طفل باز گزینده موم این باشد و گویند
که در قلب آن شکلی یافت میشود و آن فادوق و حیوانی است و فصل است جفت دفع موم و باید که قصبه آنرا جمع خورد و در آن مورت خلق
شد و در اشک و کرب غشی و هم قاتل است و علاج آن بقی کردن و غیر آن از موم موم نماید اما شنیدن کیتار و غن و کاه و حیل بگریز و غن
مفی کردن پس آشامیدن فیل و بیج و دو انگ تا نیم درم با شرب و خوردن مغز پسته و فندق نیز نافع افعال و خواص این بقول هندیان
باره شکما سلو شد گوزن گناه هم کوسبل است کوسج بقول ابن حسیب آن دانه بوی است که بر انسان سوار میشود و چون در یک باشد
دو رصه میباشد که از روتی گفته اند اگر کوسج برین صفت باشد که این فاضل ذکر کرده پس خوردن آن جائز نیست بهر آنکه آن از قسم
مایه بزرگ است و از سمیت خالی نیست که کوسفند و گویند و هم پیش است کوسک بر وزن و شق اسم فارسی جبریت با کاه
نیز گفته اند کوسبل بضم کاف و سکون و او و هم بین فط و سکون نون و هم بلا موده و سکون لام ففت و سکون و سکون و سکون
این تکیه بلفظ طهرستان و دیوار لغت باز در آن و دامغان گوزن گیاه نامند و بفع کوی مایه کوسل نوشته و گفته نوعی از ففاح است
و صاحب مخفف گفته که آن غیر ففاح است و شغل از آن در دلیج برگ است و در اطعمه با جله نباتی است برگ آن شبیه برگ تاج بران
آن زیاد و برود و در تخم آن سیاه بقدر سالی و با طعم آن سیاه و باطن آن سفید گرم و خشک در خوردن و سکر و مورت بخورانی
و رافع سلس البول و بول در فراش و اوجاع مفاصل امراض بار و طب مقدار شربت از برگ آن در اطعمه تازه درم و از ریح آن تا نیم
درم و آنرا آن مورت جنون گفته اند که کوس از خاصیت بچ آست که کاه در هر جای که آنرا قطع نماید و بر توی حکم نماید یا شرب بکن بچ را
بجان حالت طاری میگردد و همان قول را حکم می نماید بچ است کوس بضم کاف فارسی و او ببول و فین مجله هم فارسی است یعنی
اذن و بوی فانی او را و بینه کان گویند و آن از اعضا حیوانی است سرد و خشک بخوردن از نفس خنودن باشد مهم نشود
و غذا نگر و دوا نگر بران جلد و غیره باشد آن قابل غذا عسر الهضم روی برای از جبارده و معده ضعیف است و حدیث توابع مصلحت
از باز روی و غشای گرم و خوردن گفته علمی و طبع آن بسر که در عروق آنرا اصلاح آن کند کوشا می بضم کاف و سکون و او و ففاح
شین تجرید است و فوقانی و سکون و دم و سکون و تنانی اسم توی است کوشا می بضم کاف و سکون و او و ففاح شین تجرید است

نار و زخم

مولد خون تبین الا گوشت های و شیخ میف باید که گوشت جمیع طبع خشک زیاده از گوشت چهار بایست شایع گوید که درین عبارت تساهل است
مروا است که گوشت طائر در رطوبت کمتر از لحوم چهار بایان است و گوشت بجمیع و مالکیان قریب رطوبت اندک از گوشت چهار بایان نیست مگر
آنکه در انداز گوشت طبع طائر بری باشد سوای ابله گوشت گاو خشک یاده از گوشت بز است و گوشت بز خشک در معده کمتر از گوشت مرغ است
و گوشت بط و جانوران آبائی شدید رطوبت و درین قریب انداز گوشت گوسفند و گوشت سبب الیه گرم و تر است و گیلانی گوید که حرارت
گوشت حیوان خسی کمتر از حرارت غیر خسی است و بز و گوسفند خسی در مزاج معتدل تر و فصل از گوشت زرماده است بجهت آنکه حرارت طبیعت
اصلی بدن محفوظ است بسبب عدم خسی بنحایت بز و شتر و زرد گاو و آن سرخ الانضمام و مولد خون معتدل گوشت بزغاله در حرارت و رطوبت
کمتر از گوشت بجهت شتر و مولد خون محمود و فصل آن آنست که متوسل درین باشد نه بزرگ و نه کوچک بود و هر آنکه بر کجای طوبت غالب است
و بزرگ غلظت و یس غالب گویند که گوشت خسی از هر حیوان گرم تر و در رطوبت بیشتر و در غده و انداز از زنده هر نوع و بیشتر و لطیف و تقوی
تر است گوشت غذای مقوی بدن است و در غذا قریب با سحاله خون غذا مطبوع و مشوی آن خشک تر و مطبوع آن اریک مطبوع با بار
و مانند آن که گوشت آن مثل قوت از بار باشد تبین بدن است و همین شحم روی غذا قلیل از غذا مطبوع طعام و از آن هر دو مقدار اندک اندک
لذیذ را اندک گوشت گوشت نکسو اگر چه در اصل و مطلب است پس آنکه بجهت شدید تر از تخفیف هر گوشت عود کند غذا ای اندک از گوشت
سبب بدن شکر مع طعمه غذای آن و در عین امتیاز آن در خفایت و صفرا و سبب عین گوشت و باید بدین لحوم از تقوی است که بیک کمتر
و جوهر آن خشک تر باشد و تقوی که از گوشت تقویت بدن از دیان و تقویت آن و تکثیر خون و غذا و تغییر آن نماید و رطوبت آن شیب
کند و بایست آن تخفیف و اما گوشت سحاله از اندک تر در میان قوی است و کسی که محنت شاد کند و گوشت از غذا مطبوع و ده بیکار است
و گوشت حیوانات صحرایی و محلی است قوی تر است بسبب شکی آن خصوصاً گوشت گاو خرد و خال بزرگ، اقرب الیه بولادات از آن
برتر از بقیه العده است بخلاف ابله و لحوم حیوانات برتر است بلغمی مزاجان و صاحبان فایح و استقامت کمالی که بدو در رطوبت مزاج
ایشان غلبه نموده باشد بلغمی است و سبب مزاج است و استقامت درین است و گوشت در بلوغ ماکول در همان روز قوی تر و قابل تر برای قوت از شب
مانده است و هر چه بری باشد برای گرم مزاجان با سر که آب غوره استعمال آن نیکوست و کسی که مزاج آن ملتبس نباشد مطبوع با کما در
زیت آنرا بدیند و کسی که اراده تخفیف و خستی بدن نماید باید که بریان کباب آنرا بخورد و درین هر دو حال بطی التزول گردد و بریان کباب
آن بطی التزول تر و بایست تر و قوی الیه مزاج مطبوع است و کسی که اراده تر قوی و نرمی بدن نماید باید که سفید بلج چرب یا شاد و گریه
که گوشت سرخ دور از فساد و بعضی مزاج اسهال و هر چند مبالغه در طبع و گوشت بدن آن کند و لیست و باید که اجزای آن متساوی طبعی است
باشد خواه کباب باشد و یا غیر آن و شور بای گوشت سرخ اسهال و بعضی مزاج اسهال و بعضی مزاج اسهال و بعضی مزاج اسهال و بعضی مزاج اسهال
بسیار بر بدن غالب نباشد و بریان کرده آن مولد گوشت سخت و خشک و مطبوع آن بطریق بخنی گرم و تر و مولد گوشت رخور نرم و
قلیه آن که از غذا باعث تقویت بدن است و گوشت های چرب را تلکین زیاده از غیر آن و تقوی شیخ سبب الیه ضداد جدید برای عصب
حالی است و گوشت درندگان و خجسته گشتان نافع شیم و مقوی آنست و جهت بر اسیر کند نیکوست و بعضی مروج کوم درندگان راحت
سوی معده و رطوبت و ضعف آن شده اند و گوشت طبع بریان و غیر بریان نفس شکر کند و خصوصاً کباب که حیوان قوی تر از آن قطار
و قابل تر است خصوصاً چون طبع دهند و شور بای آن بریزند و جرم آنرا تناول نمایند و شور بای آن تلکین کنند و گوشت های فربه در تلکین
شکر از غلبه تلکین شدید تر اند و رطوبت بدن و گوشت مطبوع غذای طب و در و چون در طبع آن توایل زیاده کند خوب باشد و گوشت که قوی
بیمه از خشک گوشت گرم خشک و تلکین بسیار بر بدن و در طبع و در آشامیدن آب بعد از خوردن گوشت مضر و تناول نمودن آن در شبها

در حرارت زیاد باشد فلذا اکثر الفضول بود و از محبت بگوشت خوار گشتن اکثر الفضول از زغال است و گوشت حیوان بر بدی است زیرا که لازم نیست که گوشت حیوان بزرگ سن بهر تراشیده و کینه بزرگ گردد بعد از فراغ حیوان میکنند الا آن افاد و غلط است و انضمام میکنند با وجود آن شیر افند و قلیل التغذیه بسبب طویات فصلیه که اندر آنست میباشد و اما اختلاف آن بختی برش حیوان پس چرند و حشایش خشک گوشت آن خشک قلیل الرطوبت بعد از عفونت باشد و چرند و حشایش تر گوشت الرطوبت گوشت آن فریگنده بدن ملائم کننده آن مگر آنکه استعداد برای عفونت است چرند و حشایش دیدنی اللحم است لهذا گوشت بزبری لذیذ تر و بهتر از گوشت بز شیری است و اما اختلاف آن بحسب ما و اسه آن پس آنچه در صحرای و مراعی مکنش و دامی آن باشد از بزرگ باشد آن لطیف تر و فضلات آن کمتر از آنچه در جنگل و دامی آن نباشد و گوشت گوشت حیوان بری بهتر از ابله و بدترین لحوم بری غزال و گیلانی گوشت که بدترین لحوم ابله گوشت است بهترین طیور بری تهر و بری راج پس تهر و بری کبک و بدترین ابله ماکیان بدترین ماکیان آنچه بنیده را و باشد و بدترین خروس است که با ناک نداده باشد و همچنین گوشت حیوان چرند و حشایش لطیف از محبوس معلوف است و کشاده بهتر از بسته است و گوشت غزال صلاح ترین لحوم صید است با وجود آنکه محبوس و لحوم صید رومی است و بدترین آن گوشت حیوانی است که سگ تراشکار کرده باشد زیرا که اگر فتن و کثرت حرکات آن هنگام سید تغذیه و تنقیه آن نماید و اما اختلاف آن بحسب فصل پس گوشت تابستان از زمستان حرارت و برودت غالب بر گوشت ربيع اعتدال غالب بر گوشت خريف میوست و اما اختلاف آن بحسب احوال بدن حیوان پس گوشت حیوان صبح از هر نوع جید ربيع التغذیه است که طبیعت آن از قبول نماید و بنوعی که در بسوی اعضا سیرت نفوذ نماید و گوشت مرغی کثیر الفضول طبیعت آن از نفرت کردن در امراض بسیار و کمی از آن و اما اختلاف آن بحسب حرکت سکون آن پس حیوان کثیر حرکت از هر نوع گوشت آن لطیف تر و در فضول کمتر از حیوان قلیل حرکت و لذت گوشت طایر لطیف تر از گوشت چهار پا بود و اما اختلاف آن بحسب سمن نه از آن پس گوشت فربه از هر حیوان تر و در طلب بدن فریگنده آن بهر جهت شکم سیر کننده است و لهذا اندک آن از بسیار گوشت غنی بسیار و کله آن قابل عفونت است و گوشت لاغری است و شریح قالون میویند که گوشت سرخ خالص که از حیوان سلیم بسیار ریعین و شحم جدا کرده باشد سبک تر است بسبب تنگ حرارت در آن افضل از ریعین و شحم زیرا که این هر دو از ناپاکیت خون پیدا میشوند از خون متین تنها و گوشت سرخ از حیوان خالص چنین نیست که آن رومی است بسبب پوست آن بسیار فربه و دندان کمتر و در معطلی گردد و خصوصاً چون عقب خوردن آن آب بنوشند و هر گوشت را غریزی است بسبب صلابت جرم آن و بطور انطباع آن عسر انضمام آن پس از آن کیلوس کمی پس از آن محال خواهد شد و اما اختلاف آن بحسب مغز و کبر حشره حیوان پس هر قدر که حیوان بزرگتر و کلان باشد گوشت آن غلیظ تر و بدترین طبع متوسط است که سبک و مرغی خاکی باشد مانند کبک و راج و تهر و اشغال اینها و صغیر اینها بهتر از کبک و بدترین بری طیورند و کوره است بدترین ابله ماکیان و از طیور رابی آنچه کردن آن در از غلیظ است و رومی است و لحوم بری کبار و همچنین طیور بزرگ جشانند و بطور غالی مورث حمایت ریع از آن از رابی ماکیان متوسط و در بزرگی و کوچکی تهر و اما اختلاف آن بحسب موضع بدن پس گوشت مقاوم حیوان از گردن و دست و سینه بهتر از مخرج آن مانند آن و پشت و بطن و شحم گوشت افضل و بنوعی تر است که مستند و ملصق با استخوان باشد بنا بر طبیعت فضلات در آن و اعتدال کیفیات را بهر قصدیت مخرج استخوان مخرج گوشت و جانب است سبک تر و بدتر از چپ است بنا بر کثرت خون و حرارت و جانب است بسبب جگر و لهذا با شلیم حیوان در قوت قوی تر از رومی است و گوشت او وسط عضله از عیب پاک تر است بهر آنکه اطراف آن از اعضای باروست غالب بدن برودت و محبت آن کمتر در طبیعت آن بیشتر فلذا طبع آن طایل برودت میوست

و اوسط آن افضل است زیرا که پاک تر از فضول است بسبب و اتم حرکت و کثرت محبت و جانب وحشی حیوان خشک تر بلبل انزول و وحشی
آن نرم تر و رطوبت و گوشت باز وی پرندگان غلیظ اللحم بسبب یا صفت جید الیموس است و اما اختلاف آن بحسب رنگ حیوان پس گوشت
حیوان سیاه بهر توله ناز و سبک تر و پاک تر از آنکه حرارت اتمی در حیوان سیاه بسیار است و گوشت حیوان سرخ جید تر و نوسلط و گوشت حیوان سفید تر و نرم
و اما اختلاف آن بحسب عفتی حیوان پس گوشت اعصابی و عصبانی مولد بلغم است و در گوشت عصبی برودت و لزجت و گوشت مسخ خالی
از بلغم عصب گرم تر و زیاد و قریب از استخوان قوی تر و سبک تر و متین تر و قبول اشج گوشت در آن عصب نباشد و لذیذ و صاف
بسبب تولید شیر در آن باشد مثل گوشت پستان یا بسبب تولید لعاب است باشد مثل گوشت شیخ زبان چون منضم گردد غذای آن
باشد و در اکثر اوقات بلغمی بود و این وقتی است که سده و با جگر قوت یا صمد غیر قوی باشد و مزاج تناول کننده آن بلغمی بود و گوشت
غذای لحم در خوشل کثرت غذای سار و لحم و لحم عضله نیست مگر لحم پستان و گوشت خروس صخی بخا صیغه که در آن هر دو است و بسبب
حرارت غریزی و رطوبت در آن هر دو و گلیانی گوید که گوشت پستان و فسیله اگر چه نرم است آن کثیر الفضول است فلهن آن را لحم و دی
و خروس صخی افضل است زیرا که گوشت آن معتدل تر است بسبب یا قوی بیوست خروس و در جودت کثرت است که خلقی آن بسیار
و عامت باشد مثل آنکه متشج حیوان عروق جلد غیر آن باشد و گوشت طلب اشج آن و مثل نوش و غذای پستان حیوان است و اگر در آن
باشد آن غلیظ است و گوشت خصیبه حیوان رطوبت اکثر فضول از غیر آن است و اما اختلاف آن بحسب ب بعد از ولادت حیوان پس بلغم
از شکم حیوان بر آید و در آن از اخلاط بلغم و امله و فتح لایم شود و دالعت و دنون و دلام و نیم عوض دنون نیز نامند و آنچه در دالعت و نیم
هر ضعیف و در شضعه و کثرتی و در اخلاط بلغمی از حیوانات رطوبت مزاج بعد از استکمال قوت آنها و دایم مزاج بنیام طفولیت و در شضعه
گوشتی برتر است و اما اختلاف آن بحسب که روانا حیوان پس گوشت زهر حیوان ضعیف تر و لذیذ تر از ماده بقول اشج هر آنکه حرارت
اتمی در آن بسیار است پس گوشت آن اشج و رطوبت اطمینان از فضول باشد و گوشت ماده که و خشک است از گوشت زهر است و گوشت
خشک است و در جهم و عسر از لحم گوشتند و گوشت بز و مطلقا قوی است و گوشت مادن و پرندگان افضل است زیرا که معتدل تر و بلغم
از زرا است باقی افحال و خواص گوشت هر حیوان در اتم آن حیوان سطورت بقول ابن سیرین در ماس بسیار بلغمی و گوشت خشک
که با صطلاح اطباء از مطلق قاید عبارت از است و بندی سوکر و سوکلی گویند و نیز اکثر گوشت حیوانات بری یا کبری خشک شده است
خواه نمکسود باشد یا بی نمک بقول بعضی گوشت خشک نمکسود و برتر از آن گوشت حیوان چرب و برتر است و نیز بعضی از حیوان
نرم حیوان متوسط در نرمی و لاغری که در اتم حدت غلظتی بهم رسیده باشد گویند و برتر از گوشت گوشتند و بز و ماهی است و خوک بجا خود را
آن دانه گوشت آن از تخمین با اعتدال باشد و حدت بلغمی کسب کرده باشد یا بجز آن گرم و خشک تر از غیر خشک است نافع صاحبان
تربل و استقامت و امر از بارده و بلغمی مزاجان خصوصاً اند حیوان وحشی از خشکی از ایشان چیزی قطع کنند و یا ایشان را خشکی بسیار
و صاحب تربی کسی که ماده تخفیف بدن او باشد و مقوی بدن گلیانی نوشته بداند که اختلاف در لحم خشک شده اند که نیست هر آنکه با
آن با کل مخالف طبع خشک شده است و گوشت خشک از اغذیه روی و بر منضم جفت بدن شیر بیوست است و گویند که آشامیدن
آب بسیار بالایی آن برای خشک مزاجان بد نیست و روی ترین اغذیه مولد غلط غلیظ سودای آن موجب خشکی و رطوبت جلد و
فساد اخلاط و مورث بیداری و توجیف در معتدلین آن و حله و جرب یا بسبب جوش شهاب و از غیر آن در اکل کند فیاسانین آن را سرد
قبل از طبع آنست که خشک آنرا کم کند و تخفیف آن زیاد و بریان کرده آن استعمال نمودن نرم و خشکی و فساد است و باید که گوشت خشک
در آن زیاد و کند و در سرکه تر یا در آب گرم مزاج و باز برده و در صحنی و انیسون مطیب سازد و زیت سرد مزاج و سطل گرسنگی حاصل از سکر است

تا هم نشود و بخود از رحم جدا میشود و بسبب جذب کردن زهر کلان و فریبگیر و دبل تخم آن او تنگ است و مؤلف تذکره الهند نوشته
که نبات آن دو قسم است قسم کمالش جهت فساد خون صفراوی و تکلیف ریاح که سبب گرمی باشد و دومی که سبب صفرا بود و دلهای کلان
نافع و بسوسه باران که بعد از نیم درم تا یک شغال در آن یک گرم می آید و صاف کرده باشد مخلوط کرده و یا در آب کبابی آینه بصاحب گرم
شکم نه نشاندن غرغریل باشد با کلان همه از شکم خارج میکند و مجرب است و تجربه بر آن کمتر کرده و باید که در آن روز غذا نهند و اگر صبح نهند
دال تور بخفته آب آن بخوراند و مغز تخم آن از مائل خاص زیاد دارد و مزاج را خشن کند و بر صحن یاری دهد و تب صفراوی را نافع
و دبل را خوب دارد و دافع سیلان غی و رقت آنست که شر در صا جین لبوب مهبی بکاری آید و تر یا قیامت فلد و پنج آن بعد بریند
آنگشت بریده و رقت جماع در دهن گیرند تا نماند که در دهن باشد لثانی نشود و جاس این را قیام بگوید که در قفا و نیم سنکرت
و تذکره الهند که در او دو قسم خود کلان نوشته لیکن فرقی نیابیم هر دو نوع ذکر کرده اند و نزد مؤلف قسمی از آن آنست که از رسیدن
زغب غلاف آن بر بدن خارج پیدا میشود و آن بسیار گرم و صحت و قیام بگوید که در ملک لوه معانیه شده که بلی آن سطر بقدر
آنگشت در آن کبود و در آن زخمی که از رسیدن بدن اصلا خارج نمیشود و در آن تخم کلان تر از باقلا در آن ناخوشتر میباشد
لذیذ میشود و در بلاد کهن اکثر تخم آنرا مقشر کرده دال آن می زنند و بسیار لذیذ میباشد و مزاج این را بلل مسوی معلوم میشود و همین تخم
در سقوطات و صا جین نافع رقت می و ضعف باه و ادویه مفید و مرغ مستعمل شاید که حب الکی تخم اول باشد که تخم اول البکم کاف
فارسی و سکون او و نون و ضم جم و سکون او و دو مرغ لام و افع اسم صاع موسیقی است که نیمی گرم می آید و نیم سرد است که نیمی گرم کاف
فارسی و دوا جمول و خوار نون و سکون ال مملد و بندجی اسم مطلق صحت است و آن نزد هندیان اقسام پوشیدنی مزاج باشد و قوت باه
بیشتر آید و سیلان مهبی که از ضعف و سستی بدن باشد و قوت که در صحن کبیر از زهر متبر بود و صحن ببول قریب النفع بدو آنست و سفید براق و آن
صحن عربی است و دافع آن بقول یونانیان در صحن مسطور شد که نیمی گرم کاف و دوا جمول و خوار نون و دافع دال مهدی و افع
اسم بدیه است که نیمی گرم کاف فارسی و دوا جمول و خوار نون و دافع دال مملد و افع و دایک مملد و سوره را نماند که نیمی گرم کاف
و سکون او و نون و سکون او و دوا جمول و خوار نون و افع اسم متناس که نیمی گرم کاف فارسی و دوا جمول و افع
نون که کسر ال مملد و سکون یا احتیاتی و نون که نیمی گرم کاف فارسی و دوا جمول و افع اسم متناس که نیمی گرم کاف فارسی و دوا جمول و افع
شیلو و سکون یا احتیاتی و نون که نیمی گرم کاف فارسی و دوا جمول و افع اسم متناس که نیمی گرم کاف فارسی و دوا جمول و افع
بلغم مزاج و کل دافع بسیاری گرمی است میانمند و رخت آن کلان و سطر تیز با شایخی بسیار و برگ آن بعضی از آنگشت
کم و زیاد و در ازای تا یک آنگشت و بسوی دنا عرض آن کم و بسوی سر عرض زیاد و ملی نوک و تنگ و رخت و کل آن خرد و سفید
و اندک خوشبو و باران و در خامی سبز و لجه چنگی سرخ مثل دانه یا قوت را ملی دو پوست آن باریک مصلدان برابر با سفید و افع
و تخم آن بلغم حیدر و لعانی و وز تابستان بار و چهار یکند افع بشری و زو بعضی گرم و زو بدندان تیز و با فزه زخم و شیرین و گران
و مملد کف و بلغم مزاج و گرم شکم و جرب دافع زهر گرمی و با میل مسفر موسی و بقول الهامی یونانی نافع سز و دصف و از خصوصیات
آن که در زمین باشد از اردوین و دشمن خاص آن قریب پستان و قاتل گرم شکم و دافع سوزاک و مغلطاسنی و اگر گوشت
بر قو یا بالند فائده و یا بسیار خوردن و نباشا خوردن آن منشی و نفع مصلح آن قند و برگ آن در مزاج سردست خاندن برگ و
پوست و رخت آن نافع قطع و اگر برگ آن سوخته خاکستر آن بر صحن شیرین آینه بجز راحت نهند و مفید بود اگر برگ آن در پستان
سوخته بر صحن کاف و آینه بجز درم گوش طلا سازند نافع است و اگر برگ نرم کوندی یک توده بوی منیع یک توله آب شیرین آوری

[illegible]

اما غرضه و شفاف و پوست تنگ مانند خرچهره بر آن می باشد و کمتر و بیشتر خفاش است بر احتمال می کنند مزاج او سرد و خشک
 با طوبت فصلیه نیز بعضی گرم و دال و در آن بهی و مقوی گردد و کم و شلانی و اکثر رغوفاات تنگی است بر آن آید و موجب است
 لغزنجری بفتح کات و خفاش با و سکون را و مله و فتح نیم و سکون نون و فتح جیم و کسر را و مله دوم و سکون یا تختانی اسم و جنت است
 که نکات بفتح کات و سکون یا فتح را و مله دی و سکون نون و فتح کات دوم و انشت اسم که گوهر است که بر می تپس کات و فتح را و سکون
 را و مله و سکون یا تختانی اسم هندی است زبان هندی یا لند و معنی بارشیدار و قسمی از آن قسمی سبک است و آن را
 درختی است خفیه قریب بدخت میل بر ک آن دراز اندک بار که از برگ کثیف می نوبک بگذر بجا پیش اندک کفیده و آزار آن بقدر
 خست خرا و از گنده و در خامی سبز و بعد سبکی زیاده می باشد و در آخر زمستان شروع میشود و در تابستان بخت می شود و شیرین و خوشه دار
 که لب و زبان بچسبند و سنگ بکرات بکرات میخورد آن بهتر است از آنچه در رنگا میشود و در بعضی جاها ثمر آن در بزرگ بقدر انوار
 سیاه باشد این بسیار گلیاب و در بلده و نیزه مضافات صورتی نگارند و درخت آن موجود اند مزاج آن سرد و متدیان سرد و تر است و شیرین
 و چرب و گران و مقوی و غضا و دفع فساد و خلل اندک و خون مانع اراض بدن و صف و در وقت اجول و یاری دهند و بخور آن فرزند و منی
 و این بود لا محاله خوردن بادشایان است و بقول صاحب مخزن گرم و دال و در دوم و بار طوبت فصلیه و دفع مقوی و غضا و دفع
 نقل سر و بهوشی و تشنگی و سکون همچنان خطا ظاهر و بعد و منی و جنت سرد و در جاری بول مانع و ششی طعام و بهی که احتمال سود و منجم
 آن باشد و درخت آن دفع جرب بیاض جامی و روشن کننده چشم است یا ناخن نیل و در فتح بیاض چشم جرب است و سوط آن با گلاب کبود
 مفیده و در وقت انامی است که گرم و در دوم و خشک و دال و این قول اصح است چرا که از خوردن او گرمی و خشکی محسوس میشود و منجم
 بدن و در چشم مقوی باد و معده و دال و مضاط منی و مله سبز پاک است و یک نوع عرق است و او را قاض و چون بخیه برداشت شود از آب
 مانع نوشته اند چون تازه بسیار خورده شود و بهر تولد قوی بود مصالح آن کلکند و فرخنده آن گرم و حاد اگر کوفته بخیه و روی سر اندازند
 قابل قتل است و پوست پنج او در رغوفاات مخطاتی مستعمل است و بعضی گویند مصالح آن مرغ است و خسته آن مرغ و اطلاق آن است
 و در وضع مغز تخم و منجم قیاس است بکبر و پوست و بار کشائی خرد و قسط و مغز را در هر سه بار و چهار چندان شیر و روغن کشند و
 شش چند و روغن کرمی آن بخت با شش نرم بنزد رنگا بدارند و بوقت حاجت طلا کنند که هر ولی بفتح کات و خفاش با و منجم را از
 مله و سکون و مله و سکون یا تختانی و کسر اول و کملوری نیز نامند اسم هندی جوب مرکب است از کات و سکون
 و غیره بقدر و خلخل و بزرگ از آن می سازند و بر آن درق فقره سجده میفر و شند و خوشبو است نکست و من خوش کند و ضرر و
 مقوی معده اول کات را و آب حل نموده و خوب بالید می کنند از آن مضافات آن به تشنیدن شود و بعد از آن در شکر و آب بنهار شند
 و بقدر خشک من و گلاب جوب می سازند و در شیمی پور عوض گلاب عرق کبوتره داخل میکنند و بعضی در آن جوز بود و صندل و الاهی
 و در قتل با لایم داخل می سازند و گویند و دفع ناغی و دفع و بلاد و افزاینده اشتهاست که هر اسم جی است که هر می کسر و یا بفتح
 کات و خفاش با و فتح را و مله و سکون یا تختانی و کسر اول و کملوری نیز نامند اسم هندی جوب مرکب است از کات و سکون
 از آن و آن دو قسم است قسمی از آن کلان است که آنرا که می نامند با ضافه الفت عوض یا تختانی برگ و درخت این کلان نیست و کلان
 لیکن قسم خرد یعنی که هر می در سناغ قوی تر است سرد و تر و در مرزه شیرین گویند گرم و خشک است مانع اراض لغمی و قابض شکم و دفع
 سرخ باد و فساد و در امراض رحم و بار خورنده رنگ روی بوی او بقدر ششناش باد و چار خلخل گرد ساند و بعضا بعضی در آن
 خیل مفیده است و اهل هند را جوب حیات نامیده اند که هر من فسی از باد و بجان بری است که هر می بفتح کات و خفاش با و کسر اول

توئیست گسیان اسم اروی و قلقلست گسیان البسریانی عویلیست گسیان شلخ نبات فادانیا و عود فادانیا است گسیان
 نفع کف فارسی و خفا باوسکون بااحتیانی و باافارسی بقول حکیم شریعت خان شریعتی مندی است یا رشتنی و حکیم ابو القاسم مینویند
 که باخفا کاسیچ خود و دیده چنانست که گسیان بکسر اول رشتنی است گسیان او در ریستان برکش فی الجمله شاه بهرگی فی اولول آن تا بقدر
 و اکثر که از کرم کرم نظر آمده اگر برگ سبز آن کوفته باب بنحو شیرین بخت بر جانیک خا خلیله باشد بر بند نه چندانیت بسیار باشد فی العود
 از انجا که در و تسکین رسد نماید و اگر دونه از آن باب رسد و با یازده و دوازده صیاده صاحب حج معافصل یک جلد بنوشند نفع بی غایب
 چنانچه نزد گشتای حکیم حال الدین نام باشند نارول از دوسال مبتلای و حج معافصل بعد بود که تاب شست بر خاست شست
 از استعمال میرنج و ادرست مذکور قطع نیش یافته بود و این شتخار و روشی تجربه کار دست آمده بود و نیز بهین شفت آن از یک کس سید یعنی طبیب
 هندی در صوبه بهار سمع فاکسار رسیده که در کین اعم فارسی زهر و رست که هر یک کاف و خفا باوسکون یا احتیانی و در او جمله آمم هندی
 شیرین نیست و در سنسکرت پران در پراگم گویند از اسقوی و صفت آواز و عین آلات صوت و سخن به باه و افزاینده منی و بار و واقع خفا
 و صحر و دل رافع مستی بدن و یک کندزد آن سولکست و احتیاض نزنان نوشته اند که هر رافع کاف یا رشتنی و سکون باور آمم هندی
 است و اگر بن کوه و چند او بسنسکرت کانی تری یعنی مسودک کردن از و ثواب است و کنگلی گیتی یعنی خار را کج دارد و یک یعنی و کشتای پل
 پیشکامینی بار و گل افره زخت دارد و دندمان یعنی برآوندان لیدل خوب است کنگله یعنی امراض جلده را میزند و یا پیر یعنی برگ
 او بسیار زخه و بار یک می شود و میگوید آن درختی است شعبه بد زخت بول و خار و ارجب آن قریب پوست مثل لیسیدی بر آن در
 و صطخر زنگ مائل به تیری و سیاحت و شانه ای آن بر آن در و بر آن دیکه شانه ای با یک دور و صفت بمقابل یکدیگر گسیان می رسد و
 طولانی مثل برگ شریعتی و شنبه یک بول و گلش زرد رنگ خوشبود و بارش نه های با یک شریعتی با آن غلامی مانند آنکس رنج و
 خوشه خوشه مثل یک حلقه و بارش نه های مانند کیمو در میان می رسد از چوب سرخ آن بول و چوبی و غیره می سازند و در تانگی آنهاره
 که در آب جوشانده صاف نموده کات می سازند با کلمه رنج و زخت که بر سر و راول و خشک در اول سوم نوشته اند و همچنین رنج عصا
 صمغ آن بر او خوب که هر قائل کرم شکم و رافع بر سر و زخت بر صمغ آن اسامی اعضا در گت و زردی بدن و فساد و بطن است و مقوی دندان
 خصوصاً اسواک آن گویند و ب درخت آن جهت اسهال و عین بول بر اثر است و صمغ آن شیرین و موی و مقوی است و جهت قوت
 بالایی نظیر است در وزن بر بیان کرده با و در بهر سیه سینه و در قوام قند سیاه سه ساله و دایمان مجون ساخته با ساقال اگر ندر برای عین
 بول و اسهال نیز مفید و خفا و بخت خوب چخته او دافع و مایل بشور و امراض من فساد و بطن است و بعضی نوشته اند که هر رنج
 خوب و گل اگر کرم و خشک در اول تا دوم است اما در عصا و بار و پوست و انکی سر و پوست آن کافض حایس اسهال کند و صفت
 و رافع و پوست قشر سرخ را شاست بر دم و در و آنرا شیر را در کا و جوشانده نوشیدن در یک هفته خفان و کفی دل بر و پوست بر دم
 قائل کرم شکم است و چوب او جهت سلس البول مفید و عرق گل با و که مانع کلاب مقطر کرده باشد مقوی دل و در مل خفان رسد
 گرم و صفتی خفان و عرق گل که که نموده هفت بار در آن بر دوده و عرق گرفته باشد گرم و خشک است و در دم و نیز بر محل ریاخ غلیظه
 مفاسل اعضا جهت استخار و در و در قشر سر ز نزلات و شقیقه ریاخ متکثره در غشیه و مرغ و لقوه نموده است و شفا فامضیه طلائع
 آن بر کرم و کخی ران و در خصیتین سخن کرده و شانه و مقوی غضب و مینج باه و نخل و عین بر جاع است با و در به جانب قبض شکم باید و محل
 معده را قوی گرداند و افعال خواص کات در کات مسطور شد که هر یک کاف و خفا باوسکون یا احتیانی و نفع را در او دلت ببنی آمم
 خیار است و در سنسکرت که کار کی بنی سر و کندی و در موزر یعنی بول بسیاری آورده و از می کند و قسمی از موزر و بر و در خشک

گسیان
 در ریستان
 برکش فی
 الجمله
 شاه بهرگی
 فی اولول
 آن تا بقدر

و در بول و طبع و دفع و فساد و فساد و شکسته شدن و سنگ شدن و شوری بول در سیده آن لطیف تر بشود و در قوی از آن مکان خوشتر
طعم و آنرا با کم کثیر از مانند و سیده آن بخورند و بطریق ارمان برای امر اوصلاطین می آورند و در ملکات و خصوصاً بحالی قلع و در گوشت
خوب میشود و خیلی مایه که در قاش اگر نه توان آورد و شیرین سبز و از برای امراض گرم و حیات حاره و دفع و در جمیع منافع زیاده تاز
تساول و جلوی آن در بول و منافع از جوار و بسیار لذت بایده که آنرا بیشتر کرده تخم را در خود و بغیر کب برایش همراه سیده و
روغن گاو خوب بریان نموده شکل سفید ربع یا نصف حصه آن آب سینه بقیه تمام کنند و غریب است و اگر خواهند قدری زعفران و یا اگر سیده
نیز افزایند که هر کس کولی یکسک کاف و خضار با و سکون یا در تختانی و در املا و فتح کاف و دوم و الف و ضم کاف سوم و دا و مجهول و کسه لاصو
سکون یا در تختانی یا سیم سیمی از کاکو کی است که از آن شیرینی آید که کسب کاف و با و یا در تختانی و در املا و فتح کاف و دوم و خضار و فوف سکون
دال جمیع بپزند یا سیم شاقل ست نر و هندیان بعضی آن شیرین است از آنرا تازی چون تر باشد از آن آب شیرین روان شود و از جهت
آنرا باین اسم خوانند می پیچد و در وقت ماه آنگونه چون آنرا در شیر چوشانیده بخورند انفعال و خواص برین بقول یونانسان در شفا
مسطر شد که هر کس کسب کاف و خضار با و سکون یا در تختانی و در املا و کسه کاف و دوم و خضار با و دوم و سکون یا در تختانی و دوم و با
فارسی زبان لنگان نیک چتر و مانند آن تخم سیاره است از یک پنج شاخهای انبوه شبیه سیدنی یعنی تخم و سیدنی و راست و اگر در
افاضل یک یک شیر یا کم از آن و سبز یا اندک سفیدی میشود و در هر گرمی که خرد و سیدنی بر آید و بی برگ می خرد و در هر گرمی خرد
تلخ یا اندک حار است می باشد و در کوه یا سیر و گرم و خشک در دوم و از جبری رسیده که جوان از آب سبزه آب آن افشوده از جوار قله یا با
آنرا نوشانند یا جفت روز یا ده روز و از یک و در شری بر نه گنانه جهت حاصل است شفا که اکثر لجال باشد و دای جلیل القدر
عظیم انفع است و در بعضی جاها حکم جایه و قوی نموده و اگر چیزی بد بر بپزی نمک و روغن ترشی شود و بسیار ضرر پیدا میکند که بیس اسم
و باست که سیکو اگر کسب کاف و خضار با و سکون یا در تختانی و فتح کاف و دا و الف و سکون او مملو است بپزند یا نبات حار است
نیز بپزند یا کنور و کلانده و ب سنگ کسب کاف یعنی امراض بدنی را میزند و یا که حراری یعنی مانند پنبه یا شیرین باشد و کنان یعنی در
او مثل پنجه میشود و در کولی یعنی حار یا لیش مانند دندان سرطان می باشد گویند و نبات آن در از القدر نیم که نبات یا یک گز و در پنج
برگمار و یا هر گرمی که کا و دوم و یا شکل بای و صحران باین عرض تر کنند و تر و لطیف سران باریک و اطراف آن خارهای خوش و در آن
آرد و جفت آن را ز رطوبت بد و لایح و تلخ و چهل باب آنرا بشویند و لایح آن کم گردد و نبات آن عا هست تا آنکه در فراغ و میو احتیاج
آب و آن ندارد بلکه اگر از آن صبح پنج و در هوا آویزند سبزی مانند و آن سرد و مسهل و دفع امراض طحال و جگر و فساد و بلغم و صفرا و خون تب
و آبله بدین در شتی جلد و ضم و دفع امراض بلغمی و قدری صفرا و گونید مغز آن بعد و گردن تلخی از شستن سرد و روغن و طبع و در فساد
با و بلغم و پریو و خون و زیا طبع و بول الدم و آب شسته آن جهت قروح شانه و بیماری بول نافه و باز و صفید و شکری صفید
و با بله یا شیرین است که در باست کلو برای زیا طبع و سیدنی و قلیه او با مصالح و روغن برای عرق مدنی که بپزند یا در دهند
صفید و گویند ساخته آن هر که بدست باله فاشین جهت گیر و دست او نشوند و در او یا آب آن بسیار استعمال کرده میشود و چون یک گن
اجزای را چند مرتبه تر و خشک کرده بخورند برای دفع زرد شکم و هضم طعام بسیار مفید بود و سبز رنگ از او چکاندن آب برگ آن چشم
قانع و در گوس جانب مخالفت هر دو نافه و در باره گوس و اگر برگ آن و یا رده اندک بلدی ساخته گرم کرده یا شسته
همچنان یک گرم برکت های صاحب و یا بجا نبین چشم که شدت رمد در آن باشد بر بندد و انفع باشد و همچنین بپزند آن بریزانند یا
نافه رمد و در چشم سبزی چشم مجازی همان پاشانند و فساد برگ که نیم پا که کرده قدری را بنبلدی ساخته و بر آن پاشانند و در ام و صفا

چون
سبزه
سیدنی
سبزه

بمجمول و سکون تا در فغانی هندی سرود و فالص کلم و دافع کلم و کلم باوست کیماک اسم قیاق است که بفارسی سرشیزن گویند کیمحت
پوستی است که بفارسی ساغری نامند کیمرس زرد است کیمری اسم پیری است کیموس گویند که ذره است که جاورس نامند و
هندی جوار و کیم علی بن میزید بنجیل که اصل آن کیمرس شد کیم تصحیف نموده اند که برومی جاورس است و گفته اند که اصل آن کیمرس
کیموینج اسم سویتی است کیموویل قلو و در اسم گل بابونه است کیمیتی فتح کات فارسی و سکون یا تختانی و خفانون کستار فغانی
و سکون یا تخت بنگالی است و آن بنای است از قبیل پنج و باره مغروین بر زمین بر جاد خودی پید و برگ شبیه برگ انار و از آن بزرگتر
و برگ آن و نیز گل آن برگ گل کاسنی و کوچک مزاج آن گرم و خشک سوط برگ خشک سوده آن جمت ارفع سمیت از گزده
نافع کیمینا جیم فغانی و خفانون و سکون جیم فارسی فتح و اودا و اهل اسم هندی خراطین است پینچلی اسم هندی سلیم است
کیمس کات سکون یا تختانی و خفانون و سکون جیم فارسی فتح و اودا و اهل اسم هندی خراطین است پینچلی اسم هندی سلیم است
کیمند کیمس کات فارسی و سکون یا تختانی بمجمول و خفانون فتح و اهل جمله و سکون یا اسم هندی است و زبان تلنگان نمیشود
و بفارسی صدر برگ نامند و اوست و اقسام آن در صدر برگ مسطور شد با یک گل درخت هندی است که تاکا گویند همیشه و شاخها
باریک است و سبزه سبزه برگ و مانند برگ قنب و گل اگر در دکلان خرد و زرد و سرخ و زعفرانی میشود و در یک گل صد بار گها
زرد میباید و هر یکی را در آن سیاه باریک بود که آن تخم اوست بار میباید و اکثر اطفال از آن گل بازی میکنند و مزاج گرم و بقول
بعضی معتدل یا گرمی و ترسی و بعضی بنده یا گرمی و سردی و اهل طراف مدقن مفید و فخر و مقوی و با نسیم و
مدرو اگر برگ گل آن بقدر یک توله با فلفل گرد و داشته ساید و آب شیر کشیده بنوشند نافع بود و سیرت و اگر گل صدر برگ زرد یا سیر
در آب پیچ کیده و آن را شرب نموده هیچ عاقبت کشنده و یکدram صبح و یکدram شام بنوشند برای شرو قطع خون بود و سیرت و شرب
و اگر از برگ نوره آن بقدر یک توله ساید و شیر کشیده بقدری نرات سیرن کرده بنوشند بول بسته اند و بماند و عصا
آن تا شش توله با جگر اید و مسوده بنوشند جمت ریزانیدن سنگ شانه و آفتاب بول جیم است و مالیدن برگ و جمت صحت
و تشق و سیاهی دست و پا از مسوده و از رستم صدر برگ است که آنرا در رگه گویند تخم او نیم رام خشک کرده کوفته بنوشند و درون قاطع
شهرت زنان و در آن است افعال و خواص این بقول یونانیان در صدر برگ مسطور شد کیم کات فارسی و سکون یا تختانی
و خفانون فتح و اهل هندی و اهل اسم هندی که گشت آن در فغانی و خفانون و جاسین بول و در افعال و خواص بقول
یونانیان در صدر برگ مسطور شد کیم کات فارسی و سکون یا تختانی بمجمول و خفانون فتح کات فارسی و سکون یا تختانی
هندی سلطان است آنرا هندی که اکثر او کیم کات فارسی و سکون یا تختانی و خفانون و سکون کات فارسی ثانی و فتح جیم
فارسی و بایت نامند و بسکرت کلن یا کرگی گویند گوشت آن سرد و مقوی میفت و هات و بهی جابن خون جیم بقول بعضی
دافع باد و صفرا و دفع ششخ خدیج سبک است کیمو دیکو گویند اسم کاهوست کیمو ال هندی از رتب است کیمو یا کیمو بکون
و یا تختانی بمجمول فتح و اودا و خفانون و سکون جیم فارسی و با هندی بعضی اسم کیمو رفته اند و اسکندار و در ملک مالوه
گویند که از رغب با آن بدن خارش میشود بنام خوانند این درست معلوم میشود و بنا بر افعال و خواص و در افعال و خواص
شیرین و گرم و در آن مولد می و می و تخم آن دفع فساد و بهی است کیمو ر که کات و یا تختانی بمجمول فتح و اودا و هندی و با
اسم هندی که در کاذبی است و نیز هندی مکی و بسکرت کیم کات فارسی و سکون یا تختانی و خفانون و سکون کات فارسی ثانی و فتح جیم
سید و در قبا بر یعنی کلان برگ و سکون یا جابن خوب شب میشود و در آن کیمو یعنی قاتل بود و در سی قبا یعنی برگ کاهینی و در قبا

و در اثر آبشویی و درش میسپی منی هر دو اسم که در موسم بزرگسال گل میکنند می نامند درخت آن چهارگز می و بلند تر و برگهای او مثل
برگ ذره یعنی جو را سختی دراز تر سه پلو در سه پلو خار و چهار ساله گل دهد و گلش خوشبو و بوی گلش برودند بسیار آید و آن نزدیک کم و بعد
خشتک شدن نیز یو بود و در لباسها گذارند تا مدت لباس بویا باشد و در ماه و دو کس برین جنبور و بار که ملک شهرهای هند از بسیار
سید میشتند قسمی از آن کوکب تر و از آن کینکی گویند و برگ گلش زرد رنگ است و در بخلاف کیور که آن سفید و غیر رنگ شده و معمولی که کینکی است
که آنرا سرین کینکی نامند و صوبی شکل برگ گل آن و از دو و افزون هم بود و بویش ملائم و خوش و دنبال او شش هفت سال گل دهد
بالجمله هر دو غیرین و در تلخ و تر و سبک و دفع فساد بلغم و گویند که گل او باد و بلغم زرد از چ و بنیاد بر کند و قوت با صبر تر کند و قوت
دهد و کافور و سهما که و پوست بفضله گیان که از آن بجز آمده باشد و از گل کیور که ساخته و قیض طلا که در آن باعث قوت و صحت و عشق زن
گرد و در گل و شیر را خشتک کند و نقطه البول و سلس البول را مانع و خطر کینکی نیست عطر کیور که لطیف تر بود و گویند که کسی از او با نس
کینکی است درخت او مثل درخت کینکی لیکن گل او بونداد و هر گل او که بر زمین افتد میروید و از آن شاخه برگیرد و بر سر گرد و گویا جان تخم
او است برگ او برای کشتن در جان بکار آید انحال و خواص این بقول یونانیان در گرد و مسطور شد کیور همی کبیر کاف و شمشیر آتانی
و سکون او و خافون و فتح باد و خورده و خنار با و کسیر از اهل و سکون یا دستانی اسم هندی از خیر و شتی است و کیور بهر جهت یا تخم آنی از آن
نیز آمده و خواص آن در انجیر و شتی که شت کیور است که کبیر کاف و خنار یا تخم آنی و او و دون و ضم شین و کبیر کاف و سکون
با اسم درخت پلاس است که کبیر کاف و فتح یا تخم آنی شده و با بفارسی اسم مصطک است و آن ملک از دم است که کبیر کاف
فارسی و سکون یا تخم آنی و ضم با و سکون او و دون اسم هندی گندم است و بزبان هندو گوید هم و کناک و سناکرت گوید هم و لیچا و چنا
یعنی خورش مسلمانان گویند نزد هندیان چرب و در مضیم و مفرج بود و او تخم آن خنسته را در دست نماید و ملین و مقوی بدن و دفع باد
و بلغم و افزاینده منی و جوده آن برای داد و ادرام سودا دی مجرب است و بهرین طریق بر آوردن آن نیست که گندم سفید را
شب که یک تر نموده و صبح بطریق متعارف در شیشه کرده و جوده کنند و بعضی نوشته اند که گندم نر و هندیان معتدل با لعل مسطور
و شیرین نره و سبک خوشبو و معین بر سخن و مزمل باد و صفرا و مقوی گوشت بدن و آورنده همت و بهوشیاری بر طبع و مقوی
چاشت است و اگر چیزی ضرر از آن شود مصلح آن برای نوشته اند انحال خواص این بقول یونانیان بگندم مسطور شد

کینکی
کبیر کاف
کبیر کاف
کبیر کاف

خاتمه الطبع - آنچه که در این کتاب الاجاب بفضل شانی مطلق حکیم برحق خالق الذبائات و النعم
دافع الامراض و الالام حصه اول جلد رابع محیط اعظم است که در خواص او و یه مفرد و بنطریست
شده ابا تمام رسیده

اعلان

این کتاب حسب قانون سرکار اعلیٰ مجبوری شده است کسی قصد طبع نکند

بسم الله الرحمن الرحيم

باب لام محتوی بر چهارده فصل

فصل لام بالفتحه البره اسم خوش است لام الوبی لفتح لام والفت وضم بای موصده و سکون و او وضمه بای فوقانی و سکون و ی و کسری بای موصده و سکون بای تحتانی هم باکنده و نیست لاجا الشیپ اسم گل کرج است لاجا مندر لفتح لام والفت و فتح جیم والفت و فتح نیم و خفای نون و سکون و ال مصله بای اسم فریده است لاجور و فتح لام والفت و سکون جیم و فتح و او و سکون بای مصله و ال مصله اسم فارسی است و آن در اصل لاج آورد بوده یعنی آورنده نقش زیرا که لاج در لغت فرس منی نقش است و نقاشان آنرا استعمال میکنند و آن مثل اصل در صنعت ایشان است و معنی آن لازم و دست و پیونانی ارمانیا و قواموس گویند و آن سنگی است که از کاشف آوری آن زنده ترین آن سخت صاف نیلگون براق بافتلهای طلایی بود و اصل یسری و خفای و کسری که در آن رنگهای خاک نباشد و آنچه برین اوصاف نباشد مصنوع است و آن استعمال در طب نیست و ما در مکتون آن سیاب اندک جید و گوگرد بسیار غیر روی قریب بماده طلا است که طلا ناکشته یوست بران غایب شده و آنرا بدان رنگ و لاجور در گردانیده و آنرا منوش بزرگ زرد و درج و وزن آن زاج در یک میکنند و بحق لطیف با سر که در آن نمک حل کرده و مس قند را در آن خاموش کرده باشند تا سر که بزرگ باشد می نمایند تا بقوام خمیر آید پس خشک نموده بجای لاجور روی فروخته و همچنین اینک مرمر که تقیه بآبی که در آن شب یمانی یک مرتبه و سر که مذکور مرتبه دیگر داده در سر گین گرفت کیشانه روز آتش لایم صاف و او پس سر کرده بر آورده بجای که در جود است می فروخته و در فرق بشناخت سختی و جوهر و اوصاف مذکور است و اگر سوده باشد با رنگ لاجور و اصل مانند رنگ است بخلاف جمعی را نیز نام نمک چیری چیری مصنوع ساخته برنگ لاجور می آورند و آنک سبک وزن خوب نرم و سوه نیست و چون خوب نرم باشد رنگ آن بسیار کمی گردد و آن لاجور نیست و استعمال در طب سنگی اصل کاشف می است و آنچه مشیع اللون خالی از رنگ صاف نیلگون بخشی باشد و گویند که بچینه در سعدن طلا یافته می شود جید است و آنچه اقسام آن در سعدن می یافته می شود خوب نیست بلکه اراده اسهال باشد غیر مفصول آن و الا مفصول آن بکار برند زیرا که قوت اسهال غیر مفصول زیاده از مفصول است باجمه بقول شیخ قوت آن مثل قوت لذائق الذهب است و آنکه ضعیف تر و گرم در دوم و خشک سوم است و گویند گرم در اول و خشک در دوم و بعضی سرد و خشک در دوم گفته اند و مفصول آن سرد و اول و خشک در دوم و در آن قوت قلاع معفه و جالیه با حدت و قبض اندک و در آن احراق و تفریح است و شیخ در ادویه قلیه نوشته که حکم لاجور شبیه بدانت است که در حجر ارنی گفته شد و از آن اندک ضعیف تر است و گویند که آن جالی و صاف گفته و خطا از که درت و از آن که او یه مسل سواد و اخلاط غلیظه مخلوط بخون و باخامیت و اخ سودای حوالی قلب و امراض سودای و غم و هم و توحش و بجمادات غلیظه و نافع سهر و المیخولیا و سواس و امراض قلب و مفرح و صنوی دل و مفید بر وضیق نفس و در و در کرده و شانه و صلابت رحم و در بول و حیض است و در سائر افعال قریب بجزای و لذائق الذهب در آن هر دو ضعیف تر و با قوت محرقه و حاده و مفرجه و لذائق و معفه است و بالمیدن آن خلق تایل کنند و همچنین طلای آن سر که و بر سر تور جنت برق و بر صی و تخمیه سوی و در سر آن جهت الکله و قروح ساعیه و جذام و حکم و جرب نافع و اکحال آن جهت رمد و ورم و سلاق و بیاض و قرحه و تنع رقیق و زنگان و از آنکه عظم اجزای او یه امراض چشم است برای تقویت اجفان و روانی زنگان و زیادت و تخمین آنها و خشک می فرماید که آن محسن بوی ملک و زیاده گفته اند است و آن درین باب غایه النفع است چنانچه گفته اند که این جهت خاصیتی است که اندر آن است و گویند سبب استغراق آن اخلاط روید نافع رویدن سوی را بر رویدن جید و بعضی نوشته اند که

در این باب
در این باب
در این باب
در این باب

چون آنرا بسوزند و غسل دهند پس در چشم کشند تخمین موی یک و بیشتر آن نماید یعنی آن قاطع رعایت است و محمول و شرب آن اورا در حوض بقوت نماید و گویند فرغ نمیزد درم آن بایک درم روغن زیتون جهت حفظ جنین از اسقاط مانع و چون چهار قراط از آن بشریت و رد و آب نیم گرم بخرند و برب ربع رافع کند و آن هر فرم مده است مصلح آن مصطک یا حامو موجب کرب و غیاث مخصوص غیر مشغول آن مصلح آن کثیرا و محل و مشغول کردن آن مقدار شربت آن از نیم مثقال بایک درم و بایک مثقال با دو و نیم مناسب بدل آن حجامی است و لزاق الذهب سکنه نیز غرضه اند و اول هندی نوشته اند که لاجور و سکنی است که از جانب ولایت آید بسیار خوش رنگ چرب و نرم و سرد و بود و صفرا و دفع نماید لا جاور ویه صامریو است لا چما و رچما بیخ لام و دالت و فستج نیم فارسی و خضای با و دالت و ضم و داو و رای مطبوخ و فستج نیم فارسی و دالت و خضای با و دوم و دالت و برب هندی و سنی درخت سرخ مثل رنگ لاله است و آن اسم درخت اثره است لا چما بیخ لام و دالت و نیم فارسی و خضای با و فستج یا سکنه تخمانی دالت اسم لاله است لا لون بیخ لام و دالت و فتح و دال مطبوخ و سکون نون و بذل و سمجه نیز آمده بقول و سیقورید و س یونانی قسیون گویند و قین و قیسو سا شایانیز و درخت آنرا بفرنگی لدان نامند و آن رطوبت غلیظ چسبنده است که از اساق و برگ درخت کوبی حاصل میگردد و آن درخت بقدر و درخت انار و پسته و پد درخت دین است و برگ آن غرضی با هم متصل و باریک و سخت و گل آن باطل بسرخی و غمر آن مانند زیتون و در جوف آن دانه سیاه باریک و در کتاب مصور فرنگی است که درخت آن غلیم یا شاه خای باریک و دراز و برگ آن بر دو طرف شاخ زون زون رسته و باریک و دراز از برگ انار بزرگ تر و بر سر شاخها گل و غمر آن گل پنجه بزرگ اندک کوچک و آنه کلام شیخ الرئیس غره معنوم می شود که لادن چیزی است مثل شبنم که بخور و قبرس بر نباتاتی که آنرا قسوس گویند و آن نوعی از بلبل معروف بلبل الیکوال الیکوال است می افتد و بر آن برگ سترگ می شود و بدان شبنم شیخ آن نبات مختلطی گردد و بدان نبات بزرگو سفندان چنگام چریدن آن گذر میکنند و موی و سیم آنها می چسبد و آنچه بریش و موی آنما که از زمین مرتفع باشند می چسبد آن اجود و پاک می باشد و آنچه سیم آنها می چسبد آن روی و مخلوط برب و خاک می باشد پس اهل آن بلاد آنرا میگویند و در آب جوش داده صاف نموده قرص می سازند و خشک کرده بر می دارند و بعضی گفت اند شبنمی است غلیظ لزج که در فصل ربیع بردختی شبیه به بنق می نشیند و آنرا جمع نموده اقراص ساخته باطراف می برند و گویند که لادن احصاف می باشد آنچه از اساق و برگ درخت آن گرفته باشند خالص و در کمال غنی و خوشبوئی و بهترین اقسام است و آنرا لادن خبری نامند و آنچه از رطوبت بر موی بزرگو سفندان در چنگام چریدن نبات آن چسبد و از آن جدا نمایند زبون ترا صنف اول و آنچه بر سیم آنها وقت چریدن چسبد و آنرا اخذ کنند زبون ترین همه احصاف است و این با خاک و ریگ آمیخته می باشد و بهترین آن قیسو غروب نرم خوشبو چرب سیاه باطل بسرخی و سبزی غیری آنست که گلین و خالص باشد و چون بدست بماند نرم گردد و بقول شیخ باطل بزرگ می باشد و در آن رنگ نبود و هندی آن در روغن گذاشته شود و قطعی در آن باقی نماند و سیاه قیری آن غیر چید است خراج آن گرم در آخر اول و خشک در هم و آنچه در بلاد جنوبی بهم میرسد گرم زیاده است و بعضی گرم در دوم و خشک در اول و بعضی خشک سوم گفته اند و آن طلفت نباتی و دوران قبض اندک و منخج رطوبات غلیظه لزجه و محل آنها با اعتدال و دوران قوت جا ذی بسمه منخج افواه عروق است و در تسکین اوجاع داخل کرده می شود و گویند که آن معوی ارواح و محل هلاکات و مسکن اوجاع است و لعل و داخل او و میسکند اوجاع می نمایند و آن موی شدید الموافقت است در ماده آن افزاید و او را جذب کند و فساد می کند و در آن باشد زائل کند و تشییعی فرماید که آن موی را بر ویاند و تکلیف و بیشتر حفظ او نماید خصوصا با روغن مورد و با شراب و این بهر آنست که لادن لطیف است پس غرضش کند در باطن و تحلیل و تنقیه مواد قاقا خورنده گوشت نماید و جذاب است پس جذب ماده صالحه برای تولد موی کند لیکن جز این نیست که قدرت بر ازاله صلیع مندی و قطره و سقره او می دارد و بدان هندی رسد که شفا می دارد و التخلیب کند زیرا که ماده او التخلیب تحلیل می شود و بقوی که در فوق قوت محله لادن است

بدن و جراتان سرفیست صفت گرم مزاجان صفت آن کشیز مقدار شربت آن نیم درم و از او یخ تلخ سرد مزاجان پیران و صفت آن کشیز
 بهندی اسم گرم است لایمک بفتح لام و الف و خفای نون و سکون کات و هندیان آنرا کشاید بکسر کات کیند و بهی در کاه پدا
 شده بود از آنجا طبعی در بلاد دیگر آورده و کشاید یکا مینی زخمت سستی باشد و اندامهای غذائی است سرخ رنگ گندم خشک و نرزد و بهی سرد و خشک
 و زخمت صفرا و سودا و بیفزاید و بقول بعضی صفرا دفع نماید و با و زیاد کند و معوی پشت و داغ سوزش بول است و بطنم لزج و تپ را هم ضرر
 نیست لایمک پسر بفتح لام و الف و سکون نون و کات فارسی کسرای فاذی اول و فتح بای فارسی دوم و سکون رای مملو هم و از فضل است
 نرزد و البیاضی اگر نرزی خامیست این مثل غفل سیاه است لایمک لایمک بفتح لام و الف و خفای نون و فتح کات فارسی و کسر لام و سکون بای
 تخمائی بهی آنکه خیش مانند گردون است و چنانچه لا و کلمه ای که هر دو اسم اند و آنکی یعنی آتش است و در بدن آتش بندازد و آنکی همی شمشاد
 افزون و جدا و پیوسته یعنی شرا و بسیار شمشاد بپزند و آنرا دهنند و پیشکای یعنی گلشن مانند نصف ماهتاب می شود و کاری کاری یعنی دهن کن است
 و کالی کاری و آنکی جیونمان یعنی هر دو آنکه گلشن سرخ است و اگر جیونمان و قشلا یعنی داغ کلانی شکم و اگر تپا یعنی یعنی سقط حمل زنان اگر پیش از
 و جفت نه است تا هشت اینده ماه باشد بجهت نانی است هندی شبیه به نبات گل شب بود و برگ او بهر مانند برگ آن اما از برگ گل شب بود بعضی
 لطافت دنیاله و نوک دارد و هر سر برگ سبزه مانند بیره انگور و از میان برگها شاخ کوچکی بر می آید لایمک بقدر یک ذراع می شود و در تپا
 گل سرخ رنگ شش برگی و اندامش شش ریش و یک ریش در وسط در بر سر ریش مانند دانه شالی می باشد و بار او اندر خد تا بار و سبز رنگ
 و جیش دراز مانند تالو یا با بجان دراز و دو پوست تنک سرخ رنگ بران معوی و اندامش سفید مثل کشیز او اکثر زروع می باشد و قافی که
 تر است نرم می باشد و چون خشک شود سخت گردد و باید که او را در چینه بپخته گاه در بعضی از آن بخی بپزای یک وجب و بعضی
 بقدر بند گشت بعضی غلیظ و بعضی دقیق بمقدار گشت منصف و بعضی و این بخی را هندیان چیر لاکه نیز گویند و بعضی متب هندی است که
 نبات او بر دو گونه است یکی سرخ گل چنانچه گند شست و دیگر بر اگل سفیدی شود و مزاج بخی آن که در طب استعمال است گرم خشک سوم و مسکوتوی
 او مملک است و طعم او تیز و داغ فساد و بد و بنم و ریشهای مده و اما و سهل شکم و سقط حمل است و بعضی هندیان نوشته اند که تیز و تلخ و گرم است
 قشاد و او بهیله شکم از اجتماع کف شود داغ و حمل او موجب سقط حمل و اگر قدری از آن سائیده بر نافت و زهر و در فرج بمالند یا بخال مالند
 و فساد او با ستاد و با نه همت آسان خفیه و ذکر سفید و چون با غسل حل کرده بر خازیر طالعته حمل قوی است و اگر در آب لیوسوده در گوش چکانند
 بریم را پاک کند و گرم را بکشد و اگر با سیاب و آب برگ ترب حل کرده سه روز متواتر بر قروح سابقین که آتزا در القه یعنی و در و کمن ایف گویند
 بمالند خشک سازد و لا مگولی بلام و الف و خفای نون و ضم کات فارسی و سکون داد و کسر لام و سکون بای تخمائی اسم الناس لایمک
 بفتح لام و الف و کسر نون و سکون بای تخمائی و بفتح نون و الف و عوض بای تخمائی یعنی لایمک آمده و آن گیاهی است و گویند اسم هندی
 ایشان است لا و رس نام گرم است لا و فیکا و لا و فیکا اسم همان است لا و ن اسم لوت ابجد است لایمک بلام و الف و کسر لام و سکون بای
 تخمائی تخم شریف خان اسم لای نوشته اند و حق است لکان سملی زخردل است و آنرا بهندی می کشاکش می از شرف است نیز گویند و نیز اسم
 انزوت است لاین بیاسه است لائی و لایمک بفتح لام و الف و کسر نون و سکون بای تخمائی اسم هندی انزوت است فصل لایمک
 بابای موحده لب شمشاد و شیرا اگر نیکو لب غل اسم همان است لایمک بلام و الف و موحده و الف بفا سی نرشد و شیرازی
 زبک و فده و تبرک اغور و اغونی و دودی شراب را نیز گویند و بهندی پیوسی و کمیس گویند و آن شیر غلیظ است که بعد از تولد بچه حیوان تا
 سه چهار روز در ششیده شود و یک اوقیه آن ده طل شیر را غلیظ گرداند و آن سرد و تر است و من بدن و عوک با گرم مزاجان و غلیظ
 و دیر بنم رزی لکله و لطلی الاخذار و مولد غلط غلیظ و سد و قوی و فاف و مورث فواق و قو و قو و نوله سنگ خصوص ن شیرینی

در کاه پدا

در کاه پدا

در کاه پدا

در کاه پدا

در کاه پدا

در کاه پدا

و باعث قراقر و جشای دهانی و برود و جگر و مضطرب و کین از پشیمانه و در خلط کثرت و اصلاح آن خوردن آن اصل و پشیمانه و قبول
 شیخ بدن از آن فزای بسیار کند و گیلانی گوید که شیخی با آن روی مست تسدید را زیاد کند لیکن بدن را فربه نماید و گرم مزاجان را رافع
 کند و جالینوس گفته که آنرا چون با عسل مخلوط کنند در معده و بر تر باشد و در تولید خلط غلیظ زیاده تر و در رانندار از معده و نفوذ و در اسهال برتر
 بود و چون عسل با آن مخلوط سازند آنچه بسوی بدن از غذا از آن هر دو دارد گردد و مقدار کثیر باشد و از روی نوشته که آن روی برای مریضین
 و مریض قوی و تر و لیشان و موله سنگ و در و معده است و آن بدتر و شدید تر و در از الله اشتها می طعام از پیر طب مست غیر آنکه سرخ تر و در
 نزول و کثرت در سیدان است و اصلاح آن عسل کردن مسرت آن کم کند و آنحال و خواص این بقول بندیان در پیوسته سطور شد
لباب البرد لباب بخار و لباب لجم نشاسته لباب لجم مغز خشکانه است لبان محرب از لبانیو لبانی
 و آن کند رست لبانه هم منشره فزونی است لجم بفتح لام و با سکون خای مجسم هم عربی درخی عظیم است و آن در صید کثیر الوجود
 شبیه بد رخت چنار و برگ آن مائل به از می و مژگان شبیه بر طب و بعد رسیدن شیرین می گردد و با کراهت طعم و گفته اند که
 این درخت و درخت و فاس هم قائل بود و چون لعل بهر هوشه سمیت آن زائل شده و او غذا گردید و بعضی نوعی از آن را درخت و بعضی سدا
 دانسته اند و اصلی ندارد و گرم خشک و در دوم و بعضی تر و بعضی سرد و خشک گفته اند خائیدن آن مسکن در دندان و در کتب قدیمه است
 کسی نمی از انبیا عظیم السلام از حق تعالی شکایت در دندان نمود بسوی او و می آمد که لجم را بخورد و آشامیدن آن قاطع سیلان خون بانی
 است و پاشیدن برگ آن خشک کرده سوده و حایس سیلان خون ظاهری و طلای آن مقوی موی و با شراب بخل ارادام و بالادان و در و رخت
 بر تر خوان شکسته و در پیچک لخته خوان و فصل بر روی دهانی آن گزیننده بوم و در آن قاض بقوی سوده و حایس خون و اسهال و مصدع و خوردن و غرضه
 آن موجب گرانی ساعده و کرمی است و بر و رخت آن نوعی زیتا قائل بهم میرسد لبسان برعم بعضی لبان آن خردل بری است و آن بقله
 مثل خردل در صفت است نه در طبیعت بهر آنکه در آن حرارت خردل نیست و آنرا در غلظی خسیه گویند و آن نباتی است که غذا بیشتر از خاص
 و به خوردن مطبوخ آن حسن و ادقی بعده از خاص است شریف گفته که چون آنرا جوش دهند و در آن طفلی را نشانند که قادر بر خوار
 نباشد ضعف اعصاب و سردی نافه بود و لوق تخم آن ساخته ناشتا خوردن نافع سرزد کهنه است و چون با شراب یا سفید بخورد سنگ را
 بشکند و تخم آن چون در شیر سائیده بر روی بطوخ سازند کلفت آن بهر دورنگ آن نیک گرداند لبلا بفتح لام مشهور و کسیر آن نیز آنکه
 و سکون بای سوده و فسیح لام دوم و الف و سکون بای سوده ثانی و آنرا قریله و پیونانی تنبایس و قسوس و قیسوس و بعضی عاشق اشجور
 علق و جبل المساکین و عشقه و طباب و شیرازی هر سه و بر روی الاطبی و باغت بین و احدانند و آن نوعی از قس است و اقسام می باشد
 از کیه و صغیر و سفید و سیاه و مجموع آن بر مجاور خودی پیچیدم کبیر را بهندی چاندنی بیل مانند و برگ آن شبیه برگ لوبیا و سفید آنرا گل
 سفید شبیه بشاخ و تخم آن سفید و آنرا جبل المساکین و در تنکابن کلدانمند و سیاه آنرا گل کبود و تخم سیاه و صغیر آنرا افاسی
 عشقه و پیچ و بنس و عشق پیچان گویند و بعضی سفید آن را مدره البه و سیاه آنرا امیده بکره خوانند و تخم آن اقسام می باشد
 از سفید و سرخ و زرد و کبود و برگ همه ریزه و گل کوچک و تخم آن در غلافی سیاه مائل به سرخی و قسم از آن بی ثمر و ساقی جمع قسام
 صغیر و کبیر تر و از تر از کبیر آن مرکب المئوی و بقول جالینوس و غوزی سرد و خشک در دوم و یو خابن با سوسیه گرم در وسط
 درجه اول و خشک در اول آن گفته و بعضی سرد تر دانسته اند و بقول شیخ معتدل مائل به حرارت آنک و بیس و گویند حق آنست
 که مائل گرمی است محلل و فسیح و ملین و سهل و چون بخورند قوت قتیق آن قوی و اسهال آن ضعیف میگردد و بسبب تحلیل طوبوت
 آن و آب افشوده آن بدون طبع بالعکس و بقول شیخ آنچه مرفوع جبل المساکین است مرکب از از ضیت قابلضه و اهیست و هیست و حرقت

لبان
لبان
لبان
لبان

لبان

لبان

ناریه و جفاف بطل مالیت اذان و دوران تخیر است شامخ گیلانی گوید که آن مرکب القوی از بروت ارضیه قویله قابضه و از حرارت لطیفه
 حاره حریفه است و هر واحد از آن هر دو دلاجهت آن دارد که در دوم از درجات کیفیات ده شته آید و طلای شیر آن در سترن موسه
 بالغ برفع مست و غسول آن قاتل کمل و عصاره آن سیاه کننده موی و طلای قیرطلی عصاره برگ آن نافع سوختگی آتش و ضلوع برگ تازه غیر موی
 آن جهت جراحات عظیمه و سوختگی آتش و مطبوخ آن بار و غنما محلل و اورام و سکن و اجاع و بلغم اعیان و طلای آب برگ تازه آن جهت اولام
 حاره مفصل نافع و غیره و اسیل خصوصاً با شیر آن و تسویه عصاره آن با ابرسا و نظرون و عمل جهت درد مکنه و قطوع عصاره آن نافع در دگوش
 و بار و غن گل نافع مواد منضبه بسوی آن و محلل و اورام حاره و قروح کشته آن و قطوع عصاره آن بار و غن زیتون با پیله کمنه بدان آلوده و دگوش
 گذاشتن جهت درد گوش و جدای چرک آن و برگ تازه آن مطبوخ مسکه ضلوع کردن نافع در دگوش سیلان ریم از آنست و غیره
 آب برگ تازه سفید آن که جل المسکین مانند جهت درد سر و امراض سینیه و ریه و قنطیر مدله بجز نافع و موافق سینیه و ریه است شرب و
 جهت تلوح عارض از غلظت حار و مسل صفراوی سوخته و ما و صفر و چون بیخ فند بنده قوی تر باشد و باخراش شیر جهت بود و دوم احتشاده
 بجدیل و بدستور چون بار و غن با دام بخور شامه و سر دم از گل آن جهت قرحه اعمامه و ضلوع برگ تازه آن با سرکه جهت صلابت
 طحال نیکوست و گیلانی می نویسد که لبلاب از ادویه جیده جهت آوردن اسهال مست و الطلاق شکم با ترقاق خود می نماید و این بهر جهت
 که بدان از زو جهت ست فلان اچون طبع دهند اطلاق آن حکم را که گردد و مسبب نقصان از جهت آن از طبع و آن مسهل صفرا و طبع است بخور
 است و بهترین طریق استعمال آن آنست که گیرند آب تازه آن نیم میل و در آن یک نیم اوقیه خلوص خیاشنبه و دو اوقیه شکر و نیم درم
 روغن بادام شیرین افزوده بنشینند و گاهی با رب درم سهونیا آنرا قوی می سازند و ضلوع قسم سیاه آن جهت قروح خبیثه و عصاره آن
 سیاه کننده موی و آب قسم اخیر آن شریک آنرا در حدت و سترنه موی و کشته پیش برگ مطبوخ آن جهت التیام جراحات
 خبیثه و سوختگی آتش و گل آن را آتش بن و فزونی نمودن در حریض و بخور آن بعد از نظره نافع محل و حمل شامخ و برگ آن با عمل در حریض و
 آب افشوده آن نافع در بوی گرم و تساهل آن با شرب جهت گردیدن رتیلان نافع و از قنطیر نیز برگ آن با خشونت و درازا مل بسیار است
 و از اهل مغرب سسی بنشیند و سر و ایل الطوال است سر و خشک و جهت درد سینیه و سترنه و سپر ز و تلوح و تپهای کمنه در لیل نافع و آب
 رب طبل با دو درم نمونه قاطع سیلان خون جمیع اعضا و ضلوع تازه آن التیام دهنده جراحات و خشک آن بحف و ناشت قروح و نافع
 قروح خبیثه و شیخ الرئیس گفته که قسمی از لبلاب ردی الکلیفیه است اسهال خون نماید پس حتر از آن اولی است و گویند که آتش شرب
 قسم سیاه آن نشوش و من و منصفه توت است و انعام لبلاب مغر صلب سر و شانه است قطع آن نبات و گویند مصلح آن زیت و تدبیر
 و نافع محل و قاطع فیض مقدار شربت از آب آن از یک اوقیه تا سی درم نبات بدون جو شاندین و بدل آن لبلاب است برگ غلظت کانی
 و صاب نج نوشته که آب آن غیر مطبوع است مل و آن مغر بعد مصلح آن فرمندی بدل آن شامه و مزاج لبلاب مغر قریب یکبیر
 و مرکب القوی و محلل و قابض و مسل مد صفرا و گیلانی گوید که قوت قسم صغیر آن قوت محله است و دوران ارضیت و قبض است و
 اسام مد صفرا و مزو جهت خود میکند و اسهال شکم بر فنی می نماید و گاهی بنیاز شیر محلول آب مخلوط می سازند و آب لبلاب را جوش نهند
 و این لبلاب اسلم است از سایر اقسام و گویند که گرم و خشک در اول است و چون آب آن افشوده می درم با نصف آن نبات بنوشند
 اسهال صفراوی محرق و زرد آب نماید و آن نافع اقسام سرفه که با قبض شکم باشد و تلوح حار و مرکب باخراش شیر محلل درم احتشاده و غلظت
 چون جوش دهند و نافع اکثر آنها و محلل و اورام مفصل و غیره یا مقدار شربت از آب آن تا نیم میل با بستن بهان بل آن آب برگ غلظت و غلظت
 است لب لواء چند است لیلی بفتح لام و سکون بای سوده و کسر لام دوم و سکون بای تمنا و عوف بای سوده و او

همه آن دختی است هندی بیک شاخ آن نبات ابو و بالیده و برکش مشابه برک پنوار و چرب و بار او مانند بار مال کلنی لیکن مال
 بسیار و از ریش بری نیک می آید و رنگ آن مال بزرگی و پوست آن نرم و تلایم بود و بار و مزاج آن سبک و رافع خون بواسطه
 طبع باد و طبع است لیکن بفتح لام و بای موحده و سکون نون اسم عربی شتر است لیکن الاقان بفتح الف و تایی فوقانی و الف و نون
 شیر خرا گویند لیکن الا سده بفتح الف و سین ممل و سکون فاء ممل شیر شتر است لیکن البقر بفتح بای موحده و قاف و سکون رای ممل
 بغاری شیر گاؤ لیکن جاموس بفتح جیم و الف و ضم یم و سکون واو و سین ممل شیر گاؤ میش است لیکن حمار الوحش شیر گوزن است
 لیکن الحامض بفتح حای ممل و الف و کسر یم و سکون ضاد و همزه اسم عربی است لیکن انجشاش ایون است لیکن انجشاش
 بضم حای ممل و فتح فاء و الف و شین ممل شیر شتر است لیکن انجشش شیر شتر است لیکن الرماح بفتح رای ممل و یم و الف و کاف
 شیر را دیان است لیکن السوادان بضم سین ممل و سکون واو و فتح و الف و نون نزدا کثر اسم فریون است و بقنادی و دیگران
 گفته اند چیز است شبیه بصف و مال بسیار و زردی که از فواح مغرب می آورند بسیار گرم و خشک و تا چهارم و از مسموم قتل و بوسیدن
 آن باعث رعاف و عطسه بسیار و ملک و تدبیر آن تدبیر فریون و چند بیدتر سیاه خورده است و نگوشت و فساد آن محلل و ارام سبب است
 و چند ساعت لیکن الضمان بفتح ضاد و جهر و الف و نون بغاری شیر میش و شیر گوسفند لیکن الغزال شیر است لیکن اللقاح بفتح لام
 و قاف و الف و سکون حای ممل شیر شتر است لیکن المهر بفتح یم و سکون عین ممل و زای ممل بغاری شیر بز مانند لیکن النساء بضم نون
 و فتح سین و الف ممل و شیر زنان است لیکن الیتوعات بفتح یای تخفانی و ضم تایی فوقانی و سکون واو و فتح عین ممل و الف و سکون
 تایی فوقانی و تایی شیر نباتات شیر و راست مثل ما در یون و حلیت و انج و شبرم و عطشیا و پنهر بفتح لام و کسر بای موحده و خفای نون و با
 و فتح رای ممل و الف و ماست آن ممل است نزد هندیان گرم و داغ و نساو زهر و دما یل و چشم بیدگ ساری و جذام و مقوی موی سر
 و جیبی و داغ و نساو و باده و صفرا و خون و دوق لیکن میله سالد است و فیل ابن احمد گفته که لبنی دختی است که آنرا چیزی سیال مثل غسل
 است و آنرا غسل لبنی گویند و باده و گفته که غسل لبنی چیزی شبیه لعل است و در آن شیرینی است و از شیرینی می گیرند لیکن اسم باده
 است لبیجی اسم جانی است لبیجی اسم پستان است لبیدون و لیر دن شیطان است و فصل لام با تایی فوقانی
 لکاستوری بفتح لام و تایی فوقانی هندی و الف و فتح کاف و سکون سین ممل و ضم تایی فوقانی و سکون واو و کسر رای ممل و سکون بای تخفانی
 و سکوری لای معنی مشکبیل نیز گویند نزد هندیان مشکبیل است که از درخت بر آید سرد و صلب و مقوی باصره نبشته اند و بعضی می بینند
 که آن کول است لکاستورت بفتح لام و تایی فوقانی و الف و ضم یم و سکون رای ممل و تایی فوقانی دوم اسم گل است لکاستورت بفتح لام و
 سکون تایی فوقانی و فتح کاف و الف و اسم بوئی است و کدشت و نیز اسم نباتی است که آنرا با و در کت یعنی بخش سرخ بود و کوبیده
 می پیوی خوش دارد و دوماست یعنی بسیار سرد و دوما یعنی برگ او مانند برگ کنول می شود و کتبا کتین یعنی گلش سرخ و رنگ
 خوب دارد و مانند مزاج و افعال آن مثل کنول نوشته اند لکسن بفتح لام و سکون تایی فوقانی هندی و فتح کاف و سکون
 نون هندیان آنرا پندلی بکلی کوره یعنی ساک بجمالی شادی گویند و لکن در هندی طره نفعه را گویند که در دست عروسان
 و نوشهای شادی می بندند چونکه طره گل او مشابیه طره عروسان است باین اسم سسی گفته و آن نباتی است برگ او شبیه برگ
 رتن جوت لیکن او کلان و در بعضی و اطراف برگها سرخ و در بعضی نقطه های سرخ هم می باشد و در نرمی و آبداری و رنگ
 صدف مانند برگ بقله الغراب شاخهای او صیفی سرخ مال بسیار و بر سر آنها طره مانند کندی یا کوه یا خروازان که سرخی باشد
 و در آن نمنا بر برگهای سیاه و از نباتش بوی مثل چنای پی آید از برگهای نرم او ناخن رشی سازند و گویند که جنتی که در

بن الاقان
بن البقر
بن الحامض
بن السوادان
بن الضمان
بن اللقاح
بن الیتوعات
بن لکاستوری
بن لکاستورت
بن لکسن
بن لکسن

بسیار موثر است لکن بفتح لام و سکون تائی فوقانسه هندی و ضم کاف و سکون و او ثمر درختی است که در
 بنگاله می شود و کثیر الوجود و درخت آن بقدر درخت آلود و پنباله و پر خار و برگ آن نیز شبیه برگ آلود و پنباله و ثمر آن خوشه دار و در هر خوشه
 از هفت تا دوازده و بزرگی آلودی کوچک و پنباله و سفید رنگ و مزه آن درختی ترش و بعد رسیدن بخوش می گردد و در جوت
 بعضی آن سده دانه و بعضی چهار دانه شبیه بدانهای شریفه و کپشل و در جوت دانه های آن نمی گویند رنگ نرم لرنج لعابی مزاج
 آن سرد و تر و سکن حدت صفرا و خون و جوت بعضی امراض دوسوی و صفراوی نافع و شربت آن نیز جوت امراض مذکوره مفید
 لکن بر سی بفتح لام و ضم تائی فوقانی هندی و سکون داو و بای فارسی و کسر رای ممل و سکون یائی تحتانی و بعضی بکاف عوض بای
 فارسی یعنی لکوری می گویند اسم محل میل است و آنرا سورج چال نیز نامند و گویند که آن هندی اسم کبک است که مسطور شد
 باطل نبات آن بقدر نیم گرم و کرم و زیاده از آن بلند گردد و برگش مانند برگ کشنیز و بوی نیز دارد و از شمعش آب از بینی چشم برودان
 می گردد و گلش زرد مثل گل بابونه می باشد و در موسم گرما بکنار دریا و آبهای روید و چون آب او بدن برسد خارش و بشوره پیدا کند
 و مزاج آن گرم و خشک در رسوم معلوم می شود و محل ریاح است و منو و از و اجاری سازند که شاخهای او بریده خوش اوده در ظرف گلی
 بآنک بافتاب می گذارند و در دوسه روز ترش می گردد پس می خوردند گرم است برای امراض ایمنی و درختی قلع می کنند و همین طبع
 اچار و کینه ای از کینه ان جدی می جرم ساخته بود و مؤلف آنرا خورده لذت و محل و باضم است و طلا می آب او بر قو با منی و ادویه
 مانع اول آب بسیار بر می آید پس خشک می شود و اگر آنرا ساییده بر جای ماده خد که آنرا سن بهری گویند ضار سازند و آبله خواهد کرد
 و تمام آب آن دفع گردد پس بر هم سفیده نهند که به شود و گویند که ضا و آن مخلوق را نیز نافع آبله میکند و آب از آن جاری شده غضب
 را قوت می بخشد و افعال و خواص این بقول یونانیان در کبک مسطور شد لکن بفتح لام و ضم تائی فوقانی هندی و او و محمول و فتح
 رای ممل و الف گویند که اسم هندی هر دست و آن طائری است خاکستری رنگ قسمی از آن بزرگ قریب کچم فاخته و آنرا دو بال و ثورا
 گویند و او صید خوشگلی کند گرم و خشک شور بای او جوت اعیان و در مفاصل و عرق الناس شراب و فلو لا مفید و مفر گرم مزاج افعال
 و خواص این بقول یونانیان در هر دو مسطور شد فصل لام با جیم لکوری بفتح لام و جیم و الف و ضم لام و سکون و او و آنرا جهول بوی
 و جوتی و تر هندی نیز گویند و هندیان مکتوبات و او در سنگسرت اپتائینی بر گمایش و اطراف سرخ می شود و رنگیادی یعنی بخش سرخ
 و شمی تیره یعنی برگ و مثل برگ جی و سنگایینی شناختن هموار و یکسان و آنجلیکادی کا یعنی آنجلی که در هندی بهم ساختن و دوست
 کشاده را میگوید که رنگی است کهنه چون کسی دست بدان رساند بر گمایش از هر دو طرف بهم شده مثل آنجلی می شود و تمکساری یعنی منو که
 و تنه لام هر دو دست بهم ساخته لفظ نمکزی گویند این روئیدگی نیز وقت رسیدن دست بدان بر دو برگ خود را جمع کرده صورت نمکسار
 پدید می کند و کت مولایینی بخش سرخ رنگ دارد و هتائیشک یعنی چوب او باریک و نازک می گویند با جگه گیاهی است هندی
 و قسمی باشد که قلم بدر از می یک باشد یا زیاده از آن تا یک ذراع و شاخهای آن باریک و برگ آن ریزه و باریک شبیه
 برگ بول و از آن ریزه توکل او باریک سرخ از غولانی رنگ و این نوع درختی بصحرای باغها و خواص او می شود و دو دم مفر و شش برین
 مانند سطح و در شاخ و برگ و گل شبیه بهیم اول و این در کتب قدیمه و پیر و پیر و سوم در از نامند بیل تا سه گرم و گلش در در از می پنهانی
 برابر انگشت سبابه و زرد رنگ می شود و بار او غلافی باریک تا بقدر بند انگشت و در آن چمنهای ریزه مانند خفاش و از آن هم ریزه تر
 و بخش مائل و بزرگی و بسیار و راز و اکثر درایام بر شکالی می روید و اکثر در کنار رود و باریک زار تر میشود و از آن گرامی مانند برگ
 بشاخهای باریک در دو صفت آراسته مانند برگ تر هندی و از آن باریک و از آن خواص هر سه قسم است که چون دست بدان رساند

آن سرس نوشته و موله مفردات امامی گفته که آن عبارت از ریش برست باطله زاج آن سرد و ماخردوم و خشک در سوم و گویند سرد و در اول
و خشک در دوم شیخ رئیس نوشته که در آن مذکور است و برودت نوعی که حرارت آن را نیم گرم گرداند گویند که آن شدید البرص است
بلکه برودت آن در آخر اول است و یوست آن شدید تا سوم و شارب کازرونی گفته که خشک آن و عصاره آن خشک همچنین باشد و
ترو تازه آن و بلایت قابض و قاطع نزل الدم و اسهال صفراوی و دوسوی و حیض و بیخ آن در قبض قوی تر و در تریاق برای تشدید
اعضای افتد و عصاره آن در قبض مثل تخم گل سسج است و پاشیدن برگ و گل آن خشک کرده است اندال و التیام مسرعه کمنه
و رفع تعفن آنها و ضماد آن جهت التیام حصص مقطوع جراحات متعفن و ضا و گل آن خلل اولام و گل آن با موم روغن جهت سوختن آتش
نافع و شیخ گفته که شیخ آن از ادویه جانیه جهت چرک گوش و بیض قروح آن و نافع چشم و در بعضی نسخه هم است این جمیع در عاشری عاشره
نوشته که این قول معین شیخ رئیس در لوفت و ارد کرده و این همان اولی است و ظاهر آنست که در عاشری از سهو نگاشته و آن حایس رعایت
و خون از جمیع اعضاست و آن بلع النفع در جمیع امراض نوازل از سرست و تیز شیخ و غیر آن می نویسند که گل و برگ و بیخ آن هر کدام از اینها
که باشد با ماء الشیر چون میاشامند جهت قروح ریغ کند و عصاره آن جهت نفث الدم و سیلان خون اعصابی باطنی نافع و آن مقوی
معه و نافع انصباب مواد و بنوی آنست و خصوصاً عصاره آن و آن قوی ترین ادویه است جهت قروح اسما چون بنوشند و خصوصاً انصباب
و نوشیدن و وضو کردن و حقنه آن جهت سیلان خون از رحم مفید و گویند که عصاره آن از آن قوی تر است همانا و آن مقوی اعضا
ضعیفه و فم معده و جگر و در سائر افعال قوی تر از اقا قیاست و بقول رازی خوردن بیخ آن داغ سموم مقدار شربت از عصاره آن تا
سه درم و از برگ و گل آن تا چهار درم و مضر کرده تعطل آن غناب بدل آن حصص و اقا قی و گلزار و تخم گل بزن آنست و صاحب نسخه
نوشته مضر لعل است تعطل آن بادبان بدل آن طراشیت کیمه اکهار پرسیاوشان است فصل لام با خای مجمه و دال محله
و زای مجمه سخمه سیلانی نقل روغن زعفران است که آنرا قوی گویند تخمیس بفتح لام و سکون خای مجمه و سکون یاسه
تحتانی و سین همه هم یونانی است و تسقید و س گفته که آن نباتی است گل آن شبیه گل خیری و در رنگ آن کبودی از آن لکلی می سازند
و گویند که آنرا در لکلی می نمند و ازین جهت آنرا لکلیه نامند و آجور کمان نباتی نوشته که آن نزد من نوع کوهی از خیری منجبه گل است و خنی
گویند که آن نوعی از خیری بری است نبات آن قریب بیک ذراع و گل آن کبود و صحرانی و کوهی می باشد و هر دو در صورت با هم مشابه
کوهی آن قوی تر و درشت و کوتاه تر از صحرانی و دانه آن سیاه و تلخ و بقدر حدس و بعضی آنرا سراج القطرب دانسته اند گرم و خشک
در سوم مخصوص گل و تخم آن آشنایم در دوم از تخم آن هر دو نوع مسهل قوی و یک درم آن جهت گردیدن عقرب شبیه و چون گل آنرا
بر روی عقرب اندازند آنرا بکشد و تخم سیخ لام و سکون خای مجمه و فتح نامی قوی قانی و کسر بفره و سکون بای تخیان و در زبان افغانی اسم نباتی
است که در کوه افغانستان می شود و از برای جوشش خون و سرخ باده و غیره بخورد بسیار فایده می کند و آنرا خواص عجیبه او آنست که چون
آنرا کسی در دم خود یک بار بخورد از شنیدن آواز او بخروج بیدار گردد و در زخم او سوزش و ورم پیدا شود و بشکافد و میرد و لند او بخروج
را از شنیدن آواز آنرا بخفتی خورده محفوظ می ماند و اگر احیاناً آواز خورده آن بخروج بشنود و سوزش و در زخم عارض گردد و علامت آنست
که لعاب دهن شخصی که آنرا خورده باشد بر زخم بخروج قدری بلند همان وقت تسکین یابد کسی که آنرا خورده است او بخروج شود
آنرا زکسانی که آنرا خورده باشند زخم آنرا هیچ ضرر نمی رساند و ازین جهت بعضی کسان آنرا میخورند و این تاثیر آنرا موله مشابهه کرده و
گویند اگر کسی با شخصی که آنرا خورده باشد طعام در یک ظرف بخورد و ازین جهت اثر پیدا شود و این نمیه مخرق عادات است
که گویند بعم لام و سکون دال محله و ضم کاف فارسی و سکون واد اسم لوده اصبت لده و بفتح لام و ضم دال هندی شده و سکون واد

در نسخه
نسخه سیلانی
فینس
سکون

اسم نومی از شیرینی است که از آرد و تخم و یا آرد و نمک بریان و شکله و روغن می سازند که در دوشل گلوله و کره و از لندم بریان و کبیل و دبان و دمر و کوبیده
نیز می سازند تقوی و سمن و گران می باشد **لذاق الذمیب** شامل بحام الذمیب اشق است و بعضی گوشتند اندک اطلاق این اسم
گاهی بر چوبی می کنند که در معدن مس مثل زنگار غیر مصنوع پیدای شود و آن گرم و جاد و جالی و قاضی و مسخن و بعضی بر بنفشه و کبیل و کوبیده
لذاق انوک و بعضی بقوت است چون آرزو بسوزند و لطافت میفرایند و آن جهت جراحات غیر الانیال نیکوست و گوشت زنده آنرا بخورد
دران تقویه باقیض است **لذاق الرخام** و لزانق الحجر صغی بلاط است که موس اسم صغیر است **فصل لام باسین معلوم و مجهول**
لسان بزرگ لام و فتح سین معلوم و لغت و نون بعثت زبان را گویند و آن در باب زای مجید مسطور شد و نیز اسم نباتی است که آنرا **لسان الثور**
و کما نیز نامند بجهت آنکه گل آن بزرگ گل می باشد و آن بالزجت بود و بوی آن شبیه بوی برگ خیار و غیر لسان الثور است برگ آن
عوض غروشن بر روی زمین و مستدیر و درختش مانند برگ کاو زبان و از میان برگ آن شاخ می روید بقدر یک ذراع و بر هر
آن گلی سرنی رنگ و بول یعنی آن نومی باز کاو زبان است پنجاه در کاو زبان مسطور شد فرق میان این و کاو زبان آنست که برگ این عریض تر
و در و تر و در و شبیه برگ خیار و لرزجت این زیاده از کاو زبان و گل آن آویخته بسوی زمین و خام و پنجه برگ آن می خورد و بول
برگ و گل کاو زبان که باین اوصاف نیست سرد و تر و در و و بعضی بآب طبع آن جهت امراض زبان انسانی و شتر دیگر حیوانات و بشور
سخت و سرخ که ظاهری گرد بر زبان مانند دانه امار و آنرا حارس می نامند و جهت قلاع و سایر امراض حار و دبان و فغان و حواصط حده
بناش لسان الابل بافت کسوره و بای موحده و لام اسم عربی است و بیونانی اسفاض و آن غیر مرغی الابل است بلکه تن نباتی است
ماین گیاه و شجر و شاخهای آن بسیار و پرانده و مربع مایل بسفیدی و برگ آن شبیه برگ قنار و از آن دراز تر و در عرض کمتر و نامک فشن و
بجهد شبیه پیچیدگیاب تازه شسته و باز غب نرم و سفید رنگ و خوشبو و ثقیل الراه و ثم آن زرد مایل بعرض نبست آن زمین و درشت سرد
و خشک و در دوم و بول شیخ و گیلانی گرم و خشک و در سوم و بول جالی آشامیدن آب طبع برگ و شاخ آن و غایدن برگ آن جهت سرخ
گشت زبان و اضطراب و تلخ آن و قروح باطنی آن نافع فکک الدم و سرفه و چون برگ و شاخهای آن جو شاییده بنوشند و ادرار بول و
حیض و اخراج جنین کند و آب طبع آن با سوز و عناب متع سد و سد بول و رافع التهاب باطنی و پاشیدن آن مقلی قروح غشیه و بعضی
قروح و التیام دهنده جراحات تازه و آشامیدن آن جهت قروح باطنی و ظاهری و استنجااب مطبوخ آن مسکن خارش فرج و
مقعد و ذکر و فتناب آن با خاسیه کنند و موسی سرخوشتن آب طبع آن و دبان خنار شسته فضاخ نمودن نیز سیاه کنند و موسی است مفر
گردد و فصل آن صغی عربی مقدار شربت از بزم آن تا سه درم و از قبه آن تا دو اوقیه و شراب آن که بقا و شغال جمله نباتات است و در مقدار و طبع آب
الکوبر اما خمر تب سازند جهت استرخای عضل و قرحه کرده و شانه و احتباس حیض نافع مقدار شربت آن تا یک و طبع و جهت گردن شفتین بحری
نافع است **لسان الحیجری** سیاست که آن **الشور** بفتح شای مثله و سکون و او و لای جمله اسم عربی کاو زبان است **لسان الکحل** بفتح حله
ماده و هم و سکون لام عربی اسم بازنگ است **لسان السبع** بفتح سین معلوم و هم بای موحده و عین معلوم نباتی است بقدر دو ذراع و شاخهای
آن پرانده و برگهای آن دراز و اطراف آن تیز و مشرب مانند دندانهای اره و مجعد و سخت و رنگ آن سبز مایل بزرودی و سفیدی و بر هر
شاخهای آن قنبای مستدیر و گل آن کبود و بچ آن سیاه و بچ آن جهت امراض و در بیماری است گرم و خشک و در سوم آشامیدن طبع آن
جهت شکستن سنگ کرده و شانه و فرزند بچ آن جهت ادرار و حین اخراج جنین نافع است **لسان العصار** بفتح عین و صا و طبعین و لغت
و کسر فاد سکون بای تحانی و طبعی معلوم عربی است بذر می زبان کجشک و پنجه کرد و آن و شبیه از می تخم بر بیونانی اندر و صا سکون و تیر کوش و بلی و
بهندی اندر و گویند آن غمزدنی است از قمر در و در و بزرگ و برگ آن شبیه برگ بادام و تخم آن در خوشه و در ظاهر هر یک از

لسان الحیجری

لسان السبع

لسان الکحل

لسان العصار

لسان الحیجری

لسان السبع

لسان الکحل

لسان العصار

لسان الحیجری

لسان السبع

لسان الکحل

لسان العصار

لسان الحیجری

لسان السبع

لسان الکحل

لسان العصار

لسان الحیجری

بضم لام و سکون عین مملو مستح بای موحده و کسر تائی فوقانی و مستح دو بای موحده در میان هر دو رای مملو و در آخر بای نسبت یحیی است شبیه
بسورنجان و باریک تر از آن مانند سر پستان و مژه آن تلخ و تند و در عصر معرفت بر بانی است و از نواح افریقه آورند و بعضی نامقید
مغشوش بسورنجان نمی نمایند و بعضی سورنجان را بدین نام خوانند و این اشتباه است و بعضی گویند که آن مستحله است با بجمه گرم و خشک
در ورم و خاصیت آن آنست که سهل نفهم لزوج است و نافع اوجاع مفاصل و علل باغی و حرک باه و خلل ریح و قاطع بغم و مقوی حرارت
غریزی آشامیدن آن جهت قطع بغم سینه و تحلیل ریح مملو و بواسیر و داری خون و حیض و بواسیر و اوجاع سینه و امثال آن نافع و مقبول
رازی جهت سم افی و مسموم سائر مهورام لغایت نافع و مداومت آن باعث سرخی رنگ رخسار مقدار شربت آن دو درم که در سوبق
بسیار جوش و دهنده تارفع غائله حدت آن که در گوشت آن مورث امراض حاره و صمدیه و مصلح آن کشنده بدل آن نصف وزن آن
فلفل و در شکر یک باه بوفون آن مغز گردگان و تودری زردست و چون اطفال و یا غیر ایشان بغلظت بخورند قی و اسهال آورد
تا حدیکه شش و چشم و حالتهی مانند پستان پیدا کند و اگر زن باشد اختناق رحم و هلاک سازد و تدریس آن قی نمودن بر دغن و غسل و بعد
از آن انیسون خوردن است لجهه نزد اهل صریح پنج درج الصنم است لعل بفتح لام و سکون عین مملو و لام ثانی معرب از لال هندیه
است و آن از اجمار جدیده است و در کتب اجمار قدیمه ذکر آن نیست و در کتاب منافع الاچنه نوشته شده که از سه صد سال متجاوز است
که در سالی بسبب زلزله عظیم که به پخشان مندم گردید و لعل ظاهر گشت و از جنس یا قوت است در رنگ آن از رنگ یا قوت و در
سرخی که و اندک مائل کبودی و در غوانی و از یا قوت نرم تر و معدن آن به پخشان از ملکات توران و در و کمن نیز بهم می رسد و به پخشان
بهره صریحی آن غالب سخت تر از دکنی نرم تر و اندک تیره تر و دافتر تر از به پخشانی و کم به تار و بجمه قسمی از اقسام یا قوت است که باختلاف
مکان بدین نحو متکون می گردد و در گرمی و سردی معتدل مائل بجزارت و در ورم خشک تقویت ول و تقویت اعصاب و قوت باهره
قوی تر از یا قوت و حاصل سیلان خون و بواسیر و در جمیع امراض سوداوی قوی التاثير مقدار شربت آن از یک قیرا تا یک
دانگ یعنی تا نیمه دانگ گفته اند لعل صریحی لعل مبریه معتبر است لجهب شقائق النعمان است فضل لام با فالفاح بضم لام و فتح فاف
و سکون حای مملو اسم عربی است بقراسی شایب که معرب آن شایبرج است و مغز نیز مانند و مغز اسم و باغی است و لفاح ثمر
یبروج بری است و بیخ لفاح عبارت از یبروج سر بانی است و گدازرونی و در شرح مفردات قانون نوشته که لفاح لیستان
است و آن مثل سیب کوچک یا شمس می باشد و در فارس بسیار میشود و مخصوصا در بلد کازرون و فوجای آن و در فارس تفنیک
و شایبیرک نامند و صاحب جامع نوشته که لفاح ثمر نباتی است برگ آن شبیه برگ کاهو و باز معیوست و فقیل البراحو منبسط بر روی
زمین و نزدیک برگ ثمر شبیه به شمس تازه و تر زرد رنگ و آن لفاح است و این نبات را پنج دویاسه عدد متصل باهم
می باشد ظاهر آن سیاه و باطن آن سفید و بران پوست سطر و این قوی ترین اجزای این نبات است و این نوعی است از آن
که در جابای نمناک می شود و قسمی دیگر از بیخ آن است که باریک تر از بیخ قسم اول می باشد و آنرا زنان جهت فرستادن
استعمال می کنند و گویند که آن نرم و ماده می باشد قسم ماده آنرا برگ عریض و مغز شش بر روی زمین و شبیه برگ کاهو
و از آن کوچک تر و مائل بسیاهی و فقیل البراحه و گل آن سفید و ثمر آن از بیخون بزرگ تر و نرم و بسیار زخمت و بعد از رسیدن
باعتدال و مائل بشیرینی می گردد و آنرا لفاح الجبن نامند و تخم آن شبیه تخم سیب و بیخ آن دوسه عدد متصل بهم و پوست بیخ آن مائل
بسیاهی و در شکل شبیه بصورت انسان دلی موسی یعنی لیغهای شبیه بوی که در یبروج می باشد درین نیست و قسم آنرا برگ
المنس و مانند برگ چغندر و ثمر آن بعد از ریاضه و در بیخ آن در سبطی متوسطه قسمی دیگر از آنست که در موسی سایه دارد و

سب
سک

ر
سب
سک

آن میون سرخ پیدا میگرد که آن رنگ است و بعضی گویند که آن چشم است که بر شاخه های مسکون و آن را چشم درک است که سرخ شود بر شاخه و چوب بعد غسل و این اندر آنکه است که بر آن هر دو از جنات مثل سیر باقی می ماند آنجا اصل یک صغیر می شود و در رنگ پسند اکثر بر شاخه های میون شمار مانند درخت کنار و سیل و درخت مقدمی که در دو سرخ رنگ شبیه بتوت سرخ و بالای آن زغب سفیدی باشد و این را لک خام نامند و آنچه از درخت کنار بر می رسد بهتر است و از طبع لک خام در آب و اخذ آب آن انواع رنگهای سرخ بمیل می آید و هر یک را نامی است و آنچه از آب طبوخ آن با نقاد و سیل می آوردند بسندی گلال بعضی کات فارسی می نامند و آنچه آب آنرا در شب سرخ گویند از ارض لک ساخته مشک می نمایند فارسی کتا و و بهندی ماسور و الا نیز مانند و مثل لاک مطبوخ آب گرفته را در قهای باز که می سازند و آنرا بهندی می چشند و بشیرازی دومی می نامند و بهترین آن مستعمل در طب مسخن صفات صاف تازه خام غیر مطبوخ مستعمل آن است زیرا که مستعمل آن در بعضی مواد بهتر از غیر مستعمل است و بهترین جرم مطبوخ آن نیز سرخ و صفات صاف تازه آن است و این در غیر طب مستعمل و قوت آن تازه سال باقی می ماند گرم در دود و خشک در سوم و گویند گرم در اول و خشک در دوم و آنچه بن عمران گوید قوت لک از حرارت و پیوست در درجه دوم است و مستعمل آن گرم و خشک در درجه اول و گویند مستعمل آن لطیف و غیر مستعمل آن اقوی و جالی و محمل و منقی اخلاط و هاس و باقی صفت لاغر کننده بدن و چون سدر گرم ازان با سرکه تاسچله روزیانه از آن بخورند بدن را بغایت لاغر گرداند و بدستور چون هر روز یک دانگ آنرا با سرکه آب بنوشند تا مدت سی با چهل روز درین باب چیزی دیگر بدان نرسد و گلیانی نوشته که چون هر روز چهار دانگ آب با سیببیم بنهند و بدان جاس را بخورند باعث برافروزی نماید و از خواص آنست که چون زن ازان یک درم سائیده بخورد تا ده سال حامله نگردد و خوردن آن جهت صرع و فاجع و نفث الدم و غیره و در بود و خفان بلود و تقویت معده و جگر و اشتها و تخفیف رطوبات معده و جگر و ادو جاع آن و قتیق سده جگر و طحال و استسقای کبی و کبی و بر تان سدی و ضعف کرده و سائر امراض و تنقیه اخلاط بارده و تحلیل ادرام باطنی نافع و چون آنرا با جوانات مناسبه ضا فکند و ششهای کبی بماییت نفع بخشد و مطبلین را شفا دهد و غسل آن صانع تر در علاج جگر است و غیر مستعمل استعمال نباید کرد و شراب آن در حقیقت است و در کتاب تجربین نوشته که آن بخت جگر طب است و نافع استسقای کبی چون در کبی از معالین نافه ازان اضافه کنند و ازان هر مرتبه در آن سمون یک درم بخورند و خوردن یک دانگ آنرا دود لک مستعمل آن با شیر بز تازه دروشیده می شغال جهت مسن نفث الدم و غیره و در طلای آن جالی آثار چشم و چون سائیده در شراب حل کرده و کتال نمایند جهت ضعف بصیرت و کف مضر و مصلح آن نهضت در شربت آن تنیک شغال گویند تا در دود و نیم بدل آن در قتیق سده و دو شلث آن ریوند و نیم وزن آن اسارون و ربع آن طباشیر و در نرسل سندرک و چون ششها بنر یک شبانه روز بخیم مانند پس لک خام صاف اضافه نموده باقیش ملائم بخوشاوند تا در دوی و صفاتی از بهر معده شوند و آن ششها سرخ و رخشه گردد و پس لطیف است آنرا جدا کرده با صغیر عربی جمع و مسخن نمایند و این را بهندی گلیانی منعقد و ششهای کبی را رنگ شکر و قفل آنرا از مور زنگری و زرگران گویند و در تلحم و استحکام چیزها مستعمل دارند و در غایت قبض است خوردن آن در قطع قبض از مجربات و طریق غسل آن آنست که گویند لک خالص از چوب و خاشاک صاف خام و او را در داون نرم سائیده و آبی که بود به چینی و پنج از آن در آن جوشانیده باشند مانند ک اندک بر آن ریزند و با سستکه سائیده تا یکسان گردد و پس در یک پیچ بریزند و بماند و آنچه در آن با نیک بدستور با آب مذکور سائیده و از هر یک یکدز اند و همچنین عمل نمایند تا چیزی از لک نماند پس آن را با مخلوط لطیف لک بگذارند تا نه نشین گردد و آب بالای آنرا بریزند و خشک نموده مسوده بکار برند و خواص این بقول الطهای هندی در لک مسوده لک با نفع لک لام و کات شده در الف اسم لک است لک با جاس انبکول است لک کسر لام و فسخ آن نیز و نیم کات و سکون جم فارسی و بزبادنی و او بعد کات

در کتاب تجربین

هم آمده اسم مشترک است میان بار بزیل و ذبول کلمه اسم جزئی است طب است لک لک بفتح هر دو لام و سکون و کات اسم فارسی است
 سر بیان لایق و آن از جمله طيور معروفه است بزرگ جثه که در او اکل ریح می آید و گاه متوطن می گردد و از جای خود نقل نمی نماید و از خفا خانه
 می سازد برای محافظت بجای خود و از زیر کاه مار دشمن بچو آفت و آن نیز بسبب حرارت و یوست مزاج خود مار را فرو می برد و بان
 خرمنی رسد و گوشت آن بد رویت بودن خوراک آن حشرات و خبائث و گرم و فاسک آن و سوم خوردن گوشت آن جهت فایده و لقوه
 و خور و ریاح غلیظه و برویت شکر در اعضا و ضعف باه و جذام و محوم گزند گان و کچک بچه آن بهتر از بزرگ آن ضرر گرم مزاجان می
 آن روغن کجده و بفتح آن با سرکه در کف و کشیز میسازد و زیت شیرین و یاروغن بادلم و شراب بران میاشامند و بعضی آن در موی اغفال قوی
 از گوشت آن و زهره آن در چشم کشیدن رافع شکبوری است و خون آن جالی طلای آن با سرکه کجبت از آله همتی و وضع نافع و سرگین
 آن با سرکه طلا کردن نیز جالی بقی و کلفت و آثار جلد و با بعضی آن سیاه کننده موی و دفع صرع است لک لک اسم بلام است لک لک
 لا عین است لک لک اسم کهنی در پنجه چینی سطور شد لک لک بفتح لام و ضم کات و خفای با و سکون و دو و فسخ کات دوم و سکون
 و ال جمله فسخ رای جمله و الف اسم راستای بزرگ است فصل لام با هم و نون اما رغبه الغلبه است اما اما دانه نباتی است سبک
 سفید بقدر رخود و در منا رو که میان غلظین و حر است و در زمین لوفیا میرود و بخور از در اراض مقدس شل شقاق آن و بواسیر
 دفع عجیب است و بجر لک لک و بفتح لام و سکون و هم و فسخ بای موحده و الف اسم کدی و در از است لک لک اسم بلام است بفتح لام و سکون
 هم و فسخ بای موحده الف بای نسی و نون و دال هند و بای فارسی دوم و با و لام اسم تو نبری است لک لک بزرگ کات و هم دوم
 عوض الف اسم میله است لک لک بفتح لام و سکون و هم و فسخ بای موحده و الف اسم کدی و در از است لک لک اسم بلام است بفتح لام و سکون
 اگر بزیل میون داغ سوزش و رخار و غشایان است و دو و دو میون را تر کشیده و دو و او شش که داخل کرده در دو و بانث آب بسیار
 گرم آیمت از بار چه گذرانیده اندک اندک در تب میوشاند و هرگاه بر جهاز سوار می شوند این را بسیار استغوال می کنند برای دفع دور
 سر و غشایان و دفع مفاصل را نیز مفید است و پوست میون را با آب کشیده و روغن آن می گیرند از المن اکل می گویند و چون عرق آنرا
 در شیشه بر کرده قدری روغن بادام بران انداخته می نهند تا سالها خراب نمی شود و آنرا المن جوس گویند و دیگر ترا کبب نیز از آن می سازند
 لک لک قنطاریون صفت است لک لک بفتح لام و خفای نون و سکون بای موحده و با و الف اسم خرگوش است لک لک اسم بلام است
 لک لک اسم شغال است لک لک بفتح لام و سکون نون و کسجم و سکون بای تخانی و ضم طای جمله و سکون سین جمله لغت و نانی
 است و در شام ششم مانند و آن نباتی است بشانی و صحرانی بشانی را برگ عریض تر از برگ گندنا و منخی بطرف اسفل و منخی بر طرف
 و بیشتر برگ آن از پنج می روید و کمتر بر ساق آن و ساق آن بقدر و شیر بر آن گی سیاه شبیه بکلاه دوران صورتی شبیه بدان باز کرده و در
 سر آن بگه شلک الاویه و بفتح آن شبیه بزرگ نمیت آن زمین شش و جابهای نمناک و هم صحرانی را برگ مانند اسفود قنطاریون و
 از آن درشت تر و تشریف آن بزرگ تر گرم و خشک و خشکی آن زیاده برگری آشامیدن پنج بشانی آن در بول مقدار شربت
 از جرم آن یک شغال را از طبع آن و دو و قیه و آشامیدن خشک صحرانی آن با شراب و یا با سرکه کجبت طحال مقدار شربت بک
 تا دو دم و ضا در برگ تازه صحرانی آن مانع زیادتی جراحات و باعث تخفیه و التیام آنهاست لک لک بفتح لام و خفای نون و جمع
 کات و الف اسم لک است لک لک بفتح لام و خفای نون و ضم کات فارسی و سکون و دو و رای جمله اسم قسم از بوزینه است
 لک لک اسم مستوفی لام و نون و کات و الف و کس کات دوم و با و بای تخانی و سین جمله بای تخانی و دو و نیز اسم لک لک است
 یعنی در لک پیدا شده و یکی از آنرا آورده لک لک چلا بکسر لام و خفای نون و کس کات فارسی و سکون بای تخانی و صحرانی و بای نادی

لک لک

لک لک

لک لک

لک لک

نافع و طریق بر آوردن است و او نیست که زبان را نیم کوفته ریزه ریزه کرده در سبوحه بکشد و استعمال در شکم انداخته بالای دهن او سبوحه بکشد و دیگر که در درون او آید بنهند و دهن هر دو را وصل کرده از آرد گندم یا ماش بند نموده بر و گدازان گذارند و در آن آتش بسیار نرم یا چوب آغافرو بنهند و بالای سبوحه پارچه بکشد و ترک کرده گذارند و هرگاه خشک شود باز تر کرده نمند هرگاه بوی لوبان بر آید سبوحه بالا کنند و افشارند دست بیرون بیاورند و باز به صورت گذارند و بعد از نیم گشای باز افشارند و بعضی گویند که بعد و پاس بر آورند و آنچه مصعد گردد و بگردانند که همان است و دست لوبان از لوبان در عمل قوی می گردد و گرمی او زیاد بود و لطیف و حلل و محففت قوی است و مقدار تسلیله از آن در برگ پان باید داد و بسیار جان در در حاصل و فایده لغت و ضعف پاه و پیران را مناسبت در امراض بار و در طبع در فصل سرما بعل آرد و مصلح آن بول بز و تخمیل نوشته و گویند چوب لوبان برای سرخ و خنده و دیگر امراض یعنی مجرب و اگر چوبه آن را گرم کرده قدری بر فقیص به مانند دیالیش برگ پان بچکه گرم نموده بر بندند و در و در و در برای قوت پاه فائده بین نماید و همچنین طلای آن بر عضو مخد و در و مخلوق آرد و در و بقول طبای یونان خواص لوبان در صی لسان و خواص است آن در شند مسطور شد لوبیا بضم لام دو دو و جمل و کسر بای موحده و فتح بای تخمائی و الف احم هندی است و چو تانی سلیمان و سیلا و فاسلو و در نهلی و جرو و بر بانی قسانا و بطنی امیر او بروی قسولن و بعضی قوی و فقا و قریا نامند و لغاری نیز مشهور بلو بیا است و آنرا لویا و نام روان نیز گویند و در ملک مالوه آنرا چونان نامند و آن دانه الیت از حبوب گلوله معدوم و در اکثر بلاد و هم بر سر د و نبات آن شبیه بلبلاب کبر و بعضی ایستاده و اکثر سرخ و خش بر زمین در مجاور خود می پیچد و برگ آن از برگ بلبلاب سبز تر و طس و گل آن ریزه و کبود و قرآن در خلائی شبیه غلات با قلا و از آن باریک است و دانه آن دانه با قلا کوچک شبیه بده حیوان که کشتن نام بسیارند و در حزمیران می رسد و دانه آن بعضی سفید با قله سیاهی بر سر آن و بعضی سرخ و بعضی سیاه نیز تازه و نارس آنرا غلات ریزه ریزه بریده تناد با گوشت بچته می خورند لذیذ می شود و در سیده آنرا بی غلات می برند و سرخ آنرا چون کمر در آب جوش می دهند و آب آنرا تبدیل نمایند سفیدی گردد و قوت آن تا دو سال باقی می ماند و از با قلا بهتر و فتح آن که در آن خود زبون تر و فایده تر و معتدل است و بیا سرخ تر در انصاف و خورج از ماش است اگر آن را عاقبتی نباشد و در غذا از ماش کمتر نیست و گویند که آن در رفع کسرت دهن نظر است بهر آنکه رطوبت فضلیه در لوبیا بیشتر و در آن حرارتی نیز هست پس بدین سبب فتح بسیار پیدا می کند و لهذا سرخ فرموده که سرخ تر آنست که آن فایده زیاد تر از ماش است لیکن با قلا از لوبیا فایده تر است و سفید آن معتدل و حرارت و برودت و گویند گرم در اول معتدل در رطوبت و سید هست و بعضی گرم و خشک در اول دانسته اند و سرخ آن گرم در آخر اول و تر در دوم و آب و مایه و از این فایده گفته اند که لوبیا سرخ و خشک است و تنج الرئیس نوشته که نزد من جوهر آن خشک است و در آن رطوبت فضلیه است و آن مائل بحار است و شایع سید گویند یعنی از او یه مرکب القوی است و گیلانی گوید که آن مائل بحار است و سرخ گرم زیاده و در هم سرخ تر از سفید و کتر در دفع بطل در آن رطوبت فضلیه شل سار و محبب است و مؤله غلط یعنی دفع و قراقر در آن خوردن آن خوابهای پریشان دیده می شود و لاسیا چون آنرا خورند بر آن خواب نمایند و جدید برای صدر و ریه و در طس خصوصاً سرخ آن و خصوصاً بار و غن نارودین و گویند که آن با قوت جلا و تحلیل است و در ریه است آن زیاده از غذا است و فایده و در هم و مؤله غلط غلیظ خصوص سفید آن و طبع سینه و ریه و همین برقی و مؤله سنی و شیر و محرک پاه و من بدن و مدد بول و حیض و خصوص نوشیدن آب مطبوع سرخ آن با اندکی نمه و روغن نارودین و منقی نفاس و مخرج جنین و نشستن در آب مطبوع سرخ آن که در منقی نفاس و مخرج جنین زنده و مرده و شیشه و نافع و در کرده است و تسهل بخار مذکوره آن خوردن و در تحلیل و آب کاه و در ریه و تنگ و زیت و صتر و لعل و در که مفرد و مخرج بجهت طبع آن با قوت است نیز مصلح آنست فی الجمله و با کاهیه منقی است و تسهل آن بهتر از دار چینی و کنبین و یا آب کاه و در اول و صدا ب چیری نیست و خوردن آن با غلات بسیار

دوبل

*

حقه قانی گفته و بعضی گویند که آن رطبه است و نیز بعضی نوعی از اناست و بقول بعضی میس است لوطوس اغر لوس حنقه قاس
 صحرانی است او عجمی لوطوس بضم لام و سکون و او فستق عین معده و کسب جم و سکون بای تخمائی و کسردال معده و سکون بای تخمائی و ضم
 های حمه و سکون و او و سین معده بقول ابن تلمیذ و محمد بن احمد گیاهی است برگ آن شبیه برگ مقبوله قندریون و تخم آن مثلث شکل و بر
 و بستانی میباشد بری آن گرم زیاده ازستانی آتشاید برگ خشک آن نماد پوستان بلکه جهت برنج و حبیب اجزای آن جهت التیام زخمها مفید و عود یا منده و قان
 بری و شنبین است **لوف** بضم لام و سکون و او و ظا هم عربی است برومی ابرنی و بقاریسی پیل گوش و معرب آن فیلبوش و بفرنگی
 گوشتکوس و سرین طین نیز مانند بعضی شبیه بهار و بهندی هشت کند گویند و آن نباتی است که سه قسم می باشد یعنی لوف الکبیر و لوف
 و لوف الصغیر و هر واحد ازینها جدا گویند و **لوف** الکبیر یعنی بزرگ و آنرا لوف السبط و لوف الارقط و لوف الحیمه نامند جهت
 مشابهت ساق آن بهار لبق و آذان الخیل نیز گویند و پیونانی آن در اقیون و در اقیطون و بقاریسی پیل گوش و بلفت اندر قش القرو
 مانند بعضی لوف الحیمه و ساق آن سطر و تاب و ذراع و شاخهای آن مانند عصا و رنگ ظاهر آن قرمز یعنی مانند بار لبق و برگ آن
 شبیه برگ لبلاب کبیر و کبود و زنگنه ای مختلف و ثمر آن مانند خوشه و در ابتدا سفید و بعد رسیدن زرد و بیخ آن مانند لیوس و نمیت
 آن مکانهای نناک و سایه دارد گرم و خشک و در آخر دوم و گویند در سوم و بقول شیخ در آخر اول و با جوهر ارضی کثیر و لطیف و مخرج ر
 مقطع اخلاط غلیظه لزجه و دفع سدد و بغایت جالی لیکن جلای آن کمتر از جلای لوف جمه است بسبب کثرت ارضیت و آن قطره عصاره
 آن راغ بیاض چشم حارث از قرقره و قطره آب خوشه سازه آن باروغن زیتون مسکن در گوش و بیخ آن ازاد و یه جالبه چرک گوش بریان
 کرده آن و کذا خشک آن بصل سرشته پسیدن مدبول و راغ عسر بول و دفع سنگ شانه و آتشاید آن لوف مذکور جهت عسر نفس و
 نفس الانقباض و ربوی گفته و خردون بیخ مطبوع آن نیز راغ ربوست و گیاتی گویند که بیخ آن سوده نیم شغال خوردن راغ عسر نفس
 انقباض است و چون پنجه بریان نموده تنها با بصل بخورد رطوبات سینیه را بهسولت خارج کند و با عسل و یا شرب محک باه و با
 سرکه مسطح جنین و حمل آن مخرج جنین و بوسیدن گل آن نیز مخرج جنین و بعضی فرزند آن بشراب سوده در اسقاط حمل و او را بول راغ
 نوشته و بقول محمد بن احمد چون بیخ لوف را خشک کرده و کوفته تخمیه با آرد گندم در روغن کچد و نمک خیر نمایند و غمیریایه نان کتده و هر روز
 هفت شفتال از آن تناول نماید در دفع بواسیر ظاهری و باطنی مجرب و ضلوع بیخ آن با عسل جهت کافت و بهی و نمش پش
 با شرباب جهت شقاق عارض از سرما و با فاشرا جهت قروح خیمه و ضماد آن بهترین ادویه سرطان و نواصیر بینی و مفتی جراحات
 متعفن و زخمهای تازه است خصوصاً برگ و ثمر آن و از آن شیا فای برای نواصیری سازند و چون داخل قروح حیوانات نمایند
 فاسد گرداند و ضماد پنجه آن راغ شقاق مزمن و آثار قروح و ثمر آن برای بواسیر الفایف نیکوست چون پنجه پاره بدان آلوده و بینی
 پر کنند و مالیدن آب بیخ آن بر بدن گرم کننده و هوام است خصوصاً فعی مضر جگر و مومل غلط غلیظ مصلح آن صمغ عربی مقدار شربت آن
 یک درم بدل آن انستین و صاحب بیخ نوشته که از آن مرئی بصل می سازند و مضر جگر است تقطیع آن که سنی بدل آن بیخ کبیر
 لوف ابجد و آنرا فیل الجوش و پیونانی ادب و لادن و ببربری الونی و ایل اندلس صباره و بفرنگی اریارم نامند و ماهیت
 آن مانند لوف صغیر است و برگ آن از برگ لوف کبیر کوچک تر و بالوان مختلفه و ساق آن بقدر یک شبر و کبود و ثمر آن مانند لوف الکبیر
 و بقدر زیتون و بیخ آن نیز مانند آن و در گرمی کمتر از آن و در خشکی از آن زیاده و بقول بعضی لوف ابجد گرم در سوم و خشک در
 دوم و بقول شیخ گرم در آخر دوم و داخن و در حلا قوی از لوف صغیر است و بیخ آن قوی ترین اجزای آن و دفع و جال و
 مقطع قوی و جهت احواض سینیه و تنقیه آن تاغ و ضلعو آن با سرکین کا و جهت نفوس مفید و در سائر افعال مانند لوف کبیر است

در کتب
 در کتب
 در کتب

در کتب

وقوی تر از آن چون پنج نازده آزاد در روشن مغز نوزاد آلوده باشند تا سوزنده گردد و بالشت آن روغن جفت اسقاط و آن بواسیر بر سر
 و حول آن بخیزد آلوده جفت بواسیر باطن ناف و چون پنج آنرا پارچه پارچه نموده در شراب یک شبانه روز بنیساند پس هر مقدار که ممکن
 باشد در مقدار جدا دارند جفت بواسیر عجب الف و بخور پنج آن نیز جفت بواسیر ناف مست و خوردن پنج سسلوق آن با شراب مرکب باه و منق
 کرده و ناف بواسیر و بقول شیخ چون آن سوزش را با سرکه نموده و با شراب بخورند اسقاط چنین نماید و گاه ملوط محمول از آن محمول
 نمایند و اسقاط کند لوف الصغیر و آنرا بیونانی آنرا فادن قابل مصر دوبره و در قیویدوس و دثالثه در اقیطون نامیده و فیل پوتش
 نامند بمنزله زن لیل و آن دو قسمی باشد قسمی کوچک تر از دیگری قسم اولی بزرگ و شلخ آن شبیه قسم کبیر و قرآن در طرقت ساق
 آن شبیه بخشچه و در ابتدا سفید رنگ و بعد از آن چرخ شدن زرد و عفونی و طعم آن با حدت که بر زبان سوزش آورد و پنج آن گل
 با سدرت شبیه به پنج بنجوس و لولوا و پوست آن نازک نسبت آن اماکن رطبه و جالینوس گفته بزرگ و پنج آن شبیه بلوف الجمعد
 است و از آن سدرت تر و از لوف الکبیر گرم تر و خشک تر تا چهارم و محرق و لذاع و قوی تر از سایر اقسام و اطعم و دمانه که قبض آسانیدن
 پنج نازده آن جفت سرفه در یورو عسر النفس و نفس لا انتصاب و نزله و برین عضل و پخته در بران کرده آن جفت اسهال و اخراج و دفع و طبع
 از سینه و منق اخلاط غلیظه لزجه و پنج سده جگر و لیل و کرده و خشک آن با عسل جفت بود در بول و اخراج چنین و در سایر افعال مانند
 لوف کبیر و چکانیدن آب آن با زیت و گوشه غریل گوشت فاسد زانند آنست و در برینی جفت نواصیر آن و در چشم جفت رنج آن را قرصه آن
 و طلالی آن خوردن گوشت فاسد و ریخته گوشت پنج و محقق و عدل و اجاجات و جفت سرطانات و اولام جاشیه بخورن که آنرا کبیر و طلال
 نامند و سایر قروح و جروح خبیثه و ملغ قروح ساعیه است از انتشار و سوس و داخل مراجم و ششایات و فرجات کرده می شود و
 و قسم دوم آنرا بزرگ شبیه قسم اول و از آن کوچک تر و آنرا لوان مختلفه و ساق آن بقدر یک شبر و شکل مسطحه و لون گل آن عسری
 رنگ و پنج آن شکل قسم اول و قوی تر از سایر اجزای آن و گرمی و خشکی این کتر از همه و داخل و اول دوم و از آنها ضعیف تر
 و جلا و قطع آن کتر و جفت نفث اخلاط سینه فارغ بفت ناف و آسانیدن چهار فعال و پنج آن جفت ادرار حیض و ساعت
 مفید و جالینوس گفته بزرگ آنرا با سوس و ساعیه و غیر ساعیه و غیره و خشک نیز بنیاید و کدر آنجه بخورند و زانند آنهاست از برای جروح قروح
 خبیثه و غیر خبیثه و ساعیه و غیر ساعیه و نواصیر و ملو و آن در روشن تخم زرد آلوده و منافع مانند قسم نخست و طلالی پنج آن با روغن خسته
 و یا در روغن گل گرم کرده جفت مست و توقف زبانی جذام و انتشار آن و تا کل اطراف و داوست مالدین آن غریل آنست و آسانیدن
 آن بار و روغن کهنه جفت و با سسل ناف لوف الکبیر است لوف فادین بیونانی شکوذه حمام است لوف قمبرانی حی العالم مست
 و زرد بعضی قطو ریون صغیر است لوف قمر و لوف غمر ایس بر دوام سنگ نبلی است لوف فیون درخت حفص و بیونانی کثیری
 است و بغیرای غریل زهر و مانند لوفینق و با او در دست لوف فاس بیونانی نوعی از دروست لوف با عترت بحر می است
 لوف فاقینس فاقینس است لوک او و هم هم هم است لوک کاط هم لام و او محمول و فتح کان و الف و سکون تاس
 قوتانی است هم هم در دست است که اگر زبان در دهن وستان آورده اند درخت آن بقدر درخت ام و در سایه دار و بزرگ
 آن شبیه بزرگ مودا طولانی لوک دار و گل و قرآن خوشه دار و قرغام سبز و بازغب بسیار و پخته آن زرد رنگ و بقدر مضیه
 گو تر و در طبع خوش و نوع اطالی آن تا مقدار سیئه الیمان و شیرین مزه هم دیده شده و در میان آن تخم چهار پنج عدد دال بسیار
 شبیه تخم شریفه و کمرنی و از آن بزرگ تر مزاج آن سرد و خشک و قاع صفر و حدت خون و مفرح و مقوی معده و دفع بواسیر
 و نشیان صفر اوی و حیات حاره است لوک گرمی هم رده است لوک بضم دو لام و سکون دو و او که بهر خوانده میشود هم

حیض

در چشم

در جراح

در کبیر

در کبیر

در کبیر

در کبیر

در کبیر

در کبیر

در کبیر

در کبیر

در کبیر

در کبیر

نوعی است بفارسی مر واید گویند لولی بفتح لام و سکون و او و کسر لام ثانی و سکون یای تختانی در لای مسطور شد لوما اسم بهیست لومتری
 بضم لام و او و مجهول و سکون هم و کسر یای محل بند ی و سکون یای تختانی ام هتک رو باه است لون بضم لام و او و مجهول و سکون
 لون ام هتک نمک است و بنون عوض لام مشهور است و تنسکرت هم لون و بنو و چهار و کنار مانند کمر هم چهار و کما مخصوص است
 بنمک صنوع از خاکست بعضی نباتات که آفتاب آن گرفته باشد تنسکرت منقذ می سازند و از بول حیوان و انسان نیز بطبع عقد می کنند و نمک را
 بزبان کنی سیس و تنگی آگویند و آن دو قسم است معدنی و مانی معدنی بدون آب پیدای شود و آن نیز بر دو قسم است کوبی و دشتی
 و مانی آب بعضی چشمهاست که نمجدر گردد و هر یکی از انواع آن بنامی مخصوص است و بمقام خود با مسطور چنانچه سینده لون و سوخ لون
 و پاده لون در نیمه که از آن گازران پارچه می شویند و شوره و سمنه لون و کاج لون و او و پید لون و گد لون و سانبه لون که هر واحد از اینها تمام
 خود با مسطور شده و مزج و اصفال نمک نباتات و زمین آن نبات مذکور و بعضی مثل جدا که در اسامی خود قوم شد لونک بفتح لام و سکون
 و او و خفای لون و سکون کاف فارسی ام هندی قرفل است و تنسکرت چوپا نمک یعنی سیاه و حیر که نمک یعنی بدن را خوب روشن
 گرداند و آن در ششم یعنی گل انید و رانگ یعنی روشن کننده بدن و افزاینده اشتها می گویند نزد هندیان گرم و مزه او تلخ و تیز و سخت نوشیدنی
 و خوش مزه و دافع کف و باد و طبع را خوش و تیز نماید و بد فرنگی دهن را دور کند و سوزش شکم بسبب سردی دمی و اسهال هم دفع نماید و پ
 خون و بلغم نیز زایل سازد و افعال و خواص این بقول یونانیان در قرفل مسطور شد لونک بضم لام و سکون
 شین سیمه و بای فادسی دوم و صری پیش یعنی گل عمر دراز و مزج گانه نمک یعنی مثل گل بنگره می شود و سیاهی دارد و گویند گرم یعنی آن
 گل تیز مزه و دارست و در آلیم یعنی باین بهتر و روشن بود و در یکسوم یعنی گل دیو است و دیو یا یعنی باضم و ششی است و چندان شکم
 یعنی شکل او مثل شکل گل صندل است این همه اسامی سنسکرت در راهیت آن اختلاف است بعضی گویند که ام گل قرفل است و نزد
 بعضی غیر آنست و درخت آن در بسیار دارد و بقدر دو گز بلند می شود و گلش سفید و خوشبوی شود و آن را لونک مشک هم
 می گویند زیرا که در آن بوی قرفل و مشک می آید مزاج آن گرم و موسی را دراز کند و صفرا و سردی و باد و صفراوی دور کند
 و مقوی دل و دماغ است لونک بضم لام و او و خفای لون و دشت کاف فارسی و سکون بای فارسی و فتح جم فارسی کاف
 شده و دلف و تنسکرت اسم دال چینی است و لونک همدم نیز گویند لونک مشک در لونک پیش مسطور شد لونی اسم هندی بای
 و مال کنی است لونی یا بضم لام و او و مجهول و کسر لون و فتح یای تختانی و دلف و در بان تلخی آنرا کمی چول و چوئی گولی بنایابی
 کوره و پادله نیز گویند و آن قسمی از خرفه کوچک است و بر خرفه نیز اطلاق لفظ مذکور می نمایند و آن را روئیدگی است مغز و سر بر زمین
 و در جا های نمناک می روید شاخهای او بسیار باریک و گره دارد و سرخ و برگ او گنده و پراپ و گلش زرد و خرد و چهار برگی قریب یک نیم
 پاس روز بر آمده می شگفته و باز مضحل گردد و طرقت تخم او مثل خرفه و در آن تخم باریک و سیاه مثل خرفه و از آن ریزه تر و در بعضی بلاد این
 روئیدگی تمام سال می ماند اما در تابستان ترش تر گردد و آن سرد و تر و بالاند قبض و طریقت لزجه و ترش و شور مزه و سکون بهیجان
 اخلاط حاده و دافع حدت پهای حاره و قلاع و در سرد و قروح امعا و سوزاک و برای اورام حاره و سرسام شراب و امراض دافع
 و آنخوش بوجت گرم مزاجان مفید و اهل هند نوشته اند که قسم دیگر گند رست و بر دو بطم شور و بنگام بضم شیرین و سرد و خشک
 و گران و طین و دافع و افزاینده باد و صفرا و بلغم و قسم دیگر از همین جنس است که آنرا گرم دانند و دافع تلخی نفس و سرد و قسا و بلغم
 و افزاینده باد است افعال و خواص این بقول یونانیان در خرفه مسطور شد لوما بضم لام و سکون و او و مجهول و فتح با و دلف هم هندی
 آهین است و آمو گویند و تنسکرت کرشن لوما یعنی آهن سیاه می شود و آنرا لوما سیاهی و سکوت بهوا یعنی از سنگ پیدای شود

دوم

دوم

دوم

دوم

دوم

[illegible]

آن از یک شقال تا دو درم منقشر کرده با شراب دیا بآب گرم و اما لیوی ملوح یعنی نمک پرورده آن که عبارت از اجار است آن را نجوش
 جیدست نکست و آروغ را خوشبو گرداند و مقوی سده و مغز بل آن و همین آن بر هضم و حواس و دهنر اغذیه غلیظه و داغ و زخامت
 آتما و مقوی دل و جگر و مفتوح سده گردیده و در بل و ناف اکثر امراض بار و مثل فایح و سته و خفا و مقام سیم ذوات سموم است و اما لیوی
 مرکب که پیوند درخت آن بر ترنج کرده باشد گویم که در پوست آن تخمی و تیزی هست که قوت آن بر قوتی که در پوست ترنج هست زیاده
 بود و آنچه در پوست لیوی است از آن که باشد مع ذلک آن نیز بی اندکی است که در آن بر دهنست و لعل و در آن غذای است که در آن بر دهنست و لعل و در آن غذای است که در آن
 اغفال برود گردیده و اما در کم آن شیرینی ظاهر است و رخاوت بین و هشاشست و تخم که در کم ترنج نیست و لعل و در آن سردی کم است و اقرب
 با اعتدال از کم ترنج و سرخ تر در هضم و خفیف تر بر معده ازان و اما ترشی آن مثل ترشی ترنج است و در سایر احوال آن و لعل و انالی است
 جست جمیع علی که آنرا ترشی ترنج یعنی می کند و شربت این مانند شربت آنست و گلیانی گفته که پوست آن گرم و خشک و در دوم است و گویند
 پوست و برگ آن گرم و خشک و در اول و گل آن حار و در ترشی آن چون با پوست آن انفر سرد و خشک در اول و بر دهن قوی تر از پس
 آن و مفتوح سده و بینی است و مفتوح سده گردیده و معین بر هضم خصوصاً اغذیه چرب و محرک آروغ و مصلح کینات اغلاط روده و قاعلم مقام سرکه و در
 اکثر احوال و خوشبو کننده بوی دهن و آن مغز بل شور و شری و صفت است و از خاصیت آنست که چون ببیند نفعین داغ و دفع بر کاف
 و تسکین صلیع و دوار و سرد متولد از اجزای صفراوی و غلیظه و منقش تولد بخار نماید چون بر شراب بخورند و صلیع اکثر از ترشی که از نارنجی و آن
 نافع نفخان سوداوی و مقوی قلب است و آب لیوی نافع صفرا و تشنگی و قوی صفراوی از سورت آن و جالی مواد است که در جگر جمع شود
 و موافق صاحبان حمیات غیب خالصه و غیر خالصه و شربت آن نافع تب محرقه و صفراوی و آب آن فاو نه بر سم است چون از آن یک سطل
 تا دو سطل بنوشند و خوردن ترشی آن بر نهاده و انارش آن سحج آورد و اسهال ضعیف کند و صلیع آن شکر است و تدارک سحج آن العالبات مع شکر
 نمایند و در آب لیوی نوشته که طریقی ساختن آن مثل آب ترنج است و از آن در پوست کتر و آن در تسکین صفرا و تشنگی غایت است و بهر
 معده نافع تر از آب ترنج و بعضی متاخرین می نویسند که پوست زرد آن قابض و مفتوح سده گردیده است و ترشی آن نافع صداع حار و مقوی معده
 و جگر و مانع غشیان و تقلب طعام و جاذب مواد حار و جگر و معده و مضر صاحب سرفه و انارش آن در خلای معده مضعفت اسهال و صورت بعض
 و زجیر قطع آن شکر و عسل و چون لیوی را بهر دگر گرم کرده طرب بریده آنرا بر پیشانی و صدغین کمر بماند صداع حار را تسکین دهد و الیدن ترشی
 آن بر بدن جالی بشود و مغز بل چرک است و در اکثر امور قاعلم مقام سرکه و آب ترنج و جهت امراض صفراویه بهتر از آن و از شربت آن
 دوائی نیست و شربت آن سرد و در اول در رطوبت و سیوست معتدل و عسلی آن مائل تشنگی و انطای شربت ساده و شکر می آنرا سرد و در دوم
 و تر در اول دانسته و طبع شربت مرکب آن بحسب ترکیب مختلف است و بهترین شربت ساده آن آنست که از آب لیوی تازه بکمال
 رسیده بالیده شاداب با شکر سفید دیا قنکر و با عسل جید صفات مرتب نموده باشند و صادق انجموست باشد و از ساختن آن
 بر یک سال زیاد نگذشته و معتدل القوام و غیر سوخته باشد و اگر شکر سفید صاف را در قدر کنند و بر آن آب لیوی بفشازند و بپزند
 که آنرا تر گردانند و یک شبانه روز بگذارند پس صاف نموده قدری آب لیوی که مذاق آنرا ترش و نیکی گرداند داخل نموده بقوام آورند
 بهتر است و آن جهت امراض مذکوره نافع و از برای قلاع دهن و تشنگی زبان و قصفیه آواز و سین و جهت سرفه گرم و نفخان حار و دفع صفرا
 و دفع غلبان خون و پهای صفراوی و در کرب و خصوص دائره و قطع و قطع اخلاط محترقه و سوداویه و غلیظه از حبه و آنچه اخلاط سوداویه است
 آنکه نافع و جالی اخلاط آنست و قاطع هر خلط و ماده غلیظه و لزج و چون پیش از دوائی سهل نباشد همای گردانند بدن را از برای
 قبول دوائی سهل و بعد از آن غسل می دهد بدن را از آنچه در آن از بقیه دوائی سهل مانده باشد کمی که ملام آنرا بنوشند حفظ صحت

اسهال صفر نماید و با اقیقون اخراج سودا کند و بهترین آن آنست که از شیر بز جوان سرخ یا زرد رنگ ازرق چشم بسازند و طبقی ساخته آن
 آنست که شیر را در دیگ سنگی بجوشانند تا ساکن شود پس آنرا آتش بر دهند و در آن دو قطعه سرکه انگوری اندازند و چون پاره شود صاف نمایند
 و جنبیت آن جدا سازند و مرتبه دوم جوش دهند و کف آن بردارند و فرو و آورده نیم گرم ستمال نمایند و شیخ المکین و شراح گیلانی
 می نویسند که ماوایچین مسمن صاحبان مزاج گرم خشک است چون بسبب مزاج مذکور لاغر شوند و ایشان را فریاد بکنند بجهت آنکه ترشید نماید و
 بجهت آنکه اخراج فضول و غلط روی کند پس اصلاح غذا نماید و همچنین جلوس در آن و طلای ماوایچین کلفت و آمار پرو و شرب آن نیز نافع
 و با بلبله مافع جرب و حکم بدن مست و نافع یرقان و آن اسهال صفرای محرق نماید و با اقیقون اسهال سودای محرق کند و صفت آن بقول
 گیلانی آنست که بگرد شیر بر سه رطل و قطر یک مشت کوفته در آن اندازند بعد بدست خوب مالیده جوش کنند و همچنین در شب بگذارند
 و صبح صاف کرده بران عمل یک درم نمک هندی اندازند و این شربت کامل است و مقداری که اطباء بدان امر کرده اند آنست که ازین آب
 ده اوقیه بگیرند و شراح کازرونی گوید که در شیر رطوبت نماید است چون منضف گردد و استعمال کرده شود برای اسهال صالح
 باشد بحدی آنکه با چغری حریف نباشند مثل آنکه فعل می کند برای کسی که آنرا بالیولیا یا صرع یا جرب متحرک یا داراللیل باشد و این بامیت
 را باین طریق بر می آرند که شیر را در دیگ گلی فوجش دهند و بچوب انجیر که از درخت آن قریب قطع کرده باشند حرکت دهند و بعد
 دو سه جوش بر هر نه اوقیه یک نیم اوقیه سنگین بریزند و اسفنج را آب سرد تر کرده همواره کنار های دیگ را مسح کنند در هنگام جوشانیدن
 شیر تا جوش آن هشتاد نماید و سی و یک گاه که این طبیبان ماوایچین مست و قناب بعد وقت و بر وقت نند اوقیه بنوشانند
 حتی که تاسه رطل می رسانند و باید که شارب آن سیان هر وقت شرب چهل قدمی نماید و جالینوس نوشته که قوت ماوایچین که از جنبیت
 و جنبیت جدا کرده باشند آنست که تقیه غسل احشامی کند و از آن فضول عفنه پاک می نماید چون آنرا بنوشند و یا قننه بدان نمایند
 و این فعل غیر نفع می کند بلکه در تبکین سوزش آنرا فعل جدید است و غسل قروچ نماید که در آن ریم ردی فاسد باشد و آن رضوان گوید که آب
 ماوایچین و حوافق مست که بدان اودیو سسله مخلوط سازند پس اگر بدان اودیو که استفراغ صفر کنند یا مینند استفراغ صفر نماید و اگر بدان
 اودیو سسله سودا آمیزند استفراغ مره سودا کند و اگر بدان اودیو سستفراغ بلغم بار کنند استفراغ آن نماید و اگر با اودیو سسله زرداب
 مخلوط سازند استفراغ زرداب کند و این هر آنست که ماوایچین قریب از طبیعت بدن است و آنرا قوت مست که بدان جلا و غسل بمیز
 مکنج می کند پس واجب شد که قمع حدت اودیو و کسر تلذیع آنها برای احتشوا و اعانت اسهال آنها کند و هر دو خلط اودیو سسله بدان آنست
 که آنها را کوفته در آن بقیانند حتی که قوت آنها اخذ نمایند پس از آن صاف کرده ماوایچین بنوشانند پس آن درین حالت اسهال مصلط سهولت
 نماید و با آن خوت نباشد بر احتشوا از نکایت اودیو سسله که فعل کنند بقوتهای ذاتیه که در اجرام آنهاست زیرا که قوتهای سسله وحدت آنها
 بر طوبت آن بشکند و این هر آنست که در اسهال صفر و مرار اسودم و در حدت و نکایت مفرط اند و قوتها را نیز حدت عظیم است و همچنین
 اقیقون و امثال آنرا و ماوایچین در استفراغ این هر دو خلط عجیب النفع است اما در مرار اسهال در آن سقونیا و امثال آن می خلیانند و اما در
 مرار اسهال در آن اقیقون و مانند آن تنوع سازند زیرا که ماوایچین قوای این اودیو می گیرد و آنرا بدن می رساند پس استفراغ اخلاطی که
 استفراغ آن کنند بلا حدت و حرارت قوی می نماید و این طبع نوشته که صفت عل ماوایچین این است که در ریح بگیرند شیر بز جوان که از
 ولادت بچ آن یک ماه گذشته باشد و سرخ رنگ ازرق چشم بود که این صنف جید المزاج است و قبل استعمال شیر آن جو نیم کوفته
 با سوس در آب تر کرده و کاستی و شاهره بخوراند بعد هر روز و رطل شیر آن بدوشند و در دیگ سنگی با آتش ملایم بجوشانند و بچوب
 انجیر تر سر آن کوفته حرکت دهند و بدین قصه که ده می شود و اینکه تعلقی کند با ماوایچین از جنبیت بنوعی چوب انجیر قوت معین بر اسهال

برقنی دگامی بدل آن چوب سبز می کنند چون قصد کنند انچه از چوب سبز دیگر کرده شد و اما لجن برای ترطیب نوشانیده شود و نیز برای سال
 و در اگر دو یک را با پارچه مبلول آب شیرین سح نمایند پس هرگاه در شیر جوش آید بر شیر سی درم سکنجین ساده شکری ریزند و گاهی بآن درم
 سرکه انگوری بسیار ترش صاف می چکانند و لکن سکنجین در هر که هر دو سر و باشند تا جابجیت از آنست جدا شود و چوب مذکور حرکت در سب
 و از آتش فرو آورده بگذارند تا بخور کرده و وایت جدا شود پس در پارچه صاف کنند و بازان آب را در و یک اندازند بعد شستن آن به سب
 جوش بپزند و برین نیم درم نمک درانی سوده اندازند و بار دیگر صاف نمایند و از اما لجن مذکور نیم طبل تا در ثلث طبل بتدریج باشد که طرز
 بنوشند و گاهی قوی با سفوف سل در قوی با سفوف مبدل می کنند و سفیان اندکی گوید که و اما لجن روای سهل است آنرا صبیان و مافوق ایشان بنوشند
 می کنند و چون بران قصد اسهال باشد باید که بر آتش بعد از درون از جین جوش دهند تا آنچه دران از جین صبی است جدا شود و آب تخم جاز از
 و غیره و در و با پیامه اول اسهال می آورد و چون بران اداست کرده شود و بدان الوقت آن گرد و بدان اغذای نماید و اسهال نیار و در طرب
 نماید و لاینا بدانی را که خون ایشان فاسد باشد و ایشان کسانی است که غذا بسیار خوردند و منضم گردد و فریب نشود و اما لجن بیشتر و اسهال
 آنست که شیر آن رقیق تر باشد و اکثر در طرب آنکه شیر آن غلیظ تر باشد و تفصیل منافع و مضار و اما لجن و طریق استعمال آن حسب معمول
 است و مؤلف و کتاب کبیر عظیم مسطور شده و اما انحراف عرق بیدست و اما انحراف الجلی عرق بیدست است و اما اختیار در خیار که
 ما و الرما و آب خاکستر مسطور شد و اما الزجاج مسطور نیست و اما الزهر هر لغت مصری و اما القداح را گویند و اما الشیر در آتش جو
 مسطور شد و اما الحسل اسم عربی است و پیونانی مالی قرطون و اور زمالی نامند و آن ساده و مرکب می باشد و ساده آن گرم و تر و
 جالی و لین و قاطع اخلاط الریه و منفع و منفع بلغم غلیظ و مقوی اعضای بامده و دافع امراض بارده و عصیانیه و دماغیه و ادجاء مغال
 قوی و در قرط شکم و اذیت ادویه قناله و ضعف حادث از جماع و سرخ و اورام ریه و موافق معده بار و وشی طعام و منمن بدن مدبول
 و جین و ستمعل و اکثر امراض مغنی و طریق ساختن آن که در امراض عصبی مثل فالج و لغوه و غیر آن و را ابتدا قبل از تنقیه داده می شود و نیست
 که شد یک تخم کبک چار و پنج شانه یک موم حصه بسوزد و از آتش فرو آورده بکار برند و بعضی نوشته اند که یک وزن عسل خالص را در دو وزن
 آب باران و آب صاف شیرین آبش ملایم طبع دهند و کف آنرا بردارند تا و و ثلث بماند پس صاف نموده نگاهدارند و عند الحاجة جریمه نمایند
 و بعضی در یک جزو شمشیر جزو آب می اندازند چون نصف می ماند صاف کرده میدهند و اگر عوض آب بعضی عرقیات مناسبه داخل کنند
 اولی است و این و اما الحسل ساده است و اگر مرکب خواهند بعضی با دویه مناسبه گرم و یا سرد و حسب عرض و مرض اضافه نمایند و قبول شیخ
 و اما الحسل که برای قویج سازند آنرا طبع بسیار دهند تا نفع آن کامل گردد و اما الاشیع طبع نفعی نماید و اما الحسل مفر گرم مزاج و صفراوی و اورام حار
 اسهال صحت آن ربوب ترش مقدار شربت آن تاسی شقال و اما القدر اح بفتح فاف و وال معله و الف و حای معله مراد عرق گل نارنج
 است که مانند گلاب عرق کشند و مشهور بر عرق بهار و در نارنج باید و اما القراطین و اما الحسل است و نیز و بعضی اسم خنثیون است
 و اما القطر آنی است که اندک کوزه سفال ترشح کند و اما الکافور بقول گیلانی آنی است که از درخت کافور سیلان می کند چون آنرا
 برای اخراج کافور شوق نمایند و آن زرد شبیه بر روی دوغون بلسان با سر می ست و بدان بدن و لباس و ظروف را خوشبو میکنند
 و بعضی گویند که کافور منقطع بچوب را چون صاف کنند این مائیت آنست و آن دوغون آنست گرم و خشک در سوم و روغن آن
 موافق افزایج بارده و بلاد بامده است بوسیدن آن مصدر گرم مزاج و مصلح آن بنفشه و اما اللحم یعنی آب گوشت بقول گیلانی
 آن چیزی است که در روح از ان قوت الکتاب نماید و خون کثرت پذیرد و خصوصاً از گوشت حوله جان و باید که با رطبه
 از یک گوشت سرخ قریب الحمد فربج نمایند و گویند بهتر آنست که بقرع و انبیک کشند و آن مقوی قلب و مغز و نصف را عاده

اما الحسل
 اما القدر اح
 اما القطر
 اما الکافور

اما القدر اح
 اما القطر
 اما الکافور

چراغی مانند آن صلی است و در نوعی باشد یکی معدنی که در معدن زیر جبهه می رسد و آن زبرجدی رنگ مائل سیاهی خاکسری می باشد و بعضی
 گدازه مریخ آن یک شقال تا دو شقال و گویند که آن مختلف اللون می باشد بعضی از آن سیاه سخت بعضی سفید ملام و بعضی خاکسری خط خطی و مریخ اول است
 و قسم دوم جواری که در بین سر بعضی می باشد و در مجموع افامی و حیات یافته نمی شود و چون آنرا از گوشت جدا کنند نرم مثل عذدی باشد و چون
 هوا بر آن رسد و خنجر مثل سنگی شود و فندر نیم صدف مائل بدمازی و خاکسری رنگ و بعضی سیاه با سه خط سفید و جلی نیری می باشد و شقال
 اصلی و جلی آنست که چون بر بار چوبی سیاه یا گوبو و مانند سفیدگر واند و چون مبالغه نمایند سیاه شود و سفیدی در آن نماند و امتحان دیگر آنکه
 چون در آب میوه در من چینی اندازند حرکت و دوران آید و گویند که هر دو نوع آن ملحق بر جرات می شوند و چون بر موضع گزیده مار نهند بچسبد
 به چون در شیر اندازند شیر را بنمزد و چون تمام جذب کند باز بچسبد و شیر را بنمزد و در وقت جذب سم رنگ آن متغیر گردد و چون در
 شیر اندازند سبب اصلی آید باطله آن هست سم مار قوی الاثر چنانچه جالینوس گفته مروی صادق مرالین خبر داده و برای عقرب گزیده و هموم
 دیگر ضعیف افضل و گویند که آن نافع گزیدن نمی است خاصه و گویند که خوردن آن و نهادن آن بر موضع جرات جت همه گزیده گی نافع
 و گویند که شرب آن سنگ شانه را بشکند و جالینوس منکر این فعل است و تعلیق آن نافع صدراع است و تعلیق خط آن سفید تر شمس و صدراع
 آنست مقدار شربت آن تا سه قوطی است مار و تاپه بفتح تیم و الف و ضم را می مملد و سکون و او و فتح تایی توانای و الف و فتح بای فارسی
 و او اسم بریناست مار می بیم و الف و کسر را می هندی و سکون یا می تخمائی آب درختی است مائل بدرویت و سفید و غلیظ بصاعت بر می زند
 و درخت او ستقیم مشابهدخت تاژ و از آن تخم تر و بر نهایت بلندی او برگها مثل برگهای بسیاری و در طبق بر آرد و در آن آب او عینه مثل
 بر آرد و در آن آب درخت تاژ و سندی است و آب مذکور سحر قوی و فائق از شراب و گرم و تر و گویند خشک و مره و تلخ و شیرین و شور
 هست تغیر البطل و سردی شانه نافع و پیران محتاج باصلاح آن نیستند و جوانان را باید که از ترشیدان فرار و نمایند مار میتر و بیم و الف و
 کسر را می مملد و سکون یا می تخمائی و ضم را می هندی و سکون و او اسم بل است مار لقیون اسم مثل است مار لیون لفتح بیم و
 الف و فتح نای همه و سکون را می مملد و ضم یا می تخمائی و سکون و او و نون یونانی خالالا و فردوس نامند و بفارسی کایر و دهفت برج
 و بلغت مغربی و جمید و گویند بزبان انگریزی مزین نامند و آن برگ نباتی است شیر دار و تیمی بقدر دشت ساق و سه قسم می باشد قسمی بزرگ
 برگ و سفید با رنگ شیشه بزرگ و زیتون این را انحصار خوانند و این را ذاتی ویداس نیز گویند و قسم دوم کوچک برگ و در در رنگ و از برگ
 زیتون کوچک تر و از برگ مور و بزرگ تر و ضخیم تر و این را بفارسی هفت برگ و شیرازی ششت رد نامند و قسم سوم را برگ سیاه و این
 تنال است و این را کالیون و خالالیون و خالالا و گویند و زیتون الارض را نیز نامند و بعضی نوشته اند که مار لیون نباتی است میان
 شوج و گیاه و شاخهای آن دراز و یکدیک شبر و برگ آن شیشه بزرگ و زیتون الا با یک ترانان و برزبان سوزش آرد و گویند برگ آن مانند برگ خرزهره الا این
 کوچک تر و آن مثل بادیلان در رنگ و دشت که بخت بچسبد و طعم آن حار و قوی که حلق را بگردد و آن در قوت مثل شرب است نفع سیاه قوی تر از شرب و در مستعمل قسم اول
 است برگ آن در خیال انظار نیست در قوت غریب شرب است استعمال آن بدون برگ و در جالینوس در قوت غریب شرب است استعمال آن نیست که برگ نیم بزرگ نمیدانند و در شانه
 در سرکه نمک انداخته و سه بار تهیدل سرکه نمایند پس شسته خشک کنند و نیم کوبند بار وغن با دوام چرب بکنند و گویند که آنرا در سرکه تند و یا سه وند
 تر کنند پس سرکه از آن و کوبند و پنجمین و سه مرتبه عمل نمایند پس با آب شسته در سایه خشک سازند بعد کوفته و برغن با دوام کت کرده در اندازند
 و وقت حاجت استعمال کنند باطله طبع آن گرم و خشک و در آخر صوم و شیخ الرئیس و غیره در چهارم نوشته اند و آن حاد و جالی و قوی و قشر
 و حرارت و تندی آن شده است و برگ جمیع اقسام آن هست بهق و برص و دیش و تو با تنها و یا با لگوکر و طلا می کویست و با عسل جفت
 پاک کردن چرک فردج و چرک و تخفیف جرب و تر و طبع خشک ریشه بسبب جوهر اکال محل بحفث خود و با موم و روغن جهت جرب نافع و

دو تاپه
فارسی

مار
لیون
مار لیون

مضمضه طبع آن خصوصاً قسم سیاه آن سکن در دندان است چون اندک از آن باغفل و قطع عموم بر دندان شکل و در دندان چسباند نیز سکن و جمع است
و آن قوی الاسهال است و سهل با صفر و رطوبات بلغمی و گرم شکم و نافع استسقای زنی کمی و در زنان ضعف کرده است خصوصاً برگ تر و تازه
آن که در هنگام گل آن اخذ نموده باشد و در سر که جهت کسودت آن بمستور و برکنند و خشک نمایند و مقداشش قیاط آنرا در یک نیم پل آب
جوش دهند تا ثلث آن باقی ماند صاف نموده بنوشند و اسهال حیات و صلا فترع نماید و خصوصاً یک اکسوفان از لادن و در طبع بود و نیز گوی و گاه
بست و در و درم آنرا در و جز و شراب تر کرده و دوماهی گدازند پس صاف کرده و دوماهی و گیری گدازند بعد از آن می آشامند جهت استسقا
و تهیه نفاس و حیف و آشامیدن طبع آن نافع عمر البول شدیدیست و بعضی گفته اند که آن سهل سودا و اخلاط بلغمی است و خصوصاً چون با
آن دو وزن آن فستق مخلوط سازند و بعضی یک مثقال آنرا با دو چند آن فستق ساینده با عسل قوم سرشته شیان می سازند و بنوشند
و این نیز اسهال می آورد و واجب است که اگر اراده اسهال با صفر باشد با آن سهلات و گریخت اعانت آن نم نمایند و اگر اراده بدان
اسهال سودا باشد مثل آن فعل کنند و آنچه مسلم سودا باشد بدان مخلوط نمایند و آنچه مسلم اسهال هر یک از اخلاط و اخراج اسهال گرم
شک او نیز سهله مناسبه و صلح هر یک هم نموده بیاشامند و نیز واجب است که آنرا بغیر اصلاح آن استعمال نکنند و اصلاح آن نوعی که بکرم میاید
بشراب نیز بود چنانچه غریب سطر شده و صاف کرده خشک سازند و تا ثلث درم از آن تنها بخورند که آن جهت استسقا و اخراج مایه است
صفاقی بالغ الفع است و گیلانی می نویسد که آن رطوبت جگر و جمع بدن را بخورد و آن صبح بکشد و آنرا نباید آشامید مگر مرطوب قوی البدن در
حال اعتدال فصول که نه گرم و نه سرد باشد و لعل و پیر و ضعیف و گرم مزاج را نباید داد و پیر قوی و کمال را باک نیست و چون اراده اخراج
نزد آب نمایند پس آنرا با پنج سوسن آنرا بخورنی و تو بال سس و در صاف و سنگ و سلیخ و نمک هندی و بلبله زرد و تخم کرفس بستانی و کاهنه فاستقین
و سنبل الطیب و صطک بیا میرزد با آب غنبل الشلب و ادیان مرقق بخورند و اگر درین آمیزش را شنبه نیز اضافه کنند اسهال با صفر کنند همچنین کسی که غنبل
باشد یا قوت آن ضعیف شده باشد آنرا نباید خوراند و بعضی روغن آن استعمال می کنند چنانچه در قوی طبری می آید و گویند که برگ این نبات اسهال
بلغم و صفر و از رطوبت از مستسقیان نماید چون اصلاح آن کنند و یک جزه آنرا با دو جزه فستقین آمیزند و با عسل مطبوخ خوب سازند و آن چهار
سواد سوداوی و بلغمی کند اگر تریه بدرد و فستقون و پوست بلبله کابی و گل سرخ و رب السوس و زیره سیاه و نمک هندی بدان اضافه نمایند
و مقدار شربت آن نیم درم برای قوی مزاجان است و صاحبان امزجه بارد و رطب بنفشه آن احتمال زیاده دارند و شربت آن با آب
مرق مذکوره و خیاض شرب اعلی است و طبری نوشته که ما زربون در غایت حرارت و یسوت است مزاج جوف شکم فاسدی کند و اسهال با صفر
و بلغم و صفر می نماید و اگر آنرا در سر که ترک کرد بر طحال نهند آنرا از غرگ داند و اصلاح آن چنان کنند که یک اوقیه آنرا در سه پل آب بپوشانند
تا یک پل آب بماند پس مایه صاف نموده یک اوقیه روغن باو ام بران ریخته با جوش دهند تا آنکه آب برود و روغن باقی ماند و ازین روغن
از دو درم تا پنج درم شفقی که در غایت خوت و تحمل باشد بنوشانند اسهال برزق نماید و ششیخ می فرماید که ما زربون با شراب بنوشانند هست
گزین هم و آن خصوصاً قسم سیاه آن هم فاسل است چنانکه با سونق جو بیا میرزد و با زیت جمع کنند مثل موش و سنگ و خنایر نماید و قسم
قابل لکی جهت مردم بوزن دو درم مثل یک پل قوی و اسهال نماید و قیض بن سن گوید که آنسانی آنرا بغیر اصلاح خورد و دارالم و کرب شدند
عارض گردید و بسیار است که شراب آن قوی میکند و اسهال جزی مثل غساله المعای نماید و صاحبان طوباط اکثر مثل شرب آنند و می ذوی الوارث
و البیوت و در بلغم گرم و فصل حار که غذا و سیمان خون باشد نباید خورد و شربت آن از دو دانگ تا یک درم است بعد اصلاح و تربیت و صاحب
منج نوشته که شربت در آن تا یک درم است و آن بغایت مضر جگر و مصلح آن فترع آن در سر که است چقدر و زبیر خشک کردن آن و بل
آن شهرم و در قانون نوشته که حدت آنرا بشکند بخیانیدن آن در سر که خشک نمودن و شربت فیسائیده آن فنش و خضات شربت

می گویند اگر چه در جاعل مساو باران باشند سوم آنکه آب سترط خوردن گوشت آنما نیز در گرانی و سبکی و تری و خشکی متوسط بود مانند گاو و اسب و آستر
و گنبد خاکی و مرغ خاکی و تیم و کلنگ و نظیر آن و اینها مساو باران می گویند اگر چه در زمین جاعل و انوب باشند و در باب برزخ و پیش
ستیز آنکه از جمله کلام جنس شماریم گرمی گویند که بر شل برزخ است میان جاعل و مساو باران و پیش میان مساو باران و انوب برزخ است
و نوشته اند که گوشت حیوانات جاعل و سی سرد و قاضی و حابس بول و مولد سرسام و افزاینده صفا است و انوب و سی کران ذکر نموده و میوه و صغرا
و چرب و شیرین و مقوی و دانغ با و مساو باران و سی بسیار بهتر و خوشتر و بنفشه و شیرین است و اندک گرم و مولدنی و اندکی چرب و مقوی و اندک
با و لک و صغرا دور می کند و هیچ گوشت لطیف تر و موافق تر بطبیعت انسانی از گوشت بز نیست و لهذا از ان مدت عمر سیری و تنفر نمی بخورد و خلط
ساز کج و گوشت جانور مرده و زهر خورده و بسیار لاغر و بسیار غریبه بر سیه و مر بعضی و حاله نهایت بدتر است نباید خورد و در چنده گوشت مرغ کران
ازاده و در پرند و بالعکس و سبک ترین گوشتها گوشت سرغن و راست و گوشت کرفی و بملکه کران و از ان کران تر سر و شانه و از ان پشست
و از ان سینه و از ان گردن و از ان کران تر سر و هر قدر که پائین سرین و از ان فرو و آید بدتر و کران باشد و نیز بعضی می نویسند که در گوشت
چهار پایه گوشت ماده بهتر است و در پرندگان گوشت نر و در اصناف هر نوعی از انواع حیوانات دنده گوشت قسمی که جبهه کوچک دارد و از پایه
اقسام آن نوع مفید است چنانکه میان فیل و گاو و جاموش و گوزن گوشت گوزن بهتر و میان شتر و گاو و میش و دینه گوشت بز لذیذ و بهتر و میان
هر قسمی از اقسام هر نوع چهار پایه آنکه خورده باشد بهتر است از بزرگ آن قسم چنانچه در و گوزن آنکه خورده باشد مفید است و گوشت هم نشاگفته
بهتر و قدری شور است و میان اقسام هر نوعی از انواع پرندگان قسمی که بزرگ جبهه و از باقی بهتر و هر قسمی که از اقسام نوعی از پرندگان خورده
که بزرگ باشد بهتر است چنانچه در دراج و لواء و شیر دراج بهتر است و میان و در راج آنکه بزرگ باشد بهتر و بد آنکه از خودن گوشت کران
و از گوشت چربی و از چربی استخوان و از استخوان مغز و از مغز استخوان می و بزرگی از دیگری ترتیب مذکور دیر مفهم است و گوشت ان کران
و از ان گردن و از ان سینه و از ان سر و از ان پا و از پرچم کرده و آنکه ده جگوار و بگویم برین فسق و بر بضم و گوشت میان تن از هیچ جانور ان
که درای ران تاشا نه است و بر بضم و گوشت حیوان نر از طرف بالا و بر بضم و گوشت ماده از طرف زیرین و گوشت ران و گردن از پرندگان
و بر بضم و گوشت میان و جود آنها متوسط در گرانی و سبکی و جانورانی که باز و رختانی می خوردند گوشت آنها خشک و تر است و گوشت جانوران
گوشت خورده فری آرد و قوت باه افزاید و گوشت ماهی خواران تلخه افزاید و شل و خوار با و باید و گوشت جانورانی که کنار آب می باشند
دائلا گوشت گوشت جانورانی که در آب می باشند از ان گوشت جانورانی که در خشه و ده می باشند و از ان گوشت خورده الای شت اما که سوزن می باشند و از ان گوشت آنها
که دندان قوی دارند و بسیاری دوند و از ان گوشت آنها که داند بنقار زده بجای کشیده خورند سبک است و نیز نوشته اند که گوشت از ستر که
سواهی سینه بزرگ مردان و گوشت پشت و از کمر پای بزنان خواه حامله خواه غیر حامله مناسب است و گوشت سر و باز و و گوشت
بصالح و روغن پنجه خوردن مردان قوت باه بخشد و خون دمی بفرزاید و ذکر حیوانات مردان ششی و مقوی و صبی و افزاینده دمی بران
سطح اشتها و افزاینده صغرا و همچنین حکم بجهنماست و خوردن گوشت در تنهایی نو و کلانی مشک کشت و قصور با ضمه و اسهال و بسیار
غریبه و ابدان بادی و صاحبان تمام روز خورنده و دالم المرض و سر و حقیق و خورنده بقولات و لکند و میوه با صغرا همیشه گوشت خوار را
گوشت در گوشت بدن پیوندد و گاهی ناخورنده و باگاه های خورنده را گوشت خورانیند امر آنها پدید آید و مصلح انواع گوشتها کلبه
که سر که هندی است و یا کجری و یا جوا که ریا سنا که است و خوردن کباب مقوی و باغ و صمن بدن و دفع در و پای اعضا و امراض لغری
و زهر است و باقی مزاج و مناخ و مضار گوشت هر حیوان در اسم آن حیوان مذکور شد و می شود و افعال و خواص این بقول طبای لیوان
در گوشت گذشت ما ساج اسم مغز سر است ما سار و هسم پوست دخت هندی است که عطاران بجای پوست پیچ انجاری و هندی

و از این
مذکور است

در خواص قائم مقام اوست و کذا در مزاج آن ماست بفتح سیم و الف و سکون سین موله و تائی فوقانی اسم فارسی است و حضرت و معربان صفات
 در ترکیقق و معربان صفات و لکن الحاض و دقائق و بیونانی امین و بهندی و بی گویند و آن شیر منهد است و بهترین آن ماست شیر گا و تازه خوب
 و بکوبیده اندک ترش است سرد و در دوم و در چند ترش تر و رقیق تر باشد سردی و تری آن زیاده و بقول گیلانی چون در تری افراط کند و از آن
 و سوسم کشیده باشد با وجود سردی مائل بخشکی میگردد و گویند که آن سرد و خشک است چون مسکه از آن گرفته باشد و در زیاده و تری و تهمل
 آن در بام گرم و مقطب ریاضت نیکوست و طرب و طبعی حرارت و لمیب و مسکن خشکی و معقوی باه گرم مزاجان بسبب ترطیب و نفخ و مناسبت بجهت
 بی بخت زیاده پیدا شود و با وجود آنکه نافع و معین بر امشاست و آن ستمیل بقضایت در حده نمی شود و مگر بعد غلبه غالب و حرارت مفید قوس
 بقول شیخ ماست مطبوخ حایل سال صفراوی و دومی است و جغرات ماست که دفع حیات و قی نماید چون و سوسم آن خوب کشیده
 باشد و چندان باشد که معرق گردد و غذائیت آن نسبت بدو غ که تخفیف نامند بسبب زیادتی و نهیت بیشتر و در سایر افعال قریب بدان مضرو
 مزاجان و موده بار و طبعی و ضعیف الحار و کثیف و دیر هضم و سدد و موله غلط خام و مضرت های غنی صلیق آن گلکند و صاحبین حاره و دمای
 تسخیل است و جالینوس و کتب بلا غذیه نوشته که ماست مضردندان نیست و آنرا مضرت از آن بهم رسد چون در مزاج طبیعی و مزاج غرض
 خود سرد زیاده باشد و هرگاه چنین باشد آنرا مضرت از آن لاحق شود و چنانچه آنرا از سایر اشعیای بارده لاحق می گردد و گویند که بالای جغرات را
 بر سر مالیدن طرب و بلغم و منوم و قائم مقام و روغن مغز تخم که دست افعال و خواص این بقول بهندیان در دوی مسطور شد و استو بیجی اسم
 بیجی است ماسقو و ون بفتح سیم و الف و فتح سین موله و فم و سکون و او و فم دال موله و سکون او و نون گویند اسم دوائی است که در ملک هند
 می روید و از دغای آورند شاخ و برگ آن شبیه بر یکمان و برگ آن از برگ یکمان عزیز تر قریب برگ سر و دود و در و نازک تر و در پوشیده
 بمشعل مندی و گل آن شبیه بیاسین و از آن طبعی تر مزاج آن گرم و خشک و در جمیع افعال قریب بسبب مندی و جهت خوشبو داخل و روغن
 می نمایند مخصوص برگ آن ماسقور الیقرون است ماس کلیدنا بفتح سیم و الف و سکون سین موله کسرات و لام و سکون بای تختانی و
 فتح تائی فوقانی و الف اسم سالپنی است ماسه بفتح اول اسم ریگ است ماسیت اسم گل کنول سفید است ماش بفتح سیم و الف و سکون شین
 معرب اسم عربی است و بی نیز و بفارسی نیز مشهور باشد و بیونانی اندامیون و اقل و بهندی سونگ نامند و بی معرب سنگ فارسی است
 کنون را حذت کرده و کاف فارسی را بیجی بدل کرده بیجی نامیده اند و نزد اطباء همین مراد است و آنچه بعضی مردم هند ماش می گویند مراد
 از آن اردی باشد و آن در فصل الف بارای موله مسطور شد با جمله سونگ غله معروف است و در اکثر بلاد و نیز الوجود و دانه آن کوچک در
 دانه کولانی پوست آن سبز تیره و غیر تیره و بعضی در در رنگ و بعضی سیاه شبیه بار و الا کوچک تر از آن و بهترین همه سبز تیره پس سیاه
 و سبز نیز در دست و دند و آن در بخت و دیر تر که از می گردد و مخصوص دانه زیره زرد و در ملک الموده قسم سیاه آنرا سبز بهتری دانند و مغز
 به سفید و قوت آن تا سه سال باقی می ماند و آن سرد و آنرا و ل و مائل بخشکی و گویند خشک و اول و فشر آن بار و معتدل در تری و خشکی
 و غیر فشر آن مائل بخشکی زیرا که در صحت آن زخمی است و گویند که پوست آن مرکب لغوی مائل گرمی و با هضم است و جوهر آن قریب با طلا
 است و نفخ آن مانند طلا نیست و اگر چه در آن اندکی نفخ است بلکه آن کمتر از پوست طلا و طلا نیست و طلا و طلا و طلا و طلا
 نیست و دمان سردی در دست لطیف تر از دشت صالح ترین خوب ماکوله است و کثیر غذا و موله غلط صالح و لیکن بطی الاخذ مخصوص فشر
 آن که پوست آنرا تا سه مرتبه با سفند زیرا که ملس و قوت تحلیل و جلا در پوست آنست و از اغذیه تابستان و بهار و بلا و حاره و صاحبان
 مزاج گرم و تپهای حاده حاره جهت آنکه مسکن حرارت و حدت و التهاب صفرا و خون است و مقوی عصب و اعضا و عصبانیه و
 قوت باصره و جهت در دسر حار و نزلات و درم لهات و سرفه و حیات حاره و امراض گرده نافع جهت آنکه موافق آنست و فشر آن

و چنانکه تنی پزیرایی روغن اودم زرد رنگ بشود و انداختن در روغن کن عمل و دوا سی یا افزایندی گویند و قسم کوچک آن را قی پزیرایی بسیار
دوست و فزاینده عقل و قوتی و گنگنی پتیا مانند و منی لونی شور مره و گنگنی پتیا این زرد رنگی باشد بلکه بقول مولف بخان آن تخم
نباتی است سندی و نبات آن را یک ساق و یک ساق قاست و شبیه به نبات و خن ساق آن لزان قوی تر و بزرگ آن بزرگ تر
و در طول و عرض زیاده و خوشه آن نیز بزرگ تر از آن و دانه آن بقدر روغن و خاک طولانی در سه پهلوی یعنی اندک پهن و سرخ تیره رنگ و
مغز آن سفید و در غلای اندک خشن و چند دانه هم پیوسته در غلای دیگر و طول خوشه و طعم آن با حدت و بعضی طبای دکن می نویسند که آن
و اسنانی است و دراز و اندک پهن پوست او سرخ و انداختن زرد و ابل سفیدی و نبات لونی ساق یعنی بل می شود و نیمه و پر شلخ نبات او
در صحرای غیر صحرا هم می شود و برگش شبیه برگ توت کبکین کنگرایی برگ مثل گنگنی باریک تر از آن و از بزرگ توت گردی شود و میوه او مانند گودی و خوشه
دار چوبه بر شش می شود و به شقوق و اثر کون بر روی زمین و در هر شقی دو یا سه تخم موصوف و در او از فصل تابستان می رسد و در دوسم
است بزرگ و کوچک و مستعمل همان تخم است خواه از خر و باشد و یا بزرگ و حکیم شریف خان نوشته اند که آن دانه الیست مثل عنب الثعلب
و دراز و اندکی کوچک خیاره و دراز بالا پوست سبز و از اندون اندکی سرخ و از درون دانه تمامی باریک طولانی می بر آیند سرخی مایل گرم و خشک
در سوم و گویند گرم در سوم و خشک در دوم و با طوبت فضلیه و بعضی تر در اول دانسته اند خوردن آن جهت تقویت و بارخ و قوت حافظه و بین
و در مفاصل و نفوس و عرق النساء و وجع درک و زانو و امراض بار و طب و باغی و عصبانی مثل فالج و لقوه و تشنج و جهت سرنه و ضنوق
و تقویت معده و هاشمه و اشتها و طعام و جگر و باه و رفع ضعف آنمانافع و سقوط آن مفید لیس و در او دایه ضعف باه مستعمل و مسک و قطع برص
و سایر امراض بلخی است و نیز و مندیان تلخ و تیز و گرم و ملین و گوارنده و دافع باد و بلغم و تکی نفس و سرفه و افزاینده قوت مدرک و حافظه و آن
را بچندین روش استعمال می کنند چنانچه روز اول یک دانه بخورند و در دوم و دانه و سوم سه دانه و همچنین تا چهل روز هر روز یک یک دانه
افزایند و تا روز پنجم چهل دانه برسند و بعد از آن باز بتدریج یک یک دانه کم کنند تا در چهل روز دیگر یک دانه باز برسند و دیگر آنکه از یک دانه
شروع نموده تا هشت روز یک دانه بخورند و بعد از آن تا دوازدهم به هشت دانه رسد و بعد از آن هر روز بر هشت دانه و دوازدهم تا هشت دانه رسد و بعد از آن
از ترشی و جغرات و تریب و کف و بیرون و خردل و مانند آن و از جماع پرهیز نمایند که روشنی دل فزاید و حفظ صحت نماید و قوت زیاد شود و
پرده نوع بینی دفع کند و اگر دانه های او را در روغن گاو خالص بریان سازند و هر روز از آن یک کت و ست بخورند آفت ز قوت در جماع شود
که در قیاس بخورند و اگر در شیر گاو ساه جوشانند هجرت بسته مسکه از آن بشانند و از سفید دم تا هشت دم ازین مسکه با شیر برنج بخورند موی را
سازد و موی سفید دیگر نرود و اگر در شرب سه شبیه در روغن گاو بریان ساخته تا چهل و یک روز بخورند و از آنچه بالا منکر شده بر سر کنند
عنی مردگر و اگر در شیر با شغال ترک ده سه روز متواتر زن بخورند و شوقش بسته شود چنانچه مردی دیگر بران قادر نتواند شد و اگر در روغن
غوک ترک ده روغن کشند بر قصب طرا کنند باه افزاید و امساک نماید و عنی مردگر و اگر چهل روز در بول زق ترکند و بیش روغن
کشند بر موی صاف بماند تا هشت و یک روز رنگ اصلی با ناید و خوب است و اگر مردی و کاف شوقش بسته باشد درده شیر برنج گاو و یک سیر
مال گنگنی بخورند چنانچه تمام شیر جذب شود و هر روز هفت دانه از آن بار و روغن گاو تا هشت و یک روز بخورند و جماع نکنند انشاء الله تعالی
کشاده شود و بر بست روغن مال گنگنی در کت دست مالیدن روشنی صحرای دایه و بر عضو با گرفته و تشنج مایه با تشنک نمید نمودن متواتر
مالیدن صحت بخشد و گویند که خوردن روغن آن مقدار اقلیل فساد و با و روغن و تقویت مفاصل و در دوسم و در سینه و سفید و تلخ و بسیار گرم
است صحرای بار و مکن و عقل و فهم و حافظه بفرایدا بکمال با مرض بار و مفید است و مالش آن جهت فالج و لقوه و تشنج و طوبی و امراض
ذکر کرده و به ستور یکید بدان و نیز مالیدن آن جهت تقویت باه و مؤثر و خوردن روغن آن نیز بدین دستور که روز اول بسیار

قلیل یعنی بقدریک جبهه و اکثر ازان بارگ تنبول و روز دفع اندک ازان زیاد و روز سوم نیز اندک زیاد و همچنین با یکدیگر که مواظقت نماید
و ضرر نرساند جهت تقویت باه و زیادتی اشتها بسیار مفید و گویند مالش بر روغن آن که در آخر چهارشنبه ماه صفر گرفته باشد جهت رفع جذام
و خوردن آن تا مدت بیست و یک روز و از آنجا که بر همه کردن جهت جذام مفید و در هر یک از شب چهارده ماه شب چهارشنبه واقع
شود و در آن شب روغن آن بکشد و بوقت حاجت در چشم کشد از چشم غیر پنهان شوند و او همه را ببیند و اگر در غره ماه که روز یکشنبه واقع
شود و روغن کشیده ازان روغن و دوده بستاند و در چشم کشد گویند که مال مدفون مویا گرد و در بعضی کتب هندی نوشته که آن جهت تب
باریک و کف و جستی اندام و فساد خون و صفرا نافع است و محلل ریاح و دفع خازیر و غدد و سله و جرب و حکم و کج امراض بارده و مزمنه
نافع بهر طریق که استعمال نمایند با کمال هندیان در توصیف دواهای مذکور بسیار کرده اند و در خواص آن در سالها نوشته اند و از او جلیل
القدر ایشان است لیکن مضر گرم مزاج و در فصل و بلد حار و امان و مصدع هضم و امیروات است و چون حار حاد است اکثر ضرری رساند
چنانچه گویند که چند کس از خوردن آن ضرر یافتند و بعضی هلاک گردید پس اولی اجتناب از استعمال آنست خصوصا از داخل و نیز روغن آن را در غنما
جوب دیگر بدین طریق می گیرند که در یک نافه آن آب پر کرده و بر سر آن پارچه صفتی پاکیزه بسته بر سر آتش گذارند و تا آنقدر که خواهند کوفته
بر آن پارچه بکشد و در سر آن را برپوش بپوشند تا بخار در آن مجتمع گردد بعد از یک دو ساعت برداشته و کمر که همیشه لایه پارچه میباشند آنچرخون
از آن بر آید اخذ نمایند و مرتبه دیگر نیز به دستور بعمل آورند تا دیگر روغن در آن نماند و این بهترین طرق آنست و آمل هندیان بر آوردن
روغن مال کلنگی بدین گونه نوشته اند که مال کلنگی را نیم کوفته و کمی که پاسب کرده سروا بدوزند و در ظرف مسی گذاشته زیر آن آتش انباشت
و فروزند و بالای کیسه سنگ گران نهند روغن ازان جاری خواهد شد گرفته باشند و نمک دارند و بکار برند مالمالی هم درون است
مال کلنگی یا زاج الاسا که است مالوسی بیم و الف و فنج لام و کسروا و سکون بای تخمائی اسم سریدی و تریسپاه است مالیطولان
هم ترنج است مالی شهید را گویند مالیا بفتح تیم و الف و کسروا و فنج بای تخمائی و الف و مالیا یوس بعضی آنرا مران دانسته اند و
بولس گفته و شقی است که در بلاد شام می شود آتشامیدن برگ آن دفع سمیت افی و طلالی پوست سوخته آن را فنج برص و خوردن
بروده خوب آن کشنده است حکیم عبد الهید در حاشیه تحفه نوشته که آنرا بهندی اکل نماند برگ آن شبیه برگ بادام و گل آن سفید است
و خوب آنرا خوب حیات و اند چون بچ آنرا سائیده ببار گزیده بخورانند دفع سمیت آن نماید و جهت هیض نیز نافع و دفع غلط سخی غذا
سعی بقی می نمایند مالیس انوباسم شجار است مالیطولس اکل الملک است مالیا اطرین بفتح تیم و الف و کسروا و سکون بای تخمائی
و فنج قاف و رای حله و الف و ضم طای حله و سکون نون لغت یونانی است یعنی مال اهل زیر که مالی یعنی عمل و قرطین یعنی مال یعنی آب است
و آن در مال لسل مسطور است و درازی و در حادی کیه نوشته است که آنرا بیانی است که آنرا بیانی است که آنرا بیانی است که آنرا بیانی است
ما قری اسم انبه است ماس اسم ساس است ماموق اسم نبیه است مامون اسم حاشاست مامنا بیم و الف و کسروا دوم
دفع نون و الف اسم کایس است مایثا بفتح تیم و الف و کسروا ثانی و سکون بای تخمائی و فنج قاف و الف اسم نطی است و آنرا همینا
نیز نماند و بیوانی حلا و نیون و غلوفن گویند و آن نباتی است شبیه بنفشه مرقن و برگ آن مائل به سفیدی و بازو اند شبیه باره و مرغوب
و باطلوبت چسبیده و گل آن زرد و مانند بنفشه مرقن و تند و تلخ و سرد و پر آب و آن نیز مانند آن در فلان نخی شبیه بخلات آن که در قردون
می باشد و تخم مایثا بقدر که بخواهد سیاه و شاخهای بنفشه مرقن در درستان می ریزد و در بهار عودی کند بخلات مایثا که اثری ازان در ظاهر نمی ماند
و در سلطان نمر مایثا می رسد و صاحب جراح گفته که نبات مایثا نباتی معروف مغروش بر زمین است که آنرا بفارسی میروانند و بهترین آن
آنست که در تیغ می باشد و آن اسم موضعی است در شام و در فارس نیز می روید و از عصاره برگ نبات آن یعنی

مال کلنگی یا زاج الاسا که است مالوسی بیم و الف و فنج لام و کسروا و سکون بای تخمائی اسم سریدی و تریسپاه است مالیطولان هم ترنج است مالی شهید را گویند مالیا بفتح تیم و الف و کسروا و فنج بای تخمائی و الف و مالیا یوس بعضی آنرا مران دانسته اند و بولس گفته و شقی است که در بلاد شام می شود آتشامیدن برگ آن دفع سمیت افی و طلالی پوست سوخته آن را فنج برص و خوردن بروده خوب آن کشنده است حکیم عبد الهید در حاشیه تحفه نوشته که آنرا بهندی اکل نماند برگ آن شبیه برگ بادام و گل آن سفید است و خوب آنرا خوب حیات و اند چون بچ آنرا سائیده ببار گزیده بخورانند دفع سمیت آن نماید و جهت هیض نیز نافع و دفع غلط سخی غذا سعی بقی می نمایند مالیس انوباسم شجار است مالیطولس اکل الملک است مالیا اطرین بفتح تیم و الف و کسروا و سکون بای تخمائی و فنج قاف و رای حله و الف و ضم طای حله و سکون نون لغت یونانی است یعنی مال اهل زیر که مالی یعنی عمل و قرطین یعنی مال یعنی آب است و آن در مال لسل مسطور است و درازی و در حادی کیه نوشته است که آنرا بیانی است که آنرا بیانی است که آنرا بیانی است

[illegible]

ایمان و اجابہ

و شقی ناخن و شقی انیس نوشته که طبع آن گرم و خشک و ساخر دوم است و مجلا و شقی و جالینوس گفته که آن بقیات عا و ترازد و جرب است و چون
 آنرا بر جلد نهند برست بسوزند و قطع ناخنهای برسی و تنقیه آنها از آن نماید و چون بصره آن سحر و نمایند از خنجرین فضلات و باغی را جاری
 بکنند که بسیار گرم است و لذت آنرا دارا کنند که آنرا در هر یک سوم از حرارت و سبب است نهاده شود و زرد چوب و دوم و دیستوری و سس
 بیان کرده که این نبات با چون بکوبند و آب آن برآورند و مسل بکشد و نظرت سی بر افکند و جوش دهد و نکاح آن بصرا نیز گرداند و گاهی پنج
 و یک و ثمر آنرا در ابتدای تابستان افزوده عصاره آن می گیرند و در سایه نگاه می دارند تا آنکه غلیظ گردد و بعد از آن اقراص می سازند و بر
 سوزده که کمال می نمایند تقویت بصری کند و گویند که در آن جلای است که بصرا نیز کند و جلای بیاض از چشم نماید و از الزله و طوبیت غلیظ از آن
 کنه مخصوص بصیر آن و آن جالب طوبیت غلیظ و فضلیه از سر و شقی فضول و دماغ است و مضمضه بصیر آن نافع در درد دندان است و چون عصیر
 آن طلا نمایند سفیدی ناخن را ببرد و شرب پیچ آن نافع بر تان و حقه آن مفید منصف است و گیلانی گوید که نملود آن با شرباب نافه نمل است و سحر
 آن با عمل جهت تنقیه دماغ و نکاح آن جالی بیاض و ناخن و نافع طلعت بصیر و غایتین آن مفید در دندان و آفتابیدن پنج آن با انیسون
 و شرب جهت بر تان سدی نافع و باید که هفت روز بخورند و آن جهت تحلیل ریا ح غلیظ و زیر و خص وادار و بول مفید و طلای آن جهت
 انقلاب رحم و درم بوا سیرنی تبط و با عمل یا سر که جهت برص ناخن و کلفت و برص و جرب و رنغ آنرا جلد نافع و گویند بصیر کرده و مصلح آن عمل
 مقدار شرب آن تا نیم شقال بل آن بوزن آن زرد چوب و نصف آن مرکب مان پیچ و بفتح نیم و الف و سکون نون و فتح بای فارسی و سکون
 سین و هله و هم بای فارسی ثانی و سکون واد و اسم دار هلدست و بر صنیاد نیز گویند مان پیچ نیم و الف و دخای نون و سکون دال هندی هم آسم
 است که در آن جنس غلظت و با برنج خصوصاً چینه گرد و آب برنج را پیچ هم مانند و گشت و نرزد و هندیان سر و قاضی و ششی و مصلح و عدل
 با و دغ و صفر و نرم کننده رنگهای احضا و دغ چپ صفا و ی بلخی و سکون اعیاست و اگر از برنج و مونگ و تور و گلگنی جمع نموده گیرند جهت
 امراض شکم و افتقار و زردی ناخن چشم که بسبب بیماری شود و نافع و مصلح خون فاسد و از برنج و گلگنی و مونگ و نخود و جو باد و بیا ربهای سینه
 را نافع و ششی و عجیب و در بدن افاده گرمی می کنند و عرق آرد و بستی گوش و سبوسه سر زائل کند و بدن را سبک سازد و همه احتیاجات بخشد و
 تشنگی تب ببرد و با و صفر و کف را نیز براید و از برنج و ششی و گلگنی و سنا و نون نیز غذا می پزند و جهت ششی و عجیب و دغ سوزش شکم و
 بقراری تشنگی و لاغری که از امراض شود و بیا ربهای شکم نیز مانند و ی تلخ هم کما در پوست مان و ک بفتح نیم و الف و دخای نون
 و هم دال هندی و سکون واد و کاف نام غوک قسمی از ابرک که بزرگ غوک باشد مان و ک بفتح نیم و الف و دخای نون و کسر
 میم میشود و دخای با و سکون یا بی تحتانی گویند که از قسم زرب است و نیتی بر تها و سر و شقی و مان و ک بفتح نیم و الف و دخای نون و کسر
 می باشد و اگر تا سینی بدن را رنگ و رونق بخشد و جرب و نرم گرداند و در کما تجایی سر و شقی بدن که از اثر او پیدا شود و در بماند و در شستی
 و در شتی یعنی از خوردن این دوا در خواندن علم قوت نظیة بخونی شود و نوشده یعنی دراد و بیا ربهای این دوا سرد است می گویند و آن
 گرم و خشک و در دوم دغ امراض می و شقی و کسر و تب و سید و کف یعنی تبی که گوشت را گیر و مانس بفتح نیم و الف و فتح نون و سکون سین
 سوز هندی هم دال نسل است مانس رو هنی نیم و الف و نون خنی و سکون سین و هم رای هله واد و بول و کسر واد و نون و سکون یا بی تحتانی
 و دای هندی است سسبل و دغ فساد با و صفر و بلغم و بی مان سر و نون نام دغی هندی است بار آن در نون گرم برگ
 آن بقدر ایک فلفل در برگ بان خوردن نافع ضیق نفس است مانسی بفتح نیم و الف و دخای نون و کسر سین و هم دال نسل یا بی تحتانی
 هم با هم است مانکس بفتح نیم و الف و فتح نون و سکون کف هم یا قوت است نرزد و هندیان شیرین در سالی است و با و صفر از ازل
 کند و افعال و خواص آن بقول گوینان و یا قوت خواهد آمد مانکس با سفیدی نیم و الف و دخای نون و سکون کاف فارسی و فتح شین

ان کما

در شستی

در شستی

در شستی

در شستی

می کنند و آنرا انواع بسیار است بعضی را می خاص رسد اکثری را نیست و تعداد آن غیر خالق انام جل اسم کسی می داند و کبر و عظم جنبه های گیاه حیوان
 آبی است پنج حیوان بری نمی رسد و از انواع او آنست که یک طرف از وطن سر و دنیا آن مدرک نمی شود و همه آن در آبهای ماند و آب
 را استنشاق می نماید چنانچه حیوان بری استنشاق هوا یعنی می نماید و از آن مسوی قصبه رویه
 می رسد و آب استنشاق آب با صد اغ خودی کند پس این را آب در تولید روح حیوانی بقلب قائم مقام هوای می گرد و نسیم بری چون
 بمای رسد و آن بر زمین خارج از آب باشد در ساعتی آنرا هلاک کند چنانچه آب در دماغ حیوان برمی که برسد و آن در آب باشد هلاک میگرد
 و با آنچه آن سیر نمی شود و از کثرت خوردن سبب سردی مزاج معده آن و قرب او از زبان آن و آنرا گردن نیست و نه آواز و نه ری چنانچه
 بسیار اطفال و چهل روزه و شتر مرغ را رخ نیست و ماهیان کوچک از ماهیان بزرگ می گیرند و آب سطوح و آب قلیل که در آن ماهیان
 بزرگ نگذرد طلب می کنند و ماهی شدید حرکت که در آن است هر آنکه قوت محو که آن مملکت واحد جاری می شود و بسوی اعضا منتقسم می شود
 و همچنین در آب بعضی از ماهیان بخفتی نرماده متولد می گردد و بعضی بغیر آن از گل و یارک پیدا می شود و در جنبه های سفیدی و در دره
 نمی باشد بلکه یک رنگ بود و بعضی از آن شکل مار و غیر آن می باشد و آنچه از آن در آب شیرین باشد آنرا زبان و دماغ می باشد و آنچه در آب
 شور بود چنین نیست و نوعی از آن در بحر روم یافته می شود و صغیر است بقدر یک ذراع و آنرا است که گویند چون آنرا بگیرند و بر زمین بگذرانند
 بر سرعت نمی رود بلکه زانی اضطراب و حرکت می کند تا آنکه اگر آنرا بپای کوچک قطع کنند هر پاره آن جدا جدا حرکت می نماید حتی که اگر قطعه آن بر
 آتش گذارند از آن جبهه و اگر درونیک اندازند و سر دیگر را آتش بندند فلان از آن بیرون نیاید حرکت می کند تا آنکه تمام بخته شود و اگر
 هزار قطعه آن کنند نوعی از آنست که حرکت بجزی است و آن در مقام خود سطوح شود و در یک است و بجزی نوعی ماهی بسیار بزرگ بقدر یک صد و نود
 ذراع در طول و دست ذراع در عرض به هم می رسد و دهن و بینی آن بر پشت و میان هر دو نشانه است و در هنگام نفس کشیدن مانند فواره
 بسیار بزرگ بقدر رناره کوچک آب از بینی آن می جهد و مردم آن بعد از اصیدی کنند چون روغن بسیار دارد و گوشت تمام بدن آن روغن نیست
 آنرا پاره پاره نموده در دیگهای بزرگ بر آتش روغن آنرا گذاشته و در ظرفی جوی که پیچ نامند کرده با طرانی می برند و در چراغ و شعل روشن میکنند
 و غیر سر آن سفید پرده پرده نرم لطیف است آنرا گذاشته برای امراض می سازند و روشنی آن سفید مائل ببنری می باشد و گویند که خوردن غیر
 آن جست سل و قروح سین و عجب آن نافع است با چهل حال ماهی مختلف می باشد بحسب بناس آن بحسب خفت و قتل آن و صغر و عظم جنبه آن
 و خوشبو و نه چوست آن و جدوت آب و در دوات آب آن و مکان آن از بکار داوود یکبار و صغار و انهار و حوضها و اجسام که در آن می ماند و جدوت
 غذا و در دوات غذای آن و باعتبار صنعت آن از شتی و قلی و لیخ و تقیر و تلخ و باعتبار رنگ آن از سفیدی و زردی و سیاهی و غیره و سپس
 بهترین آنها را در اجناس افضل آن شبیه است پس با لینی پس مارا می پس کند و فرستوگ پس طریخ تازه پس لینی پس تیاج بکری و زایم
 و شحم هر دوری است و شیخ الرئیس بعد شنبوط ورافعیات اول لینی پس مارا می نوشته و گفته که در تیاج بکری پاک نیست و دره و ششم
 هر دو لطیف اند و اما کنند مارا می هر دو جید اند و فرسیدن بسیار نیکوست هر یک از این اسباب جای خود را سطوح شد و اما در کانه ها پس نمی یابند
 در مکان مخفی بسیار سنگرینه بعد رملی در ریگ از سطوح تجارت آبهای شیرین پاک صاف بسیار نیز جیان و جاری بر سنگرینه و بر ریگ
 که بعد از بلد باشد و در آن قافورات و گل سیاه نبوده و مانند جله و فرات و جیون و سیحون و امثال اینها باشد و بطیخه و اجامیه و
 نرینه نباشد و از انحرافات مفا که از نمری آب به آن نرسد و نه در آن چشما باشد افضل است از هیچ انواع ماهی نه رانی که آب آنها
 اندک و جریانی از ضعیف باشد و در قرب بلاد بگذرد و در آن قافورات و در کما افتد و یا آب آنها ایستاده و گل سیاه به در آن
 بسیار بود پس آن موی است و اما آنچه در داوود بزرگ و غیره در درواضه از کج و مقلب باشد آن قریب از جوده نیک رنگ

خوشبو که سهک است و آنچه در بحر می باشد که یک جانب از هر دو جانب او نه عظیم متصل بود پس مطالب بر آن جمیع آن نه باشد بسبب غلبه بر آن
آن که اگر آنکه در بحر می باشد که یک جانب او نه عظیم متصل بود پس مطالب بر آن جمیع آن نه باشد بسبب غلبه بر آن
بود بسبب لطافت آب آن و حرارت و ملوحت آن و افضل اقسام بحری آنست که در لجه بحره ماند و آنچه در آب کشوفند تحت و درین موانع
مانند بهتر است از آنچه بخلات این باشد و مایه آب کشوفند شد بدینجهان و آنکه سرعت متعفن نشود و بعد از خارج آن از آب و نه سهک بدو و نه غلیظ
الذات بود بهتر است و آنچه در آب مضطرب که اکثر المتوج باشد آن بدو است بدو و متراض بود از آنچه در آب ایستاده می ماند و مایه بحری فاضل لطیف
الحکم است لایسا چون مازای آن شطوط صخری و رملی بود و لجه از یک کثیر از اینست است و آنچه از بحار بسوی آنها شیرین آید کثیر الریاضت و لایسا
جیدست و مایه جید کثری باشد در لایحه و اجام و آب ایستاده و آنچه در آن گل سیاه و عکر و کدورت و فضول بسیار بود و هر قدر که آب در آن کثیف
باشد مایه آن نیز نجسین باشد و اما در آنکه مایه آن نیز نجسین باشد و اما در آنکه مایه آن نیز نجسین باشد و اما در آنکه مایه آن نیز نجسین باشد و اما در آنکه مایه آن نیز نجسین باشد
و حکم موتی و اصل نبات روید نماید و آنکه سبب جدا آن پس از آن که یک کبرک بزرگ بغایت نبات و لونه ظلم بود زیرا که لونه سبب
مزاج و بدن است بهضم نمکی و باور و آنکه از آنکه سبب جدا آن پس از آن که یک کبرک بزرگ بغایت نبات و لونه ظلم بود زیرا که لونه سبب
دوست بود و گوایه کثرت است و نه غلیظ بود و نه بدینجهان را بهای موصوفه و عظیم آنچه و سخت گوشت روی است بسبب کثرت فضول و غلیظ
و عسر الانضمام و نجسین سهک الحکم و قلس الذات و آنچه در آب غیر عطر الذات است بود و نه غلیظ و نه شحم معنی فریب و نه حریف باشد بهتر است
و منقطع است بهای بر شیت سیاه آنکه کثیر از فضول است و افضل اقسام سبب یکم آنست که مقدار آن غرض باشد زیرا که صغر آن تدارک صلابت
کمر آن می نماید چه معلوم است که حیوان صغیر لیس الطیب و کبر لیس الطیب می باشد و از هر گوشت آنست که بزرگ بود و متوسط بود و آنچه از آن
بسیار که یک و یا سیاه باشد بسیار روی است و نجسین بسیار فریب از آنکه مایه سبب یکم سو بدتر از تازه آنست بهر آنکه تلک اصلاح آن
و لطیف آن می کند و بهترین صخری آنست که در یک پوست که یک فلس متوسط در صغر و کبر و فریبی و لا غری لذیذ باوصاف مذکوره باشد
و گاه جید از آن شناخته می شود باین طور که در گوشت آن زیاده حدت و حرارت نباشد و باطله و غالب بر کم آن پس از آن در لذت
بهتر باشد و گویند در صخری است و آنچه که بهای بود آن بسیار عسر الانضمام است و باطله و بهترین آن تازه و قریب باشد به صید است و باید که مایه
رافع بکنند و نه منع کنند از انضمام آب بلکه بگذارند تا آنکه غلبه میرود و افضل طریق غرض آن مایه جهت ترطیب بدن بطور سفید مایه است پس
مشوی رتبه و اما مسئله بر دغن مع ابا بر برای صاحبان مده قوی نمیکند و بهنگام قلی آن حذر کنند از آنکه سر پوش بر آن بند کنند
و آن گرم در ظرف سبی باشد و مشوی در غذایت زیاده و نه زودل یعنی ترست و مطبوع باشد و افضل طبع آن آنست که آب را نیز تا جوش
آید پس در آن مایه اندازند و اما مایه شیرین آن آنست که تازه باشد و قریب العمد بملح بود و بهترین آن مقور بخل می معض بهر که و
توابعی است و آبی که در آن مایه شور بوشانند و خصوصاً جری موج شدید الشقیه است و در صحنای بحرفی افتد و رازی گفته که بهترین
مایه آنست که لذیذ تر و در سهک کثیر باشد اما حاصل بهترین همه مایه رضراخی است و از رانی و هر مایه صخری لطیف و دیگر که در آبهای
شیرین سهک خوش گوشت تر باشد آن بهیچ و در روی سهک و عکر و صخری نامند و اگر یک کدر و همیشه جاری و کشوفند باشد و باد
بر آن وزد و مخون یا بر مقدار آن در زیر لجه و کوچکی متوسط و سرج کور و فلس آن باید از آنکه آن بزرگ غائله که باشد سهک بسیار باشد و پشت آن
مستطط بسیار یا خطوط سیاه مائل به زنی و شکل آن سفید و در زمان روز صید شده باشد و شب مانده آن زبون زیرا که گوشت آن بسیار لطیف
و نازک است زود فاسدی گردد و اگر آنکه از آنکه مایه از رضراخی مایه شبوط و لاری و اشال ایستاد و مایه در مایه شود که در لجه
و یا سواصل که زمین آن سنگستان باشد بهتر و تلک و لونه از مایه آب شیرین است و از اقسام آن مایه حلوا و مایه آبوس که در نواح

سیلان همی رسد و شاه ماهی که در کجی طبرستان صید می کنند و در ولایت ایران قزل آلا که منقطه بسرخ می ست و اسلف که پشت آن سبز و شکم آن سفید و در هند و بومبول و ماشر و در بنگاله لمبه و لیکن لمبه بسیار چرب گوشت آن نانک و گرم و باسکوت بسیار است اما لذیذ و امثال اینها و آبکله در دریای و مکان و لکه در آن چشمه و مانر و باربر ساحل دریا واقع است نوع ماهی خوب نیک رنگ خوشبو کم سهکوت می شود بهتر از انواع دیگر در آنجا و همچنین بحسب بود و نبود و فصل و اراضی نیز مختلف می باشد در لطافت و کثافت و لذت و عدم آن و بدترین ماهیهای قنوت و کوه و الما و چشمه های کوچک و زمینهای پست و آبهای کثیف متعفن است که جاری نمیشد و همیشه ایستاده باشد و همچنین ماهیهای بسیار بزرگ و یا بسیار کوچک و پر خار و در مزاج ماهی اختلاف بسیار است چنانچه گویند که مطلق تازه آن سرد در اول و تدریجاً گرم و بعضی از آن مانند کوسج و تیاج و مار ماهی و روبیان و لمبه گرم و ترو ماهی نمری آب شیرین سرد و تازه از ماهی بخری آب شور است و نمک سود در نوع گرم و مائل غشلی است خصوص قدیم که نمک سود گرم و خشک است و سریش الریس نوشته که حمه ماهی بار و طرب است و لیکن بعضی از آنخن بغیاس مزاج ماهی است یعنی برودت بعضی ماهی کم است نسبت به بعضی ماهی مثل کوسج و جری و مار ماهی و ماهی شور عاریس است و این بسبب اکتساب گرمی و خشکی از نمک بود و هر قدر که نمک شود حرارت و سیوست در آن زیاد گردد و آب ماهی شور مشابه آبکاه است در هیچ احوال آن و لیکن آنی گفته که غالب بر مزاج ماهی برودت و رطوبت در اول و درجه دوم است خصوصاً تازه آن و ماهی خشک کرده در خشکی زیاد و اگر جاریا پس یافته شود غریب است و بعضی آن نسبت به بعضی آن متفاوت بود پس ماهی بخری از نمری است و گویند که گرم در دوم و تدریجاً سرد است و بعضی سرد در دوم و معتدل در رطوبت دانسته اند و گویند معتدل و سرد است لیکن بعضی آنخن از بعضی است در مزاج خود مثل ماهیان مذکوره لیکن مار ماهی در برودت و طوبت کم از حمه است و بر جری برودت و رطوبت غالب است بجلات انواع دیگر و گویند که عام ماهی سرد تر است و از آن اخلاط غریبه متولد شود و اکثر آن بلغمی است و معده و جگر از احاطه آن بسوی خون صرف و از هضم حید عاجز بود و لا سیاجون بر خوردن آن ادمان نمایند و محقر سرد و خشک است و طریح گرم و خشک و تلخ گرم و خشک و در دوم و همچنین روبیان و حمه و گویند که کباب با تش بریان کرده تازه آن تبه و سکه بر معده است از آنچه در روغن بریان کرده باشند و سریش الهضم و صلیح الکیوس و طرب و سمن و مولد منی و شیر و پیچ کرده و در گرم مزاج می پی و منقطع و صلیح اخلاط حاره و جهت تصفیه و نرمی قصبه ریه و قرحه آن و سل و ذوق و صرف خشک و ضعف جگر و کرده حارین و یرقان و زحیر و نقص حار و کباب آن با آب غوره و ساق جهت اسهال صفراوی و دمووی مجرب و طبعی ماهی پانی با سر که جهت صماجان امراض حاره و گرم مزاجان و با تخم که جهت مویج یعنی شدت حرارت و تسکین حدت آن و فساد خون احتراق و خوردن ماهی تازه بریان یا پیا تازه سبز و آشامیدن شراب معتدل بعد از آن مولد منی و نطفه و آشامیدن شور باقی آن جهت زهرهای مشرب و مملو و مده و مدامت آن جهت دفع زهر اشناخ و در رنگ و بوی آن گزیده و آنچه در آرد و ملوت کرده بر روغن بریان نموده باشند و خشکی بسیار آرد و دوزیر از معده گذر و دوری است بهر آنکه با آرد غلظت آن زیاد گردد و خوردن ماهی بسیار لیان بعد از آن قی کردن آب نیم گرم و غسل بکنجین و آب طیوخ تر ب منته فصول غلیظه و اخلاط فاسده است و جهت اوجاع مفصل و عرق النساء و هرق اسود و امیض در ربع آن اگر مجرب و خوردن ماهی بدون آرد و نان باعث هضم نیست و با آرد و نان و یر هضم و آن سمن بدن لاغر است خصوصاً ماخوذا آب شیرین در مطرب بدن و مولد خون محمود و در آن و جهت امراض حاره و یالیه و شهاب و اصحاب دق و در فصول یالین نیکوست و گفته اند که خون متولد از جمیع اقسام ماهی رقیق تر و لطیف تر از خون متولد از نموم مواشی می باشد و غذای آن در تحلیل سریع تر است و تازه آن قلیل الغذاء است و بلغم مائی می افزاید و اراخی اعصاب می کند و آنرا بسیار ضرر خون متولد از آن مائل برقت و سریش الصفون و الاستقاله بسوی فساد است و موافق نیست که معده حار را و آن قاطع خلط غلیظ از معده است و جلای نم معده از بلغم می کند و آن برای قی کردن نیکوست و خوردن آن جائز نیست مگر روزی که عزم قی کردن در آن باشد و هرگاه خور

و اتفاق فی نشه بعد آن مسلم گیر تا از غلظت خارج گردد و زیرا که آن تولد بلغم لزج و زجاجی می کنند و این سبب قوی بخ صعب و سخته و فاجع و لغوه میشود
و باجماع در خوردن آن خیر نیست خصوص سرد مزاج و موطوب کشیده الطعم را که در ایشان امراض صعب پیدای کند الا کسی که مقدار بخوردن آن باشد مثل
ساکنان سواحل بحار و جزایر و اما صاحبان مزاج گرم و خشک گاهی از خوردن تازه آن انتفاع یابند و جالینوس علم کلی نموده که مبع اقسام مایه
عسر العضم و خون از آن بسر پیدایشود چون پیدایشد نوزاد و جات می باشد و مولد سرد و در اشتا و غیره و مولد خون رقیق و بلغم غلیظ ردی مورش امراض
بار و نه همیشه است خصوصاً در صاحبان بلغم ضعیف و ادمان آن مضرا اعصاب و وماغ و اعظم ضرر آن کسی است که مقدار تازه آن
مباشد و گاهی در بعضی تشنگی بسیار پیدای کند پس می باید که اصلاح آن بر بیان کردن آن بار و رخ با دام یا جوز و بخوردن آن گرم با غفل
سوده و غیر آن از قول امین برهمضم و حده بر اصرار آن نمایند و لهذا گفته اند کسی که بعد خوردن مایه شراب نوشیده آنکس زنده گردد قلب خود
را و مرده گردانند مایه را کسی که بر آن آب آشامید پس مالک خود نفس خود را و زنده گردانند مایه را و مایه سین کثیر غذا است بهر آنکه صلب
ارضی قلیل الطبوت و دسوست سرع النفوذ و لذیذ لیکن در برهمضم ردی مبعده است و مایه کثیر السمکیت منقش الراسه قلیل اللذات بسیار
ردی الخطا است خوردن آن نشاید و ماسه بزرگ چته و در غذا نیست اکثر و در فضول بیشتر و جهت صاحبان سده حار و ریاضت و تعب نیکو
است و در غیر ایشان تولد بلغم لزج و امراض عسر البرا و مصلح آن زنجبیل مرزی یا شراب کمنه یا جوارشات است و همچنین مایه جبری و مایه
صخری موافق صحیح مزاجان است مولد خون متوسط الغوام و برهمضم نهضم گردد و حفظ صحت بهجت نهایت جودت است و مایه آن نماید و برین
آن رقیق پوست مآخوذ از آب شیرین شده یا جویان مطبوخ بطریق کباب بر تابه یا بر آتش بدون آرد و یا در تنور و نافع ترین انواع
مایه جهت بر میان مایه صخری و رملی کوچک فراهی است که پوست آن باریک و نفوس آن کوچک متوسط و در فریبی و لاغری و لذیذ باشد
و در آن سمکیت نبود و اما مایه موافق از پنجه چاره است گر آن قلیل غذا و مولد بلغم و ضرر داغ و مصلح آن بر بیان کردن بریت و یا بر پنجه
فانم مقام او باشد و یا در رخ جوز و یا با غفل و زنجبیل بخورند و یا بعد آن اندک شراب بنوشند و مایه نجی بهترین انواع آنست الا آنکه مالک
صلب است و در انضمام سرع تره خون متولد از آن محمود و آنچه قریب بلد باشد و اعتدال با قدا از نماید آن ردی است و اگر چه بدن را
فریزد بسبب کثرت فضول آن و اما سخنانکه در ما و را الله معروف بما هیانه است آن الطف و الذست و همچنین رویان و آن شفت
طبوت اخلاط بارده از معده و طبیب نکست و مزبل بجز حادث از بخار معده و ششی است الا آنکه محدث بیوست و مولد جرب متفرق و تقشر
و حله و قو باست و دافع ضرر آن در حار مزاج سرکه است و در باره مزاج روغن با دلم و اما مایه اجامی و آبهای قدی بغایت ردی
است بهر آنکه لزج سرع التیجی بوسی بدوبی است چون از آب خارج شود پس خوردن آن سرع الاستحاله خط ردی است و آن بر
برهمضم ردی غذا مولد بلغم لزج و مخاطی در معده است و اصلاح آن به نمک نمایند و آنچه از آن قلیل الرطوبه باشد بعد نیست که
متفت شود بسبب عدم طبوت خود و گیلانی گوید که ردی ترین مایه آنست که در طبایع و تراب و حیات و قنی و عیون و اقطاب باشد
گر آن در برهمضم غیر لذیذ است و چون مایه را با همضم مرغ غیر نیم برشت بخورند ردی تر باشد بسبب اتع و غذای غلیظ سلب اکثر مضیه و اوش شو بهجت
بطور نزول آن از معده و همچنین اگر مایه با شیر بخورند که آن سرع الفساد و عسر تر در انضمام باشد و همچنین با خود حیوانات و دیگر نجس
اطبا از آن منع کرده اند و باجماع خوردن آن باین چیزها بسیار ضرر و مایه امراض فرسوده است و بهر مایه تازه را اگر بخورند و انفض طریق
خوردن مایه اسفید باج باب و نمک و شبت و گندنا و زیت بقدر حاجت است و این برای نا قمین است و اما براسه صحیح مزاج
بر بیان بر تابه یا کباب کرده بر آتش مطبوخ با سرکه است که آن درین هنگام بر معده خفیف تر از بریان کرده بر روغن است و این
برای رمضان خوب نیست و مایه که بر چوب لوط آنرا بریان نمایند بر چوب بید آنکه که اطبا ازین منع کرده اند بسبب کثرت اضران دما

مقلی یعنی بر وزن بریان کرده آن برای صاحبان صبح المزاج قوی المعده نیکوست هر گاه بریان کردن آن بریت بود و آن مرغی معده و دشوار است
است مگر آنکه در آن ابا زرا اندازند و بریان کنند آن وقت بریان کردن از فرو داشتن سر خود بر دهن دیگر خدر نماید زیرا که بخار آن سمی است
و مورث خلقت بصرو شوی آن در غذا بیشتر و در نزول بطی تر و مطبوع خلاف نیست و ماهی که بدان آرد اضافه نمایند و بر وزن بریان
کنند آن بغایت ردی است و تشنگی بسیار پیدا کند و در نزول بطی گردد و اصلاح این آنست که بر سر که پرورده نمایند و در آن سیر و خردل و
سقطله اندازند و با جگر آنچ معمول بریان کردن باشد آن ردی غذاست و ماهی تازه را چون یک شبانه روز بگذرانند بلا قلیج و بلا شی و یا
بعد بریان کردن یک شب بران گذشته باشد و یا زیاده در جای نمناک مانده باشد خوردن آن خوب نیست اصلا که آن فاسد و سم گردد و
و گاه از آن خنق و قویج و گاهی اعراض فطره حادث شود و علاج آن فی و غیره آن جهان است که بدان علامت فطره
می نمایند و اما ماهی مقور که آنرا بغاری ماهی خوردگ گویند و آن در آب و نمک پرورده می کنند و یا قلیج آن نمک می نمایند فقط پس در
سرکه انگوری یا کشیزی اندازند و گویند که افضل مقور آنست که بر سر که و تو ابل پرورند و در طعم لذیذ تر و بهتر بکوشش و بهترین
آن طب سین است و آن احمد از نوع لحمی است که در آن ابا زرا نباشد و آن و آنی که در آن ماهی نمک سود و جوش داده باشد دشمنی طعام و
مزبل و خامت اغذیه و سمیه است و کم می شود تشنگی آن از ماهی نمک سود و از تازه بریان الا آن حادث می کند تفرق اتصال و ادغام
مفاصل و عرق النساء و ضعف اعصاب و ماغ و مضر است بصاحبان سودا و مصلح آن ترنج مرغی و عود و ماهی نمک سود که یا نرود روز
و زیاده بران گذشته باشد مائل گرمی و خشکی و قاطع بلغم و مورث استسما و سوافق سرد مزاجان و مولد غلیم زجاجی و شور و مورث خارش و قویا
و تقشر جلد و بیداری و امثال اینها و آنچه مدتی بران گذشته باشد مسدود مولد اخلاط فاسد سوداوی سوخته و مصلح آن سرکه و سکنجبین و آب گندم و
قی کردن و مسهل خوردن و بدن پاک کردن و قدید نمک سود آن که ساریس نامند بدترین اقسام و کشیف ترین همه و محلل بلغم غلیظ و مضر
مخل معده و مورث امراض مذکوره و سهر و مداومت آن باعث شبکوری مصلح آن آنچه مذکور شد و ضعیف شدن آن در سرکه و گفته اند جهت
گزیدن عقرب و سگ دیوانه نافع و ماهی شور که در سرکه پرورده باشند سرد و خشک و محففت و دیر هضم و مقوی ماسک و مانع انصباب صفرا
بعده و مورث حله و جرب و شور سوداوی و غسل عضو باب ماهی شور نمک سود جهت قروح و جرب تازه مغید و بعضی نوشته اند که ماهی
نمک سود در هضم سریع تر و برای صاحبان بلغم و رطوبت جید است چون انگ انگ از آن بخورند تا آنکه بدان مقدار شود و نیز که بسیار است که در بدن
تجفیف شدیدی نماید و بسیار است که صاحبان امر بجهت جاره یا بجهت زعفر می کنند و در ایشان و ابل و بهی اسود و برص پیدا می نماید و مضر را باب
بواسیر است و ادمان آن بیشتر می باشد این امراض است پس ولی آنست که آنرا استعمال نکنند مگر بطریق دوا نه غذا و قدید آن در ضرر زیادتر از فایده
تفرق خون و عطش است مگر نمک سود آن کسب حرارت از نمک می کند و رطوبت آن خشک نمی شود و تولد بلغم زجاجی و شور و بعد مدتی در ابدان
می کند پس تقشر جلد و جرب به تهق و حله و قرح باوشیر بجهت پیدا می نماید و اصلاح این مصلح صفا کنند و گاه اصلاح آن بر سرکه و یا بتقیر و یا بر بریان
کردن در روغن و بعد آن بخوردن غسل نمایند بنیاید آن قطع خلط غلیظ از معده و قطع بلغم و جلای نیم معده از آن کند و درین هنگام می باید که جگر
را بر هضم او معده را بر اجزاء او قوی سازند و مقدور و ملوح هر دو گاه اخراج بلغم بقی و دشمنای طعام کند و گاهی اسفاد مزاج بر و رایام نماید
و موی باستغای مائی گردد و بهر آنکه سوز و مجاری بولی از جگر بسوی مثانه است و داعی شرب آب بسیار و گاهی نفخ پیدا کند خصوصاً کسی
که مقدار بدان نباشد و بکثرت خورده باشد و آن در جمیع احوال نافع مریضان است چون نمک سود بریان کرده با کبابه بخوردند و ماهی مقدور یعنی
خشک کرده در خلط کرم خشک کرده است از روی رداوت زیرا که از آن صفوت و رطوبت آن خارج می شود و فضل و غلیظ آن باقی می ماند
و آن در حکم اشیای غلیظه است پس اجتر از بسیار از آن واجب الا آنکه مالمح آن از حیت آنکه لطف قطع است بر سبیل دوا اندکی از آن بخورند

چنانچه که این احتمال می کنند و آن بجا که با مقهور نژد خورون اغذیه جرب اشتهای طعام آورد و همچنین جمیع گوشتی که از نای افکند که آن جنت تقیه
 سده و جلای آن از بلغم و تخمیف آن از طوبت ناله خوشبوی و حسن و از ناله بخور متولد از بلغم فاسد شعل داشتای ساقط سبب و خاست و سوسمت شعبیه
 را بر اینگز و جابر نیست که متعارفان در ناخوشی اعتماد نمایند بلکه با چیزی دیگر که سر سورت و عادت آن نماید و چون مایه باری را بر سر طبع نمایند
 اصحاب تب و گرم مزاجان و صاحبان صفرا و سبب اطعای حرارت مانع بود و صاحبان بر تان حادث از استعمال ادویه حاره یا از مضرت سم
 هوام و جگر مایه گرم را مفید چون با سرکه بخورند و گوچک آنرا هر روز تا سه روز بر ناسته از خلق فرور برند و حوصله مایه سیدیکانوس طبعین شکم است
 مع صسوت انضمام آن و شور با مایه جمیع انواع مایه تبیین شکم می کند و چون مایه را بکند تا شبست و نفع طبع نمایند و با کلامه مطیب مانند
 شوره مایه آن تبیین شکم نماید و مایه طرح اطلاق شکم کند و لطیف سودا و بلغم غلیظ نماید و اندک از آن تخفیف سودا و در تب سبب کند و آن وجهها
 لیسری افتد و آبی که در آن مایه نمک سود و خصوصا جری جوش داده با ستند چون بدان خفته کنند بکبار تبیین شکم نماید و اگر احتقان بلغم
 نمک سود نمایند و بلغم را بنایت نفع کنند و نفع مختص در شکم خارج کند و چون مایه بگری و غیر آنرا بپزند و شور بای آن بنوشند و روح اسرار
 نفع بخشد و کوبیده خاصه و سبک و مار مایه و فرسیون و جری همه در راه بفرایند و همچنین پیر کده آنها و همچنین هر مایه که گرم با پیاز بخورند
 و بهترین آن کباب کدو است با نشت با بازیر و چون تازه بریان کرده آن بخورند منی زیاد نماید لیسنا طلس از آن و چون با عسل اندک
 و پیاز و زنجبیل بخورند منی را بسیار افزاید و برای کسی که مزاج آتشین آن حار یاس باشد و گویند که مایه بریان با پیاز سبز چون بخورند و
 بالای آن شراب معتدل انضمام بنوشند متعین منی گردد و ضما دگردن سر مایه نمک سود و خشک کرده دای جید برای دم و شقاق معتد است
 و چون با آب مطبوخ نمک سود و کر خفته نمایند و جی پشت و دگر را نفع کند و چون مایه بگری و غیره را بخته شور بای آن بنوشند و عرق النساء
 را نفع بخشد و همچنین احتقان بدان و ضما دای نمک سود اخراج بیکان نماید و سر مایه سالتوس نمک سود و سخته خلع کم زائد از قروح و منع
 قروح خبیثه از منی آن در بدن و قطع کلیل مساریه و مسایره و کم زائد که آنرا قورث گویند مایه نماید و آب مایه نمک سود دفع بقرح خفیه و عسل و
 سفید آن کند و صفا جهت قروح مذکوره نیز نیکوست و جلد مایه گوچک معرون سبب قیاس در ناحیه بیت المقدس چون سوخته در چشم
 سوزشی بیانشه بیاض آن قلع نماید و تسکین و سوز و در مقاله ثانی کتاب خود گفته که خاسته مایه مذکور جلای بهق و کلف و دندان نماید و
 گاهی آنرا منسل کرده در ادویه چشم مخلوط می سازند و چون آنرا در چشم مواشی بدمند جهت بیاض عارض آن صالح باشد و چون از جلد آن
 شیان سازند جهت حک احتقان خسته و جرب آن نیکوست و نیز گفته که جگر سوخته آن در ادویه چشم و اصل کرده می شود و الکحال بدان
 با نمک طغره را برود و خوردن تازه آن سوزش غشاء و بهرست بلکه اکثر از بر بیدن بری آن و در نفع دیگر خوردن طریقلان نوشته و این صیغ مست
 و شام آن قول در دستور بدست است که گفته طریقلان قنمی از مایه بگری است چون امدان بخورون آن نمایند سوزش غشاء و بین گردد و غلط کرده
 کسی که گفته در امدان الکحال آن با نمک و طغره اطر لیل استعمال باید کرد و الکحال زهره مایه و پیه آن جهت بهر نیکوست و گویند شرم آن
 مانع نزول آب چشم و نیز گفته بهرست با عسل و زهره مایه شبوط جلای بیاض چشم شرم نماید و جهت ابتدای نزول انتشار و ظلمت چشم
 نفع کند و سوخته آن نافع قلاع و مقوی نشه و الکحال است خصوصا بگری آن و بقول کلیلانی زهره مشبوط بقدر یک نیم در انگ مقوی دل
 و منقح معده است و هم او گفته که زهره مایه میان حادثی است خصوصا از شبوط که آن هم باشد و آن ضرر نماند است و قلع آن نیز
 و سرکه و چون با کلامه خند از نایه گوچک که نزد اهل شام و مصر معروف بهری است مضمضه نمایند دفع قلاع خبیثه نماید و در سر نمک سود
 خشک کرده سودا نافع ادرام لهه است و گویند ضما دآن بار و غنما و لهه با جهت ورم صلب لهه نافع و جالینوس گفته که شخصی سر مایه
 گوچک نمک سود خشک کرده می سوخت و بدان علاج شقاق مقصد و درم صلب کننده می کرد و شفا حاصل می شد و چون مایه تازه

راشوق کنند و همان وقت که حرکت داشته باشد اگر کم بر عضو بندد جذب مواد و پیکان و خوار و غیره بظاهر جلد نماید و در دفع اختلاط ازین صاحب
سرسام و اورام عیدیل و طلاهی استخوان سوخته مایهی جهت برص نافع و سرنگ سودا و ساروس سوخته چون برگ زردی سگ دیوانه
و عقرب نهند بغایت نفع کند و کذا گوشت بر مایهی نمک سود و همچنین شور بای بر مایهی نمک سود نافع سوم شراب و به و نهوشه و گزید سگ
سگ ست و ششخ الرئیس سوخته که مایهی سسی و طاروس البته اگر شور بای آن بنوشند و بر موضع گزیدگی متصل برینند جمیع سوم
را نفع کند خصوصاً جهت گزیدن انفی و مار شاخ و اروسک دیوانه و در کتاب دلیقوریدوس ست که او طاروس آن را طاروس ست
و آن کجای بای بر مایهی نمک سود ست که آنرا اهل شام البته نامند پس در کلام شیخ این قدر زیاده باید که مایهی سسی او طاروس که آن البته ست
بمخ کو نیند که چون گوشت تازه مایهی بر موضع گزیدگی نهاد کنند نفع نماید و افعال و خواص این بقول زبان در مچی خواهد آمد و افعال مایهی
شید و در رو به سطور شد الکون بدانند که اداست بخوردن مایهی مورث برص بسبب رطوبت و لزوجت و مولد امراض سوداوی
است خصوصاً و افعال بر مایهی نمک سود و اول بسر که مایهی تازه و مضر تر بصاحبان امراض بارد و طرب و دماغ طرب و عصب و معده که بلفی
است و مولد اختلاط غریب و خام و در عصب و دماغ و رانیان و در غیر ایشان و اداست آن موجب امراض صعبه مزمنه که اکثر آنها عصبانیه و دماغیه باشد
و مصلح آن کسی که مضطرب و امان تنه اول آن باشد بچرخ آن بار و غن کا و و بار و غن با و ام و کا و خوردن بعد از آن مغز و یا تخمیل مرئی و یا غسل و
یا کفنه شکر ی که با عسل و یا آب گامه و یا جوارشات و یا شراب کند و صبر کردن بر تشنگی و لیکن سزاوار است که بعد خوردن مایهی نمک سود
جوارشات گرم نخورند که آن تلبس و ثوران زیاده کند بلکه اقتصار بر عسل و یا فانی نمایند و همچنین گرم مزاجان را خوردن آن با سرکه و نوشیدن
سکنجبین بعد از آن مناسب و گاهی نمک سود و مورث سهری گردد و مندر بر تان می شود و اصلاح آن بران کردن آن بر و غن و یا خوردن
فانی و غیر آن از شیء فیما و گوشت که مصلح آن فالوده است و برای تازه آن نیز همین ست و مایهی تازه و نمک سود هر دو با نخاصیت موش
تشنگی ست و رافع آن سرکه و آب گامه و در بعضی امراض نمک سود آن موافق تر و تشنگی آن کمتر و در بعضی امراض غیر نمک سود آن و آشامیدن
آب بسیار بعد از خوردن مایهی بغایت مضر بحسب کسی که گوید یا آنرا زنده و خورد مرده گردانیدن ست و باعث امراض مزمنه است و اما شراب
بعد از آن را مایهی نافع و قبل از آن باعث سده بسبب نفوذ اجزای غیر منضغه آن بعروق و جلد و مورث امراض رویه از جرب و حکه و
و قوبا و اشال اینها و گویند که غسل نیز از مصلحت مایهی ست چون بعد از آن بخورند و لاسیا چون با فانی و یا باشد الا آنرا از قبیل آنست که در
تشنگی افزاید پس هر که از آن اذوق در اصلاح آن باشد و این بحسب کسی ست که تشنگی بران کثرت نماید و مایهی مضر صاحبان تب صفرا ویت و مصلح
آن سرکه یا تشنه های دیگر و مضر طحال و معده و مصلح آن بران کردن آن بر و غن بسیار و برای آنرا از نم معده شراب یا لیسیدن عسل و شکر
سود و آینه و گیلانی نویسد که مایهی سولر سد و در احسانست و با کجمل عسل و جوارشات و مصلح فساد آنست و سزاوار است که مایهی را با صمغ
دکر و یا صمغ فلفل بخورند و گرم مزاج بالای آن سکنجبین ترش یا سرکه بنوشند و سزاوار نیست که معده بخوردن مایهی اجمال نماید از خوردن
کفنه شکر ی کند و عسل بعد از آن یک روز و یا دو روز کسی را که از خوردن مایهی غنیان عارض شود و باید که بعد از آن رب ببلسید و چون آب
نفع زیره گوانی بران بنوشند نفع از آن باشد و بهتر اصلاح آن در گرم مزاجان سکنجبین شکر ی ترش یا بخرع سرکه بران و جهت سزاوار
کفنه عسل و مایهی تخمیل و مانند آنست و ششتر مایهی آب گرم و نمک بخوردن و یا مالیدن گل باب سرشته بران و زمانی گذشتن پس نیکو
شستن باعث رفع سهولت آنست و بجهت مایهی در قوتیت باه قوی الاثر و مولدینی و منط و جهت سرفه و زجر جاز نافع و غلیظ و بر مضمحل
آن اشیای ملطفه و یا خوردن جوارشات بعد تناول آن و افعال و خواص بعضی اقسام مایهی مثل جرب و رعا و در و بیان در یک مایهی و متقو
و مایهی و جز آن در اسم هر یک سطور شده و بقول اهل هند در مصلی خواهد آمد ما هیما نه اسم فارسی چنانست مایهی بینی و راز

بسم
در مصلی

[illegible]

کتابخانه
ایران
ایران
ایران

مجلس شورای اسلامی

بغم غلبه صفو آنچه بود مرغ و مرغ از اقسام گرم شکم و رافع استسقا است مقدار شربت آن از ده دانه تا یک درم و بقول گیلانی آنرا بجز غلیظ الطبع قوی ملزج خورد و در گرمی شدید و سردی شدید نیز نیاورد و بهتر آنست کسی که اراده استعمال آن کند یک شبانه روز بر سر که خیسانیده عمل آورد و برگ آن چون در سرکه تر کرده یک درم از آن با عمل و روغن بادام آینه بخورند از استسقا خلاص یابند و گرم شکم بر آرد و اسهال بماند کند و طلای کوبیده آن باعث ادرار عرق بسیار و ضا طبع و آن بابت جهت جرب و قو با در برص بقایت نافع و زنان وانه آنرا در فرجهات مسخه و ناشفط و بواسیر و غش بکند و رحم و زمین بر حل و ملد و جماع مقدار ربع درم استعمال می نمایند و برگ آن در فعال مانند تخم آن و باید که آنرا در فصل سرج اخذ نمایند و خشک کرده نگاهدارند و عند الحاجة بکوبند و ریشهای آنرا جدا کنند و آشامیدن و با بر و قطر آن با شراب مخمر و آب سسل و طوبات نایه و جهت استسقا نافع و بر ستور در سرکه خیسانیده آن جهت رافع ضرر آن که دارد و با طبع با طرا و یا در سسل بر نفی و محمول آن مخرج جنین و قاتل آن مقدار شربت برگ آن در طبع و خات تا سه درم و باید که یک شبانه روز در سرکه بخیانند مانند برگ مار یون و با صغ عربی و کثیر استعمال نمایند و از تخم آن یک درم که پستور در سرکه بخیانند و با روغن بادام و صغ عربی و کثیر استعمال نمایند و با روغن آن کشته و مورد جراحت خلق اگر بدان رسد و صغ و خارش عظیم در بدن و درم جارب هم می رسد علاج آن علاج فریون خورده است که در فریون مذکور شد و مزاج قسم دوم نیز گرم و خشک در سیم و آشامیدن یک درم برگ خیسانیده آن در سرکه یک شبانه روز و یا با روغن بادام آشامیدن سهل زرداب و بغم خام و اقسام گرم شکم و استسقا رافع و چون پنج درم آنرا با یک اوتیه معین میدانه و یک رطل آب بخورند تا مجاری اوتیه بماند صاف نموده یک درم روغن بادام و آن ریخته و یک قیراص صغ عربی افزوده بنوشند جهت اسهال بغم خام و زرداب و استسقا و از اقسام گرم شکم و در استعمال فیلله آن در خازیر و جراحات خورنده گوشت فاسد و نفی چوک و دقاق کننده آنها و پستور ضا در برگ آن با روغن مناسب و یا تنها نافع فصل سیم با جیم مجب بضم سیم و سکون جیم بضم جیم و بنون ساکن است و آن معرب سنگ فارسی که بندری سونگ گویند و آن در ماش سطور شد و بفتح سیم آب و بن را نامند و آن در بزاق ذکر یافت محاسنار بفتح سیم و جیم شد و دالت و فستج سیم ممله دالت و سکون رای ممله ام جای سهل است مجالی که سیم دفتح جیم عربی و دالت و ملام و سکون و اویوه کوی است مثل الایچی سرخ در پوست و مغز آن سفید مثل مغز بادام مستدیر و بطن آن مثل سنگها و خشک و دهنیت ندارد چون او را بر آید گندم بریان نموده بخورند از آن خوش ذائقه می گرد و ظاهر از مزاج آن سرد و خشک و قافض مضموم می گرد و اکثر مردم کوبی و میزد و آن رای خورند مجا و استی بفتح سیم و جیم و دالت و دود و دالت و دود و فستج سیم ممله و کسرون سکون یا می تخمائی اسم آچاست مجا و م بفتح سیم و جیم و دالت و فستج و دود و سکون سیم اسم سمند ریپین است محترمی اسم آفستین است میچکا بفتح سیم و سکون جیم فارسی و فستج کات و دالت اسم چلی است میچکند بضم سیم و سکون جیم فارسی و فستج کات و سکون نون و دال ملام اسم و دخی است کوچک ثبت آن اکثر کوستان هند است و گل آن استعل و گرم و خشک و مزه آن تیز و تلخ و بطن و سرد و انواع میسی و تپ و خارش و تشنگی و استسقا رافع نماید و ضا و آن نافع صدراع بارد و اگر دود و گل آنرا با یک گونه نجیته در روغن زرد و شکم که هر واحد برابر آن باشد مانند صا و آنچه بخورند در مبد کردن خون بواسیر مجرب است میچک بضم سیم و سکون جیم و فستج نون و سکون حای ممله اسم عربی است بفارسی گل خوش نظر نامند و آن نوعی از ریاحین است سرد و خشک در دود و قافض و رافع اسهال و سیلان خون مصلح جهت رغبهای تازه و عصاره آن جهت گرم کردن گوشت و قرقره و در آن نافع است مخمضن اسم قسمی از عنب الثعبان است میچو قان بفتح سیم و فستج سیم فارسی و سکون و اویوه کات و دالت و سکون نون از ادویه جدید که از ارض جدید از بلدی که میچو قان نامند افشاری می گویند و آن پنج نباتی است سفید رنگ شبیه بغا شربات آن کثیر الاصول شاخهای مفروش بر زمین و برگ آن مدور و در آن

نہایت پروردگار تعالیٰ کی طرف سے ہے۔

سید محمد

ماهی که از دوبره یعنی چاهی که آب از آن می شود گرفته باشند باید خورود و در سفت رت مایه رود و در کشت مایه چاهی کلان و در بر کمارت مایه تالاب و در شرورت مایه که همراه آب از کوه افتد و در بنونت رت مایه چاهی تنگ دامن باید خورود و مایه رود که در هندی ایست مین قوسی از مایه که از گارگشت می گویند داغ نهر و بسیار باره و چرب و شیرین و مقوی و مولد بود که و پر میو و معین امراض چشم و بسیار میبست و مایه چاهی کلان و تالاب مایه دراز صاف می شود و مدبول و مزاج را خوش گرداند و سفرای می خورد و در کفند با هم کنند و کشت زیاد نماید و مولد استخوان و کله یعنی قی که بعد طعام شود و دفع کند و بعضی گویند که مایه چاه میبست و افزاینده بلغم و پیدا کننده امراض شکم و جذام و دفع شکم است و مایه تالابهای کلان و خرد که از چار و دمن و پر کله گویند سرد و گران و چرب است و فزونی آورد و بول را از ادراغ کند و بعضی مایه تالاب را میبست و مقوی و اعضا و مدبول نوشته اند و مایه چاهی خرد که آب از اول بر آید تیز و گرم و داغ نهر و کف و باد و تپاسی باریک و قروح در گت پت و فزاینده صفرا و مولد پر میو و امراض جلده و مزه در گت اند و مایه که از بالای کوه بآید افتد و یا از چشمه آب روان یا غیره روان بر آید امراض چشم را معفی و دندانگی بخش و مقوی است و مایه آبهای عقیق که مایه تالاب دارد و مایه آبهای که عقیق بطم شیرین و تر و مقوی اعضا و داغ فساد و باست و مایه سیاه و ریای شود گران و چرب و شیرین و گرم و فزاینده صفرا و باد و مایه در مزاج خوش طعمی آرد و رنگ برافزود و کف پیدا کند و مایه آب صاف قوی تر است از دیگر اقسام و بهتر است که در او اهل سرما مایه چاه بخورند و مایه این دوه و دوبره که از آنرا گویند نامند از خوردن آن موبای سیاه سفید شود و مایه دوه که از دود مایه باشد موی سفید سیاه کند و مقوی باه است و قبول مایه که از آنرا گویند و بعینه مشابه قبول می باشد از خوردن گوشت او موی سفید سیاه گردد و مایه سرخ رنگ از خوردن او دشواری سینه که بوقت خوردن و نوشیدن باشد و در کند و فربه سازد و شیرین است و کف پیدا نماید و بل کرال قوسی از مایه است و نیز قوسی از مایه که بسیار خرد بود و آنرا بطنی نامند گران و بلغم افزاست و بطم شیرین قوسی که ریزه تر بود مقوی و ششی و داغ فساد و باد و سرفه و مایه این تازه بر روز صبح خوردن و در غن و شیر و وقت شب خوردن و در آفتاب و وقت عصر شستن و بازن نوجوان صحت گردن و گوشت حیوان دشتی خوردن باعث افزایش قوت است و مایه خشک خوردن و صحت بزیان پیر کردن و در آفتاب صبح نشستن و معجزات حیوانات نوزائیده خوردن و وقت شب بقولات تناول نمودن و در روز جماع کردن قوت کم کند و پیری زود حاصل شود و بعینه مایه در معجم گران تر و میبست و مقوی اعضا و معین و مولد بلغم و بیاض افزا و گران طبع و داغ پیری است و اخلاص و خواص این بقول یونانیان در مایه گشت که چینی چینی یعنی نیم و کسر نیم فارسی و خضای با و سکون یا می تحتانی اسم سنسکرت است و نیز بغت مذکور کاند اپشتا یعنی گل و اشباح چسبیده می باشد و پیر مایه موی پیری ایتی منی بر دو اسم آنکه جهت پیر مایه خوب است و معنی اسم ثانی آنکه برخی که این دوا داده شود حاجت بدوای دیگر نیفتد و تیسرا که اسم محض است می نامند و بپند می پانگشتی گویند و آن رستنی است در جابای نمناک و شامهای آن باریک بعضی مغز و بعضی استاده و گاو و در میان گرها و خضای خرد و سفید و بل بگلی رنگ بشاخ چسبیده و در آن تخمها و برگش مانند برگ انار و از آن کوچک تر و از خاندان ادوی برکنامی آید و اکثر هنود و چین بدان ناخوش هم می سازند و می خورند مزاج آن گرم و خشک مشهور و بعضی معتدل می دانند و در کتب هندیه سرد است و زحمت و تلخ و قابض شکم و داغ جذام و فساد و صفرا و خون و گرم شکم و گویند سبک و مزه و است و از آنکه دهن را درست می کند و سردی را که در بدن است کم شود و در کند و برای پیر مایه خوب است امراض چشم از پنج برگ کنده و در سبیلان منی و تقطیر بول و اسام با و اسهال خون را زدود فایده و هم و رنگ و در مایه و در دواست خوردن او با دراز پنج برگ کنده و مایه ای و حافظ و ششانی چشم است و آب گیاه تازه او با آب ببلگر تازه و آب ببلگر تازه آنخته فیل در آن تر و خشک نموده بر و غن گل یا کجدر روشن کرده و در آن آن را

چینی

بر سفال گلی نوگرفته در چشم کشیدن با صره را قوی کند و در دراجوب و اگر ازین سر عصاره شیان سازند جبت ره دور و پنج در جوب چشم و پلک و قوت
 با صره جوب الفصح است و باید که مقدار هر سر عصاره مساوی گرفته در آفتاب نهند و از گرد و غبار محفوظ دارند تا آنکه منعقد گردد پس آنک صمغ عربی
 از زرده شیان سازند و چون روئید گلی او را گرفته آب بر آورده بر روغن زرد و پنجه صاف نموده روغن مذکور بر شوری که از ان آب زرد
 یا سفید بکشد ظاهر نمایند در شک کردن آن بسعت جوب (فعل و خواص این بقول یونانیان در شیل گذشت چنانکه می بینیم و می بینیم
 فاسی شده و دخیای با و سکون بای تختانی و فون و کسر دال مملعه هندی و سکون بای تختانی اسم بند باره است مجبیا کند
 پنج نیم و سکون نیم و پنج بای تختانی و دال فصح کاف فارسی و سکون فون و دال مملعه اسم ملسری است بجهت فصح نیم و کسر نیم و سکون
 بای تختانی و دخیای فون قوی هندی و در آخر با مریخیت با فاضل فون بعدیم و نخیلی خوانند و در سسکرت و کسا یعنی جان بخش در کتا یعنی سرخ
 کننده بدن و تمارا و حیات و لیک یعنی نبات او بپاره دارد و بسیار دراز و سرخ می باشد و کالامیشی یعنی سیاه مانند بزمی شود و بقول یسعی
 رنگ سرخ و سیاه دارد و با مریخ بزمی سیاه سفید و کالامیشی یعنی بزمی سیاه و دست و پامفید و آرومانی سرخ
 نیز گویند بزمی است سرخ که بعد از فوه مانند نزد هندیان بطعم شیرین و تلخ و زحمت و گران و گرم و مصفی آواز و برافرو زنده رنگ
 رو و دافع فساد و هر و بلم و خون و آساف و اعضا و رید و غلا و پهل و در فرج زمان و جذام و بشور و جوشید گها و دماسیل و پریو
 و جاسل اسهل خونی و خون بواسیر و افزاینده فاضله و دافع امراض چشم و برگ سبز آن بطعم شیرین و تیز و ششی طعام و دافع
 فساد و صفرا و بعضی درخت آل را نیز پیخته گویند و آل مسطور شد و اغفال و خواص آن بقول یونانیان در فوه گذشت فصل
 میم با حای مملعه مخ بضم اول زرده پیخته مرغ است خواص آن در بعضی مذکور شد محاجم بلفط اهل اندلس خلیفه است
 محله اسم بزوبه است محروک و شایع است محله ب و ح الحلب که شست محمود اسم مقوی است فصل میم
 با حای مملعه مخ بضم میم دخیای پیخته میشود اسم عربی است بفارسی استخوان ریشانی یا ساخ و ترکی ملک نامند و شامل مغز نیز
 است و آن جسم نرم جرب است که در جوف استخوان حیوان می باشد خرا به جمع مانند داغ و مغز ساق پا و ساعد و عضله و مفاصل
 در اجزای استخوان مانند قفس و اطراف استخوانهای نرم باشد و از مطلق آن مراد مغز جوف استخوان است گرم و تر و سخی ملین جانی و مرغی اعضا و کشیر
 انقطاع و من بدن چون بضم گردد و اکثر آن مقصد معده و مورث غنیان مخصوص به ملک خوردن صلح آن ملک و معتقد و از چینی و زهره در سرد
 مزاجان و ترشیداد گرم مزاجان فاش آن ملین مصلیات مفاصل و اعصاب و رطوبات و اوطار و عضلات و شقاق الطسراف
 بکالینوس گفته که قوت مخ استخوان قوی است که تحلیل و تبیین اعصاب و مصلیات و تخریب نماید اگر آن در عضل و در تر و رطاب و احشا
 باشد و آنچه من تجربه کردم و منفعت آن بسیار یافتم آن مغز استخوان شتر است و بعد مغز استخوان گوساله و اما مغز استخوان گا و لاغر و بزر
 تر لاغر شد و در حرارت و دلت و بیشتر تر تخفیف است فلذا آن قادر بر تحلیل مصلیات نباشد و از مغز استخوان شتر و گوساله گاهی
 مرکب کرده می شود و با شیمی لطیفه که از اسفل بردارند پس منع امراض رحم می کنند و از ان صغره بر رحم از خارج می نهند و قوت آن
 قوت ملین است و گاهی در مثل این مواضع مخ استخوانهای گیرند که آن در حقیقت مخ است و بآن مخ صلب نیز می نهند
 و آن نخاع است که سلب تر از مخ است و این بهر آنست که مخ مایه از استخوان ملین و سومت بیشتر از نخاع است و بقول
 شیخ الرئیس موافق ترین انما مخ گوساله و شتر است پس مرغ و پس میش و مخ بزر لاغر و زنگار و لاغر خشک تر است و مخ
 اطراف جرب تر و جدی جبت مصلیات و تخریب و چنانان مثل مخ گوساله باشد نه مثل مخ بزر و لاغر که آن خشک است و در ان غیر
 نیست و مخ مصلح معده و مغز استخوان است و واجب که با باد و زهره و فادیه بخورند و حمل انما مخ محمود بطور فرجه در رحم نافع

در کتب
 طب
 و
 دوا

در کتب
 طب
 و
 دوا

اصلا با گرم و خف ابرام است و چون بخ ابل لطف نماید هوام را که زیند و گیلانی گوید بهترین آن سیاه منکلی در استخوان انحصار سلیم
 چرند است و بهتر است که در او خراستان گیرند و مغز ساق را برای و دوشنی اختیار کرده اند یکی بجهت کثرت دهنیت آن و دوم بجهت
 خلقت فصول آن بسبب دوام حرکات آن و کسی که اراده نگاه داشتن آن نماید مدد زمستان گیرد و بظرف غیر منکلی که در آن هوای سرد داخل
 نشود و با آن برگ غاشک باشد بلرند و گویند گاهی مثل چربی لیان و ظرف آبگینه گاهی می دارند و تازه آن بهتر از کهنه است و قوت مغز را
 بر رخ بند میشل قوت گوشت است و دج اگر چه در جوهر خود بار دست لیکن چون بر بدن وارد شود آنرا گرم گردانند هر آنکه بسبب دهنیت
 خود از حرارت بدن گرم شود پس بدن را گرم گردانند زیرا که چون در بدن گرم شود آنرا حرارت شبیه با اشتعال روغن ها حادث شود و دج که بزرگ
 و بر بزرگ و در حدت و کیفیت قوی تر است و آن در تحلیل کمتر و در تحقیق بیشتر و اگر اندک بخ باوم آنخته بر صلا با ضاقتند نرم کند و تحلیل گوشت
 و گویند بهترین آن مغز استخوان حیوان جوان صبح المزاج فرماست که خوب چرب باشد و زیند اند خصوص انحصاری که رنگ آن سیاه و بر مغز
 باوصاف مذکور باشد و چون مغز ساق گا و یاق و اهر و بر ساق و بند بای پای اطفال ببالند زود راه رود و مطنی طبع است که بفارسی هشتا گویند
مخلب العقاب یا **البیض** اسطرغالیه است مخصوص چشم و دغ خا و لام شده و صا و صا و با و وجه تسمیه این بخلصه آنست که از خوردنش
 خلاص و اما می یابند از هم انفع و نکایت آن و موت و مکر تجربه کرده اند و رسوم هوام دیگر نیز آن باقی است مختلف الانواع و بحسب مکانها
 مختلف اشکلی باشد و تا بهفت قسم دیده اند و همه باطنی و کل همه تخمی منکوس و شبیه نیمه و آنرا بجهت اندک کج گویند قسم اول آن لی ساق و شاخها
 آن سراسر از زمین سسته و دیگر آن شبیه برگ کرفس و از آن نرم تر و هر برگ آن بسیار از اول تا آخر شکافته و هر چند شاخهای آن بلند
 گردد و برگ آن ریزه تر شود و تا بهج برگ گمان و گل آن کبود و منکوس و این قسم در اواسط ریح می روید و در اواسط گرما می کند و قسم
 دوم آن نیز شبیه بقسم اول مگر آنکه گل این مابین کبودی و سرنخی است و قسم سوم کوچک و در ریاک زار را روید و آن را برگ شبیه سبزه
 و ریزه و گل آن سفید باز دلی و اندک سیاهی و این قسم را با سکنه ریه راس الی حد به نامند و قسم چهارم ساق دارد و در ریح می روید و ساق آن
 باریک و مستقیم و بر قدر و شبیه تا به شش و شاخ و برگ ندارد و گل آن بشکل عقرب و کبود نیم رنگ و قسم پنجم راساق مربع و برگ و دور و مشتق و
 شبیه برگ باد بچیده و بی بو و طعم آن تخ و این قسم در کوه طراس و نواح آن از بلاد شام بسیار است و نسبت آن کوستان و زمینها
 سخت و قسم ششم راسا شاخهای سخت و انحراف و بشکل و غیر مستقیم بلکه معوج و کم برگ و برگهای آن باریک و دراز شبیه برگ بابونه و بر سر شاخها
 قهقهه شبیه بنبه بابونه اما برگهای ریزه دارد و بازغب بوده و این قسم در بلاد شام کثیر الوجود معروف برده و حوان است و بهترین همه قسم اول و
 آنچه در زمین مصلب بی آب و سنگ لای روید و قوت آن بست سال باقی می ماند و صاحب اختیارات نوشته که آنرا محاج و ایوان گویند
 و همه نوع است یک نوع آنرا بشیرازی کار یک بلند و بفارسی بلبل شامی و یک نوع را کشیز کوهی و یک نوع را تریاقی کوهی و تخم هر
 سه نوع باهم مشابه اما در نباتات اندک تفاوت نبات کار یک خشن و تخم آن بسیار تخ و گل آن ازرق و در کوه و سنگستانها روید و نبات کشیز
 کوهی کوهی و بزرگ تر در قوه و آن نیز بزرگ تر و قوت آن مغز را با و دامنهای کوه و گل آن مائل بسرنخی و نوع تریاقی کوهی
 در ریاک روید و نبات آن کوچک تر و گل آن مائل بسفیدی و زردی و سیاهی و بهترین همه آنست که در شاخها روید و از کوستان و شاخها
 آورند و نبات آنکه تریاقیت آن از همه زیاد است باطله مزاج آن گرم و خشک و در اول سوم آشامیدن آن جهت رفع فوج معصب
 و تحلیل اخلاط و قوتیت معدود و جگر و طحال و اعتصاب و دفع اوجاع مفاصل و شست و سرین و امثال اینها نافع و آشامیدن
 یک درم تا دو درم آن جهت دفع سموم مشروب و منوشه مانند نمی و ما و شاخ دارد و عقرب و رینا و غیره با خواه قبل از آن و یا بعد از آن
 مافع تاثیر و دافع هر آن است که در شربت آن یک مثقال بار و غن زیتون و گویند که چون شارب آن انفعی یا عقرب به است

انحصار
 هشتا گویند
 هشتا گویند

بگیرد آن را بگرم و آنرا فشر کنند تا یک سال در دال ملر مجبیه خواص عظیم است و بغیر چون در اول نزول آفتاب بر جمل تمامه روز هر روز یک شعله تخم
آنرا بزنند در آن سال هیچ تخم نماند آنرا فشر رنر ساند و عرق خلصه لطف و محلل و مقوی و معنای رکیبه و موافق سر و مزاجان و در افق قوتی است
در بعضی داخل کردن آنرا در تریاق کبر قائم مقام شراب دانسته اند مخلص الکبر اسم سمجونی است که بیوانی سوطی را مانند تخم خض
نمای مجمه و سکون یابی تخمائی و ضا و مجمه اسم عربی دوزخ است خیطاط و خطاط اسم عربی پستان است فصل میم با دال مملعه مد
بفتح میم و سکون دال مملعه در لغت هندی یعنی سستی است و مراد از آن شراب است و آن دو قسم بود یکی آنکه آتش نه بیند آنرا آسمو نامند
دو دوم آنکه بطریق عرق مقطر کرده باشند و نزد دهند بآن مطلق شراب بامزه است تشنگی می آرد و ملغمه و اشتها افزاید و بر مزاج خوشی
آورد و دقت هضم ترش می گردد و تیز و تلخ و زحمت سده مزه دارد و از راه صاف کند و خواب آرد و سبک است بسیار فرید و خوب است
با دوسری دور کند و بصاحب رگت پت مضر و شراب نوگرانی و کف و صفرا را بقوت دفع کند و با دو ملغم پیدا نماید و شراب بکنه کف و صفرا بدر
کند و است نه آنرا دو قوت بدن بخشد و شراب که از غلظت دارد یعنی ماش ساخته باشند صفرا و او را دم دست و پا و دیگر و با دو کف را نافع و شراب شانی
سرخ گرانی و قه و را زخم را مفید و بر سخن یاوری نماید و زهر و صفرا دفع کند و دوسری دور سازد و از قسم برج که گچ می باشد سبک است با دو
دور نماید و از برج سیاه که شکم کف و با دو دور کند و از هر قسم پنج یا شش که باشد خواص آن دارد و از مائری و سینه می درد و دل و سمن بدن
و مقوی برای صحت زنان و دل را خوش کند و در گران و شیرین است با دو صفرا دور کند و کف پیدا نماید و از سبزی تاثیریه و کشت و زهر و با دو
پت دور کند و از منجلی یعنی بار تار گران و مسقط اشتها و بسیار سرد و مزه دارد و واقع صفرا و دمل و با دو کف و از خرا اندکی زحمت و شیرین و شسته
عذره دارد و دوسری و تب و باریک و کف و پت زائل کند و در بول است و از انار جیل رنگ بفرود و اشتها بکشد و معد و دافع با دو
تب و مقوی بود و از نفول زحمت و سرد است صفرا زائل کند و با دو ارتجیل برد و کف و کشت را نافع و از شکم مقوی است و گران و دمل و صفرا
کف و از مصری بامزه و ششی و دافع با دو صفرا و دمل و کف و از قند و شکر بامزه و دافع با دو صفرا و دمل و کف و از نیم خواه گل آن باشد خواه
ثمر خواه پوست از نیمه ثمر ابا بهر سنگرینی و بند روگ و شوبه و ارسامینی و اوس و شش و تب و صفرا را مفید و خروج مقعد و کلما یعنی قی که
بعد طعام شود و گرم شکم و با دو دفع نماید و زحمت بود و از انبه یا دوسنی افزایش دهد و در دکر تب و باریک و لاغری و کف و صفرا دفع نماید و از گل مهر
بامزه و مقوی و دافع کف و از انبه صفرا و دکر گرم و فتح دال و الف و دال مملعه ثانی اسم عربی است و در سیاهی سطور شد
مدار بفتح اول و ثانی اسم انگ است مدار اسم شمش شراب است و در پیا پیش میم و دال مملعه و سکون بای فارسی و فتح بای تخمائی و الف اسم
پولی است مد سوطی بفتح میم و دال مملعه و زخم سین ممله و سکون و او و نون و فتح دال هندی و الف اسم جای پهل است مد گابضم
میم و سکون دال مملعه و فتح کاف فارسی و الف اسم مونگ است مد گابضم پرنی بضم میم و سکون دال مملعه و فتح کاف فارسی و با سه
فارسی و سکون رای ممله و کسر نون و سکون بای تخمائی یعنی برگ مونگ چه مدگ در زبان هندی مونگ را گویند و پرن برگ را نامند و
چون برگ این روئیدگی مشابیه برگ مونگ دارد لهذا باین اسم سسی گشته و آنرا احمد در سهانیز گویند سرد و خشک است و جهت سرفه و
با دو خون و حرارت صفرا مفید و تب دفع کند و سنی و با صره و رافع بخشد و مدگ ترنی و ما که ترنی مد خواص یکسانند مد لم بفتح میم و دال مملعه
و کاف و سکون نیم دوم اسم توتیامی و دود هیبه است مد مالیتی بفتح میم و سکون دال مملعه و فتح میم دوم و الف و سکون
لام و کسر نای فوقانی و سکون بای تخمائی یعنی بیلی است هندی گلان و ضخیم و دراز که بر درختان بزرگ می چید و برگ آن مانند
برگ گولر و غنچه اگر در چون و اگر در معکوس می شود و در برگ بزم پوسنه و یک برگ پیش آنها و بران ریشهای باریکی آنرا بجمه
شبهه بیا ج خروس و بسیار خوشبو و صندلی رنگ پس از آن تخم می کنند از دانه نمک و کلان و پوست بران بخوتی و سه برگ مانند

مکوشه دارد یک نوع مشابه بیتی که در موسم برشکال پروازی کند مره آن تلخ و زخمت مزاج گل آن حتمل باطل بگری شمشید گل و شید
عرق آن مفرح دل و مقوی حواس است و لقمه آن برای خفقان بسیار مفید است و الجروح اصابع فرعون است مدان بفتح سیم و دال
معله و سکون نون اسم هندی موس است بسکرت است که در کتونی چرب و نرم و دهنو ششم نزد هندیان چرب و نرم و دهنو و در آن دانه شیا طیز
و جهت خارش و قروح و دماییل و الم فربه و سقطه و استخوان شکسته و فساد و جدام مفید و انحال و خواص این بقول اطباء یونان در
موسم خواهد آمد مدنا بفتح سیم و دال و فتح نون و الف اسم بین پهل است مد که بفتح سیم و دال معله و سکون نون و فتح کاف و با اسم دهنو
سفید است مدان مسدست بفتح سیم و دال معله و سکون نون و فتح سیم و دوم و سکون سین معله و تهای فوقانی که آنرا بعضی بدارسی گند
نیز گویند و آن بفتح سیم و دال و فتح نون و الف اسم بین پهل است مد که بفتح سیم و دال معله و سکون نون و فتح کاف و با اسم دهنو
که نبات او بباره و آری باشد و برشکال مانند برگ تنبول و گل او سفید و بار و مثل دانه خود می شود و مزاج او گرم و بارطوبت غلیظه و مقوی کمر
و باه و غلط نمی دریزاننده سنگ کرده و دمانه و مستعمل بچ مذکور است مد بین سیم و دال معله و سکون نون و فتح نون و الف اسم
و دهنو سیاه است و نیز غلطی بدون نون ثانی آمده اسم گل موتیا نوشته اند مد بفتح سیم و سکون دال معله و تهای فوقانی که آنرا بعضی بدارسی گند
و آنرا هندی پپ رس نیز نامند و آن نزد هندیان چهار قسم است اول با چک و آن بزرگ تیل باشد دوم پتک و آن بزرگ روغن زرد
بود سوم چود روغن بزرگ آسن باشد چهارم بهرام و آن سفید و صاف بود و تصحیح اعراب و خواص مخصوصه هر یک در محل خود مذکور شد
با بکله شهد بطع شیرین باشد و طبع سرد و خشک و سبک و قابض شکم و مصلح و مقوی چشم و شش و طعم و مصفی آواز و گلو و جالی چرک از دماییل و
افزاینده گوشت و برافرو زنده رنگ بدن و افزون کننده عقل و باه و دافع جدام و فساد و بلغم و صفرا و خون و سرفه و پرسی و کرم شکم
و قهقهه و گدازنده پیله و رافع غشیان و تشنگی و امراض قلب و معده و سینه و مدل جراحات و دافع رواج روگ و فی الکله با دافزاید و بعضی نوشته اند
که شمد به امراض چشم نافع و بلغم لزج و کباب ریگی و صفراوی و کشت و میه و قی و سرفه و ضیق و کرم قروح و باد و تب راد و رکنده و حابس
اسهال و زخمت و شیرین است و شمد تازه طبع تر باشد و ملین خرق و بلغم افزاید و کمنه خشک و قابض شکم و کدازنده پیله و کاهنده فربهی
و بقول بعضی شمد کاهنده رنگ رو برافرو زده و فربه کننده و لیسیدن آن با دو و کف و صفرا زائل سازد و نعوظ آرد و اشتها افزاید و مقوی است
و شمد ترش با دو و کف و بلغم پدید آید و چون کس آن بر انواع گلهای نشیند برخی ازان گلهاسودمند و بعضی مضر پس عمل آن نیز مناسب است
گلهای خاصیت بخشد بدین جهت فی الکله سمیت و طبیعت او باشد و مضر است شمد گرم کرده و شمد آفتاب زده و آتش رسیده و در هوا ی
گرم و ملک گرم بکار نبردند و نیز آنرا با دویه حاره بنمایند لیکن در حقیقتا گرم کرده نیز جائز داشته اند و باب آمیخته خوردن بغایت مضر است قاضی
باب باران و گویند که در فصل گرما گرم مزاجان و تهای بسید و سیندی و شراب خوار و صاحب هضمه را شمد ممنوع است و خواص آن
بقول یونانیان در شمد مسطور شد مد جشمی بفتح سیم و سکون دال معله و با فتح سیم و سکون نون و فتح کاف و با اسم دهنو
یای تختانی و با ضافه و اوینی مد دهنو شش و عوض سیم بای فارسی و عوض تهای هندی بای فارسی یعنی موشی نیز نامند و آن اسم موشی است
مد بفتح سیم و سکون دال معله و خفای با فتح رای معله و الف اسم کالولی است مد سه و بفتح سیم و ضم دال معله و سکون با فتح
سین و سکون رای معله و فتح و او دال معله و الف اسم موشی است مد سیم و بی بفتح سیم و ضم دال معله و خفای با و سکون سین معله و ضم سیم و دوم و سکون
رای معله و کس بای دوم و سکون یای تختانی اسم رسانی بزرگ است مد شش و بی بفتح سیم و ضم دال معله و خفای با و سکون شین معجمه و کس بای
فوقانی هندی و سکون یای تختانی و فتح لام و الف اسم موه خرد است مد که گشتی بفتح سیم و دال معله و سکون با فتح کاف و سکون
رای معله و فتح کاف ثانی و کس بای فوقانی هندی و سکون یای تختانی از قسم برج است که قیرین بود و سرد و ثقیل و خون و لخته میفرزاید و

بسم

بسم

بسم

بسم

بسم

بسم

بسم

بفتح بیم وضم دال مهله وضمای با و سکون واد اسم مطلق شیرین است و غیرت خاص شد در گویند در هو ال بفتح بیم و دال مهله وضمای با
 و سکون واد و مد بهره و سکون لام اسم زنا و است مد هو پیش بضم بای فارسی و سکون شین مجمره و بای فارسی دوم اسم موه کلان
 است مد هو پیش بک اسم گل مدی و آ پناست مد هو سیرنی بیم و دال مهله واد واد و فسخ بای فارسی و سکون رای مهله و سکون نون
 و سکون یای تختانی اسم گلوت مد هو سیرنیکا زیادتی کاف و الف اسم لکر و نده است مد هو کچو بیم و دال واد و فسخ بای فارسی سکون
 کاف و فسخ واد و دال اسم بار کند وری تخست مد هو چشم غمغای با و سکون بیم اسم سوست مد جویشی اسم میستی است مد هو وادی کمال مهله دوم و فسخ
 رای مهله و الف کسر واد و سکون یای تختانی اسم بار کند وریست مد هو در همان بیم و دال ثانی و سکون رای مهله و فسخ بیم و دال و الف غمغای نون اسم موه کلانست مد هو
 بیم و دال مهله واد و سکون واد و فسخ رای مهله و الف اسم بار کالولی و دارم است مد هو را ملا پهل بده الف و سکون بیم و فسخ لام و الف و فسخ
 بای فارسی وضمای با و سکون لام اسم بار چرخ و بی دارم است مد هو راجس بیم و دال مهله واد وادی مهله و الف و فسخ جیم فارسی
 و سکون سین مهله اسم کسر و است مد هو رسوا و اسم گایر است مد هو رکاکولی بفتح بیم وضم دال مهله وضمای با و سکون واد و فسخ
 رای مهله و کاف و الف وضم کاف دوم واد و مجهول و کسر لام و سکون یای تختانی اسم کالولی شیرین است مد هو رکتم اسم قسمی از کنول است
 مد هو ریخو بیم و دال مهله واد واد و کسر رای مهله و سکون یای تختانی مجهول وضم نون و سکون واد اسم بیمی است مد هو سر و اسم
 میستی است مد هو شکر و کاجیم و دال مهله واد واد و کسر شین مجمره و سکون کاف فارسی وضم رای مهله و سکون واد و فسخ کاف و الف
 اسم رود اس سفید است مد هو شیرینی و مد هو شروا بر دو اسم مر بری است مد هو ک بیم و دال مهله واد واد وضم کاف اسم موه کلان
 است مد هو گند بیم و دال مهله واد واد و فسخ کاف فارسی و سکون نون و دال مهله دوم اسم گل موسری است مد هو لو و بهوس
 بضم کاف و سکون واد و دال مهله دوم و فسخ بای موحده وضمای با و کسر واد و سکون یای تختانی اسم راستنای بزرگ است مد هو لک
 بفتح بیم وضم دال مهله وضمای با و سکون واد و کسر لام و فسخ کاف و الف قسمی از غله است مثل کند و خواص کند خواهد آمد مد هو لیگا با
 یای تختانی بعد لام اسم موه خرد است و نیز اسم سداب مد هو سمیت بیم و دال مهله واد واد و کسر بای دوم و سکون یای تختانی و
 نای فوقانی اسم گل آ پناست مد هو قیسار بفتح بیم و سکون لال مهله وضمای با و فسخ بای تختانی و سکون یای تختانی ثانی و فسخ بای تختانی اولی و اسم بیم
 مد هو پنچا بفتح بیم و کسر دال مهله وضمای با و سکون یای تختانی و فسخ کاف و سکون نون و فسخ جیم فارسی و الف اسم چهار است
 مدی بفتح بیم و کسر دال مهله مشده و سکون یای تختانی و در هندی اسم درختی است کلان که بر اقسام می باشد یکی رامدی گویند و در سنسکرت
 ندی نجست یعنی درخت اوسیان رود و در گیتان پیدا می شود و گلوبه معنی برگ او مانند شکار بگله می باشد و مد هو کندی کاپشکا یعنی
 گل او شیرین است و برگ گره گره می باشد و گله نیای در دیدن گل او خوبصورت معلوم نمی شود و شند نمان یعنی خزان او مستدل
 است و پارتو نام و پارتو اسم پادشاه است و این را نیز با هم آن پادشاه سعی ساخته و ویرانت کچن یعنی مقابل نام پادشاهی است
 که آن را راجن می نامند و در کتب دیگر آمده که این درخت را راجن هم می گویند لهذا مقابل نام پادشاه واد و فسخ شده و یا اینکه راجن
 پادشاه چنانکه دشمنان و مقابلان را کشته همچنان این درخت بیم مرض را که مقابل و دشمن بدن است می کشد می نامند و قسم دوم را
 واد وادی یعنی سرخ مدی آشوا کرنا یعنی برگ او مانند گوش است و جو شکر کن و کشته یعنی هر دو اسم یکدیگر معنی تمام واد و فسخ اسپ و کرن
 یعنی گوش و کشته معنی سب و بر سبزه نهاده حاصل آنکه برگ او مانند تمام گوش اسپ است و اطراف برگ از دنباله نانوک زو اند واد واد
 یکدیگر آن زو اند و سبوی دنباله کلان و سبوی نوک بد یک گویا سبوی سبزه نهاده اند علی المرتب و کشانی یعنی زخمت است اچر تر که مایمی
 در برکش این نره است و تیسار اسم و سناسیاسم یعنی مرض دمه دور کند و درون سار یعنی درخشش سرخ می شود و گویند را هم یعنی صغ او

بیم و دال مهله وضمای با و سکون واد اسم مطلق شیرین است و غیرت خاص شد در گویند در هو ال بفتح بیم و دال مهله وضمای با و سکون واد و مد بهره و سکون لام اسم زنا و است مد هو پیش بضم بای فارسی و سکون شین مجمره و بای فارسی دوم اسم موه کلان است مد هو پیش بک اسم گل مدی و آ پناست مد هو سیرنی بیم و دال مهله واد واد و فسخ بای فارسی و سکون رای مهله و سکون نون و سکون یای تختانی اسم گلوت مد هو سیرنیکا زیادتی کاف و الف اسم لکر و نده است مد هو کچو بیم و دال واد و فسخ بای فارسی سکون کاف و فسخ واد و دال اسم بار کند وری تخست مد هو چشم غمغای با و سکون بیم اسم سوست مد جویشی اسم میستی است مد هو وادی کمال مهله دوم و فسخ رای مهله و الف کسر واد و سکون یای تختانی اسم بار کند وریست مد هو در همان بیم و دال ثانی و سکون رای مهله و فسخ بیم و دال و الف غمغای نون اسم موه کلانست مد هو بیم و دال مهله واد و سکون واد و فسخ رای مهله و الف اسم بار کالولی و دارم است مد هو را ملا پهل بده الف و سکون بیم و فسخ لام و الف و فسخ بای فارسی وضمای با و سکون لام اسم بار چرخ و بی دارم است مد هو راجس بیم و دال مهله واد وادی مهله و الف و فسخ جیم فارسی و سکون سین مهله اسم کسر و است مد هو رسوا و اسم گایر است مد هو رکاکولی بفتح بیم وضم دال مهله وضمای با و سکون واد و فسخ رای مهله و کاف و الف وضم کاف دوم واد و مجهول و کسر لام و سکون یای تختانی اسم کالولی شیرین است مد هو رکتم اسم قسمی از کنول است مد هو ریخو بیم و دال مهله واد واد و کسر رای مهله و سکون یای تختانی مجهول وضم نون و سکون واد اسم بیمی است مد هو سر و اسم میستی است مد هو شکر و کاجیم و دال مهله واد واد و کسر شین مجمره و سکون کاف فارسی وضم رای مهله و سکون واد و فسخ کاف و الف اسم رود اس سفید است مد هو شیرینی و مد هو شروا بر دو اسم مر بری است مد هو ک بیم و دال مهله واد واد وضم کاف اسم موه کلان است مد هو گند بیم و دال مهله واد واد و فسخ کاف فارسی و سکون نون و دال مهله دوم اسم گل موسری است مد هو لو و بهوس بضم کاف و سکون واد و دال مهله دوم و فسخ بای موحده وضمای با و کسر واد و سکون یای تختانی اسم راستنای بزرگ است مد هو لک بفتح بیم وضم دال مهله وضمای با و سکون واد و کسر لام و فسخ کاف و الف قسمی از غله است مثل کند و خواص کند خواهد آمد مد هو لیگا با یای تختانی بعد لام اسم موه خرد است و نیز اسم سداب مد هو سمیت بیم و دال مهله واد واد و کسر بای دوم و سکون یای تختانی و نای فوقانی اسم گل آ پناست مد هو قیسار بفتح بیم و سکون لال مهله وضمای با و فسخ بای تختانی و سکون یای تختانی ثانی و فسخ بای تختانی اولی و اسم بیم مد هو پنچا بفتح بیم و کسر دال مهله وضمای با و سکون یای تختانی و فسخ کاف و سکون نون و فسخ جیم فارسی و الف اسم چهار است مدی بفتح بیم و کسر دال مهله مشده و سکون یای تختانی و در هندی اسم درختی است کلان که بر اقسام می باشد یکی رامدی گویند و در سنسکرت ندی نجست یعنی درخت اوسیان رود و در گیتان پیدا می شود و گلوبه معنی برگ او مانند شکار بگله می باشد و مد هو کندی کاپشکا یعنی گل او شیرین است و برگ گره گره می باشد و گله نیای در دیدن گل او خوبصورت معلوم نمی شود و شند نمان یعنی خزان او مستدل است و پارتو نام و پارتو اسم پادشاه است و این را نیز با هم آن پادشاه سعی ساخته و ویرانت کچن یعنی مقابل نام پادشاهی است که آن را راجن می نامند و در کتب دیگر آمده که این درخت را راجن هم می گویند لهذا مقابل نام پادشاه واد و فسخ شده و یا اینکه راجن پادشاه چنانکه دشمنان و مقابلان را کشته همچنان این درخت بیم مرض را که مقابل و دشمن بدن است می کشد می نامند و قسم دوم را واد وادی یعنی سرخ مدی آشوا کرنا یعنی برگ او مانند گوش است و جو شکر کن و کشته یعنی هر دو اسم یکدیگر معنی تمام واد و فسخ اسپ و کرن یعنی گوش و کشته معنی سب و بر سبزه نهاده حاصل آنکه برگ او مانند تمام گوش اسپ است و اطراف برگ از دنباله نانوک زو اند واد واد یکدیگر آن زو اند و سبوی دنباله کلان و سبوی نوک بد یک گویا سبوی سبزه نهاده اند علی المرتب و کشانی یعنی زخمت است اچر تر که مایمی در برکش این نره است و تیسار اسم و سناسیاسم یعنی مرض دمه دور کند و درون سار یعنی درخشش سرخ می شود و گویند را هم یعنی صغ او

سرخ رنگ نیز او دم سرخ میشود در کمره چربی برکش از میشود و هم در همان معنی درخت اسپان است یعنی آنکه افاضل اسپان را که در کمره سوسم باندی میگویند
یعنی سفیدی را میزند و بوی شیرینی بکشد معنی ضایع است و سفیدی تمام بدن را در میسازد و اجکان را نیز رنگ و بختی کوس را بچاند و درون زردمان با مرفی
و دندان سفید است گویند و تحقیق بعضی رسیده که این درختها از قسم کبیر و شیشم اند و قسم سوم را تلامی هم میگویند این قسم سیاه می باشد با تامل
مزان آن سر و خشک جهت تب و کثرت عرق و دماییل و سوزش بدن و اسهال صفراوی سفید نوشته اند حدیثی است که در کسر دال و سکون
بای تختانی فتح رای هله و اذن و هدییم پنج نیم و سکون دال هله و فسج بای تختانی و سکون نیم دوم ام تازی و شراب است حدیثی است که در کسر دال و سکون
و کسر دال هله و بای تختانی محمول و فسج فون و سکون لام و بزیادی نیم و آخر کلمه نیز آمده و در سنسکرت اسوسرطیکایی گش مانینگل درخت
اگ است و جهت بوجانم و ن سیداکاری آید و چهار پشیکایی یعنی مرز گل او شورری باشد و سوسوم یعنی هشت اقسام تب لایقی یکسوز و
دور و زنه و سه روز و چهار روز و پنج روز و پانزده روز و یک ماه در میان و آنکه بوقت نیم شب آید و کثرت لاچانی همه را از پنج بر کند
و چه که لایقی اگر سبب تب خون هم خشک شده باشد این دو امفید است و با تامل و کلامی برای مرض سفید سفید و سوسوم یعنی هشت اقسام تب لایقی یکسوز و
را در کند و استعمل لپش یعنی دراز نگل نامند و خام آنرا سوزنا و سوزی و مدنی گویند با تامل آن نباتی است مفروش و سطح بر روی زمین شامه
آن بهلو و ار و در تیره ماکل بسری و بر هر گری بر گماشا به برگ خرفه و خرد تر از آن و نزد هر گری ریشه ای باریک و سفید رنگ بخش
در از ظاهر آن تیره و باطن آن سفید مزاج آن گرم خشک در دوم و غلظت نیم و جهت سرفه و ضیق و تب لایقی و اسهال و غیره در طبوغات
می دهند و هندیان نوشته اند که بخش تیره است طبوغات او جهت پانزده روک نافع و فاکسترا و جهت هدییم نافع و هادییم بغیر ازید و غیره می آید
فصل سیم بارامی محله قزاقیم و تشدید رای محله شیشم نیم نیز آمده ام عربی است و برومی اعر و کولیتوس و بسریانی مراد که او
بیونانی سمرنا و کوفیش و در انگریزی مرهکو و هندی بولی و لال بولی گویند و آن صغ و یا شیر درختی است خاد و ار که در بلاد عرب در دوم
و جزیره محوطه و هندی شش و بسیار بلند و رعنا و نرم و گره دارد و کمره های آن مانند بند های می درون آن هست یعنی میان آن بر می باشد و از آن
نیو ساند شور نیز می است و همچنین از آن تلخ و بعضی از آن تلخ و در بعضی مران و انکی است و رنگیند این تلخ و آب است چه در داخل ترپ با هم اندوزند
من قریاست و این آمل در او چمران اگر کشید برگ نیست درگ و انباشت برگ ترنج و از آن که کجاست در خوشان بسیار سفید و در قزاقیالند نیز در قزاقیالند
و لیکن با خصوص بسیار و غیر لذیذ و درخت آن خاد و اشریبه بقرط با تامل صغ مذکور به نوع حاصل می شود و یکی آنکه از تنه درخت آن بشرط
یعنی بتبرزدن و درفش نمودن بور یا یا طر فی بریزان که در آن جمع گردد و انجا یا به حاصل گردد و این بهترین انواع است و قبل از انجا سفید
رنگ و بعد از آن زلفین می باشد و این را به صفت نامند و دوم آنکه از تنه درخت آن مانند صغ خرد و کوچکتر و کوش کند و درخت آن سفید و این
در خوشی بعد از قسم اول است و این زرد رنگ می باشد و این عامر البطارح نامند و سوم آنکه پوست درخت آنرا که در زیر آن صغ آنست
گوخته اند و عصاره آنرا خشک می نمایند و یا آنکه در آب جوش داده صاف نموده آب صاف آنرا با تلخ می دهند تا منقذ و بنمگرد و این را
سید سائو و مر جشی گویند و این بدترین همه و سیاه رنگ می باشد و خرد و بهترین همه و صافی خالص از چوب و سنگریزه و سبک وزن و زود
شکن و خوشبو بسیار تلخ باشد است آنست که ظاهر آن ماکل سفیدی و سرفی و باطن آن از شکستن سفید بر آید و بعد از شکستن سفید بنفشه یا سبک
باشد و انجا یا صاف مذکور باشد زبون و غیر استعمل و آنرا خشوش و صغ عربی می نمایند بکوش نیدن در آب با مصلی و بعضی باقیوع می
قابل که آنرا قیس و گویند یا سوسونامند و آن در رنگ بنفشه یا سبک است اما با صحت و کراست بوی در جهت است خشوش میانید پس قتل میشود و طبع آن
بغیر تلخ و کرم خشک دوم است و پنج محل بلج و در آن بعضی الزاق و همین است آن لیسف غیر لذیذ و در او دویه کبکی افتد سبب کثرت منافذ آن باغ نفس
است تا آنکه اساک است و حفظ آن از تغیر و بد بوی می کند و محقق فصول خام است و انجا از اقلیطیا آورند قوت تسخین و انصاج و همین آن

سید
سید
سید

شدید تر از غیر آنست و شارح گیلانی گفته که چون رین دو امل تلخی است آن حال از ارضیت شدید بحارات و یبوست سمت فلهذا آن محل بسبب و مستح
و بحف است و از این جهت از اضعف است و جالیوس و در مقام ثالث از او بد نوشته که مرد در درج سوم از درجات ادویه سخن بحف است و لهذا
چون بر سر حادث در سر باشد ممکن است که الزاق آن نماید و نیز در آن تلخی بسیار است و بسبب این تلخی نیز قتل و یدران و جنین و اخراج آن نماید
و در آن از قبل این جلالت و لهذا در احوال که برای قروح و آثار غلیظ در چشم می سازند مخلوط می نمایند و نیز بدین سبب در ادویه مشروب
سرفه کنند و ربوقه می آیزند و در قصیده ریخشونت حادث می کنند چنانکه اشیای دیگر از ادویه جایزه فعلی می کنند بلکه در آن جمله مقدار قصد است
و در ادویه مغایلی ادوا گفته که مرد و نسیم سمت قسمی را مخلوط می سازند بشیر شجر فارقالس و آن شجره قتاله است پس آن مرار چون بیاض است قتل
می شود لیکن آن عجیب است و در احوال و آن تحلیل بریم از چشم بغیر لذع کند و بسبب است که نزول آب چشم را که رفیق باشد در ابتدا متفرق گرداند و در میان
نوشته که مرهق اعضای رسد بر آنکه طبیعت آن لطیف است حتی که اعصابی و اسه را با ستم قیاح می نماید و از این گفته بدین جهت آن از ادویه
فتق است و با قوای مخلوط کرده می شود پس اثر آنها بمقتی بدن می رسد و بعضی نوشته اند که مرگرم و در آخر سوم و خشک و در آخر دوم سمت
و خشک و در آخر سوم نیز گفته اند و آن جالی و نصف بی لذع و منفع و مهمل و محلل و درام بارد و ملخی و از جمله ادویه جلیله و عظیم النفع است و حافظ و مانع
منقش از اطباء است و لهذا حکمای شلفه با تمام مرد را برای تحفیف و شفت رطوبات و حفظ آنها از تعفن و فساد و بعضی ادویه مناسب می یابند
و جالیوس گفته که بوی مرصع صحیح مزاجان است علاوه از اصحابان صداع و بوییدن آن مصدر و منوم است و در و آن بر ترویح و تحفیف
آنست. بطور آن در مخزن حبس نوزاد می فرزند و معوط آن بوزن یک دانگ منقی و راغ سمت و گیلانی گوید که طلای آن داخل بینی هر روز
نشان آباب و مرغوش بخت نزلات و قطور آن آباب انعام است بدوئی بینی و لیکن باید که گرم نموده و آن در سر که سرشته چند آنکه
نمایند شود بر سر مسح کردن جهت در دهن و صداعی که سبب آن معلوم نباشد و باطو بخ آب مرز خوش در غنیمت یا بر مرغ هالین نزلات
و بایشان آن نرق شیره شربت فساد آن بازیره سیاه بر رخ گاو شسته جهت التیام قروح طله سر و بدستور فساد آن البته جهت انواع قروح و بشور و بوی سرخ لاش و بقول
جالیوس است که آن از جیره بدینا و فوین جهت کنگر ترش در آن برای آن که نافع بعضی گویند که شستن فلهذا و در آن ادویه مذکوره فلهذا با هم در گوش است پاک کردن
پرتیم و تحفیف قروح التیام آنها و لیکن تحلیل و تمایج آن نافع و مضغه بدان با شراب و زیت استحکام و تقویت و دندان و دهن و نعل آن و استواری
نزد و دفع رطوبت آن مفید و بقول گیلانی مضغه محلول آن در آب شرب محلول در سر که غصص و با سر که مزوج باب مطبوخ و آن پنج لیلین
و آنکه کی زنگار است تحریک دندان از رطوبت و دفع قروح متعنه و آن و لاش و اسه و مضغه آن با سر که غصص آخته هر روز جهت قطع خون
دندان و دهن و خوشبوئی و دهن و دفع بدوئی آن و بقول شیخ آن خوشبو کننده بوی دهن و نزول بخار است چون در دهن بگیرند
و آنکه طلای آن جالی آثار ترویح چشم و بر کنگره قروح آن و جالی بیاض آن و طلت بصر و نافع خشونت پلک و محلل بریم چشم بغیر لذع است
و کتاب نالی چشم را در ابتدا تحلیل کند اگر رفیق باشد و قوی ترین آن در احوال خشوش یتوی آنست و نیز احوال محلول آن در آب مطبوخ
نزع آن یا زردچوبه و یا در آب اسل یا پودینه نه می جهت حرارت بصر و ابتدای نزول آب نافع نوشته اند و با شیر زنان و یا شیر و یا سفیدی
بسیجه جهت رمد و یا بیاض رفیق و یا فلفل مساوی شیان ساخته در چشم کشیدن جهت جلای بیاض و ضعف بصر و با عمل جهت سلاق و آب
جالبه و آب جهت قرصه و آب و رو جهت دعه و جرب و آب آب افشرد و روج و یا شقایق النعان جهت جلای بیاض بقوت و با گل آب جهت
شعیر و آب ترب جهت کشته الم تحت چشم نافع و نیز بقول شیخ آن جید برای بیندیت و جهت سرفه کننده رطوبتی و ربو و نقل نقاب و جاع
پهلونیکه است و صنف آواز و این همه بسبب جلای لطیف بصر تمشین است و نگار داشتن آن زیر زبان و فرو بردن آب آن جهت
خشونت خلق و تصفیه آواز نافع و بقول شارح گیلانی خوردن آن بقدر با قالا که آن دوا زده قیرا ط است نافع سرفه کننده و عسر نفس

تجلیل نمایند پس آب را برنج خشک نموده نرم سوده بکار برند و بدین طریق غسل نیز سفیدی گردد باطل مزاج آن مایل گرمی است و در آخر دوم و تا سوم و خشک نموده اول سرد در اول و خشک در سوم و سفید کرده آن که مرتب مانند الطف و اقوی و گیلیانی گوید که مرد اسبک بمغف و قریب از طحال و حرارت و برودت است زیرا که حراق از طحال زیاد شده حرارت نموده لیکن ماده آن بسیار بار دست و از خنصول کردن آن حرارت مستفاده با حراق لامحال که می شود و چنانچه آبک بعد غسل سرد می شود و فلان ماده اسبک خنصول بار و مخفف سمت و تخفیف آن لامحال که از تخفیف غیر خنصول است و شیخ نوشته که طبع آن نزدیک بالینوس مایل تخفیف است لیکن بیفت لامحال تخفیف نیز در غیر آن مایل برودت بسیار و خنصول آن لامحال بار دست و آن قابض مخفف است و جلای اندک با قبض و تغیر نماید و لطیف غلیظ کند و قبض و جلای آن سرد اندک است و آن ماده مراجم است کج ادویه و تفسیر افراط تحمیل و تالیل و قبض یعنی حدت ادویه که در مراجم جهت تحمیل و تالیل افتد بشنید بهر آنکه آن ادویه شدید الحیت و خورند و مایل زنگار بود و گویند که اقسام آن هم قاتل دارند داخل غیر مستعمل و محمل و مغری و سدد و حاس و جلای و دور کنند و گوشت فاسد زاید و رویند و گوشت صالح و الیقام و دهنده و فرمهای متفق و جامع ادویه مراجم و کاسر شدت تحمیل ادویه محله قویه و خورند و گوشت فاسد و از خاصیت آنست که چون در سر کماند از آن سرشیرین گرداند و خشک گفته که آن خوشبو کنند و بوی بدن و بیل و مانع خراش ران و جلای کلف و آثار سیاه و خون مرده است و خصوصاً خنصول آن و مزبل آنند جمدی و مانع عرق و نبض کج در قروح بالمرض است لیکن جالینوس گفته که آن منقح نیست و نه مویخ و نه فبست بلکه آن ماده مراجم است و منج معانی و در اندام لافعه کند و بعضی نوشته اند که طلای آن شفقت قروح و طریه و منقح قروح بالمرض و بمعاونت ادویه مناسب و طلای آن با نسل آن گوگرد و زرد و سرکه و روغن مورد و سوده جهت شری و جوششهای پیر آب و طلای سفید کرده آن رافع آثار محله و جرب و مانع سوختگی آتش و آب گرم و مسکن حدت ادویه حاده و جهت دفع بد بوی عرق و منج جلد مؤثر خصوصاً بار و خنصل و طلای آن با سرکه و زرد جهت رفع قمل نافع و چون بار و روغن زیتون چهار وزن آن بسایند و بجوشانند تا غلیظ گردد و طلای آن بهتر بین ادویه اشفاق منمن است و طلای سفید کرده آن با آبک سیاه کننده جلد و موسی و زرد و ران جهت قروح میان انگشتان با نافع و اختلاط آن با سایر ادویه جرب و عکله نافع نیست و سفید کرده خنصول آن در محله افتد و جلای چشم کند و جهت سلاق و جرب و ناخن و قرحه چشم نفع بخشد و چون سالیله بار و روغن آینه بر قروح بینی و لب طلا نمایند نفع کند و طلای آن بار و روغن گل بر حوالی قلب و زیر بغل نافع رگین مواد بقلب است و بقول شیخ آشامیدن آن حایل بول است و زنان بلا و ماوراء النهر اطفال را برای خلطه و قروح امعاء و اسهالی می خوراند و آن نافع هیچ است چون اندکی از آن در آب حل کرده بپاشانند و بقول حکیم مومن در بلاد دارالمرز جهت دفع کرم شکم با شیر می دهند و حرکت می فرمایند و تا کرمها دفع نگردند نافع سکون کنند و فی الواقع در دفع کرم کرم بیدیل است و بقول ابن تیمیة نیم درم سفید کرده آن با جلاب مخرج اقسام کرم معده است و جرب و داوخال سفید کرده آن در حقهنا حالبس اسهال قروحی و سخی است و بقول صاحب منج مضر امعاء مصلح آن شیر تانه بدل آن سلیقون و خوردن دو درم آن سم قاتل و کشنده انسان است با حداث حبس بول و امتناع شکم و توجع و غصص عظیم و ضیق نفس و کشیدگی زبان و سفیدی آن و اختناق و گاه در غیر انشقاق اسهال گردد و علاج آن تغیر بدن است یعنی کردن از آب شبت و انجیر و خوراندن مرکب نیم گرم و ملازمت آشامیدن شوربای گوشت خرقان و خرومش و آب گوشتی جرب و بالیدن لطوفاط معرقه و در دهنای بدن و خوردن زخمیل مرئی و انستین و زرد و فخر کرفس و فلفل و گل خاوند و دین و طلا و بهر آنست که بار و روغن گل آینه زرد و دو مثقال از تخم کرفس و انستین و مرکب بایک ادویه طبع کرفس و اکثر طبیعت قبض باشد حقه نمایند بقبضای لینه و مصلح آن بقول طبیبی هند خاکستر کاه شالی است هر دو بهوا بفتح نیم و خم رای محله و سکون دال محله و دفع بای سوده و وضای با دفع داو و دلف یعنی آنگه با دازان پدید می شود اسهال قسمی از لبلل است که آنرا دیوار لبلل می گویند و نیز اسم بی است که آنرا در هندی می تری نامند و لا بکسریم و سکون رای محله و خم دال محله و دفع که موالت اسم خرای سلیمانی است هر دو هم گیه اسم بهوم کس است و جرب نیم را

ادویه
سودا
لا بکسریم

نیز گویند مرد و پیشب بغم سیم و سکون را و ضم دال مطعین و سکون و او و ضم بای فارسی و سکون شین و بای فارسی و دوم بغمی گل نازک و نرم است و دخت گلیست مرد و و پهل یعنی بار نازک آیم بار درخت سیدنی و تاز است و نیز آید و بار درخت لود لود را گویند و بر نازکی سیم در آخر که آیم کنول و شاخ آنست مرد و و لو گوشت بغم نامی فوقانی و خفای و او و ضم کاف آیم بهوت پیرست مرد و و در بهای فتح دال دوم و سکون رای مطعین و ضم بای موحه و خفای و او الف آیم در ب است مرد و و کاف بغم سیم و سکون رای مطه و ضم دال مطه و سکون و او و فتح کاف و الف و خفای نون و کسرتای فوقانی و سکون یای تحتانی آیم مها و رست و نیز آیم بغم سیم مرد و و کف کاف و خفای نون و فتح نامی فوقانی هندی و سکون کاف دوم آیم خار و درخت گل مهندی است مرد و و یقور میوس گفته که آن شرابی است که از جوی سازند و بعضی مردم بر آن غمر استعمال می کنند صعد و وردی برای اعصاب و و گاهی از گندم می سازند مرد و و بخش بفتح سیم و سکون رای مطه و و فتح زای مجبه و سکون نون و ضم جیم و سکون و او و شین مجبه و عرب مرد و و گوش فارسی است و بعربی مسق و حقیق الفیل و غفر و پیونانی مرد و و قوس و انا غلیس و ثاموس و طامیوس و بهندی مرد و امانند و آن غیر از اذان الفار است هست آنکه برگ آن بچ شباهتی بگوش موش ندارد بلکه دالانی و نبات آن از جمل رایجین خوشبویست و در باغ از راعت آن می نمایند و نبات آن تا به درخت با شاخهای پریشان و برگ آن طولانی اندک باریک کم عرض و گل آن سفید با لعلی سبزی و تخم آن شبیه تخم ریحان و شفاف و کسائی که آنرا اذان الفار دانسته اشتباه نموده اند و دسیفور میگویند گفته که آن نباتی است با شاخهای بسیار و بر زمین میسند و برگ آن مستدیر و بران زغب و آن بسیار خوشبو و سوغ و در در کلیمها استعمال می کنند طبع آن گرم و را خرد و خشک و در اول آن بقول شیخ گرم و خشک در سوم و جالینوس گفته که قوت این نبات قوت لطیف است و آن تسخین و تحفیف در در جی سوم می کند با جمله آن لطیف و محلل و مفتوح و حالی و جاذب و قوتیر از سیدنیست و مفتوح سده و داغ و نافع تحقیق و صعد از رطوبتی و صمد از سودای و ریاح غلیظه و در گوش لطول و قطور را گویند آتشامیدن مطبوخ آن مفتوح سده و داغ و خیاشیم و نافع امراض مذکوره و مالجولایای مرقاق و لقوه و حبابس زکام هست آنکه محلل طوبات و ریاح مالجی است و بوییدن آن جهت تقویت دماغ و سرعت مستی شراب و منع خمار و فتح سده و نخوین و صوط آب آن جهت نفی دماغ از اخلاط بارده و سوغ آن و نافع لقوه و صرع است و طلای آن باخس در جام هست در در سرباد و جوب و آنخل آب آن جهت ابتدای نزول آب در چشم و ضعف باصره و طلای خشک آن با عمل جهت رفع آثار مزبور آن بچ مخصوص در چشم و خاندن آن با نمک فوریون آب آن باغ سیلان طوبات و آب آن در دمان و تسخیر نوشته که نافع او جابج بار و و شب است و چون جوش داده آب آن بر سر ریزند و باریک آن می بیند مرض سودای و بلغمی را دفع کند و مرد و بخش مرض لقوه و فعل یک دارد و فعل آن اکثر از اتمام اندر است و اتحی بن عمران گفته که مرد و بخش مفتوح سده و سمیت که در سربا شده که از نطفه بلغم و قاطع صمد از بارد و نافع در کام و او جابج بارده و ریاح غلیظه است و چون به بنید می بیند بزودی سگارد و گیلانی گوید که نهادن بر او رام چشمی نماید چون برگ تازه یا خشک آن تر کرده بر تن ریجی و بلغمی نمند تسخیر آن نماید و شراب آن بعد از پنج درم مغزل شری بلغمی است و صمدان با مثل آن مغزه نافع و در درم و گنج ران و در دروغهای مغزل اعیای افتد و نفع قوی می کند و نطول آب مطبوخ آن بر سر نافع او جابج بارده و ریاح غلیظه و نافع شقیقه سودای و بلغمی است و چون اداست بوییدن آن و انکباب بر بخار آن که مستحقان آن نمایند و در نفع قوی تر از زکین آب آن بر سر است و بوییدن آن و نطول آب آن مغزل سده و غریب و سرست و چون با دویه نافع کثرت نزلات در مقدم دماغ بر سرشند نفع بین نماید و چون تازه آن با زهر بخورند و جمع العواد و در خفان معدی را زایل کند و چون طبع آن هر روز یک اوقیه بنوشند جهت استسقا و عسر البول و خف نفع کند و چون تازه آن با گوشت مغز بقط و یا با سرکه سوده بر تنو خلیتین نمند از آله آن نماید اگر مطلب نمائید و گویند آتشامیدن مطبوخ آن مفرح و نفع در دسینه و سرخه و ضیق النفس و خفان و اوجع و فساد دسین معده و حما

۱- دودکش
۲- دودکش
۳- دودکش
۴- دودکش
۵- دودکش
۶- دودکش
۷- دودکش
۸- دودکش
۹- دودکش
۱۰- دودکش

می شود پس سیاه گردد و در آن دو تخم می باشد مانند تخم خیار و خرد تر از آن و گندنه تر و روی یک تخم نسوی و بنا را تخم دیگری می شود بقول هندیان
بهر کسی که این نبات را بخوراند و با نمک مطیع و منقادش گردد حتی که بر حیوانات نیز این امر جاری می شود و اگر فتن او مشروط است که در دوا می رود
یکشنبه آمده باشد هر لی بفتح میم ام چو بختی است هر ما حوزر بفتح میم و سکون رای مملعه ففتح میم و الف و ضم جای مملعه و سکون و او و زای مملعه
برای مملعه نیز آمده بفارسی مردوخش ناسند و آن قسمی نامزدوست و گویند مردوخی است و گویند بهترین آن بستانی است و غافقی انصاحب
فلاحه نقل کرده که مردوخش قسمی کی ازان مرا حوزر است و آن بهترین آنهاست و انفع از آنها برای خونت و اکثر در ادویه داخل می شود و
دوم بعد از آن در صنعت مردوست و سوم مرداطوس و چهارم مردایان و پنجم مردریان و ششم مردوهم و هفتم مردکلائی و نبات این که کوچک تر و دخول
آن در ادویه کمتر و این همه در صورت تشابه و قریب یک دیگر اند الا آنکه مرا حوزر اشرف و انفع آنهاست و نبات آن از زمین بقدر یک شبر و دوازده
از آن مرتفع می شود و ساق آن خشبی و باغی و عرق آن قریب از مقدار فروغ آن و شاخهای آن طولانی دیگر آن متفرع بر ساق آن و طاق
بدان و ابل با سفل و ابل با ستاره و درازی و رنگ آن مائل بر قرص و تیرگی و خوشبو اندک و طعم آن تلخ و در آن ادوی بشاعت و ادنی
تخفیر و تخم آن در غلافی شبیه تخم گزن و در تومیزی رسد و گویند گل آن مائل بر تیرگی و زردی و قبول شیخ غیر مائل بر تیرگی و خوشبو با عطریت
طبیع آن گرم در سوم خشک در دوم و بقول بعضی گرم در دوم و بقول دشقی مرا حوزر گرم زیاد و از مرز بخش و قوی تر از آنست و طهه و محلل و
مسکن ریاح و ففتح سده بلخی در هر جا که باشد چون در شراب اندازند بزودی نشئه آورد و بوییدن آن سده و ففتح کثایه و صداع آورد
لیکن بوییدن آن در آبکباب بر مطبوخ آن تکمیل جمیع بخارات و باغی و صداع بارد نماید و مشابیه شیخ است و درین امر و شاخه بدین آن نافع غفغان
سوداوی و مقوی معده و اسهال و احتشای ضعیفه و ضعف جگر بار دست و منعی و غشیان و اعانت بر هضم نماید چون یک درم از آن بخورند و جهت
تفحیح سده و احتشای و نشفت رطوبت معده و تافع و شرب آن جهت در درج و اوجاع باطنی حوامل و بدستور نفول بطبیع آن و جلوس در آن چون
برگ تازه آنرا در حمام فرس کنند و بر آن صاحب اوجاع بارده و ریاح حائله در بدن و اعضای باطنی و ظاهری بخورند و ابل گردد و درین باب
بهر از آن دوائی نیست مقدار شرب از برگ و گل و تخم آن تا دو درم و از آب آن تا یک اوقیه و صدع و عطش و معیل آن مورد و ریاحین بارده
و بدل آن باد بکویه و مرز بخش و بکبت سکر بوزن آن نشئه و دایمی زعفران و بداند که مرا حوزر و مرز بخش و فرج خشک و شاخه مسفرم و باد بکویه
همه قریب بهم و قاطع مقام و بدل یک و گیراند و حوزر گفته که چون مرا حوزر را در شراب نیشانیه بنوشند سکر شوند و آرد و قسمی ازان که مرد
دار و ناسند حار و سکر مثل هر لی است و شدید تر آنکه چون در شراب جوش داده میاشامند قسمی که سسی بر و درم است ازان صبیان را
برای آوردن خواب معوطی نمایند و صاحب تخم نوشته که تخم آن بریان و غیر بریان استعمال می کنند و در گل و برگ آن تصدیج است و مصلح
آن بنفشه و بدل تخم آن تخم ریحان و آب جریح گوید که تخم آن در حرارت کمتر از برگ رگنان است و لیکن در انضاج خراجات قوی تر از آنست چون
آنرا بریان نمایند و قویت اسهال کند و اگر بریان نکنند اسهال آورد و همچنین است جلی جمیع برزور لعا به مرا حوزر و بفتح میم و سکون
رای مملعه ففتح میم و الف و فتح زای مملعه و الف و سکون و ال مملعه بفارسی مرو آزاد و لغزنی اسطالکین نامند و آن نباتی است ساق
آن یک عدد و بقدر یک شبر و شبیه بجهه و لیکن زغب بکدی که گویا از ساق تا آخر در میان پنجه نند زده بسیار نرم و پیچیده اند و گل آن
گهو و ابل بر سخی و ریزه و از ساق تا آخر با برکهای بسیار ریزه آویخته و بوی آن مثل بوی مر تنه با اندک خوشبو و صاحب حمزه در
فیروزه که آنرا شابه کرده و وسط الیس گفته که طبیعت آن گرم است و در آن اندک خشکی و خاصیت آن دفع جمت صداع و بلغمی است و معوط
عصاره آن با روغن بنفشه برای حرارت در سرنیکوست و دیگران می نویسند که آن گرم و خشک است و گرمی آنرا زیاد از خشکی دانسته اند
سقوط آن با روغن بنفشه جمت کشادن سده و باغی و تقویت و باغ و صداع بلغمی نافع و آن مقوی معده و جگر و اعضای باطنی و محلل و

در
در
در

مطلوب
از اهل
العلم

از
اهل

از
اهل

از
اهل
العلم
اد

و نافع امراض بار و جگر و رحم و مدینه است هر ما طوس بفتح میم و سکون رای ممل و فسخ میم و الف و ضم طای ممل و سکون و او و سین ممل بفارسی و زنگ نامند و آن مرد و حسد الی است و فسخی از مرد و سفید که مرماهوس خوانند و برگ آن شبیه برگ خبازی و ازان کوچک تر و با شریف و در همه اطفال مانند مرماهوس است هر ما بان مراحو زست هر ما هوس بفتح میم و سکون را و فسخ میم و الف و ضم و سکون و او و سین ممل بفارسی و سفید و مرقع نامند و آن نباتی است شبیه برماحو ز و برگ آن مانند برگ لبلاب و ازان کوچک تر و گل آن مثل سفیدی و تخم آن در بختلات سائر اقسام آن که هر طولانی اند و گویند که مراد از مطلق تخم مر و تخم نیست گرم و خشک و در بعضی معتدل و مغریج و محف و در همه اطفال مانند مراحو زست و شکو از آنرا امین الدوله سر و در دانه است هر مر بفتح هر دو میم و میان آن رای ممل و ساکن در سنگ مر مر مسطور شد هر مر و ضم اول سکون های ممل و ضم ثانی فسخ های ممل و ثانی سکون یا یعنی پنجه بران آن انواعی باشد یکی آنکه سرخ را بطریق چلا و که بندی نشاء نامند پنجه خشک نموده و در یک بریان نمایند و درین قسم بعضی بعد بریان کردن قدری آب نمک بران پاشیده بر آتش خشک نموده نگاه می دارند و بعضی بی نمک و این را بندی مر مر می نامند و نوع دیگر شکو را اندک جوش داده خشک نموده باریک ظرف سفالی بریان می نمایند و این را بندی کیلین گویند و این بسیار سبک و لطیف است و از برای مر بضان و سدرستان همه نافع خشک خوردن یاد اندک شربت نبات طیب بگلایه یا سید شک یا عرق بهار یا گاهی و از سر سوم آنکه شکو در آب اندکی جوش داده باندک رطوبتی قدری بریان نموده گرما گرم بملامت می گویند تا دانه های آن پهن و سبوس آن جدا گردد و این را بفارسی لک و بندی چروه نامند و این نوع اندک سنگین و ففاح است خیسایند آن آب که اندک گلاب بران زده و دانه میل گرفته و باقیه یا نبات پاشیده بخورد مصلح آن و لذیذ است و برنج بریان مضر مطلقین و ازین جهت اهل هند در تپ بر برفیان نمی دهند و این مخصوص اطفال را هر مر می بضم دو میم و میان آنها رای ممل و ساکن و کسر رای ممل و ثانی و سکون یا یعنی تحتانی اسم گل سکر است هر ناگی بفتح میم و سکون رای ممل و فسخ نون و الف و کسر کاف فارسی و سکون یا یعنی تحتانی گویند که اسم زربشت که آنرا بندی یا بجزیر گویند زربشت دانه گوشت او نرم و چرب و خوب و باره است و منی را زیاد کند و دفع زهر و امراض شکم و قی و است و اطفال و خواص این بقول یونانیان در زربند مذکور شد هر ناگی بکسر میم و ضم آن نیز و سکون رای ممل و فسخ نون و الف و لام اسم ساق گل کنول است هر ناگی بضم میم و فسخ رای ممل و ففاح نون و کسر کاف فارسی و سکون یا یعنی تحتانی اسم سجد است هر فوه اسم هر فوه است هر فسخ میم و سکون را ممل و او اسم بلی است و گویند فارسی نیز بفارسی مرد و شک مانند نیز بفارسی شک یعنی تخم است و بیوتانی التوف و بعلری ریحان المشیخ و بندی گونه نامند و آن اسم جنس است و الواعی باشد و هر یک بنای مخصوص و بری العالم و خای و اقحوان و گا و زبان نیز اطلاق می نمایند و از مطلق آن مراد نوع خوشبوی آنست که مراحو ز باشد و اقسام مر و بقول نافع ممل است چنانچه در مراحو ز مسطور شده و در بعضی پنج کی یک نوع را مرما و نامند و دوم را مرما و سوم را مرماطوس و چهارم را مرماهوس و قسم پنجم را مرماه و دانسته اند و ظاهرا می العالم باشد و از نوع مرما نباشد و شیخ رئیس از اهل هند نقل کرده که انواع آن چهار است یک نوع آن خوشبویست و آن مراحو زست و آن گرم تر و خشک تر و نوع دیگر که خوشبو و آنرا شمو سا گویند و آن گرم خشک است و نوع سوم را مر و سفید نامند و آن معتدل است و در آن توت مفرط است و من گمان می کنم که آن گا و زبان باشد و نوع چهارم را مر و ما هوس نامند و آن جاریس لطیف است و نوعی را ازان میشمار نامند و آن بارد است بقول و صفت آن این جمیع گفته که مراد از او صفت آن ماسر جوید است زیرا که در حاوی ازان نقل کرده و گفته که آن قسمی با مر و صفت و آن سر و در دوم است و در حاوی عراقیه نوشته که میشمارد و اصل همیشه بهار و لفظ فارسی است معنی آن دانه بهار و آن از اسامی حی العالم است و کادرونی گویند که اصل میشمار همیشه بهار است و آن بار و در دوم است آن لا محاله از اقسام مر که جاریس است نخواهد بود بهر آنکه صنف لا از نوع واجب است که در ما هوس است کیفیت آن نوع داخل باشد و بقول گیلانی مراد از مطلق مر و ما هوس است

که هر سفید باشد و آن معتدل است و قبول نمی مرد و هفت نوع است چنانچه غائی گفته و از آن بستانی و بری است و منافع آنهایی است که آن دو نوع است یکی را رنگ سفید و دیگری سیاه و برگ هر دو شبیه برگ فراسیون گر برگ مرد و در آن تر و دهن تر و برگ آن زغب بسیار و رنگ باطن برگ خلوت رنگ خاکستری و شاخهای آن مربع و گل آن سفید مائل بانگ زردی و در آن قبض با لکه طبع آن بقول شیخ گرم و خشک در دوم است پس بحسب انواع آن مختلف می باشد چنانچه هر یک مذکور شد و جمیع انواع آن غشی ریح است و لطیف و محلل نفخ و بلغم مفتوح سد هر جا که باشد و گیلانی نویسد که چنانکه آن با شیر زنان در گوش دردناک مسکن در آنست و میشه با نافع صداع حار است و سایر اقسام مرد و نافع صداع بارد است لیکن قسم خوشبو از آن مصدع است خصوصاً چون بر شراب بپویند و چون بصدار آن متشنج اطفال شیر خوار نمایند جمت ام الصبیان نفخ کند و چون آب برگ آن بنوشند نفخا را عارض از سود مزاج را نافع بود و آن محلل بلغم از معده و نافع و در آن و مقوی معده و امعاست و اگر از تخم یا عصاره و آب مطبوخ آن بنوشند نافع و اجاع معده و جگر و مزبل طوبت آنست و مصلح فساد آنهاست و آن مزبل ریح و اجاع جوف و مدربول و عرق است و چون مستقیم مداومت آشامیدن برگ و تخم گیلانی که آن شبیه تخم کتان است نماید و بر روز و درم آنرا با شل آن شکر ناستا بخورد و تخفیف بابت و از خراج آن بپول و عرق نماید و اما شرب عصاره برگ آن نافع سودا و خالصیت آن تطیب نفس و نشاط بدن و بر آن مختل اعضا می باشد بر افعال آنست و شرب آن دفع ششیا جمت ابرواح است و تخم آن را چون بریان نمایند و یا تخم خمض بخورند رافع اسهال و موی و قرحه امعاج جمع است و ضماد آن منفع او را مصلح بلغم مایل و خراجات و گویند که تخم آنرا چون با عسل بسایند بر او را مصلح نمایند آنرا نرم کند و نفخ و دیر و رازی تخم آنرا گرم در دوم و تر و در اول دانسته و گویند چون اندک اندک آب بر آن ریزند و با نمک مالند و لعاب آنرا با اندک روغن یا سمن سرد و ناستا بنوشند شری سودا و کما را با کل زائل گرداند و بجز است و گیلانی نوشته که بهترین تخم آن نوفره است که رنگ آن مائل بصرخی باشد و طبع آن گرم و تر با عذال است و در آن انضاج و تقویه و احکام و تقویت عضوی که آنرا مقاسات روح ضعیف کرده باشد و چون آنرا زیر پا نماند و بسنطاریا و سنج را نفع کند و قبض شکم نماید و غیر بریان اسهال اندک بلغم کند و آن از او به است که بدان احوال امعلا در اسهالات امتحان کنند که آیا در آن فضل و اجبلدفع هست یا نه و از عادت ماست که چون حرارت و تشنگی باشد پیش از امتحان با سفوف یا تخم زنجار کرده می شود و گرنه تخم مرد و تخم باز رنگ امتحان کرده می شود و کیفیت امتحان آن نیست که برین بزور گلاب گرم کرده اندازند و همچنان بنوشند پس اگر بر سرعت خارج شد و در مرتبه اول دفع بداند که امعالاتی است و الا فلا پس در آن تخم گام تدبیر آن بحسب واجب نماید و شربت شعل زنان و در دوم و مضرطحال مصلح آن کلانار و بدل آن در انضاج بزرگان و هم او گوید که خاصیت تخم آنست که شرب آن قطع غشی کند و قدر شربت آن سه درم است و چون با دود و دیگر اضافت نمایند تا یک شقلی و بعضی خواصی که در مریض مسطور شده و درم و نوشته اند و نافع و سکن و سکن است مصلح و دفع و او العاف اسم هندی است و یمنی مرم و بسنکرت که تخم یعنی آنکه برگ آهوست باعتبار رنگش ناز رنگ آهوست و کمرش یعنی آنکه برگ موی آهومی باشد و گرنه بی نین معنی گره داری باشد و درم و مراد آنکه اسم آهوست نامند و آن نباتی است که هیچ اجزای آن مشابیه بدونه گر آنکه برگ مرا شبیه برگ سداب می باشد و خوشبو دارد و بر دو نوع است سیاه و سفید مائل بصرخی و تیرگی و غلبه کرده کسی که آنرا مرزنجوش یا آذقان القار دانسته گرم و خشک در دوم و بعضی معتدل دانسته اند و مزه تلخ و تیز دارد و سبک و محلل و مفتوح سد و مقوی ل و جگر و ششی و دفع زهر حیوانات و جذام و فساد با و بلغم و گرم شکم و صلاست آن در شیارا نافع و قبض یکشاید دفع در شکم را سود دهد و اگر آنرا بر کتخته بر سر نهند بقره نیلوس فایده بخشد و ضماد آن بر اثر بلا در مژنه و صفر آنکه جمت و چون در آب بپوشانند که بر شربت آب بماند و چند بار از آن آب بمی را بنشیند و استنشاق کنند جمت در دسر سوداوی مفید و فزونی آن باعث خشکی طهوبات و تشنگی فزج و اعانت

سوده آن باسوزن آن نبات سفوف ساخته ناستا بخورند و بالاایش عرق میاید عرق گاو زبان بقدر کفایت بنوشند جهت ضعف قلب حار نفع بخشد
 و صاحب بخورده غیره میخوانند که آن بخور و خشک درآورد و دم است و در تفریح قوی تر از طلا و غرض کننده و تمام اجزای بدن و مطهف و مقوی کل اعضای باطنی قوی
 و ادرار و احتیال آن نافع رمد و سلاق و فطمت بصیر و میاض چشم و مسل و کمنه و قرحه است و سنون آن مقوی لش و پاک کننده چرک دندان و آبن است گفته
 که در لوبو لطافت اندک است و آن نافع فطمت چشم و بهیاض آن و منقی کثرت چرک است و در ادرار و بهیاض اشل کرده میشود و دندان را جلای نیاک نماید
 و گیلانی گوید که اگر بدان احتیال نمایند رطوبات چشم را خشک کنند و اگر آب محلول آن بجا را منتشر عین سوزنا نماید در اول مرتبه نفع بخشد و خاصیت آن
 جلای چشم و تقویت آن و حفظ است و گویند خورن ساسیده آن حایس نفث الدم و نزف الدم و دراع بدبوی دهان و ربو و جنون و منزل غم و ضعف
 قلب و ادرار آن و نافع ازل عفتان و ضعف معده حار و جگر و کرده و مفتوح سد احتشا و مفتت سنگ کرده و مثانه و نافع یرقان سدی حایس
 اسهال و ادراری و دموی و خون بواسیر و فیض و دراع حره البول است و فز و چان در رخ گل محبوب دانسته اند و طلای سوده آن جالی گفت و بهی و نافع ادرار
 جدام و غیره است و در آن قاطع سرطان خون اعضای ظاهری و قروح و التیام دهنده آنا و آشامیدن آن بار و غن گاو و طلا نمودن آن نفع عموم مشروب
 و مله و عده آن خواص است که چون تعلیق آن نمایند از آله غم و حزن و ضعف قلب نماید و بقول بن زهر از آنکه چون در دهان نگه دارند تقویت قلب عموما
 نماید و گویند که بخور بدبوی دهان بهر دو در نفع ضعف دل و در علم نوز و گویند منته نشاند و مطع آن بهر مقدار شربت آن نایم متشقل بدل آن صد و غیره
 شفاست و بعضی طریق خوردن آن چنین نوشته اند که بگیرند و ادرار چهارده توله و در صلا بهر سنگ ماق باکلات عرق میاید خشک تا مواز و در فزشتا
 تا آنکه اگر بر زبان نهند بهر آن محسوس نگردد پس برادرند و هر روز یک مشتقال گرفته نصف آن صبح ناستا بخورند و بعد یک نیم ساعت طعام تناول نمایند و
 نصف آن شب قبل از خواب یک ساعت در شب بخورند و همچنین تا پهل روزی عمل آن که کتوت بدن و سایر اعضا و باضمه زیاد بسیار پیدا کند و از عمل اول اسطفا پس
 حکایت کرده اند که اگر و ادرارید که چک یا بزرگ احمول سازند حتی که مثل آب گردد بعد بدن بر غنیدی عارض بدن از برص و غیره که حایس روانه باشند
 طلا نمایند در سه طلا آنرا داخل کنند و گاه در اول طلا آنرا بر و چون بدان آب سوط نمایند جهت رطوبت چشم حاد است از انتشار نفع آن و بقولی جهت حصول حاد
 از انتشار طری باعث چشم سود و بهر و غیره محمول آن نافع جدام است بقول معلوم صوف و گویند که طلای هر و ادرار محلول در یک بار جرب را بهر و طریق حل آن
 نیست که هر و ادرار ساسیده آب ترشی ترنج لکه کرده در شیشه کنند و بر آن آب ترنج آن قدر بریزند که از خوب پند و سر شیشه بسته و در آن که بدان سر که باشد
 معلقی بیاورند و آن ظرف را در سر گین است فن کنند تا چهارده روز پس بر آورند که محلول خواهند شد و بعضی گفته اند که احتیاج باو نیست و ظرف سرگینیت
 همین در سر گین دفن نمودن کافی است و بعضی طریق حل آن چنین نوشته اند که بگیرند و ادرارید ناسفته و در خر قوکتان به بنده و در آب لیو بخشانند تا آنکه بخره کرد
 پس صره را از آن بر آورده در آب بالند تا نخل شود و از صوره شش شیر آرد بر آید پس در کاسه چینی بنهند حتی که نه نشین گردد پس آب آن با سستی بریزند
 و بهب آنرا و سایه خشک کنند و ساسیده بهر بهر بنده و وقت حاجت استعمال نمایند و طریق احوال هر و ادرار است که هر و ادرارید ناسفته با بقدری شیر ظرف حایس
 کرده سر ظرف را محکم نموده و آتش که از آنده و بوند و پس از زمانی که آورند که سوخته شده باشد قبلانند که هر و ادرارید از روغن و چربی و بوی بد چرک و دخان عرق
 و اشک بدرنگ و کم نیست که در شستن و مالیدن آن در آب برنج مطبوع که اندک گرم باشد بسیار را که بسیار گرم آنرا فاسد میگردد و مالیدن آن در برنج
 تر کرده بدان نیز از ناصات کمنه و جلای آن از چک و زردی گردان و این از اسرار است و خورانیلن درست آن کبوتر و یا مرغ و بعد از اندک مانی آنرا
 فز کرده از شکم آن بر آوردن نیز باعث تصفیه است و گفته اند در و طریق روزی یعنی صبح و شام رنگ آن تغییر میگردد و گویند در جوف بعضی از آن گرم
 میباشد و گرم و آن زبون و علاتش است که نسبت هر و ادرارید های دیگر پس آن گرم میباشد اتصال و خاص این بقول اشیای بنده در موقی بیاید
 هر و ادرار چلی بنفع چشم و غم رای مملد و او و جمل و سکون رای مملد و ادرارید های دیگر پس آن گرم میباشد اتصال و خاص این بقول اشیای بنده در موقی بیاید
 گویند که بیهندی همگشت بر کشت است و آنرا بیهندی نیز از این گویند و بسنکرت و آتینی یعنی هیچ و هیچ میباشد و چکر مرز مچانی است و در رنگ

و صاحب جواهر او دیگر مفروضه و مکرر گفته که آن نباتی است که جوت اساق مفتوح الراس چون مهر آنرا بر دندانان آواز بکشد و لعلها آنرا بر ابرای نامند گرم در اول
 و خشک در دوم و بعضی گرم و تر و انداخته تا قسمت آن نفع جهت سنگ کرده و مشامه است و شیخ یعقوب یاد کرده که طبع آن جابر ابله است ویتا کند و در آخر و دم باشد
 و جالبینوس نیز کرده که طبع آن شکسته و سنگ کرده است و در آن قوت جلا ده است و محل و درام حاره و بارده و نافع و ابله و خوشه و قلیل است و شیخ آن نافع و سحر و
 قروح معاست و گویند که آن جالی و محل و درام و مفتوح سده و در حیف و قابض شکم و رافع و دم است و آشامیدن آن تنها و یا با جویزن آن و دو قوسکن قوافض
 و جهت قرینه امعاء و شیخ عضل و اوجاع و جمع نافع و آشامیدن طبع شیخ آن و آب جهت نفع بکشد و گسترش سنگ کرده و مشامه و تقطیر آن و در دهنه و مضمضه
 و آشامیدن نبات خشک آن جالبین شکم و در حیف و ضما و آن محل و درام حله و شامه و تازده آن محل و درام و لعلها و درام و خوشه و قلیل آن جهت
 در از کردن موی و طکاری آن با مویز و دروغن و زیتون نافع تولد فعل تا یکسال و آشامیدن شیخ آن بقدر و در دم جهت سحر و عموک و حرا و گوش و خری و خمر
 افول نافع مقدار شربت آن تاده و مشقال و در مطبوخ و نافع درم در یک تل آب که تا بنصف رسد یا شیرینی اگر اراوده تلبدین باشد و بی شیرینی اگر اراوده
 جیس شکم بود و از آب آن یک اوقیه مضطرطال صلیح آن با د و در بدل آن شش دان است و حرا و سبب مل السوس است و مزه و در بضمیم
 و فتح زای چغندر و اوامشده و و رای و مملد و سکان یا نوعی از افندی است که با گوشت پیزند و گویند که آن غذای مریضان و طبیبان با هم کوفته است

فصل میم یاسین

مس بکسر میم و سکن سین اتم فارسی است بعرنی خاس و قلعه و میونانی ایس و کلکوس و بانگیزی کا پر و بهندی تا بنا گویند و آن از جمل فلزات
 معدنی است و معدن آن جزیره چیان و بعضی ممالک فرنگ ایران و بلاد دیگر است و بهترین بهمه جریانی است و آن اقسام میباشد آنچه قلعه و قسما
 ساخته می آورند آن سرخ رنگ نرم میباشد و بهترین اقسام است و آنچه نعنمای بزرگ عریض طولانی ساخته می آورند و خوبی بعد از آن است و آنچه اقراص
 بزرگ ساخته می آورند بدان خوبی نیست و نعنمای بزرگ در ملک نریس کرمان از ایران میشود و سخت میباشد و آنچه در فرنیان قریب جزایری شود
 و در کاشان و اطراف برده از آن ظروف می سازند و نریس و قریب بجایی است و نوعی که معدن آن متولد میشود و رنگ آن زرد و درخشنده میباشد و آن
 طایقون است که بجایش مسطور شده نوعی از گدازش سنگ بهمه سبب بعضی از آن مائل بزروی و اکثر سرخ میباشد و در سلطان مس مراد این نوع است
 و شیخ الرئیس نوشته که از سبب بعضی سرخ مائل بزروی است و آن قبری است و آن قاضی است یعنی سرخ خالص و بعضی سرخ مائل بسیار کمی قوسی از سبب است
 که از طایقون گویند و این جمیع گفته که آن از اقسام مس مشکون طبیعت نیست لیکن مصنوع مرکب با آن و شایع کار زرونی گویند که در بروجان جنوبی است
 که آنرا بجان گویند و در آن اقسام مس بکثرت میشود و از آن بطرف اکثر بلاد می رند و گویند که چون مس سرخ را با عتق رومی توتیا بکشد اندک کمی زرد رنگ
 حاصل میگردد که بفارسی سرخ و بعرنی صفر مصنوع و بهندی پیتل نامند و آن یکیش گیر و سخت تر از مس است و چون زرد آنرا با مقدار مسش بازن
 آن روی توتیا بکشد زرد و قلابا شکل وانی بریزند آن را بفارسی ریخته و بهندی بهرت نامند و این قابل لطراق یعنی یکیش گیر نیست و شکسته
 میباشد و چون صفر مخلوق قلیل الوجود است بن آن مصنوع آنرا با سم آن شایع گردانیده اند و متعجب است و چون مس باقلعی بکشد از بفارسی شکسته
 نامند و چون باقلعی و روی توتیا بهرد و بکشد از بفارسی جام و بهندی کاشی و کاشه نامند و این شکسته و در میانند و از فرنگ ظروف
 ساخته بر چرخ فرو آورده بسیار سفید راقی شبیه بقره می آورند و تا تازه و نو است و آب چربی بدان رسیده و با استعمال بسیار رینانده و نرم و رطوبت بسیار
 در آن اثر نگردد بدان صفت میباشد پس میل بانک زردی می نماید و شکسته و قابل گداز نیست و گدازنده میگردد و با بکشد ماده تولد مس سیاه
 و گوگرد و غیره صاف و متعلق بسعادت زهره با آفتاب و توسط با هتاب و در یک سال است و بخورد با تمام بهر سبب قبول لبیناس و بهترین آن زرد طالی است
 سرخ پس زرد درم خالص است و آنچه نریس از رنگها و اوصاف باشد بهدی و بچین بسیار سخت آن و قبول شیخ مس نوشته حریف و در آن قبض نیز است چون آنرا
 منقول سازند بهترین و واجب است که در حوضهای لینه باشد و غیر منقول آن برای ختم در اجسام صلبه زهره و الحاس لطف از آن است و آن مسطور شد و طبع مس

عجیب ترین لغت آن از تجربه کاری بسنج فاکسار رسیده که اگر کسی را کشته سیاه نیم خام ضرر رسانیده باشد بنوشانیدن شیر و او را کرب که پنج هفت هشت مرچ
سیاه سوده صاف کرده باشد علاج تواند کرد چنانچه دو کس زن و شوهر جانی در انشای سفر ز خاک رسیان خسته جانی خاویز خوردن کشته پیاده بر زبان
را نهند دیدم که تمام مرچ کشته مخصوصا چه برود و تومر شود لب دهن را از آب لیمو آن قدر جوش کرده که کاهم کردن بلکه او را بزرگ کردن خیلی دشوار بود پس
بخورد و نوش چو رسد نفوذ شرم و باوشن تسکین و ارم و کاک یکبار از آدام خود طلبیده باوشان تا چهارده روز بماند و نوشانیدن از فضل شانی بی همال
صحت کاملانصیب برود و در بعضی که در بعد از آنجا زده می شود و افعال و خواص این بقول یونانیان در آخر طلال مسطور شد مسیح نفع نیم و کسر سینه ممل
و سکون بای تنهایی و رای ممل هم مرایی که دست و پیرترین مر یا باست و واضح آن بقراط اول و آنرا با عسل ساخت پس توس یافت و با شکر نیز ساختند
و پیرترین آن عسل و جلی آن مائل گرمی و شکری آن معتدل نفع سد و طوط اخلاط و در فضیلتا و سمن بدن و محرک باه و موله خون صامح و مقله صور و
بر مایه و جوبت مایه و لیا و سدر و واد انواع جنون و در دینه و سرفه و ضعف میده و دیگر و حرقة البول و باغ و بادام جهت همین بدن و چشمهاش جهت نفع
بخوابی مفید است و بعضی خواص آن در گذشته میبقی اسم راجع حضرت **فصل میم با شین مجمه** مشتمل بر با صطلح صومین قلمی است
مشتمل بر میم سکون شین مجه و کسری فغانی و سکون بای تنهایی اسم کلیه است مشتمل بر اسم نوعی از زود و درست مشتمل بر میم سکون شین مجه
و نفع رای ممل و کاف ناری و سکون نون نفع وال ممل و غفای با و سکون میم هم بر تال است مشتمل بر میم سکون شین مجه و کسری بای ممل و سکون بای تنهایی
مجمول نفع بای تنهایی دوم و ثالث هم ساد است مشتمل بر اسمی از نای دنیا قوس مانند و می آن و اطم طش است لکه آنرا اعطشان نیز گویند آنرا خسل الکلب
و هر آنکه نیز گویند و نوز ابل مغرب معون بشو که اندامین است و بشیرازی بر سکن و آن نوعی از خار است ساق آن طویل خنده و برگ آن میطاباق و شبیه
برگ کاه و بر سر هر آنکه از اساق آن و برگ در آن خاوار با رعیت در داخل و خارج برگ آن شبیه بحباب بر آبی و طوط برگ متصل ساق چون همی که دکان آب بالان
جمع میشود و لکه آسمی بنام کوه شده که گویا کاکاب در جمع میکند بسبب شدت طش خود و بر سر هر شعبه که از شاخ آن رسته چیزی شبیه سحر خاریست و خاوار چون خشک
میشود و سفید میگردد و چون رنگش فند دجوت آن که رمای کوچک سفید شفاف بر می آید و قوت آن در متاباق می ماند گرم و خشک دوم مفعف جلا و مقوی نفس و قوت
تزیاتیه و چون سوزن تریا خشک گرفته در پارچه بسته و در شراب پالنده تمام حل گردد و چیزی از آن سر و پارچه باقی نماند و قدری از این شیر در شیر و دیگر آینه زده و با جامه آن
کنند و باست و در آن ظاهر نشود و چون این نبات را جوش داده بر موی که اصدیاج قطع آن باشد ضار کنند آن خدا را حس گراند بعد از آن که احساس لم بر بدن
و سوسن کنند و ضماد آن و دفع تایل و دفع شدید سرست و چون در آب حل کرده آب آن سدر و متواتر را بنوشند تخمیل طحال و خلط غلیظ و قطع سدر و دفع
از ریه حیات کن و بچینه آن مقوی تعبیه ریه و ممل خنق و مخرج گرم معده و چون این نبات با شراب بچینه بسیار تا شش مرجم گردد و بعد ضار کنند و بخت شقاق
آن و نواصیر نافع و چون سائیده بنوشند در اربول نماید و چون که رمای جوف قرآن در جلد حیوانی بسته برگردن و یا باز بندند نفع بسیار کند و چون بایه بخورند
از ریه برود و ممل آن چون نیز بر موی که گویا که بایه و موی هم بریزند و ضار کنند شفا بخش معده گردد و مصلح آن صمغ عربی مقدار شربت آن تا سه روز مشط الوب
هم صارت مشط الغول نفع نیم و سکون تبیین مجه و ممل طای ممل و ثالث و اطم طش ممل و سکون و او و اطم طش ممل که کمال معودت بسیار است و بچینه
لکمی نماند و آن نباتی است شاخهای آن باریک برگ آن شبیه برگ کشته و سخت و گی و قرآن خوشبو نیست آن که رمای بلند گرم و خشک دوم ممل و
ریاح غلیظ و مفعف سد و آشیامین سواد و قیاب برگ آن جوت گرمی و سگ و از ممل و جوب نوشته مشک بکسریم و نوش و بچینه آن و سکون شین مجه و کاف نایم فاکس
است بهر بی مسکن شده و در سبانی مسکه و بروی مودون و بر کویا در لاطینی موسک و در آنکه برزی مشک و بهندی کسوری مانند و آن هم از خواص است
در ناف حیوانی بچینه آهوی کوچک که دست و پای آن کوه و دست آن اندک در از رانیای آن و در بینه کوه و ترا آن آهوی که را المنظر مختلف آهوی و صورت آن
شبیه براس و با و دو دندان باریک بلند مثل خرگ و برشته بسوی بالا می باشد و بعضی گفته اند که آنرا دو شاخ و دو دندان بیاض و ماده آنرا دو دندان و آن حیوان را
آهوی و خطا و آهوی مشک مانند و کلفت آن حیوان را مشاهد کرده و جنتان بقامت میش کپچی و دست و پای آن کوه و سر آن نیز شبیه میش و دو دندان و از نوک

ج

سین

نشی

نشی

نشی

نشی

نشی

نشی

نشی

نشی

نشی

نشی

نشی

نشی

نشی

نشی

نشی

نشی

نشی

نشی

نشی

نشی

نشی

و موسی آن سفید و سیاه هم و بیا هر چه مشابیهتی ندارد و نماند مشک بجای نافت آن موضوع و آن از کوهستان چین و خطا و ثبت و کوک کاکلر که در زمان سابق
 آنرا نکر که میافتند و نیبال و مورنگ و رنگبوری آورند و خالص آن بسیار گرمی آید مگر بعنوان تحفه برای ملوک و حکام و اکثر در بهان جانافه رابره و منقوش
 نموده و بعضی که معلوم نمیشود نماند و درست ساخته می آورند که کم کسی آنرا شناختنی نماید و بهترین آن بقول شیخ الرئیس بحسب مکان آن تنبیست و گفته اند چینی پس
 خوشتری پس از هندی بخوبی چینی آن را چینیست و سنبل و مر و یخچ و دو بحسب بد و رنگ اتفاقا بود و در رنگ است و صاحب جامع نوشته زنی
 که در آن آهوی مشک بسیار از زمین و اندک تحمل است و فضیلت مشک تنبی بر چینی از دو جهت است یکی آنکه آهوان تنبت سنبل و انواع اغا و از جبال هند
 میچوند و آهوان چین ششایش سواد اغا و میچوند و دوم آنکه اهل تنبت قوض نمی کنند با خرج مشک از افغانی آن در چمنان آنرا میگردانند و اهل چین
 آنرا از افغانی می آورند و آنرا منقوش بخون و غیره سیاه و چینی را بعد قطع مسافت طول از دوی چینی آورند و آن بسبب کثرت آنچو دریا و دلت آن ضعف
 میگرد و بعضی گویند که بهترین آن بحسب آنکه خطائی است پس تنبی پس کوک کاکلر یا پس نیبالی پس از انبای و دیگر و بحسب پوشند بوی آنرا زهدی
 که گرم مزاج را زخاف آورده و گفته اند که مشک دو نوع است ترکی و هندی و هر یک از اصناف مختلفه و ترکی بهتر از هندی و خطائی آن بهتر از تنبازی را که
 تنبازی باندک زهوت بسیار بعد از آن اصناف و دیگر ترکی و بهترین هندی آن نیبالی آن پس رنگبوری و بعد از آن سار اصناف آن و بعضی
 نوشته اند که بهترین مشک آنست که از اجتماع خون در حوالی نافت حیوان آن بسبب غلبه قوت و حرارت آن بهم میرسد و بزرگ میشود و اما مقدار نصف
 لیوم و بعد از بزرگ شدن و فسخ یافتن در وعای آن و رسیدن بکمال خود در نافت آن و آنکه آن در آن خارش بسیار در آن موضع بهم میرسد و بسبب
 شدت خارش آنرا حیوان آن را بر سنگها و درختهای مالد پس آن با پوستی که بالای آنست جدا شده می افتد و این مشک قیمتی علی است و تجار آنرا
 کمتر می یابند و هندی ملوک می آید و بعضی خون حیض و بواسیر آن حیوان و خونی که از مالد آن موضع نافت آن جمع شود و خونی که از دخیج آن حیوان بهم میرسد
 نیز از اقسام مشک است و از این اقوال اصلی اندازند بلکه مشک و قسم بسیار شد صلی نالصل و جعلی منقوش و علامت منقوش آن از سیاهی مفرط و ثقل
 و قلت خوشبو و یاد بوی آن معلوم میگردد و استحسان آنچو در نافت باشد آنست که رشته را بسوزان انداخته اول از نافت بگذرانند پس آنرا از وسط آنند و سیر
 گذرانیده و پسند هر گاه که آن رشته بوی ندهد خالص است و الا فلا و امتحان آنچو در نافت باشد آنست که در کف دست قدری از آن بآب هین مبلول کرده
 از سر انگشت بآب اندازد و در ظرف نناک بعد از یک ساعت گذارند پس هر تیرگی و وزن کنند اگر وزنش زیاده گردد خالص است و الا فلا و دیگر آن
 گفته اند که رشته را بسوزان را بملوک کرده در وسط دانه سیر آنرا بیرون آرند پس اگر بوی مشک از آن آید خالص حید باشد و الا فلا و گویند طری را بکثرتش
 گذارند و مشک بر آن ریزند اگر از آن بوی نیا آید خالص است و الا منقوش و قوت آن مادام که در نافت است تا سه سال باقی می ماند و از نافت بیرون آورده تا یک
 سال گرم در سوم و خشک در دوم و شیخ میفرماید که گرم خشک دوم است و خشکی آن نزد بعضی از جماعت یعنی گویا که خشکی آن در آخر و دوم است و بقول طبریزی
 گرم در دوم و خشک در سوم و بقول گیانی هر قدر که گرم گردد حرارت آن کم و ضعیف شود و بیست آن زیاده کرده و لطیف مقوی اعضای ضعیفه است
 و گویند لطیف و دفع سد و با محمل خلط غلیظه بارده و راج و با خالصیت مفرج و مقوی اعضای ریسیده حرارت غریزی را اعضای ظاهری و باطنی و مذکی حواس
 باطنی و ظاهری از ساعد و باصوه و شامه و ناله و باندک قوت سکر و جهت الخویلا و صرع و ام الصبیان و سکه و بلاد و نسیان و فاج و لقوه و خدر و عرشه
 و سایر امراض عصبانی نافع و رساننده قوت او و بر با عاق بدن است و پوشیدن آن جهت سوم از جان خصم برای دماغ باره و مسخ نزله و صرع باره و غیره مسوط
 آن سخن دماغ و جفیف و مقوی و دفع سد آن و بار و غن و با و تلخ و بار و غن و سوسن نیز مفتح سد و دماغ و نشی و دماغ غلیظه آنست و بقول شیخ چون مشک را با
 زعفران و اندک کافور مسوط نمایند بعد از بار و قطع آن و تنهائیز زیرا که در آن تخلیل قوت است و آن مقوی دماغ معتدل است گیلانی گوید که فروع زکافور زیاده
 قوت است دماغ و کسر حرارت مشک است و از زعفران و صلیح کافور گویند مسوط آن تنهائیز با جندی و تر و غلیظ و از شیشعان و شال اینها جهت سکه و جمع مضر است

نوع
بهر
نوع

نوع
نوع
نوع
نوع

نوع

مغز صغیر است معین مازین است فصل مهم با عین مجهر مغزات بعضی میم فتحین مجهر الوت و سکون نای مثلثه اسم عربی است بر روی
فرایوس و بریانی عقاید نامند با سر جویه گفته که آن ریح اناربری است و شیخ الرئیس از آن انکار دارد و بعضی مستعمله و بعضی پوزیدان دانسته اند و بعضی گفته
نخ بنانی است که تخم از احبال لقلقل نامند گویند که این بهر سهای دوی واحد اند و بعضی متاخرین میگویند که آن زنجی است دراز و مسطریه پوست کن سیاه مائل
بسرخی و مغز آن مائل بسفیدی و زردی و بهترین آن خوشبو تلخ مائل شیرینی است و از کوهستان کرخ و نواح آن خیز و دود و نوع میباشد بغدادی و هندی برگ
بغدادی با خشونت و عریض مانند برگ ترب و گل آن سفید و تخم آن مانند حب السمنه و از آنرا لقلقل نامند و گند بعضی شبهه اند که آن ریح اناربری است که حب لقلقل
تخم آن است و بعضی گفته اند که نوعی از سوربجان است و اصل است که غیر این هر دو است و قوت آن تا هفت سال باقی می ماند و آنطای نوشته که نوسه از آن
از عبادان و نواح شام می آورند و آن در معسر محل و ضعیف لعل و بسته دخت آن بسیار بزرگ و برگ آن کوچک قریب برگ سیب تخم آن بی بکله
شیدیه پستان و بالاب چسبده و سیاه و تلخ و از آنرا بهندی میدارند و بعضی کلز و در فصل کاف بالام مذکور شد طبع آن گرم در روم و خشک اول
و محمل و قابض و مقوی اعصاب و اعضای مسخریه و سمن بدن و شیخ الرئیس نوشته که مغز گرم تا دوم و تر و دوم است و مقوی اعضا و سمن ضاوا آن
نافع و تی و کسره و در فصل و نافع لقیس و شیخ و آن نیکوست برای دشید و صلابت مفاصل و طین صلابت خلق و دریه است و محرک باه و خصوصاً تخم آن
و جالیونس گفته که طبع آن گرم و خشک است و خاصیت آن تقویت معده و اضرا آن میانه و طبع آن بسل و بهترین آن آن است که رنگ آن زرد باشد
شرب آن یک گرم و گیلیا گوید که فخن آواز و مستعمل در ضاوات قلب است و بعضی میگویند که آن آشامیدن آن با نمین جهت تصحیح و جلا و دفع خلط سوده و
و با غسل جهت امراض لطبی و در در کمر مفاصل و عرق النساء و نفوس قوی و ضعف عصب و استرخای آن و شکسته استخوان و بالاولی اعصاب و تحیل صلابت
آنها و صلابت لایق دریه و رحم و تنقیه سینه و دریه و کرفلی آواز و تحریک باه و دستورینا و آن با گل ارمنی جهت جبر کسری و تی و ضرب و سقوط و التری عصب
و تحیل و تمییز و صلابت آنها و دشید و اورام خلق و رحم و نمین با سرکه و در او مست آشامیدن آن با خباب و کثیرا جهت فربه کردن بدن و تخم آن تحریک
و تقویت باه قوی تر از سایر اشیا مقدار شرب آن دو درم بدل آن سوربجان و عاقر قرحا و در ضاوات قلب است و صاحب تیج نوشته که آنرا بطریق شرب
و ضاوا استعمال میکنند مضر نشاند و قس آن غسل بدل آن نصف وزن آن زرد است مغز غافقی گفته که آن چیزی شبیه عسل مثل زنجبین است
در آن چیزی از بوی بوم است و مغز در دست و در عرق در نام میباشد پس اینچ از آن در دست باشد سفیدترین بود و آنچه در دست باشد زرد باشد و آن را گل آن
بر می آید و در روم آنرا جمع میکنند و سکرانته نامند و در آن تلخی است و شبیه عین است و درم آنرا بخورند و گویند مغز غافق و مغز اسکر العنبر است مغز الا اسم عربی است
مغز باد بجان است و قریب بری را نیز نامند مغز غافق نیم و شین مجهر و رای و نایله با و آنرا طین مغز و طین احمر نیز نامند اسم عربی است بویانی سیاطوس
و برومی فلاحا مغزی و هندی گویند و گیلیا گوید که در بعض بلاد کلر می نامند و آن غلی است سرخ تیره و مائل بزرودی و با غریت گویند که از روم آورند و در
هندوستان نواح گوالیار و راج محل بگل که کثیره الوجود و بقول شیخ بهترین آن حفات است که چون در آب اندازند متغیر گردد و زیاد شود و آن سرد در اول
و خشک در دوم و بعضی سرد در دوم نیز نوشته اند مغزی و قابض و محکم و رایع آشامیدن آن نافع اوجاع جگر و در حبس شکم قوی تر از گل ختموم
و قائل کرم شکم جالب سیلان خون مجامع اعضا و جنس و چون آنرا سوده باز در تخم خمر نیمه شربت آسمه تمییزند قطع زحف الدم از هر موضع نماید و همچنین با بارتنگ
و درین هنگام جهت اسهال الدم و قرحه اسما و نشانه و بواسیر و رحم تسکین حرارت اعضا و همچنین حقه کردن بیان امساک سمالات و مطلق سیلان خون از اسما
سنگی و قرحه اسما نماید و آتقان آن با آب برگ بارتنگ در فوج جهت حبس حیض نافع و آشامیدن آن با شکمیت فربه نمودن بدن و طلای آن با سرخ
کعبه جهت نرمی بشره و برانی آن و گفته اند چون دست را بدان خضاب نمایند و آنرا شسته خابند تا نباشد روز رنگ خنای ماند و طلای آن با سرکه
پی در پی جهت حمزه و نکه و حبس ادرام حاره با قرحه و یا غیر قرحه و سوزنی آتش و زخمها مفید و چون با بلبله زرد و سرکه ساییده طلا کنند و قلیل ادرام نایله شنگی
آتش را بصحت بکشد و ربع مراد کند و گاهی درم را هم که بدان طلاج ادرام رطبه کنند داخل کرده میشود و طلای آن با باباچی و گوگرد و زنج خربزه که با آب تمییز ناده

مقل مقل میگویند ملو از آن آنچه مختار ازین نوع مقل است میباشد و آن صحنه است و گویند که آن صحنه درخت دوم است و بران کلام متقدمین دلالت نمیکند و آن
اقسام است چنانچه مسطور شد و بعضی گفته اند که مقل الیهو قسمی عربی و قسم دیگر هندی است و هندی غیر رومی است و آن صحنه شنبیه بکنده رخسار و سوسل الاخطال و خربت
آن شنبیه درخت بان است و در کوهستان بین میر وید و بیشتر در بلاد عرب یافته میشود و این درخت را ثمری است که مقل می نامند و آن بعد از این چند مسطور
گردد و با بکلیه ترین آن صاف خالص حق لایح چسبیده نرم خوشبو در مائل تعلقی است که چون در اقلش نماز ندوی غار از آن آید در آب زد و لکه خیزد و در او خفته
بجوب و خاشاک و دیگر خاک و غیره مانا باشد و آنچه بخلاف این اوصاف باشد زبون و قوت آن تابست سال باقی میماند و چون کهنه شود تعلقی آن زیاد میشود
و هر چند کهنه تر گردد میل به سیرگی نمی نماید و زنی آن مبدل خشکی بخشی یعنی میگردد و خصوصاً عربی آن و شیخ میفرماید که چون مقل الیهو و کهنه گردد از کسین بسوی تخمینه بخلاف
شود و گیلانی گوید هر قدر که تعلقی آن اشتداد نماید جزیف گردد و گویند که آن زخم خوش بومی نیاید و فرق بلز و جنت مقل و باقی آنست بخلاف منشوش طبع آن گرم
در اول صوم و خشک و در دوم و گویند گرم در آخر اول و خشک و در دوم و شیخ نیز گرم در آخر اول نوشته و گفته که ملین است و جنت طبع
و جزیف عربی تا دو دم است و رازی گرم در دوم گفته و گویند که این معلی ندارد و بقول شیخ مقل است حتی که خون جلد را و ملین منفع کاسه ریاح و صقلین
تلمین شدید ترست و عربی خشک تر از آن که تازه از آن مقل سازا و رام باره و صله و قصد صا بآب هین روزه دار اگر اخته نامش هر دم گردد و مقل عربی
که آن فردوم نیست و آن مقل الیهو دست محل خنار و در شرب مطبوع آن نافع او رام باطنی صلب است و طلاء آه آن با سرکه بر سفعه مفید و ضاد آن جهت
فتح عضل و تشنج و صلابت اعصاب و عقد آنها و خون نمجده نیز ملین نافع و آن نافع چشم رطب است و نافع در وقتید ریه و او رام آن و نافع سرفه کننده
در و پیلو و مقل عربی نافع او رام حنجره و ملین است و شرب حمل و بخور آن نافع بواسیر و حابس خون نیست و نافع سنگ کرده و چون در سملات افتد
منع سحج نماید و در ربول و جزیف است و مقل عربی صافی سرخ را چون بقدر دو مثقال ساییده با او اصل بخورد بلغم را کم کند و خنار سازد و هر دو قسم مقل محلل
ادوة الماد و مفتوح هم رحم منجم و مخزج چنین مفتوح رحم و محلل و در نیم مقدار و ششین اند و شرب ضاد آن نافع گویند و هوام و بقول گیلانی آن مفتوح سد است
و بخور آن نافع فساد بواسیر و بطبات و عفونت کشته و مضر با دهن و چون آنرا بسایند و با ریخته با قلم مطبوع بر شند و طلاء نمایند از الالوایل متعلقه
کنند و اگر بدان اندکی زنگار آینه شده ضاد سازند اسقاط آئیل نماید و آن چون تازه باشد شدید التلیمین برای او رام صلیبه و او رام احتشاد و رم عارض
در طلق باشد و آن محلل او رام دانی است چون با مطبوع بخورد و او رام خارجی چون با مطبوع بران نهند و در او رام معمول برای صلابت اعضا و تعقد
آنما صرف میشود و آن مقوی معده است و اکثر ادرار و یسه و در وقت استعمال کرده میشود و غرض از آن تقویت مخزج است بهر آنکه آنرا نافع بواسیر یافتند
و چون مقل عربی نیم درم بخورند سنگ کرده را بشکند و او را در ربول و اخراج ریاح غلیظه که نفع نیافتد باشد و آن نماید و چون مقل محلول در مفتوح و سفیداب
ضاد و کفایت او رام حار انشیمین و مذاکیر نفع نماید و خوردن یک مثقال آن حیض منعقد از سده فرو و آرد و شرب و حمل و بخور آن تسهیل ولادت و
اخراج ششیه نماید و اگر بدان اندکی زنگار آینه شده ضاد سازند اسقاط آئیل نماید و آن چنانچه است و خاصیت آن منفعت جهت او و یسه حاره و جهت سحج امعا و قرح آنست
و دیگران می نویسند که آن جالی و با قوت تر یا قیه است و جهت کزاز و در و گلو و سرفه و رطوبی و تقیه سینه و اخلاط از جره و ربو و ضعف بکر و تحلیل ریاح
آن در ریاح بواسیر و خون نمجده و احتشاد و عسر و نوات و احتباس حیض و عرق النساء و نفوس و در و دکر و او را در شیر و تقطیع سده و اسهال بلغم نافع چون او را
مسلمه حاره بیامیزند دفع حدت آن می نماید و خوردن یک درم آن با شیر تازه و شنیده جهت تقویت باه و بلغم و تغذای گفته چون اراده تلین طبیعت نمایند
مقل را بکوبند و آب بران بریزند تا حل شود و یا شاند اسهال بلغم نماید و ضاد و سحج مطبوع آن با سه وزن آن سوس گندم که بجای آب آب آلود و یا رت آن
باشد با قدری روغن کاج و جنت تحلیل و درم نافع و مجرب و ضاد آن آب و دهن صائم جهت بر دهنه یک چشم او رام صلیبه و با دقت جهت تو یا مفید با آنکه اسرج بر حلق
دانه بواسیر و تحلیل خصوص تازه از آن جهت او رام صلیبه و تحلیل ریاح غلیظه و در ارض رحم و قهر و بواسیر خصوص آب آلود تا به جهت تقویت باه و ضاد
مقل الیهو و در هر مقل کرده نامش هر دم گردد و جهت قیلة الماد الاخطال و با دقت و قیلة الامعا را نیز بچشمین مفید و امتحان آن جهت بواسیر و استفاخ رحم و انهام آن

و شکر سرخ شبات ساخته حمل نمایند طبع را برقی نرم کند و اسهال آن و درد گونید آشفته اند آن با شرباب جنت عشره لاد و مجرب گونید شستن سرگس سبز و طریل عشت
نوروزی ست چون گس اسهال که آید غصه بر قرح سابقین طلاء نمایند نفع کند و چون سر آن دو کرده برگزیدگی زنبور و عقرب مالند در آن ساکن کند و جانب هم نماید
و روغن آن که در گس را در رغن کجده اندازند و در آفتاب بگذارند و هر مرتبه صاف نمایند جنت رو یا نیدن موی مجرب است و بوی بسیار خفصا کشنده اقسام گس است
و دستور انبوهی کا فور و رغن زیتون و زرنج و چون اندر ننج و کندش صورت گس سازد و در جانی که گس بسیار باشد گذاردن گس را با نجا برگزیده و گونید چون از برگ که بجز
سازند گس از آن موضع بگزید و گذارید آن آب بطبخ برگ آن و بدستور کندش بشیر و چون گس میزد و بران خفت احدید یا شند باز ندوگر و گس عسل که زنی عسل
نیز گونید و بهر بی نخل یا بنبی شمدی که می نامند و با سمیت آن معروف است و حق تعالی آن را بر فطرت سلیم آفریده که بدان نظر میکنند در عواقب امور از معرفت احوال فصول
سال و اوقات باران و غیره با اعتدالی نماید از رطوبات شیرین که از گلها و برگها ترشح میکنند و از آن جمع میکنند و ذخیره آن می نهند و از آن عسل و ادویه آن ظاهر میشود
و مع ذلک چیزی جرب جمع میکنند و آن موم است از سطوف گفته که گس عسل قسم است شش قسم از آن بعضی موم بسیارند و بعضی آب عینشانند و بعضی خامی می سازند
و قسم بانی عسل بل می آرد و خانهای آنها از عجیب ترین اشیاست اکثر آن مسدود شکل در صلابت گوید که قطعه واحد است و از عجایب آن آنست که گرد و نجاسات
و قاذورات نمی گردد و بگلهای خوشبوی نشینند و آرشان آنست که بعضی از آن از بعض دیگر بزرگ و بسبب خوف که بدین آن و چون بعضی از آن در خانه میزد آزار خانه
ببرون میکنند ناخانه متعفن نگردد و در طبع آن لطافت است فلذا بر باز خود را بیرون میکنند بسبب بدوی آن و قسم کوچک آن عسل بسیار بل می آرد و بخلات قسم
بزرگ آن که با وجود قلت ایجاد عسل بیشتر آن را بخورد و در جلد گس عسل مثل ما شرب میگرد و آوازهای لذیذ و انعامات مطرب آن را موقت است با بجمعه طبع آن گرم و خشک
و در موم چون بچه آنرا که هنوز بر بنیاده باشد در سایه خشک نماید یک درم آنرا با فالوده آرد و گندم که آرد و شغال و شکر و رنج شغال باشد بنشیند و اندک مدت
بدن را فربه میگردد و موجب گفته اند و طلای رطوبت آن را دفع در گردن زنبور و محل درم آنست مگسکی بضمیم و سکون کاف فارسی و سکون و سکون بانی
تختانی اهم کیو ده است و منکا واک اسم ویرست گفته بفتح میم و ضم کاف و خضای زن و سکون و ال همله هندیان کلمتی غلط نوشته اند و همچنین مدو بجا را آرد
خاص قریب اند که بیدار بضم شیرین و دهگام هضم تخ و گرم و خشک و بیک و صعل و فوی مفوظ و قابض شکم و یاد افرا مکنه قریش اسم شهابت مکنه ه بفتح میم و ضم
کاف و واد و جمول و با و حوض با بیای تختانی نیز خوانند یعنی مگوی و بخت یای تختانی هم آمده هم هندی عنب الثعلب است و نیز هندی ملیا و مگوی و کامونی و گاجا
و فلکاجا و در سنسکرت گاجا بچی و در کشن چهل یعنی نمران سیاه و در واریا یعنی دافع تابی امراض و کاکل یعنی فزاینده استقامت می نامند و این همه اسامی مگوی
سیاه است و آن قسم سیاه که بخورد و با سمیت است و قسمی را که با آن سرخ باشد نیز باین اسامی خوانند و گاجا نیز قسم زبستانی آنست و آنرا بڈ و کاجا نامند با جمله سرد و
تیز و نافع به جمیع امراض فساد بول و دافع با وخت و در و میه است و بار آن هم تیز و شکنده بطنم لزج و صفرا و ساگ آن خوردن فی الفور اشتها آرد و دافع بیماریها
و زهر و گوشت که بخورد و باین اسامی خوانند و در عنب الثعلب گذشته طهارت و بفتح میم
و کاف و خضای با و دافع نفع رای می دهد و آنرا که نهند بنون عوض را نیز گونید و این هم هندی تخمی است که نبات آن در هندوستان در تالابها بسیار میزد و گل
و برگ آن شبیه گل و برگ نیلوفر و بعد از کم شدن آب ننج که بقد چقدر متوسط و پوست آن سیاه خشن میباشد برمی آرد و در جوف آن خانها در هندوستان
تخمی مائل بتدویر و با پوست سیاه رنگ اندک سخت و مغز آن سفید اندک شیرین و با قدری لزج است و کره بطعم آنرا برآورده و در خای و نمایی بخورد و آنرا که بخت
خشک آنرا بریان نموده و بفرودن مزاج آن گرم و تر و تازه آن مقوی بدن و باده و افزاینده منی در سرد مزاجان مضر گرم مزاجان و خشک بریان کرده آن
با غذایت و حایس اسهال و تقبول اطیای هند سرد و تقبیل و مقوی معده و مژده منی و مخاط آن و زنان هند بعد از ایند بچه بسیار استعمال میکنند و غلبه کف
و باد و خون را دفع گرداند و با بفرود اکثر و در سفوفات مخاط منی مستعمل و غلط کرده کسی که آنرا تال کما تال و است چه آن تخمی ریزه که بخت کرد در معاش مطبوخه کهر پریا
بضم میم و فصح کاف و خضای با و کسر بای فارسی و سکون رای همله و فای تختانی و دافع هم چکری نانائی است کهر بند من اسم دخت و دانی است کهر پیشیل بضم میم
و سکون کاف و با کسر بای فارسی و سکون بای تختانی نفع بای فارسی دوم و سکون لام هم هندی قسی از پیشیل است کهر دوشن بضم میم و سکون کاف و خضای با

گس

کتاب فی الحوائج

کله

کله

یعنی عقل افزاید و اسرار الهی روشن کند و باد و بلغم و روانه بگویند و قسم کلان که از ماسه مندی نامند و در سنگت پتر یعنی بینی صاحب ریاض هر که بواسطه سنگت
بعبادت و ریاضت مشغول شود و ماسه را و نیگا و متیای یعنی خواص به از بدن دور کرده خواص نیک می بخشد و در اعضا و کونگی آنها دوزخ نماید و بختاگرند می
یعنی صلابت شکم و مایل و گرهای تمامی بدن دور نماید و کچاچیس یعنی بد را سازد و نیگویند یا بکمل بناتی ست هندی از قبیل تخم و سیاره دار که در صحرای قریب
آب و در گشت ناز آید و در دو قسم است کوچک و بزرگ کوچک آن شبیه برگ بودینه و از آن ضعیف تر و زغب دارد و شاخهای آن باریک مثل
آن سرخ مایل بکبودی و مدور شبیه به نمره خوشبوی آنکه شبیه بوی گلاب و مزه آن اندک تلخ و برگ قسم بزرگ آن خرد و گرد و کنگره دارد و ضخیم گل آن
بزرگ تر از قسم اول و مشابه گل کدم و هر چه جزای او خوشبوی گوارنده مثل بوی انبه خام و یا دونه و مده و بهترین تسهین قسم کوچک است و در
مزاج آن اختلاف است قوی سرد و در قسم آن گرم تر و نوشته اند بعضی معتدل الحار و تر و دانسته و جمعی سرد و خشک در درجه اول شمرده و برخی گفته اند اول
و خشک در دوم گفته و صاحب مخزن گوید که قسم کوچک آن گرم و تر و در دوم و با قوت تا بقصد و مقوی اعضای ریسره و قوی و ارواح و معده و محل لطیف
و مفتوح و در لطیف و قوی قریب بچوب چینی بخدی که از عرق و بول و در آنکه شراب آن بوی آن می آید و جهت رفع خفقان و در خوش و قوی و قوی و قوی و قوی
و سوداوی و در حرقت البول و او را در و بنتر مانده خنایر و دمایسل او را در جمیع اعضا نافع و حکیم شریعت خان بقول اطباء هندی نویسنده که در واسه
عظیم الفخ است شیرین با اندک تلخی و هنگام هم به هم بسیار تلخ و گرم و سبک و خرد و افزا و دفع خنایر و گرم شکم و دمایسل و بیشتر که زود و به بی نیار و دین
دافع در فرج زمان و زردی بدن و سوزاک و فساد و صفرا و بعضی نوشته اند که در دفع فساد خون و مقوی باه و نافع در در مفاصل و نقوه و بواسیر نافع
قی و با ضم طعام و مقوی ماسکه و مفرج دل و جفت و طریقت و جگر و مصلح فساد و کیموس روی و میمی و مقوی گره و پشت و مولد مینی و ملذذ طریقت و فرج و آن
در دفع بدوی فیج و باعث تنگی آن و پند یان بنویسند که ساگ او بخت خوردن یا دوا غری و قوی کتب طعام شود و بدوی دین و بدن و میسر و کند
و شستما و صفرا افزاید و مینی پدید آید و بیشتر تلخ است و اعضا یان و بلغم دین مرگی دین و یازده گوی و دمایسل و در ساز و آمل هندیان نبات را ناکه
با نیار و آب حیات میدارند تا بخدی که اگر کسی آن یک عدد برون آب از حلق و خوردن ناکه سنان چشمش می شود و از دوز و وسایل علی بن الحقیق
و حکیم شریعت خان نیز از استعمال نمودن و قوی سرد آنرا از چشم محفوظ دارند و موقوف به جمیع این خبر هست و از مریات صاحب دارا شکی نیست
که هیچ مندی در ظرف سسی درسته بچوب نسیه با آب بسیار چند آنکه بسیار آید پس قدی پنبه در آن تر کرده نگاهدارند و چشم قدری ازین در آب
تر کرده بر چشم دارند تا سکن و در نماید و شفا بخشد و نوشته اند که عرق گل هندی نیز نافع امراض چشم است و دفع خفقان و مقوی دل خاصه و اگر با مساجی
گا و زبان بر آن دین چشم شریعت خان بنویسند که علم هم عرق مندی را در خفقان و تقویت دل و مزاج استعمال میفرمودند و گاهی نصف گلابان
و نصف مندی را با هم مخلوط کرده عرق کشیده برای امراض مذکوره میدادند گاه تنها گاهی همراه او دینه و معاجین قلبیه و صاحب مخزن نوشته که
آتشامیدن عرق آن که بدستور گلاب عرق کشند جهت خفقان و وسواس سوداوی و صفراوی و تحلیل مواد غلیظی و تقویت قوی و ارواح و اسرار امراض
مذکوره و جرب و قوبا و حکم و اشالی این نافع بشرط مداومت بر آن که از سر مشقالتی تا به مشقالتی در ابتدا شروع نمایند و هر روز و مشقالتی میفرمایند
تا هر مقدار که موافقت نماید و مرض در وجه تخفیف و انحطاط آید و سپس بتدریج کم نمایند و در ایام آتشامیدن از جمع نباتات و لبنیات و بقول اندیشایان
و کشامیدن آب بسیار سرد و یا بسیار گرم و استلا و حرکات انسانی و دینی و جمیع طعام و نباتات نیک نمایند بهتر است و اوقات
بر اغذیه لطیفه و آب نیگرم نمایند و در ظرفی که شروع ازده مشقالت نمایند و تدریج یک مشقالت یا دو مشقالت میفرمایند و بعضی بنویسند که عرق او
تا دو توله نوشیدن و مداومت بر آن نمودن مقوی باضمه و دل و معده و مشی و میمی است و آمل هندیان نیز از مریات و نباتات نادر هنگام
سازگی با بیخ و برگ و گل کنده در سایه خشک می نمایند پس باریک سوده با رنگم و روشن و شکر بطریق حلهای پخته هر روز موافق بر داشت تلخ میخوردند
جهت حفظ قوای حیوانی و بدنی و منع موی از سفیدی و سقوط و بعضی درین قید کرده اند که هنگامی که هنوز بسیار نرسیده باشد با بیخ و برگ در سایه

۳

معالج
مکان
آفت

در
بهره
ایج
حله
دوم

صندل و گل سرخ است و در سیر بر صلیح آن تخم کرفس و اسل مقدار شربت آن از نیم درم تا یک شقال و گویند از غیر منقطع آن تا دو درم و از منقطع آن تا دو شقال و بول آن در او و یک جگر منبل و در او و بول فضل سیاه و گویند بوزن آن فطر اسالیون و گویند بول آن نصف وزن آن خربق سیاه و گویند بول آن نیم وزن آن سنبل الطیب یا جز بواو یا اسالون و یا سیلخه و یا فضل سیاه و یا انستین است موافق میم و سکون و او و با ضا نه ای تخانی در آخر تخنی موی هم فارسی است و در بی شعر و بر کی قبل و بھندی بالی و کس نیز نامند و قوله آن از انجوه و او خنده و اخلاط حمره و یا بسنه بدن است و خرق میان آن و پشم و در آن است که موی چپیده نمی باشد بخلاف آن هر دو و پشم نرم و نازک و مابین موی و در است و هر سه عام اند و حیوانات را یعنی بعضی را موی و بر هر دو میباشد مانند بز و بعضی را پشم فقط مانند میش و بره و بعضی را موی فقط مانند اکثر حیوانات و انسان را موی فقط میباشد و از مطلق آن مراد موی انسان است با جملہ مزاج موی سر و خشک و سوخته آن سخن و بنیابت نجف و بی لزج و گلیانی گوید که مویار و در نسبت اکثر اعضای حیوان نیست و جالینوس گفته که چون موی را بسوزند قوت آن مثل پشم باشد یعنی گرم و خشک در سوم و کیفیت سوختن آن آنست که از نزدیک گلی بر کنند و بالای آن سر پوش گلی سوراخ دارند و در زیر آن شش کنند تا آنکه بسوزد و خاکستر گردد و در آن رو پوشیدن جاسه از سوخته مقوی بدن و نجف و سخن آن اکثر از پشم و اعضا را سخت کند و بقول شیخ موی سوخته جالی دندان است و آب مقطر موی باید آن موی را بر و باند موی سوخته نجف قروح و سحر و ریه است و باقی افعال و خواص موی انسان و هر حیوان در اسم آن مسطور شد و میشود مو با بول بضم میم فتح و او و الفت فتح بای موحه و الفت فتح و دل حله و سکون لایم هم بھندی است یعنی است موافق است اسم پلاس پیل است موت بضم میم و سکون و او و تانی تو قانی اسم بھندی بول است و بسکرت مو تر گویند زو بھندیان بهترین ابدال بول ماده گاو است و از اسب سگرت سسته یعنی سرد است و پاجن یعنی باضم و ملین و بر جاسو یعنی آب بر بنه و گویند که نوشیدن و غسل کردن از آن دفع مذاق و گناه گشتن بر همان است و گو تر یعنی بول ماده گاو است و گو تبوک و پوجن یعنی اسهال آدرست می نامند گویند بول ماده گاو و گاو میش و اسب و بز و میش و شتر و آدمی و فیل شتر و تخنجست و خشک و سبک ملین و مقوی دل و مشی و گوارنده طعام و دافع آماس اعضا و مجلی مسام و منافذ و صفرا و کلیه و دافع فساد و باد و باغم و با گو له و باو اسیر و سقا و گرم شکم و جلد و زردی بدن و دفع و خله و بی اشتیاقی و بول ماده گاو و تیز و شور و بد بو است کف میشکند و بدن را گرم کند و مشی و باضم و فزاینده صفرا و دافع کشت و گرم و امراض صده و جگر و کیوس فاسد نیک سازد و درم و سوزش اعضا و قی بعد طعام و در شکم و باد با نزال سازد و حیات زیاد کند و سختی کناه بطرف نماید و همه چرخ شکم از بر باد و سازد و بول گاو و میش و الاک گرم است و دافع ورم اعضا و کلانی شکم و با گو له و باو اسیر و زردی بدن و پریسوت و صفرا و خرا و گران است و بول اسب ملین و دافع فساد و باغم و تو با بول بز مسکن خرد گوشت و دافع سرفه و ضیق نفس و کشت و گرم و گرمی گوش و مشی و دافع فساد زهر و بر قان و بر ص سفید و امراض جلدیه که تر قیده آب زان در آن گردد و بول میش دافع خشکی و آماس اعضا و جلد و باو اسیر و پریو و بعضی شکم و بول خرد دافع سنگریه و پریو و جلد و خط و گرم شکم و تصد و حله و سقا و بول انسان شور و تیز و رخ و مود صفرا و الفور و سنپات و باو لایخی ای شیطانی را سودمند و شکم ببندد و دافع فساد زهر و اگر بخورد بول آدمی ملوحت کنند از جلد و ساین است و گویند هر گاه که اکثر هیضه دریافت شود همان زمان آدم از بول خود قری بنوشد از ضرر هیضه محفوظ ماند و عوام اکثر این عمل میکنند و گویند زنان را بول مردان و مردان را بول زنان باید داد که باعث نشستن و دفع امراض است و بول اسب و فیل و شتر و بول انسان دارد و بول فیل و شتر و خر و آدمی و اسب از مزایا گرفت و بول گاو و بز و گاو و میش باید که از ماده باشد و بعضی خواص این در بر جاسو مذکور گشت و افعال و خواص این بعلی یونانیان بر بول سوراخ صورت را که باضم میم و سکون و او و تانی تو قانی دفع را می و لایم و الفت و خیم کاف و سکون بای موحه و دفع خیم و الفت اسم است یا پره است مو تر یعنی باضم میم و سکون و او و تانی تو قانی دفع رای حله و دفع حله و سکون فون و کسر خیم فارسی و سکون بای تخانی دفع و لود و م و الفت اسم کثیر است مو تر یعنی باضم میم و سکون و او و جمل و تانی تو قانی بھندی و دفع بای اسم بھندی غلیم است مشهور که از این آن است و از این آن میاش نیز گویند و آن نوعی از ماش است و در کشتن باید که در دهنات آن مغروش بر زمین و برگ که که چکاند از ماش

و پنج آن سفید قسمی از آن دشتی میشود و مزاج آن سرد و خشک و بعضی معتدل نوشته اند و نزد بعضی گرم و خشک و زود از سجده فرو رود و اگر روغن گل بسیار
 پخته شود و غذا محمود و روغن صاف نماید و بطعم هنگام هضم شیرین و باد انگیز و قابض شکم و بعضی ملین نوشته اند و باغ بنم و بریم در دل طبیعت تب لیکن
 گرم شکم تولد کند و فاسخ است و طبل انداخته و صلیح آن روغن گل و اگر در چهار دام آرد این قدری انگور زده انداخته آب سرشته بر عرق ملی نهند فائده دهد و بعضی
 می نویسند که آن هیچ باه و افزاینده نمی و مقوی و خاص و درین و سقطا اشتهاست و چون در آب جوش داده آن آب را بریزند و در آب دیگر خوب همراه پخته
 و بر روغن کشیده مقدار داغ کرده بخورند غذای نیک و دود و قوت بخشد و غایط براند و او را بول نماید و چشمها را خوب است و روغن موهر و شی که آن را با انگور موهر گویند
 مسکه و قد مثل بزرگ و قریب بهم و فایده سرعت از نزال و دورت بیست و خلق و مولد خنای و صلیح آن شیر گا و روغن بادام شیرین و اکثر در معاجین
 مسک و قهوی بکار می آید در شیر جوشانده باب شسته خشک کرده سفوف سازند و تا هفت در گلاب تر و خشک نموده بکار بند موهرها بجمیم و سکون
 و او دفع تابی فوقانی و فضای با و الف تم هندی سمد است و در هندی مستانیز نمند و آن دو قسم است یکی بجا در موهر و آن مسطور شد و دوم ناکر موهر
 و آن پلا و در بعضی سرخ نارنگ و در هندی ناکر مستاکم و تخم و چیری بیانو و اسیر ناپل و دانه شیراز و داش کھا و مسک نکلن نیز گویند و مذکور میگردد و بعضی
 قسم سوم آن نیز نوشته اند و آنرا انگامستا و کورند و دانه کاکلیا و ستاراجی و راجا کاک و کیسه و کاکامند و با بطلان هیچ گیاهی است که در کنار حویا و آبها
 پیدا میشود و سیاه و خوشبو و برانجم کز بر و در سرد و خشک و تیز و تلخ و زخمت و دافع عف و سرد و تب صفراوی مرکب با کف و اسهل و تشنگی دبی مرگی
 و گویند در غصا هر سه قریب یکدیگر اند و تلخ و زخمت و سرد و قابض شکم و هضم و دفع فساد خون و بنم و صفرا و تشنگی تب و گرم شکم و افحال و خواص این
 بقول یونانیان در سرد مسطور شد و قوی بنم هم و سکون و او کسر تابی فوقانی و سکون یابی تختانی هم هندی هر و اید است و یک سنکرت نکلتا نمند
 سرد و مزه آن شیرین و مسکن بدن و افزاینده نمی و مقوی و دفع زهر و بیاریا و در خاصیت مطابق چند کانت نوشته اند و موتیا بنم هم و او
 مجول و کسر تابی فوقانی و دفع یابی تختانی و الف است که آنرا سنکرت چندرولی گویند اسم کلی است خوشبویش و اندام و اید کلان و سفید رنگ و قسمی از
 موگرا و بهتر از آن در صورت و خوشبو و زناکت و لطافت و بوییدن او مقوی و دافع و دل و تلخ و باقی خواص آن مثل رای بیل و موگرا هست و قطر موتیا
 فانی ترین عطرهاست و عرق گل آن از گلاب و عرق بهار فصل نوشته اند و دل عرق معتدل باشند و آن عرق را با زانقل آن در و یک ناند و گل موتیا
 مبرزی و دینا دور کرده انداخته سر پوش نهند و نیچ بر سر پوش حمله کرده قابله بطرف دیگر تپه هم مضبوط نموده یک شب بدارند پس آتش نرم قطر
 سازند و بعد گل فصل شسته بر آورده باز گل تازه اندازند پس عرق مذکور انداخته به ستر و اول گل نمایند و پیچین ده و دوازده مرتبه تجدید کنند عرق بتز فانی
 میشود و نیز مثل گلاب قطران سازند هر قدر که در افراط گل و قدری قطره کوشند بهتر و در پافانده آن بسیار و بهتر از گلاب میشود و گلقتند گل موتیا به هم گرا
 نیز فواید عظیم دارد مجرب است و برگ فوخته و نرم موتیا یک ثلث و برگ بیدار غیر فوخته و ثلث با هم سوده در شیر گاو خام حل کرده بنوشانند
 و عقب آن با فاصله دو ساعت شیر و شکم یک نیک بخورند تا دو هفته و پس از آن یک هفته دیگر همین غذا را بخورند تا سستی بکشد و با اسهال بی اسهال
 دور کند و سرخ الاثر است و فائده عجیب میکند و بیکد شیر را جوش داده سرشیر دور کرده با از پارچه بگذرانند و هر بار پارچه تازه باشد تا آنکه دهمیت با گل
 زائل گردد و شیرش با آب بپزند شود موچا بنم هم و سکون و او مجول و فتح جیم فارسی و الف هم مشترک است میان و رشت کیل و اندک و او را زکول و سندا
 و بر کوهو چیدنا اسم و یرومل با بکله و یرومل است و فائده ال خواص این بقول اطباء یونان در و اید مسطور شد موچر س بنم هم و سکون و او مجول و جیم
 فارسی دفع مای طبله و سکون بین حمله بقول عصف و اراست کوهی صمغ درخت سیبل است و بعضی گویند که گل سپاری است و صاحب طلب اغوا بهر
 که آن دو قسم است یکی سرخ رنگ است و آن که آنرا در سنکرت بزرگ بکھا و آن صمغ درخت سیبل است و جیم شور بگل سپاری و در ذکر فائده نوشته
 که صمغ سیبل را در سنکرت بر تیا یعنی گوگرد و پیچا یعنی گرم و فزاینده صفرا و سوچر س و موج یعنی سیبیل و رس یعنی شیر باین معنی که چون
 شیر در دشت اواز مستی که منفرد گردد جمع میشود و عوام کس آنرا بزرگ بکھا بنامند چه بزرگ آن سیبیل و بکھا اسم صمغ است و آن را سیل جزای درخت است

نیک

نیم

نیک

نیک

نیک

نیک

نیک

بسرخی میباشد آن گل دست پس آن شکافند و اوراق آن ریخته خشک ظاهر میگردد و در آن خورشید دانه های غمر موم بسیار کوچک کثیر العدد می باشد و بتدریج بزرگ میشود و ریخته سبز و هنگام پختگی زرد میشود و بعد بفتح تام سیاه میگردد و پوست بالایی آنرا دور کرده مغز آنرا میخورند و درسته که یک مرتبه خرد کرده و دیگر قهقری آورده اند آنرا بعد از خرد قهقری برند و در بنگاله خراش را اختصاص بفعلی و زمانه می بین نیست در تمام سال فرمیده الا که فصل بارش نیامده و از ناظر و درخت آن درخت های کوچک بسیار میروید و آنچه بلند و بزرگ است بعد از اخذ قهقری قطع نموده آن آنرا را بکاهش برقرار می دارند و بعضی از آنها را برآورده جا های دیگری نشانند و در جایی که رسه چهار درخت آن باشد و زمین قوی بود و در سه چهار سال تا صده درخت و زیاده میشود و غیره بعضی اقسام آن شیرین تر و لطیف و لذیذ بسیار و خوشبو میباشد و آنرا در بنگاله یک کلمه مرتبانی نامند و سوسای بنگاله مخصوص جها گلیه نگر در تمام ملک هند و گهکن این نوع نمی شود و این نوعی که نخست و بعد از آن اقسام دیگر را تخم بعضی بسیار نرم و ریزه مانند انوپان و صفری و چینی و مال بھوک و چنپا و امثال اینها نیز طعم آنها شیرین و با آنکه بوی خوش و لیکن لطافت و لذت و خوشبو و شیرینی مرتبانی نیست و بعضی از اینها نیز با آنکه عفت نیست میباشد مخصوص که خوب پخته و رسیده نباشند و اما قسمی که آنرا کچ کیاله نامند و قرآن بزرگ تر از غرنای همه اقسام دیگر تا یک شبر و اکثر مثلث شکل میباشد ریخته و رسیده آنرا نمی خوردند بخت بی مزگی و لذت و عفت و کم شیرینی بلکه پوست آنرا در نیم خای جدا کرده مثل بقول پخته میخورند و از بهر بدتر قسمی است که در بنگاله آنرا اتیه نامند چون این بسیار بی مزه و بالز دخت و عفت و پر تخم است اکثری نیم پخته آنرا نیز می خوردند مگر ساکنین و هر یک اقسام مذکوره در بعضی بلاد بهتر از بعضی دیگر میشود و بحسب اختلاف زمین و آب و هوا و هر جا نباتی مخصوص و همه اقسام مذکوره در بنگاله مخصوص جها گلیه نگر جای دیگر نمی شود و در زمینی نیز بسیار اقسام آن را بنا بر دهن می باید و از آن جگه که نمی لذیذ تر و با خشتی میباشد و مغز آنرا خشک کرده هم میخورند و لذت بزرگ است و درخت موز خشک کرده و سوزانیده تک میسازند و خاکستر آنرا بسبب خوریت و جلا گاه از زبان بنگاله در شستن بار چای بسیار خوب و چرک آلوده تھال میکند بجای صابون با کچله مغز آن شیرین مثل شکر و در آن حرارت بقدر شیرینی آن میباشد و در مزاج آن اعتدال است بقول گیلانی گرم در اول و تر و آفران واضح باطل با اعتدال و گویند در گرمی معتدل و تر و در دم و با قوت قابضه و جالی و کثیر الغذاء و در بعضی سبب غلظی که در آن است و بعد از انضمام غذای صالح میشود و خون و باوهی افزایش و موله خون غلیظ و سمن بدن و مفتح و طین خشونت خلق و سینه و نافع خرق آنرا دخت و جیس شکم و حرکت باه و درین وضع لاغری گرده نافع و مطبوخ نیم پخته که یک کله حالب اسهال و بقول شیخ غذای آن اندک و این طین است و نافع سوزش خلق و سینه و مزید نمی توفیق گردد و در بلبل و اکثر آنان مورت سد و در پی صفراء بلغم بحسب مزاج تغییر بر مده و اکثر آنان بر مده نقل بسیاری آرد و واجب است که بعد از گرم مزاج سنگین بر زوری و سرد مزاج عمل نخورد و گیلانی گوید که آن و دیگر سرد پیدا میکند مخصوصا در پیران و سرد مزاجان و لذت بالای آن عمل و بر مایه تغییریل میخورند و آن نافع سوزش ریه و طین سینه و نافع خشونت خلق و دافع سرخه خشک و آن مطلب معده است و اولی هند گمان میکنند که آنرا نقل نیست باید که قبل از طعام بخورند و بعد از آن سنگین بر زوری نباشند و بعد از طعام تا از معده منخرد گردد و آن حرکت باه گوم مزاجان و صاحبان اجزاء یا بسبب و خصوصا اگر قدری شکر اضاف نمایند و برای سرد مزاجان با عمل میج منی است و آن نافع سوزش صفراء و باقی حمیت سیم سنگ است و صاحب مخزن گفته اند که مرغی معده مسترید اندک است و صاحب هر چه خورده که کثرت موز مورت ضعف معده است و صلب آن مصطک بل آن مسکه و عمل در گوشتن ملا و سبیل نفاخ و موله راج و خون غلیظ بطنی و موجب تلخ و زهر و ضعف با نهمه مخصوص در سرد مزاج و در مطوب المزاج و بلاد مطب و باعث نزول آب و در اعضا و جمیع خصوص صاحبان کتب لای آن نوشته و صلی آن تک بالای آن خوردن و صلی آن در سرد و شرب سنگین بر زوری و کسی که در رسیده آن رطوبت باه باشد و از خوردن آن احتیاز نماید و اگر بخورد آن مضطر گردد و تا که آن بجوارش مصطک معمول آب لیو و اندک شک صاوت بخورند نماید و از آن تجربه شنیده که اگر از خوردن آن در معده گرانی یا در دیافراگم شود و حسب التلیل صفرا یکدم در معده با آب سرد بخورند که در ساعت بفتح کند و خوردن آن نشانه بسیار مضر و با کچله در مزاجهای گرم خشک قوی و بلاد حار یا بسبب موافق و نافع و مقوی و مفتح و سمن و در دانه های سرد تر ضعیف و بلدان رطب مضر و حدیث کثرت ارض مذکوره و امثال آنها

و کلفت آن برود آن طین اورام صلبه و خشک ریشات و اعصاب است و محل صلاست عصب چون بقیه روی مذکور ظاهر نماید و احکام متناقض و جرات و تعجب و امیل و اورام نماید چون بروز غل آینه تله طلا کنند و تنقیه قروح از در و آب نماید و قروح مایع پر کنند و لهذا واجب است که چیزی که از انزال منخ نماید مثل زنجبیل و غیر آن بران اصناف نمایند و بقول گلبانی موم با وجودی که موم قروح و مرغی آنهاست، ماده ملایم است و این بهر آنست که ماده قروح بجفت بیاید چه در قروح از رطوبات زائده بیاید شاید از اعراج آن تنقیض است و اوویه بمغضله بدست که خشک باشد پس نفوذ آنها بمجموع قروح سهل نیست و چون باهم آمیزند موم در قروح سیلان کند نفوذ آن و نفوذ او و مغلوط بدان بکسج اجزای قروح لازم گردد پس موم بسبب رسانیدن او به بسوی جمیع اجزای قروح مایع قروح باشد و سبب ذلک و بیهضه و بوی و نفوذ آن باشد و موم بطوبت و کثرت خود است و لیس آنرا بشکند پس بدین وجه نیز نافع قروح باشد و موم سیاه مائل به کرمات بسیار است بخلاف موم حیدر صاف و بدین جهت آن جذاب است و گویند که چون موم زرد و یا سبز را با روغن سوسن و یا روغن گل آبنجه تاسه بسته در آفتاب گذارند بعد از آن بر اورام پس گوش و بن ران طلا نمایند تحلیل کند و من روغن موم و بسوی آنها نماید و طلای آن بار و غنای مناسبه بر روغن زیتون است دفع خشونت بین و سبب خشونت بدن و دفع اورام و جهت مکه و جوب و فرغ کردن بدن زخمها بچرخ آوردن آنها نافع و چون تنهار در قی ساخته بر لب تان گذارند نافع به شستن شیرست و دوان و بر نقد مصعب و اورام مملک آنها و نگه ریزه ریزه کرده آن باز و چوبه خشک سوده در صحره بسته در روغن کنجد گرم کرده بمحل اورام دریا و مسکن او جالس است و بقول شیخ موم سیاه جذب از عقیق بدن شدت است بیکان و خاگردا یکشد و لطافت و تنقیه آن آنک و تلپین بالغ است و موم جذب بسوی خود با خاصیت کند چون بر جراحات شان زهر دارند نفع نماید و بپسیدن آن عسله آورد و بقول شیخ سپاه آن بقوت بوی خود مصلحت طلای آن نافع و غیره و برده است و اگر زبازان گذارند سبک گرداند و پسیدن و طلا کردن آن نافع خشونت سینه است و خضه میان بر روغن زیتون باشد و کشف کل کند و چون با روغن کنجد آینه تله طلا کنند از اثر سرفه خشک و در حلق و لومات و سینه و تصفیه آواز کند و آن نافع قروح ریه است چون از آن قطعه مثل گندم یا سبزه را قی فرو برند و بدهد و قوامی مناسبه مل کرده بنوشند و شرب آن از ده درم تا نیم رطل شارب او را تا ده روز صابر بر گری گذارند و بطریق آن تحلیل شیر میخوردن است کند و چون از آن جوب کوچک مثل دانه جاورس و یا برنج سازند و از آن ده حب با بعضی جریبای معمول از اجاورس و یا برنج بخورند شیر میخوردن است گذارند و بقول شیخ جهت قروح امعاء نفع کند و همچنین اگر از آن جوب مثل فضل سازند و صبح عدله از آن فروزند اسهال و بوی را میفکند و چون در روغن گل مبارک است شیرین مسکه بگذارند و آنرا بسیار شامند و یا بدان حقه کنند جهت سحج و قروح باطن هر چو نمک باشد نفع بخشد و بعضی گویند که خوردن و وزن ده خرنوب از آن که بقدر لازم کنند ریزه ریزه کرده و یا به پی پی مواد خفته فرو برند و در غنای مخصوص روغن کنجد مل کرده بنوشند جهت قروح باطنی و صبح و سهام ملزمن و جذب موم موجب و بقول شیخ خود بدن آن زیاده کفنده باه و در بول مست شایع کار ز روی گفته که این با خاصیت باشد و مقدار شربت آن نیم درم و گویند سدرم و آن صبر معده و مضعف اشتها می طعام است مصلح آن زیره و مشک و مسکه مسالم مصلح آن نان و مصلح آن قروح و نگار و بدل آن زفت و زیت و بار و غل گل و در اسنگ و با آرد با قلع و گزین چون آشیان گس مثل را بسوزانند و بطریقی ببالند و سبب دویه با و سار آنها گذارند آب شیرین را بخورد جذب می کند و طریق سفید کردن موم آنست که موم را که خفته در آب سرد انداخته و چرک آن که در زیر آن جمع گردد جدا نمایند و همچنین مکرر بکمال رند پس در رنگ سفالی سر کشاده انداخته آب و دمای شود اگر ناپاشد آب ننگ و انگ لظرون بران ریزند و بر آتش بنهند تا بگذارد از آتش فرو برد آورده و دیگر سفالی دیگر که دو یک اول داخل تواند شد تان آب بک تر کرده در آن و فروزند تا موم در تان بچسبند و بر روغن کورند و بعد سر و شک موم را جدا کنند و همچنین باز آن یک دوم را در آن فرو برند و مکرر همچنین عمل کنند که هر مرتبه بگذارد آب شور و نظرون و از تده یک سفالی دیگر تر کرده بر در اند پس آن قوصار را دور و دور بر همان کشیده روزها در آفتاب بیاورند و بوان آب سرچند دفعه بپاشند و بنها با آفتاب تا آنکه خوب سفید گردد پس گذاشته از آن شمع بسازند و با در هم و غیر آن که مطلوب باشد بکار برند و این را موم کافوری گویند و افعال و خواص این بقول اعلیای چهارم دردن مسطور شد مومیا اجزای هم مسکون و او کسر نیم فرغ یای تختانی و الفتم نیم یونی است میخا حلقه الا حیا و بقول دیس قوریدوس آنرا بید نانی طعناطس گویند و بوی عرق با بجال و بملایمی سیالی آفتاب انداخته

فصل در علاج قروح

دری

وآن معدنی یعنی کانی و انسانی و شجر و کلبی میباشد و هر یک جدا مسطور گردد و از مطلق آن مراد کانی است و آن چیزی است شبیه به دیگر از دریا و خشکاهای
بعضی که همایرون می آید و بهترین برهنه است که در کوه داراب که از توابع فارس است بهم میرسد بعد از آن در اسطیبات و نواح آن و بعد از آن در کوه کیلویه
و اینچنین از جای دیگر اخذ نمایند قیرست نه مومیایی و جمیع آثار و چندان خاصیت و نفع از آن مترتب می گردد و کیفیت بدو اطلاع بر مومیایی و بر خواص آن
در زمان بادشاه فریدون در کتاب تاریخ احکام افضل مسطور است و گویند که در داراب در کوهی است که از آنجا مومیایی درآید و این اخذ نمایند و در آن دره
از شکافت کوه قطره قطره مومیایی میچکد و زیر آن قاشق بزرگ نصب کرده اند و در آن بچینه میگرد و دیگر در جمیع نموده در هر سال بمحض سلاطین آنجا
ارسال می نمایند و غیر درآری نیز از شکافت های سنگ برمی آید و لیکن مکانی معین مانند درآری ندارد و کسی که ما بر این کار اندر آن کوهستان رفتیم کسی نتوانست
و بروی بعضی سنگها که علامت در آن معین منوم میشود و در آنجا سنجی کویده نشان میگذرانند و بعد از چند مدت آمده از آنجا آنچه چشیده شمع نموده برمی دارند و همچو سسل
و دیگر از همان سنگ و همان جای تری برآید و کوهی برمی آید و از جای دیگر از شکافت سنگهای دیگر که بر نیانده بود برمی آید و بعضی گویند که بعضی ابلان یار و طبیعت
و کوه کیلویه و نیز در بعضی نواح آنجا جمع شده در بعضی مخاربا و شکافت های کوه که میدانند که از آنجا مومیایی برمی آید و جمیع یار در آن مخاربا و شکافتها میگرد
آتش میزنند و میروند و بسبب گرمی آتش از شکافتها و درزهای سنگها چیزی بسیار برمی آید و بر اطراف شکافتها و درزها میگرد و بعد از شدن آن
مخاربا آمده آنرا جمع کرده میان خود تقسیم میکنند و میفرشند و این نوعی است که نزد مردم و افرو از آن است و خبری و فروخت آن میشود و در نفع
قریب بخود و دست المانع اول که در آری و ماخوذ از مکان خاص و خاص است و منافعی بسیار دارد و قلیل الوجود است و بدست هر کسی نمی آید مگر قلیل
از علمای می افطین آن و یا از بخشش ائمه سلاطین و یا از علما که کار خانات بطریق سرقه بدست بعضی آید و نیز چیزی شبیه مومیایی بسیار ضعیف العمل است
از بعضی که همای سهندستان برمی آید و از شکافت مخاربات میچکد و آنرا بزبان ابل هند سلاجه می نامند و در جز سین مسطور شد و در لیسو ویدوس
گفته که مومیایی از جبال هند اخذ میکنند و منجم شده مثل زفت میشود و از آن بوی زفت مخلوط بقطر با بوی می آید و قوت مومیایی مثل قوت زفت
و قهر است چون هر دو را مخلوط سازند شیخ رئیس نوشته که آن در قوت زفت و قهر هر دو مخلوط است و در طبیعت آن هر دو است مگر مومیایی باطل و واضح
است و صاحب جامع گوید که مومیایی این دو را گویند و نیز فرمائی را که معروف بقهرت الهی است و نیز مومیایی تپوری را و این دو مصر کثیر الوجود است آن
چیزی است که ابل روم در زمان قدیم بر می آورد و بدان اطلح میساختند تا جسد آنها بحال خود محفوظ ماند و نیز سگزی را که بعضیهای من میگویند
و ما سر حرم گفته که مومیایی از عیون در سنگها میچکد مانند آنکه قیر و قطره برمی آید و آنرا معدنی میگویند و در زمین فارس طرف شیراز و قهقران همه گفته که
آنرا معدنی است که در مغرب ظاهر شده مکان در فعل که از معدنی نیست و آنرا معدن غیر از این هر دو مجموع نیز نیست و آفرین نوشته که مومیایی از عیون
گفت جبل می آوردند نوعی از آن چیزی است که از قیر برمی آورند که بعد از بر موی می مانند تا کم نیفتد و از این قول و از قول صاحب جامع که عنقریب
مسطور شد معلوم میشود که مومیایی دو قسم است معدنی و انسانی و جدا مسطور گردد و آنچه بهترین مومیایی معدنی در آری بسیار صاف و براق نرم
آنست که بوی بدنداشت و مانند بوی نفت است و آنرا سلاطین میگویند که چون اراده امتحان مومیایی کنند که آیا آن خالص است و یا نه پس آنرا
بر وزن رازی که گفته جگر نیز در حالی که بعضی گرم باشد را چوبی مثل شقی کنند و آنرا بر موضع شقی بمانند اگر انقیام یابد خالص است و الا فلا و نیز گفته که
پای خروس را بهواری لبشکنند و بعد یک دانگ آنرا در روشن گل حل کرده بجان او ریزند و قدری بر آن بمانند اگر در زمان یک شبانه روز بای شکسته او
درست گردید خوب و اصل است و الا ناقص و غیر اصلی و گاهی بدست یک شب پای آنرا درست میگرداند چنانچه بخواهد بوی نیک باشد و یا بوی بد آن کرده و آنجا
دیگر آنکه مومیایی خوب را چون بدست گیرند مثل موم خالص بزودی نرم میگردد و بدو منقسمش آن سختی بسیار دارد و بزودی با گرمی کم نرم نمیشود و گویند که
بهترین امتحانات آن آنست که بدست درستی هضای شکسته انسان و در دما و قهقران و غیره بر انسان تجربه نمایند تا حاصل صیقل
بقول شیخ و خضر بن علی گرم در آخر دوم و خشک اول است و گویند گرم در اول سوم و خشک در دوم و نیز بعضی خشکی آن غالب بر گرمی آن است

و قوت آن تا چهل سال بقی بماند و آن لطیف سیرج النفوذ و بالخاصیت مقوی ارواح و حافظ اندام مقوی دل و مفرح و محلل مواد بار و ذافع اورام بلغمی و مقوی اعضای
باطنی و ظاهری و محقق طوایف و معین باه و مسخ مسدود جالی و مفید جمیع امراض بار و ده است و لقبول شیخ خردون و مالیدن آن جهت اوجاع قطع کمر
و سینه و سقطه و فلج و لقوه و نیکوست و سحر طایف و بقدر یک جبهه باب مزخوش نافع شقیقه و صدر اع بار و صرع و دوا است و چکانیدن یک جبهه آن بر دوش
زنبق و روغن سکن در آنست و برای سیلان رحم از گوش بقدر یک شعیره بر دوش نگل و آب غوره بقیله استعمال نمایند و برای نقل زبان یک قیراط
بطبیخ صمغ فارسی خوراند و جهت برصه و صدر اع کهنه یک جبهه باب یک جبهه بیدستر بر دوش بان سوط نمایند و آن منع نفث الدم از ریه کند و بقدر شعیره
از ان در بنده جمودنی آزموده است و برای خنای یک قیراط بسکنجین و جهت در و حلق یک قیراط بر پت لوت یا بطبیخ عرس و برای سرفه یک طسوج باب
عنا ب و مال شعیره و پست آن سه روز متواتر بر نهار و بفر خنقان یک قیراط آب زیره و نانخواه و کرو پا و به دستور برای ضعف معده و همچنین برای نوع بلغمی
و برای سقطه بر سینه و معده و بجز قیراطی با دو دانگ الی زنی و یک دانگ زعفران آب عسل اشعلب و یا خیار شنبه و برای فواق یک جبهه بطبیخ تخم کرفس
و برای درد طحال یک قیراط با اسکر خورند و آن نیکوست برای قروح احلیل و مثانه بقدر قیراط از ان یا شیره یا شامند و اگر قوری از ان بازرگند مضمغه
حمول نمایند جهت قلت صبر بر جس بول نفع کند و برای گزیدن عقرب یک قیراط بشرب صرغ خورند بر یکدیگر آن قیراطی بر دوش گاو کاله و گیلانی بنویسند که بر
سقطه تا نیم درم بخورند و برای وشی و فسخ نیکوست چون سه روز از ان در هر روز دو سه درم و بهین بخورند و برای صدر و کمر و معده یک قیراط بشرب سوسن و یا آب لیمو
و گویند که جهت سقطه و معده و مغز و کتله بخورند و اگر بچه گوید که آن نافع سیند و ریه است و قریب با عدالت اگر آنرا نفع صحت در نسکین در شکستگی استخوان است چون
بخورند یا با نند یا بر آن حقه کنند و طبری نوشته که مویانی حار لطیف جبهه برای سقطه و ضربه و ریاح است و شخصی بالغت الدم بود و بهیچ دوا منقطع نشد پس مویانی سه
شعیره با نند خورند و از ان منقطع کردید و بخورند و اگر گوید که آن ابلغ و اوج است نفث الدم است و دیگران بنویسند که جبهه آن آب بطبیخ صمغ فارسی و در آن حبله
جهت سہات و سقوط یک جبهه آن باب یک جبهه مشک و کافور و چند بر سر محلول در روغن بان جهت در سربار و کتله و ریاح و برودت و داغ و بار و دوش و بنون و عمل
جهت ریاح و جمع در داغ و خوردن یک جبهه آن آب بطبیخ کرفس و زیره سیاه جهت لقوه و نیم دانگ آن آب بطبیخ صمغ فارسی جهت ارتعاش اعضاء عارض از
سردی نافع و آرسا طالیس گفته که قطره محلول آن با سینه خوک غیر کرم و جهت کرمی گوش نافع و با فودتها و یا آب مزخوش جهت رعاف و امراض بینی
و مالیدن آن بر زبان با عسل جهت گشت زبان و نقل آن نافع و آشامیدن یک جبهه آن یا شیره خرمجهت نفث الدم و رعاف و همچنین قطره آن جهت رعاف
و غرغره مقدار و جبهه آن آب اصل السوسن مقشر سه روز جهت خنای و یک قیراط آن آب لیمو و یا با سوسن جهت خنقان بار و مفید است و آشامیدن
یک قیراط آن آب بطبیخ زیره سیاه و نانخواه و کرو پا و بهین بخورند و قراقرق و روغن بلغمی معده و امعاء و از ان طوایف و بهین بر معده و سقطه و ضربه بر سینه
و معده و جهت و فسخ و بزرگی محال یک قیراط آن آب کرفس تازه و یا بطبیخ سنج آن و یا با بطبیخ تخم فنجکشت و یا پوست سنج کبر برای ورم بینین و آب
طبیخ خار شک و طلای نیم دانگ آن آب بطبیخ انیسون بر شکم مستق و همچنین آشامیدن یک دانگ آن آب بطبیخ انیسون نافع و آشامیدن
یک طسوج از ان باب بطبیخ دو تو و فلق از جهت دفع جس بول و قطعه وادار آن و خوردن هر هفته یک مرتبه و جبهه آن بار و دوش گاو کاله و گیلانی بنویسند که بر
و اوجاع معده و جبهه آن آب بطبیخ ساندلی جهت هندی جهت اختناق رحم و امراض عارض برای زبان از سردی بغایت نافع و محمول آن بار و دوش و بنون
جهت تقطیر بول و عدم صبر بر جس آن و استرخای مقعد و مزوطه و مالش آن بار و دوش نار جیل و مانند آن بر قنطیر و انیسون و حوالی آن جهت تحریک شاع
و همچنین خوردن و جبهه آن آب با قلا و یک جبهه از ان بلزده تخم مرغ نیم پرشت سه روز متواتر و از روی در کتاب الهاء ذکر کرده که اگر کسی با آب می سسری
شده باشد و خواهد که بکالت اصلی بر روی برگردد و یا خورج قریب از انزال مویانی بقدر دو جو و عمل مفید تخم مرغ و عمل کرده بخورد و اگر کرم مزاج باشد یا شری
بلزده شایه نباشد موجب است و مالیدن محلول آن از یک دانگ تا یک نیم دانگ در و غشای مناسبه باشد و روغن گل و زینر خورند آن با آشیای موافقه مانند
آب با قلا و زرد و تخم مرغ دو سه جهت هر دای مفصل و قطع عضو و کوفتی احضا و عصب جاشدن و یا پاره شدن تن و شکستن استخوان قطع عضو و جگر

فاشال آن بی دلیل است و همچنین خوردن آن با شراب صرف و برای پراحات کند و نامشروع آن یک دانگ آن یک درم بود که اگر اخته در زیر نیم درم هم
 ساخته باشد و جهت امراض باطنی و صدمات آن در درون گل یا دروغی که حاصل کرده طلائع نمایند و اگر کسی را تیره باشد یا نیند آن بران موضع و خوردن آن بحدیست
 نافع و خوردن نیم انگشت آن بطنی خستین با آرد و با آب انار یا شیریناسه و دیگر جویات که بطنی مسود و نافع و خوردن آن نیم دانگ با طبع قهقرون صفت با آرد و پخته
 و دیگر صفت روز و شوا جرت ابتدای برص و جذام و داء الفیل و همچنین جهت هر مرض با آرد و ناسه معالوف آن مفید است و جهت گردن و غرقه و دن یک قطره آن آب است
 تازه و آب بجز که بر دایمان آن بوضع گردی که او جهت مطلق سم خوردن آن بحد و در طبع غلظت با آب سرد و با آب پودینه کوبی و یا آب بخار یا با آب
 طبع آنرا جوب نوشته و قبول صاحب نسخ معطل است و تلخ آن را با الاصل بدل آن قهقرون مومسیانی انسانی و انرا مومسیانی قهقرون نیز نماند و انکه در ناسه ساقی بود
 بود که حفظ جسد است نقش بالیدن مکی و مصل مومسیانی قهقرون و اشال تنهای بودند چون اکثر قهقرون آب گرفته بهر چه از اسهال و اعصابی آن حق را مومسیانی
 بوجه اصل رسانیده و میرساند آنرا جبال بجای مومسیانی صرف نموده و میانند و از چنگی منقول است که قبل ازین چهار صد و پانصد سال حکما و سلاطین مضر و زوح
 آنرا دستور بود که در خود را در خمه یا در قبری که گذاشته بودند نمی نمودند بلکه با طبا و جراحان می سپردند که بر ایمان ایشان رو غنا و او وید چندان حفاظا نگاه داشتند
 از فساد و بالند او و شان بعد از مدتی که خوب روغن و او وید بالیده بودند و در قالب چوب گذاشته بران نام میت و قوم و قبیله آنرا نوشتند و در زان محفوظ
 میداشتند و بعد از آن سه چهار صد سال بشود که آنرا ترک نمودند و احیاناً اگر جسدی از آن با جلود است حکمی از حکمای مصر و اراجی آنرا بجای مومسیانی اتمان
 بیناینه مخصوص از خارج چنانچه نزد حکمی از حکمای مصر جسدی بود و او قدری از آن بر و در بخرج آورده و قدری از آن بین داده بود تمام گوشت پوست و عروق
 و بعضی تنهائی نازک آن مصل و یکسان جسی سیاه بر آبی چینه با بوی بسیار تند شده و بعضی تنهائی قوی و دران باقی بود که چهل که مزاج آن از مومسیانی
 کافی در گرمی خشکی زیاد باشد و در آنده و اطلیه و استعمال از خارج شاید که قریب مومسیانی باشد در نفع و لیکن از داخل غیر مجوز زیرا که مضر است چنانچه گویند
 که اگر چه در جبر استخوان شکسته نفع میکند و لیکن شرب آن حرام و مورت کوری و فساد و اخلط و مضر تنهای بی غایت است و اغلب که چنین باشد علاوه بر صفت
 آن مومسیانی سفید اسم قانده است مومسیانی بجز مومسیانی که در نفعی است که چوب آنرا جوش داده آب صاف آنرا غلظا نشل رسوت و یا ساند چنانچه
 میرسد علی مرحوم از دلائل تیراه آورده بود و در قدری از آن بکوفت هم داده بود و در خوردن و مالیدن آن در صریح و سقطه و جبر کسر قریب نفع مومسیانی
 کافی است مومسیانی کلبی یعنی مومسیانی سگ بچه که صاحب خلاصه التجارب نوشته و کیفیت صنعت آنرا ذکر کرده شاید از قبیل مومسیانی انسانی باشد
 که بعضی او وید حفاظت را یا نیز از سم او بداند که برین هیچ سگ نوزائیده الیده زمانی متد و درم کرده زیر زمین دفن نموده باشند یا نکره و با در گرم خشک
 بر دن خم در پارچه چوبی زیر ریگ دفن میکردند باشند تا بسبب گرمی نایش آفتاب تفتین و تخمیر نام یافته و صورت و حدائی ترکیبی و نفع ثانوی صنایع
 بهم رسانیده باشند پس بر آورده استعمال می نموده باشند با بطور دیگر و الله اعلم بالصواب مومسیانی کوهی قهقرون دست موان و میون اتم است
 مومسیانی بضم میم و سکون و او و خضای نون و سکون جیم اسم هنری است و آن پوست بیرون نوعی از فی جوف است که بندی سر کنده انانند و اطفال
 از ظلم آن بر خفته می نویسند و اکثر از پوست آن ایمان می سازند و مزاج آن معتدل است در گرمی و سردی و سرد و خشک نیز نوشته و دافع جو خسته گی فساد
 خون و امراض و مثانه و بول و نافع امراض خستیم است و غرغره آب طبع آن جهت جوشش دهان و او و ام لثه و لثات و آکاشمیدن آن جهت ضعف
 اشتهای طعام و بواسیر و خونی و ریج و در درده و مثانه و آلات تناسل و کشیدن آن بطریق تنباکو و سر قلیان نهاده بجهت نواق مجرب اگر قبل از کشیدن
 آن قدری برگ تنباکو خشک را در آتش انداخته و دو آنرا بهمان گیرند بهتر است و اگر بیک نفع زائل نگردد و مکرر عمل کنند و بخور آن جهت بواسیر مفید است
 و اگر باین مومسیانی که چار با بی سوخته باشد که سوسای بعد رکعت دست خورند در سه روز خون آنها خنده می کنند و تجربه رسیده و هیچ سر کنده با آب بخیل یا با
 طلا کردن نافع کلفت و ماسه است مومسیانی در مژده سطر شده مومسیانی هم سکون و او و خضای نون نفع سین حمله و سکون رای طله که در مژده
 و تلخ و گرم و اشتها آورده و دافع بواسیر و فساد و با د و کولده می و از جمله ساین است و یکم شریف خان می نویسد که کشتن باقی شده و نسل الموم اسم

ساقی بود

ساقی بود

ساقی بود

ساقی بود

ساقی بود

ساقی بود

ساقی بود

ساقی بود

ساقی بود

ساقی بود

ساقی بود

پس پنجم در آن کرم شیرینی بسیار باشد گرم زیاد است از کرم شیرین و از نامل شیرینی نیز آنچه از انگور سفید است گرمی آن کمتر از سیاه آن و معتدل ترین همه
 سفید و بعد از آن سرخ و بعد از آن سیاه است و خشک کم گوشت پروانه نامل بخشکی و قاضی آن سرد در اول و خشک در دوم گویند خشک از انگور سفید
 در گرمی کمتر و قوی تر از سیاه و شیرین در گرمی زیاد تر نسبت به خشک آن بلج تازه آن مثل نسبت انجیر خشک تازه است با کجمله جهر آن
 غلیظ ارضی است و در اکثر شیرین بسیار و غصص قاضی آن کمتر یافته میشود و در آن قوت بخار مضجر با اعتدال است و جمع آن جالی غسال است و شیرین لطیف
 مفتوح سرد و جید برای حفظ و دهن است و گویند که موزین منقش کثیر الغذاء است بسبب هر غلیظ ارضی که دارد و منفتح غلط غلیظ و ملین شکم بحمل با اعتدال و جالی
 معده و امعاء و معدن او و به مسهل و مقوی جگر و معده و باه سرد مزاجان و نافع قرح امعاء و خوردن آن با صبی لبان جهت دفع نسیان نافع و نیز
 خوردن آن مسکن حدت خون و نافع اصحاب صفرا و سمن بدن تحیت است و کسی که بر صبح هفت مثقال موز شیرین بخورد از هر مرضی این گرمی
 و آبن بختیشوع با مامون رشید گفت که اگر اراده کنی که خون در بدن زیاد شود و بطن کم گردد و شش مثقال از موز بگردد و ناشتا در هر روز و هر هفته بخورد که
 آن جید و بلع افع مست و گویند گوشت آن چون با جاد و رس و زرد و بیضه سوده با عسل بریان کرده بخورد بلغم بسیار از دهن بر آرد و همچنین با طفل آن
 غذای صانع جهت از جبه معتدل و معده و ریه و معی طوب آن است و خوردن آن کرم موافق قصبه ریه و دفع سرفه بلغمی و دهن است و آب آن نافع
 خشونت صدر و سرفه و چون با انیسون پیر تا مهر گرد و وصاف نموده با روغن بادام بیا شست جهت سرفه و بلغمی موجب و چنین گفته که موز شیرین
 منقح از تخم جالی و لطیف و مفتوح سرد و ملین حلق و جگر و سینه و ریه است و با گل گاوزبان و خرمای سبز جهت خفقان موجب و غذای آن مثل غذای
 انیسون است و جلالی آن کمتر از جلالی انجیر و آوای آنست که تخم آن جدا کنند و آن موافق تر برای معده از انجیر است و سدد نیست بخوبی که از با مسدد است
 الا آنکه طرما و غذائیت قوی تر از آن است و کرم موز در غذائیت زیاد و نافع تر از انگور تازه است و شیرین از قسم قاضی و آنچه در آن تخم نباشد آن
 کشمش است نافع صانعان رطوبات جید و گلیوس است و اما موز لاغر و قاضی قلیل الغذاء است آنرا نباید خورد و لیکن آن هر دو واجب شکم و مقوی معده
 و شش و رئیس و ریه و شش که موز صمدی کبد و معده است و موزین با تخم برای درد امعاء نیکوست و نافع گروه و متانه است و همچنین جالیوس
 گفته و نیز جالیوس نوشته که طبع آن گرم و تر و خاصیت آن لطیفه حدت خون و تقویت او و به مسهل بر اسهال است و اگر تخم آن در کوره با قلیل نمک
 سائیده بر دما میل نمند افع کند و گویند که آن با سرکه جهت بر قان مجرب و فیدائیده آن در سرکه انگوری ناشتا هر روز چند و اند خوردن و بالای آن
 قدری از آن سرکه نوشیدن جهت تحلیل ورم محال مجرب و آتشا میدان آب نفوع و یا مطبوخ آن تنها و یا با او و به مناسبه ملین طبع است و گلیانی گوید
 که خوردن آن به شیر تخم سلطان طبیعت است و اطلاق آن کمتر از اطلاق انجیر است و اعانت او و به مطبوخ مسهل کند چون ده دم در آن اضاف نمایند و خوردن
 کرم آن نافع قرح امعاء و مفید کرده و متانه است و چون در هر عدد آن بجای تخم فلفل ننهد بخورد آن مداومت نمایند جهت سردی کرده و قطعه البول
 و سنگ کرده و شانه بی عدیل و تمام آن با آرد با قلا و زیره جهت ورم انقباض و با جاد و شیر جهت نفوس نافع و عطای آن تنها نفع خراجات و صلابات
 و با پیه حیوانات جهت تحلیل ورم و انقباض و دما میل طبع نافع و بجا شده برآمده مفید و چون با شراب سوده نماد و کما قلیل بخورد و درسی و تسکین تر آن
 نماید و همچنین برای قروح حبشه و شندی و غائله و یا و سرطانات و عفونات که در مفاصل باشد نفع کشد و گویند نوعی از آن است که آذرساقل سندان
 تحلیل ورم و انقباض آنها نماید و چون بر ناخن متحرک چسباند قطع آن کند و موز مضرا معاصط آن کثیرا و اکثر مفص پیدا کند و آن مضرنه است که گرم از آن
 را و صط آن سکنجین و یکیدن آب سیوای ترش و خفاش و بار و مزاج محتاج با صلاح آن نیست لیکن گاهی در آن نفع سرخ اوجرم بیدار کند و گویند
 مسخر کرده صط آن عذاب و سکنجین مقدار شربت آن تاسی درم بدل آن کشمش است و تخم موز سرد در اول و خشک در دوم و گویند سرد و خشک در اول
 و قاضی دوا بس شکم و مقوی معده و طب و امعاء و موز لاغر کرم گوشت حرق خون صط آن خیار شنبه و گویند تخم هست و سرکه موز معتدل در حرارت
 و در و دت است بهر آنکه در آن شیرینی و قوی یافته میشود موزین معرب موزین معرب موزین معرب موزین معرب موزین معرب موزین معرب موزین معرب موزین معرب

نوع اول
نوع دوم
نوع سوم
نوع چهارم
نوع پنجم
نوع ششم
نوع هفتم
نوع هشتم
نوع نهم
نوع دهم
نوع یازدهم
نوع بیستم

نوع اول
نوع دوم
نوع سوم
نوع چهارم
نوع پنجم
نوع ششم
نوع هفتم
نوع هشتم
نوع نهم
نوع دهم
نوع یازدهم
نوع بیستم

مالیدن تریاق بران و در ابتدا شستن آن موضع ببول خنثی سودمندست و در فرست نخزن از شسته که مهادر پوست همدی آنول بفتح نیم و سکون باو
 از دال همد و سکون یای تختانی و لغت موده و زخانی فون فنج و او و سکون لام ام مندی قسی از آنول است مهر اسم جبر القدرت مهر اسم باجراست
 مهر گیه اسم فارسی بیزج اهنم است مهر پتی اسم جینی کن است مهره زهره اسم جبر القدرت مهره لام فارسی جواجم است مهری بفتح اول سکون
 باو فتح رای مهر و سکون یای تختانی و کسترای فونانی هندی و سکون یای تختانی دوم اسم هندی طشی است محکم اسم اصل السوس است محکم بفتح نیم
 و سکون باو که کات و سکون یای تختانی اسم بغینس است محلیه بفتح نیم و فتح باو فتح لام مشد و کسر بای موده و فتح یای تختانی باو در فنی مپور شد
 محمود و بفتح نیم و سکون باو و فتح نیم دوم و سکون و او و فتح دال مده و وقت باز بان بنود پلید و گویند نباتی است میان درخت و گیاه و شاخهای آن نپویه
 و برگ آن مانند برگ خاواکش مثل کشیده و قرآن کوچک و گرد و دوحفه از هر دو جانب بر تمام شاخ مسلسل مانند اندامی مرد و اید اما اندک پس گرد بسیار
 خوشنما و اندرون آن دانه مانند حبل آرد و قسم بسیارند یکی سفید و بسیار از آن سفید و دوم سیاه و پهلای آن سیاه و پهلای آن سیاه و پهلای آن سیاه و پهلای آن سیاه
 و قرآن مائل بهتری و فزاد آن شیرین با اندک تلخی جزو شیرینت بار و برگ آن جهت سوزاک و پرمیونافع و شرب و محول پوست آن جابس ریلان
 رعم و ضا و آن رابع محمل صلابات با خاصیت هندی بلکه میم و سکون باو و فحای فون و کسترال همد و سکون یای تختانی اسم هندی خاست موهوا
 بفتح نیم و سکون باو فتح و او و لغت و تمام بفتح نیم و حورس و در سطح نیز مانند و دو قسم است کوچک و کلان و پهلای آن سیاه و پهلای آن سیاه و پهلای آن سیاه
 و کلان پهل یعنی باران سبیل و زرد رنگ و تیجین سارا یعنی تیز و دست آور و دهنک یعنی شیرین و گرانیت کای یعنی گل شیرین مانند فند سیاه و دهنک
 یعنی گل مانند شیرین بود هر پشپ یعنی گلش مثل گل لوده میشود و آن پرتوه یعنی در دشت کلان میشود و دهنک در زمان یعنی در دشت شیرین گویند
 و قسم کوچک را پتا یا کور گوتی داس یعنی بوی بلری و او و زرد و تیر سویشی یعنی گل خرد و دهنک سیاه و دهنک سیاه و دهنک سیاه و دهنک سیاه و دهنک سیاه
 با جمله درختی است هندی کلان شبیه درخت انبه و برگش کلان مانند برگ بلادر و تینه و و طرهل و ساقی آن ضخیم و چوب آن در عادت بخاری بید و گل
 آن در اولی نمون سفید و بعد پختی زرد رنگ میشود شبیه غیره بیک از آن دراز تر و کلان و مزه شیرین دارد و بعد خشک شدن مثل میز دیگر و در از انخواب
 بسیارند و قرآنرا نگونده نامند و گرد و دراز و نوک دار با دنباله بسیارند و در ابتدا سبز و وقت پختی زرد و شیرین گرد و در آن یک دو تخم سفید آن تلخ و
 زحمت و از دشت آن روغن میکشند سفید رنگ بر می آید و در بعضی بلاد آنرا در روغن زرد آخته و میخورند و شاد و مصلح گنایاره روغن آن در دشت و گل و غیر
 در روغن آن همه بدو و شراب گل آن نیز بوی بد دارد و در آن سر و در سر و خمار بسیار آرد و حضرت بدایع بیشتر دارد و مصلح آن کشنده گویند مزاج دشت
 آن گرم و خشک و در دم و گل آن گرم در اول سوم و زرد هندیان در دشت آن دفع بلغم و با دنا و در احاطه را با فعال آرد و گل آن سرد و کران و دشتی میوه
 شیرینی و بلغم افزا و دفع فساد صفرا و خون و با در دق یعنی چیر و ک و بقول بعضی گل کن بسیار گرم و شیرین و مزه دار و کشنده گرم شک و دفع سهال
 صفراوی و با در دق آن شیرین و زحمت و کران و چرب و قابض شکم و در بول و دفع با و صفرا و مصلح آن روغن زرد با فند و دروغ و کستر که استن
 برگ بمان بر سر و در آنرا و در کد و سمع و طوب آن سوده و نافع و در سر بخی و ضا و پوست درخت آن سفید و مایل و در دشت و اشتن دفع و در گلکار آرد
 باشد و هیچ آن با پوست می کشند و در پهلای اسوده و اگر گل آن با کجده و دود و دخی و دها گلی و پوست از جن و قد سفید برابر سائیده خوب است سر و ز
 یک یک حب نان در ایام حیض بخورد و در روز ششم جماعت کند یعنی بر محل است و ضا و گل آن با کجده برگ زردی با مرغی است و موه و تخم آن بجانب
 تا مفع در حقیقت است و چون نصف تخم موه و در نیم دانه فضل سیاه باریک سائیده بقوت در مینی و مندر برای صرع و حربت و نیز مفع تخم آن باب
 سائیده شیاف ساخن ملین شکم و محول آن مسقطه جین است و در روغن تخم آن مالیدن نافع در بار و موه و در فارسی گل چکان نامند موه و را
 بستان افزوست موه و کا بفتح نیم و نیم با و سکون و او و محول و فتح کات و لغت مرغی است از کا رخ بلقن کوچک تر و در عقیق مپور شد و گویند که گوشت
 به مصالح پخته خوردن دفع سختی پیر زردی و نافع فای است همون بفتح نیم و ضم با و سکون و او و لون هم تا می و سیند جی است همون بفتح نیم

نوع اول

از پوست آن درخت بیشتر پس رقیق آن نیز میوه سالانه است و تخمین آن میوه باشد این مثل بلوط در رنگ اهل بسفیدی است و قسمی از میوه سالانه است که صاف آن می برآید و آن لطیف خوشبو مال بر روی است و در طوب صرف میشود و قسمی بضر است و سبب خیر و یابا طب گفته اند که از میوه طبعتی نیست که نفسها مثل صمغ اند و این در وجود و چون گفته شود مال بر پوست است و در آن غریز است و قسمی از آن است که تلخ پوست درخت آن استخراج نمایند و این سیاه است پس آنچه از این گیرند و آن میوه طلب است و باقی مثل قنطاریل و غیره میوه یابا است و بعضی متاخرین میوه سبب است آنچه خوب بود و درخت تراوش نماید مانند صمغهای دیگر بهتر است و در رنگ اشقر مال بر روی و بقوام عمل میباشد و آنچه از قشرون اجزای شجر آن میگیرند مال بر سرخی و غلیظ تر میباشد و این متوسط است و آنچه از اجزای درخت آنرا در آب جوش داده مالیده صاف میکنند پس آنرا میجویند تا غلیظ گردد و سیاه و قنطاریل میباشد و این را میوه یابا نامند و این جدا سطر گردد و با کله بهتر است آن اشقر چرب خوشبو شبیه صمغ صنوبر است و سبب است مفرد و گدازنده و در قنطاریل شمع و او اقسام میوه سالانه نفس شمدی صمغی خوشبو مال بر روی است که سیاه نمائی نماند و گاهی از آن سیال شبیه برافته میشود و گاه در فلفل و غیره میسازند که در آن مریا با قنطاریل نمائند پس میفشازند و قوت آن تازه سال باقی میماند آن گرم و در سوز خشک و در دم است و این صمغ گفته که شمع الزیس و ریخا نوشته که آن گرم و در اول خشک و در دم است و در صمغ گفته که آن گرم و در دم خشک و در اول است و اقوال طبای مقدمه انان نیز در میوه مختلف اند پس بعضی از ایشان گفته که آن گرم و خشک و در دم است و بعضی نوشته که آن گرم و در اول است و خشکی آن کمتر از گرمی آن است بقول شیخ انرا قوت مضبوطه بنمایست و سبب غلظت حمله است و دقان آن شبیه به دقان کندر است و در آن تخمیر با طبع است شارب کا زرونی گوید او می گوید آن است که خنجرین باشد که در آن تخمیر با طبع است و صورت است و این بهتر است که طبع آن گرم است و در غنی که از آن در شام میگیرند پس شید است و دیگر طبای میگویند که آن مقوی و محلل و ریاح و فنج و بلین و جهت حذر و کرازا و در عشاء و کام و در صند و در دیگر رنگی آواز و تقویت اعضای بلنی و استقامت بر سر زگرده و شامه و او در اول و حیض و در کمر و سرین نافع و در تخمیر مایه کله و قوای میوه طلبه و یابا گفته اند که در آن قبض و بخت است شارب کا زرونی گوید که ذکر میوه طلبه یابا س مع قوای آنها و منافع آنها در حرث الف و صمغ که در شت و تخمیر شمع در ریخا میگویند که آن رطوبت از دماغ غلظت و قنطاریل که در آن خلاف معتقد در است بر کما صمد است شارب موصوف گوید که بود و در میوه مصدع معانی نزول رطوبت از دماغ و تقویت است و مع ذلک صمد به تخمیر و یابا حیصت آرد و شارب گیلائی میگویند که آن نافع ریاح غلیظ و مکنه و چنانچه است چون بنوشند و یا طلاء از خارج بر بدن نمایند و طبع آن از خارج و شرب آن از داخل بوزن سه درم بآب گرم نافع جزام است اگر از اشتقاق بلغم باشد و اگر با شل آن اشق آینه بر آتش با روغن با نونه مل کند و بر او رام صلبه اعضای صلبه نمائند و گفته اند که گرم و اند و طلای آن نافع قروح و چرب طلب و یابا چون بار و عن گل طلاء کنند قروح رطب سر را نفع کند و در مر اهرم حمله داخل میشود و بخور آن نافع زکام است و آلتا بخور آن مصدر راس است و نقل سر و نقل آنکه مر و زعفران فعل کند و فیتکه آن نافع در گوش و معنی ریم آنست و چون میوه سالانه بر نادر هفت روز متواتر در هر روز بوزن دو درم بخورند جهت سرفه که خشک نفع کند و بخور و شوق و شرب طلای آن از خارج نافع در سینه و ریه است و چون زن حمل آن نماید او را رحین کند و چون بخواهد انضمام فرحم و صلابت آنرا موقوف بود چون اندک از آن با شل آن صمغ بطور خورند بلین خفیف نمائند و چون سه شقال بآب گرم چهار اوقیه بنوشند اسهال بلغم بقوت کند و گویند که طلای بطین آن با روغن زیتون جهت خدر و کرازا و در عشاء و نامدی اعضا نافع و نیز در اطلای اعضا متصل بخور آن نیز نافع نزلات و کرازا است و جهت سرفه رطب و کله غلظت و غلظت آن جهت اوجاع مفاصل و نفوس و زخاوات آنرا مقوی فعل آنراست و صاحب مغلطه که میوه مصدع است و مصدع آن کافور و بونید و نیلوفر بل آن زیت و لادن و گویند بل آن دو وزن آن روغن با سین است و یا چند بد سرفه و زخمی بوزن آن قطران و ششم حصا آن زفت طلب است و آن از اجزای غالیه است مقدار شرب آن از یک شقال تا سه درم و گیلائی گوید که میوه سالانه و یابا هر کدام که باشد زیاد و اند و درم نباید خورد و افعال و خواص آن بقول طبای میهند و سراسر سطر شمع میوه یابا که از زبان سر یا لای یا نانی یا روی صمغ کا نامند و آن زخمی نقل قسم دوم میوه سالانه است که اجزای درخت آنرا افشرد و رقیق و صافی آن گرفته باشد و بقول شیخ نقل مطبوع پوست درخت

و جبهه و سکن یای تختانی و لام عرب نایل هندی است یا نایل گیس فارسی که مژگن نایل باشد زیرا که در هند نازد آنرا و نیز خشک آنرا که مرغ حبش
آن باشد نایل گویند و مرغ خشک آنرا که پره نامند و بعضی چون هندی و بعضی که گیس اندی که گیس و آن مرغی است که در اکثر بنا و روکن رهای می آید و
هند و دهن و بنگال و طیب اکثر الوجود و هر چند قریب و رهای شور باشد و آب شور سیای آن رسد و آن بهتر و لذت بخش تر و شیرین تر و جویب تری باشد
و باختلاف زمین از هفت هشت سال بعد از آن درخت تا قریب صد سال عمر میدهد و در آن در خوشهای بزرگ و در هر خوشه هفت هشت نازده
پانزده عدد می باشد و درخت آن بزرگ و شاخهای آن در برگ آن شبیه درخت دشتا و نام برگ خرما مگر زده اند و آن کمتر و رنگهای آن دراز تر و جویب
و سطل آن نیز بلند تر و سخت تر و عمر آن سه پوست دارد یکی یعنی درخت ضخیم و در خای سبز و ریشهای آن نرم و صلب و بعد خشک شدن آن فخر بزرگ و در آن
رسن میسازند و پوست دوم آن سخت چوبی سیاه رنگ بر سر آن سدفشان و دو کوچک تر شبیه به چشم و سوم اندک بزرگ تر و نرم می باشد شبیه به
و از هفت تا بعد از کمال رسیدگی شروع بر روئیدن درخت مینماید و در هنگام نمرس بودن آن موضع را سوراج گویند و آب آنرا بر می آورند و بعضی مسر آنرا
سوراج کرده و بر آن آب فی نصب نموده قلیان میسازند و اکثری شکسته مغز آنرا بر آورده بخورند و پوست سوم آن باریک و جوی رنگی مغز آن پیچ
و این را به هنگام استعمال جدا می نمایند و مغز آن که سفید و شیرین و لذیذ و جویب است بخورند و در حالت نمرس بودن آن مرغ جویب آن آب فیه ترش شیر
می باشد و در بلاد طیب و خوارک مردم آنجا و حیوانات او شان محضر بر آن است چه خام و چه بطریق شیرین و مرغ و در آن نیز در طعم و در مرغ
استعمال میکنند و آب آن سرکه نیز میسازند و چون آب آنرا بر آورده بگذارند که بچوش آید ششی و مسکه میگردد و بعد کمال رسیدن و خشک شدن آن
آب خشک میشود و از آن مغز آن بسته میگردد و خشک آنرا در اکثر بلاد به عید می برند و بهترین مغز آن نازده سفید بسیار و خوش بو شیرین پر آب که شبیه
آنست و بهترین آب آن آنکه شیرین است نه شسته باشد و شیرین لذیذ بود و بقول صاحب صید نه آب آن بعد از آن که آنرا در آن شیرین باقی می ماند
و بعد نیم روز غمر میشود و بعد از آن بسیار ترش میگردد و با کماله مغز آن بقول شیخ گرم در اول دوم و گویند در وسط دوم و خشک در اول و با کرباب یعنی نازده
آن تر و در اول و با بس آن خشک در اول و بقول بعضی طبیعت خشک آن گرم در آخر دوم و خشک در اول دوم و کینه متکرج آن گرم در دوم و خشک در
آخر دوم و آب آن گرم در اول و در اجزای آن با رطوبت فصلیه و آن کثیر الفاصالحه المیزوس الاطالی الا انعام و انعام و مولد غلظت و گویند
مقوی حرارت غریزی و مسکن بدن و سولطه و اصال و جهت دفع مواد بار و طبعی و سواوی مانند سفا و فایح و جود و اما و ایشا و طبعی و آن
و جهت دفع جگر و قرح باطنی و بواسیر نافع و آن مزید جوهر مری و معین بر باد و سخن بدن و گرد و نواحی آن و نافع قهقیر البول و داور آن و جویب و نازده
و در کمر کینه و با شکر مولود خون نیک مقوی حرارت غریزی و تشیخ میفرماید که آن تقیل غیر روی غذاست و تقیل بر معده با وجود قلت حضرت آن
جید غذا و پوست مغز آن منضم می شود و پس از آن جدا کنند و باید که بالای آن طعام بخورند مگر بعد ساعتی و خوردن آن کمتر آن بوزن یک درم و نایل
حب القوع و مرغ آن و دیدن است در اشباح گیلانی گویند که آن نافع بسیار جهت امراض بلغمی و مقوی اعصاب ضعیف و سخن جویب بدن و مایل جویب نافع
و باغ و مزید غلظت و جرم آن خشک سینه و نفس آواز و مسدود ویر مضطرب مصلح آن شکر و فانی و آتش آن و نیز کینه آن صورت غلیان و کرب و غشی و طایع آن
یعنی پس برب فوکه ترش نمایند و بار و مزاج و تشیخ و خوردن آن محتاج با صلاح نیست و گرم مزاج و جوان بالای آن فوکه میخوش و ریه نازده و بار و
ترش بخورد و این جز کثیر الانضیت است و لهذا غلظت و لذت در طعم از جویب است که نازده است و آن بدین جهت عمل مضطرب است و لذت باید که حب
خوردن آن طعام بخورند زیرا که درین صورت با طعام خانج شود و هنوز مضطرب کمال نرود و پوست مغز آن در انضیت بیشتر و بدین جهت یا بهر جهت
و این سبب تا آخر حضرت آن بنایت است و لهذا سزاوارست که آنرا در نازده و بقول شیخ روغن نازده آن بهتر از روغن گاؤ و گوسفند است و بهتر از روغن
و در خای آن نمی کنند و کبوس آن افضل است و بقول گیلانی روغن کینه آن نافع حرقه معده است و بقول شیخ روغن کینه آن نافع در کوزه نازده و
است و برای بواسیر بهتر است و بواسیر با روغن تشیخ هر دو احد یک شغال نوشیدن و گویند روغن آن نافع ریح افزوده بواسیر است و روغن کینه آن

تا فرود در خانه و سرین و آنچه متعلق آن باشد و بالمش آن نافع استسقای رطوبی است و ناجیل مضر حد است و لایس است منقرآن سیاه که آن البیضیم
 میشود و بقیه بیهوشند که مصلح و صحت برضو آن مطلقا خوردن برنج خام ششست چهار شقال بالای آنست و گویند چون قدری برنج را در جامی که بجایل
 بسیار باشد پاشند آن همه را فاسد میگردد و اگر آب برنج پخته و پنج درخت آن اندازند همه قرآن بر زمین می افتد و مقدار شربت انجم آن غیر مقدارین
 آنرا سه شقال و از آب آن ساقی بدل آن بنیزد و گران و پسته و چغوزه و شراب آن جهت مالغیا و جنون و تقویت با نافع و تصاحب صبح نوشته که
 تا جلیل در صحنه مستعمل شربت آن شقال و قلیل بر صحنه آن فانی بدل آن دو وزن آن کچد و بوزن آن بجایل و گویند سرگزگرم در اول
 خشک در سیم و گویند در دم آشناسیدن آن سهل و خج اقسام گرم و گرم و جهت تقویت با صند و مهر کردن گوشت چون هنگام طبع در آن اندازند و سونو که کمتر
 پوست آن جامی دندان طلای آن رافع کلفت و خش و جرب و خلکو نیکو کنند و رنگ رخسار و با حنا مقوی موی و درخت آن جهت تقویت فم و تولید پیر
 گروه و رفع درد شانه و قلیل ریح آن و خارج دیدان و حب القرح و تحریک با مفید شراب و تده میثاق و از آن جهت آشناسیدن و کشتن آن جهت مالیدن
 افغی است و در افغی بر وین و در طویین از روغن گا و گو سفید بر سر است و در روغن پوست و صلب خشی آن جهت جرب و تو با و تفریح خبثه نافع و مجرب است
 و افعال و خواص این بقول سندیان و در نایل خواهد آمد تا جلیل در مایه نکر خشی است که در جرب قریب بجا است اما میشود و در جامی دیگر نمی باشد و درخت آن
 بسیار باشد و درخت ناجیل هندی و قرآن طلایی و در ویدیه بر سر است و از آن بر سر است و بیاضی گرم است و در این سخت تر و اس و پوست موم فصل بفران اندک نیمه
 و خزان نیمه نیمه و صلب و گرم ریشی به نجات عرض نگشته زیاده هر چه شده و بهیست این که در ناجیل هندی و در تری و از آن که جرب بسیار مفید و از آن در ناجیل
 هندی است و غرضش که آن بسیار سخت قریب بخی دندان قیل و چون کشته شود مال بزوی و سرخی و دیگری و لقی بیاض و بهیست کشته میگرد و دیگری و لقی آن زیاده میشود و از آن در
 و از یک نیمه سال بی نفع است آن برده اند و قیل ازین مستعمل بود و از آن بر سر است که اطفال از آن کشته اند و از آن که مرگه تقوی بعضی گرم تر و در اول بعضی در دم و پسته اند و از بعضی گرم تر
 بعضی مستعمل می دانند و بهتر خنده تر شود گرمی و خشکی آن زیاده میگردد و با قوت ترایه حافظ قوت است بقول حکیم مومن چون در هر پخته یکم بر تیه یاد و در هر یک یک سرخ تا و سرخ
 آنرا با گلاب بر سنگ ساقی ساینده بخورد حافظ صحت بدن از اکثر امراض مانند تب و جیات مرگه بر لافرض با و در شال فالج و قوه در عینه و اوج معال اشال اینها یافت می نماید و از قوت
 بهای و بانی و ضرر اختلاف آب است و جاذب افلاطردی فاسده و سمیه و رعمق بدن و دفع آن بکارنی آرد و آن است چون در بدن خلطی بدینا شد تحریک قی
 میکند و چون بقدر چهار و پنج سرخ آنرا سوده بصاحب بر صحنه و یا هم خورده بخواند و قی کنند و اوامر سمیت دیدن و باقی ماندنی آرد و از افلاطردی فاسده و سمیه دفع
 نماید و چون تمام دفع گردد و بار دیگر قی نیاید و در زیر کله از خواص آنست که چون در بدن افلاطردی فاسده نیاید تحریک قی نمی نماید و بدستور آشناسیدن آن با شکر و
 تازه دوشیده و جهت فیون خورده و یا پیش و اشتال اینها و چون بصاحب تب لخمی و ابتدای احساس بقشقریه مقدار یک سرخ تا و سرخ آنرا ساینده بخورد
 و قی کنند و در عرض آن تخفیف بسیار حاصل میگردد و دفعی بخشد و طلای آن بر جاسی گزیده و عقرب و زنبور و ریتلا و امی و سایر موم زهر دار دفع الم
 و نکایت آنست و تصاحب مفسد و مفسطوی نوشته اند که آن قوی است یک قی را طکان که بر روی سنگ ساینده باشند و دفع موم و امی و فیون مانند آن
 آرموده و قوی از تریاق کبیر و طاعت خاص از سر دفع قی است تا که قی آید مگر باید آرد و اگر تا آن کشته است و تخم کچک غلام نام می نویسند که برای سیف قی تجمع
 بگلاب ساینده و دوان نفع کلی دارد و چون خالی از ترایه نیست بتقویت استعاش حرارت غریزی و مقادیر موم و افلاطردی فاسده که بر صحنه از نافع است
 و خشکی بنشاند و حیات کشته مرگه امراض بارده و معفید است و دفع ضررهای و بانی و دفع سمیت همام و زهر فیون است و باید به شکر مقوی دل است و آب
 انار مقوی جلگه با ساق نافع اسهال مفسطوی شربت آن یکد انگ و گویند یک قی را طاعت شربت این بحسب اعراض ضعیف قوت مدین است و را قی تا نیمه در دم
 یک روز و ده غات و او در ناجیل و دریائی مهمل نمیشاید و مفید امراض و باغی بار و است و در شال و شود و در سینه و با هر چه و تصاحب مخزن گفته که مقدار شربت آن از
 یک قی را طاعت و قی را گفته مذکور گفت گویند یا در بحسب اختلاف امراض و بلدان و احوال و کسلی و قوی آن باشند زیرا که در ماده آنرا کثرتی مقدار بسیار تا یک گرم
 خورند و مطلق تفاوتی در امراض ایشان بهم نرسیده و همچنین جهت اکثر امراض مذکوره فایده بران تر است که شربت کمال که خواص مذکور متعلق بکشته آن باشند یا مقدار

نیل درانی

نایب حکم

نایب حکم

باید کرد در این کار که بخت بخواند مقدار رسد باشد غذا اول نوزده خشکه بر وزن اسیار و بی نیک و بقول بعضی بعد از این هم افزوده تا گرم گشته نوزده گوشت
 و از عجز بی مقوی است که بقدر دو ماشه از آن در پان نوزده وقت خفتن صاحب خلق نفس را اگر سه روز به بنداد آن مرض میکند و اگر مشک کرد که
 راگزیه باشد یک ماشه از آن یا زده روز بخواند نیز آن دفع کند و اگر این نبات سالم را تر خیده خشک کرده سفوف آن ساخته جادو تری و جاحل
 در آن آشفته بر وزن گاه بخواند آن سازد و سه حبه آن کرد هر چه در روز نوزده تا سه روز بخواند و غذا خشک را ده بی نیک خواج باب را الی هر بی نیک
 خدا سازد نیز بی دفع اراض نبیند و جرب است تا لکیم به سبب نون و الف و کاف فارسی و کسراف فارسی دوم و سکون یای تختانی بمثل فتح سین
 منته و سکون نانی و محد و نذرت کاف اول یعنی تا لکیم نیز مشهور است و بقول حکیم علامه حنفیه و حکیم غلام امام اسم حسنی نایب شک است و تختانی همان کرده اند
 که قسم اخیر هر فارسیون را که ادوی رومی نامند تا لکیم و السن و در نیست در بدیع النوادر قوم است که تا لکیم و سخته نانی بسری و خوشبو در طعم قوی
 و با سه با نیک عفو است و قاف هم تمام نارمشک است و قد نایف شریفی است که تا لکیم و اله است و یک از کتاب جینی و زاده و باریک و طویل دارد که
 قیاس است و رنگ سنج بود و گرم و خشک است و سبک و گوارنده ماده خام و داغ بری حرق و جدام و جرشیدگی و فساد باغ و صفرا و زهر و گوشت و نیشک
 و تولد تذکره اند نوشته که تا لکیم و ارس نسک است یعنی جسم یعنی برافرونده و رنگ بدن و گوارنده و نیشک و گوارنده و نیشک و گوارنده و نیشک و گوارنده
 کیم تا لکیم یعنی تا لکیم قوت شریزه میگوید و دخت آن کلان باشد خای متفرق و جرب آن سبک و سفید و زو و نیشک و برکش مانند سر گلوش
 هم شکل سر و زو و سیاه و بسیار خوشبو که بار از آن است میگردد و بار آن برابر و از فلفل مره تلخ و زخم دارد و داغ و زهر استخوانی و خارش ملین طبع
 و داغ با دویست و بلغم از آن است و صاحب وزن میگوید که دخت آن عظیم بقدر دخت رنگان و برک آن پهن بقدر بر گرم و دگل آن بسیار خوشبو
 و در پوریش و رنگ پور و دیگر نواح رنگا که کثیر الوجود و عطرها آن خصوص نراری که در میان گل میباشد میگردد بسیار سرد و بسیار صند و قی که عطرا آن
 باشد عطرها یای دیگر با فاسد و بوی خرد میگردد و از حدت بونی که دارد و آن گرم و نیشک تا آخر دم و عطرا آن تا چهارم و گل آن دانده صند و بلغم و غلظت و نیشک
 و با اسیرا هر نوع که باشد و گرم و خشک و قی را داغ نماید و رنگ روی رصاص و نیک و خون رصاص و جراحات را پاک و با صلاح آورد و جویض و نایب شریف
 دانند که بدین طور که که سه متقال زیره که در میان گل کن میباشد شب در آب بنیسانند و صبح صاف کرده قدری تند و یا شنبه اضاف نموده بنوشند
 چند روز بهیم تا آنکه دانه اذائل گردد و حکیم عبد الجید در حاشیه گفته نوشته که در چیل روز بهیم رسیده که اذائل گشت و چون زدی از آب بنیسانند
 و صبح آب آن را صاف کرده میباشد مانند نایب نبات تا چهل روز و دانه با اسیرا اذائل گرداند و تا شامیان مقدار یک جبه از عطرا آن با برگ بنجول مقوی
 باه و لیکن چون بسیار گرم است خطرناک آبی است که گرم مزاج و مرکب آن نگوید و طلای عطرا آن نیز مقوی باه و منطط است و چون مغز مخم آنرا گرفته
 اندکی آب بران پاشیده و صره بسته بر جرب یا بس شب خوب بالاند تا اندک روغن از آن بر آید و چون روغن آن که گردد باز اندک آب بران پاشیده
 بر هم زده صره بسته باز بالاند و روز با آب گرم بنشیند و چند روز بهیم تا اذائل گرداند و جرب رطب را نیز بنفشه مخصوص که روغن آنرا بران بچکانند که آن صره
 را بفشارند تا روغن از آن بر آید و یا بطرز روغن با دام روغن از تخم آن گرفته بر جرب رطب بچکانند و قنیل را با باریک سوده بران بپاشند و چند مرتبه
 دال سازد و تا نایب نفتح نون و الف و کسراف فارسی و کسراف لام و سکون یای تختانی اسم قسم دوم و از آن چوب نیز گویند و نیز اسم سر با چوبی است
 و بقول حکیم شریف خان اسم نونی است و نونی سال پرنی را گویند و صاحب مدین همنو نوشته که نادر از زبان سنسکرت ناگلی نامند تا کما تا بنون
 و الف و سکون کاف فارسی فتح میم و الف تختانی و فو قانی و الف اتم کسی است تا کما تاری بدستور و بکسر ای حمل و سکون یای تختانی اسم نسل است
 تا لکیم یا بن و الف و کاف فارسی فتح میم و لام و یای تختانی و الف هم درخت گل چریاست تا گن بنفع نون و الف و کسراف فارسی و سکون نون
 دوم نیز آن تلکان هیچ آنرا بجز گنده نمید گویند و بجز نام یای است که از گزندش خون از بدن جاری میگردد و چون نایب داغ سم است اندکی یای
 اسم شسته و آن نباتی است که اکثر در باغهای ملک عدلا رس میکارند و با یک قاصت بلند میشود و بخش بالای زمین تا نیمه گزایان گو یا که نیمه است بزمای آن

نیز خضر الله نامند و هر قدر که گردهان در ساعتی کن بزرگ باشد سبک تر از کوچک و در فضا بیشتر باشد و خنثی سبک تر و نان طایفی و در فضا و فایده
و شمع بفرمایند که نان گرم غیر مقبول نزدیک طبیعت است و قریب تنوری قریب است باقی سائر آن روی و نان صلب افضل از رقیق است و هر قدر که آرد پاک تر باشد
پس واجب است که نمیکند و بگذرانند تا آنکه خوب برسد و چنان کن در المیون و مشرقین بدست زیاده تر باشد و نان قرون مثل نان تور و اصنافی از هر دو واجب
نیست و نان مکه یعنی بر خاک سترگم ساخته اند از نان خام بود و نان مغلیل مبرر قلیل غذا طایفی بر معده مصلحت جهت گرم مزاجان است و سد پیدا نکند و
گرمی نیارد و صفت فسل آن این است که گلیه دندان شبنم و مفران در آب گرم بچسبند پس آید که بالای آن باشد بریزند و تجدید آب بر آن نمایند تا آنکه از نان
قوت نیمه و غیره برود و بقاءیت استفاخ برسد و نان سمید و حواری و خشکار بعد از این چهار سطور گرد و نان که خوب پخته نباشد و غذا بیشتر و همچنین کم غیر لیکن
غذای این از ج و سد و صلب نیست مگر برای بسیار ریاضت کنندگان و نان که از این قلیل است زیرا که باطن آن کم پخته میشود و مغسول و در غذا کم بعید از فضا
خفیف و فضا و نان گندم خفیف و کرم خشکار است و قنایه و نفیث به مقام خود با سطور رشد و نان معمول بیشتر کثیر غذا طایفی الاغذا رسد و نان و غذا
نان گرم زیاده از غذا گندم است بسبب نیک و نان که از گندم و با شیر برست فربسند و غذا و نان گندم با نان اجس و عصاوات و خواص جهت و درام حاره
جید و ملین و بر و آناست و چون نان باب و نمک آمیزند و بر قوب باشند نفیث کند و نان گرم گشت گی آرد و بسبب حرارت خود بر معده طایفی گردد و بسبب طو
بخاریه و بر سرست شکم بر کند بسبب و کوه و نان گرم در انضمام سریع تر در و انخار را بطی تر و نان خمیری ملین و فطیری قالیض و مکه نیز قالیض و نان که شمشک
حالیس شکم و اگر چه بان چیزی از قابضات نیامیزند نان تنگ قبض زیاده تر از دفع کننده و شام گیلانی گوید که نان تازه در غذا زیاده و در انخار سریع تر
و مسمن بدن و مقوی آن و شمشک آن باشد و انخار آرد آن با شیر و دروغ سرشته باشد غلیظه و بر سرش موشم و چون از مفران خمیری گندم حریره سازند
غذای نیک موافق باشد و همچنین اگر نان با مسکه یا روغن یا شیر و شیرینی بخورند غذا است آن زیاده گردد و روغن غلظت و صلح و بیست آن کنند
و بسیار خمیری ضعیف غذا قلیل اللب است پس برای تناول کنند که آن می باید که اگر شربیه الکر باشد یا اشیا غلیظه مثل تخم حنظل و گوساله و بر اللب
بخورد و با آن قویال گرم یا اشیا حریره استعمال نکند و شراب حلو غلیظه پاک ندارد و اگر صاحب کربا باشد بلکه ذی دعت باشد متماخ با صلح طبیعت
و نان بسیار نیک یا جوری ردی سریع الاغذا قلیل غذا است و تدبیر آن بتدبیر خشکار سازند و چون در نان بعضی ضرر و اضا غلیظه فعلی نمائند پس اگر شمشک
باشد خوب آرد و قالیض بود و اگر شمشک یا زیره یا حلیه یا بلبل باشد اشتها آورد و دفع و نفیث و خفیف و دفع ریاخ و تخلیل نفیث کند و نان بنفسه عطش است و طب باشد
خواه خشک و نان گرم تخمین و تخفیف یا تربیب بقدر نفیث آن نماید و نان سر و طب بدن و اصلاح نان فطیری مثل اصلاح نان حواری است گویند که نان
تنگ فطیری روی است و آنچه با شیر و روغن ترتیب میدهند آنرا شیر نالی می نامند و بهترین همه اقسام است و انواع آن بسیار است و اگر شیرینی می خواهند
با شیر و شکر و دو شاب نیز ترتیب میدهند و بر آن زرده تخم مرغ می مالند برای رونق آن و با لایر مانند کبوتر قشر و ناخواه و غیر آن که سطور شد بر آن پیشاند
و یا دخیل داخل نمایند و لیکن غیر نان آبی همه در چشم غلیظه است اما مقوی کرده و نیز در نان با شیر و روغن زرده تخم مرغ پخته غلیظه و در چشم لیکن مقوی
گردد و تا ده آن سریع الاغذا و شمشک آن در چشم غلیظه است و نان گرم غن و خفیف و رطوبات معده و خائیدن آن رانغ کند و دندان و نان فطیری نیمه
نمود آنرا نم پخته و سبوس آن را تمام گرفته باشد و در چشم و سد و نفیث و خفیف و با شیر و روغن و شیرینی خمیر نموده باشند و اگر شمشک در نعل بخورد
آن که هر که داخل است و صاحب منجرا شمشک که نان حضرت پیران تهیه است و اصل آن فصل آن بکاست بدل آن هنگام عدم آن برنج با شیر و تخم و
و قنایه و کک که از اقسام نان است هر یک در مقام خود با سطور رشد و نان حواری نفیث حای طعم و دوا و دعت و کسر ای و حله و سکون دای نیست
برای خیر حواری نامند و آن نالی است که در گرفتن سبوس آن را بسیار ماله کرده باشند و گندم آن سفید باید و باشد که نان سفید گردد و بهترین
اقسام آن است که حواری یعنی سفید است و در روغن و فربس و نان را خوب سفید مرتب می نمایند بر اجزای دیگر و ملین برای اقامه و ترخیص نیک است
و نان حواری است و اصل آن در و آنچه سبوس آن کنند و روغن و شیر و فربس و شیر است و در کک که با آن و با لایر آن چیزی از غلظت و کک و نان

送

مَنْ لَوْدِي

بازند و بالای آن نشسته نشوند چون عقب آن امر و دوزخ بر باشد و نان حواری و همچنین نان سید برست فرب کند و قایلش شکست نان خشکار
 بضم غای مجمر سکون فین مجر فتح کفالت و الف و رای مملو بری خبر خشکار و خالی و بوندی بیهوشی طالع کی کی روی گویند و آن ناستی است که گندم از شپشته
 و سبوس کند و از ناگزرتن تریب سید بند در قنایت کتر و برای پیران و ضعیفان و اهل آرام و سکون نیا و کثرت سر علی الاخر و غیره و در بعضی از مجر طین
 طبع نافع صاحبان قویج و روی تر سبب کثرت بیهوشی قلت مغزو و کولخون سوداوی و محدث امراض آن و برست آوند پیری و مغلاط طالع ضعیف
 بدن و در کثرت بواسیر و حله و جرب مصلح آن غیر نبیاست و در سخن و شیر تازه نان همید و فتح سین مملو و کسر نیم و سکون بای خنثانی و دال مملو بجز
 خنجر لیسید و بقاری مشهور بنان مید و بوندی سیدی کی روی نامند و آن ناستی است که در گرفتن سبوس آرواکن مبالغه کرده باشند بقول گیلانی معتدل
 در حرارت و شیخ میفرماید که نان سید در غذائیت زیاد و از غنیست و بهترین غذاست لیکن در نفوذ بطنی و روان حواری تابع این در احوال این است
 و آن ماسویه گفته که فضل نان و اکثره نان سید است و آن در همدم ویر تر سبب قلت سبوس آن و قریب آن نان حواری درین امر است بعد آن
 نان خشکار و گیلانی گوید که نان سید و حواری هر دو مصلح و دوزخ و سبب دیگر و خصوصا در مستعدین آن و درین جهت می باید که از آن هر دو اجتناب
 نماید کسی که معناد آتما باشد و پیران خشکار قناعت کند و دفع ضرر آتما و خصوصا قری آن هر دو و رقاق بسیار غیر و کمک بورتی که متعاب بخوردن آن
 باشد بشرب کفین بر روی و خوردن قلم خیزه و تخم کرفس باشد طریز نماید و خصوصا چون احساس نقل در بطنی از اجانب چپ کنند و اگر در بطن
 راست باشد پس اینسون عوض قلم کرفس گویند و سبب است که هجر و سنگ گرده است و مصلح آن اینسون و بادیان و شکری و کفین بر روی
 نان طایق بری خبر الطایق نامند و بطای مملو و الف و فتح بای موحده و سکون قنات معرب تا به فایسی است که بقاری سلاج نیز گویند و آن نانانی
 است که از دوزخ باریک ساخته بر روی تابا آهین بختی باشد و این را نان ساجی نیز نامند و بوندی چپانی گویند و آن خشک یاده از غنیست
 و کمتر از تخوری است و قایلش و موافق اسمال بواسیری است نان طابون بفتح طای مملو و الف و ضم بای موحده و سکون و او و نون ثانی
 است که در گرفتن سبوس آن مبالغه کرده باشند و بار و سخن ترتیب بند و باریک باشد و مشهور که سبب است و گویند که آنرا بوندی پراخته نامند که کشنده
 و موله حایستین و در بر همدم و مسدود و مضر گرم مزاجان نان فرنی بفتح فاء و سکون رای مملو و سکون یای تثنیانی بری خبر الفرنی نامند
 و آن نانانی است که در فرنی بپزند و در فن مکانی می جوش است که از سنگ گچ و یا از خشک اندک و وسیع میسان و در بران و دو کوش مانند قون حمام قرار میدهند
 و در آن سنگ بسیار بخیاضت چهار گشت و زیاد و قرش می کنند و در یک کناران آتش می افروزند و در فازه آنرا بند میکنند تا خوب گرم شود و در
 آن زائل گردد پس در آن اقسام نان که از آن جگر کباب است و دیگر کسالت و دیگر نان سنگ نمی پزند با خنجر نان فرنی روی است سید و غیره و نان
 و خای باطن آن و آن جهت را عینین و صاحبان اعان شاد و موافق است نان کینج بری خبر لاد و بوندی چپا و لی کی روی گویند طبع آن سرد
 و خشک بقول گیلانی بار داشت بلیس و گویند معتدل و گرمی و سردی و با خشکی و آن معشش و مسدود و مقوی بدن و جهت اسمال صفرا و و دوسه
 و نیکوئی رنگ خضار و غوره و کثیر غذا چون با چیزهای خنجرین بخورد غذا به سرعت و دگرگون کند و در بعضی و بطور الانعام از آن گندم و سبوس و از آن خود
 و در فاکه کتر از آن است که رقیض کند و گاه قویج پیدا کند و قویج آن ریاضت و اختتام است و نامسک یا در سخن و بادام بشکر شیرین کرده بخورد و گاهی
 در دما شد و گاه حاد است که نان جو بری خبر الشیخ و بوندی جکی روی نامند سرد و خشک است قایلش و در بعضی است و سیرام الضمیر از آن نان کینج
 و قلیل غذا و جهت اسمال و پشیمان حاد که بی نصف مسدود باشد نافع و در لای نوشته که آن شیخ خبر و در آن است برای سرد مزاجان و صلاطین و نه است لهذا
 سزاوارست که آنرا بخورد و مگر کسی که بکشید بدین آن از آن کرده باشد بلکه اگر با دمان خوردن آن مضطر گردند یا شد و خوا عا لیه و یا اسهال یا جات کثیر
 التوالی است که با لای آن مانده پس بنوشند از شکر یا تب معاصل انوین و قویج صعب شده بدین باشد نان نخود و بری خبر انکص و بست روی
 چینی روی گویند و آن در بعضی بسیار دافع است و با شکر نزل کنند و لغای می باید که نان و دمان زیاد کند و یا با نمک بخورد و هرگاه بدین مضطر شود

خبر

خبر

خبر

نان وای

نان وای

نان وای

نان وای

نان وای

نان باقلا

نان کسکس
نان آردنی
نان سابی
نان کلمه
نان کله
نان کاج
نان کابریه
نان توتاه

باید که در شور بای نگین بسیار چرب باشد و اگر چنین نکنند او جلع صعب در معده پیدا کند و نقل را بابت سازه و خروج آن از شکم دشوار گردد و در گرد و ده
و امعاء آرد و قو لنج تعلقی و در مخرجی و تعدد در معده اصلاح نماید نان با قلا بصری خیر الباقی و خیر الغول نیز گزیده چغندر فول با قلا را نماند و آن منفعست و در
نفخ مثل آن خیر آن نیست و اگر آن کنند و سر و صدمه و کسی که ریاح در شکم آن عارض شود بهتر است که نزد یک آن نشود و اگر بخورد آن مضطرب شوند
باشور با بای چرب خوردند و بعد آن اندک خود بخور یا قلا فلی یا کونی بخورند و این برای کسی است که معتاد نفخ باشد و سرد مزاج ضعیف الحار که ریاضت
بود و اگر خیر آن باشد که آنرا کفایت کند و اگر خوف صعد آن بسوی سر باشد آنگاه استعمال کنند و بدانند که افعال و خواص نان از زن و جواهر
و خندروس و ذره و غیره با در اصل آن مسطوره است و انانای مسطوره از حبوب متشابه است که غالباً از انانایان میسازند و انانایان که در اطراف زمین
از بلوط و ششین و پنج بر دی و شکر و غیره میسازند و فساد آنرا از فساد طبیعت اصل آنرا و اصلاح آنرا که هر یک مسطوره دریافت شود نان یکسکات هم نام
یکسکات نان روغنی قطا کت نان ساحی نان طابقت نان سنگک اسم فارسی خیر المله است نان کسمه نان طابقت نان یکسک
و کسک مسطوره نان کماج نان فرنی نان کلاغ اسم فارسی خبازی است نانخواه بفتح نون و دالت دسکون نون ثانی و فتح غای موجود و اول
و با اسم فارسی است یعنی طالب نان بهر آنکه اشتهای طعام بسیار آورد و بقبل این نمیدانید که ششی طعام است چون بر قوصای نان قبل از پختن آن اندازند
بیش از بی زنیان و بیوفانی یعنی و خیلوس و با سلیقون نیز و منی آن کون الملک و کون المیش است و بعضی کون ملوک و در انگریزی پتی کونیس
و نیز و تخم سیس بندگی از این گویند و در چشمه که بدین اسم در این مسطوره یا جمله تخم است تشبیه با سیس و از آن کوچک تر و اشقر مائل بر دمی و تشبیه
و تشبیه موم با نانک تخم و نبات آن در هر سال بنفسه غیر زراعت در موضع ویرانه و کوهها و صحایر و در زراعت آن نیز میکنند و نبات آن تشبیه نبات شجرت
مگر باریک تر از آن مائل بسفیدی و در برگ آن چیزی شبیه است به برگ کشمش نیز میباشد و در آن تخمی و متدی اندک بود و انفع اجزای آن و اکثر استعمال از آن
تخم است و توت آن تا چهار سال باقی می ماند و بهترین آن زرد مائل به سرخی و سفیدی و گران وزن تازه تر و توت نر است بقبل شیخ گرم و تشبیه
سوم و گویند در روم و بقبل کازونی در لول سوم و گویند در آخروم و جالینوس گفته که اکثر آنچرا از این نبات استعمال میشود تخم آنست خاصه و توت آن محضه
مسخته لطیفه است و در علم آن نیز تخمی اندک و حرافت و چون همچنین باشد و در آن لغز خاست که آن در بول و محلل است پس از سخنان و تحقیق آن در
درجه سوم نمانده شود و در قان و شرح آنست که در آن قوت مسخته بجهت ترایقه حمله لطیفه است و آن تسلیج سدا مدید بسبب حرافت و مزارت که اندر آن است
و بدین جهت جلالتی کند و لطیف آن محلل نفعت و در آن با وجود تحقیق همین بسبب تسلیج حرارت آنست و شرب و طلای آن با خاصیت میل لون
بشرد بسوی زردی است مثل زهره و لایما اکثر آن و آن دراد و بهیچ و بر صمی افند و فعل آننا قوی و تاثیر زیاد و یگردد و قنار آن بمسل شسته
قطع آثار کبودی خون منجر نماید بهر غوی که باشد و چون با بعضی روغنهای چرب طلا کنند یا با لند بشور لند را بر و آب آن چون در چشم بچکانند خون منجمد را
بگذازد و آن نان خرم سینه و بلع معده و آلام آن و با تخم طعام و فشر ریاح از شکم و منول بطلان ذائقه کمره طعام و آب در آن یافته نشود و مفید و ج افغان
و مسکن نشیان و تشبیه نفس و سخن معده و جگر را درین و مضطربین مگر آنکه تقلیل آن کنند در سر که تر کرده و یا بالای آن گنجین ساده یا شامند و با شراب
خوردن در بول حیض و منزل عسر آنرا و مخرج سنگ است و گاه در ادویه دره برای عسر بول و سنگ کرده و مثلاً افند و با جمله آن تقطیر کرده و مثلاً دفع
بر ریاح جوف و منض ریح و دلغمی کند و تخم آن را با تخم در ریح منعی آنست و خوردن آن او جاع شکم را ببرد و لیسیدن آن با عمل خراج گرم حسب القرح
کند و چون با عمل دوده بر موضع و در کجا که باشد طلا نماید کین آن و تحلیل مردم آن کند و اگر کف قیول یا اضاف کنند نافع تر باشد و چون بدان
مغصه نمایند تقطیر گرم و تحقیق و طوبت عفت و انزال بلوی آن نماید و چون در ادویه مسهل داخل کنند کسانی که مفعص عارض گردد نفع کند و خوردن آن نافع
زیر و در حیض است و با سداب در بول و طبع آن نافع هیات عفتیه و لیسید و کشته باره همت و ریختن آب طبع آن بر گزیدگی عرق مسکن در آستانه گاه
جست گزیدن هلم بخوراند و چون آنرا سایید با سفیدی ریخته بر ناف بلند شده طفل گذارند و فرو نشان آن مجرب است و بعضی می نویسند

با نون سوار شد شبی که اسم غم سرد است و در کنار گذشت غمخیز بر وزن لذت و لذت علی بهی منید و لذت و لذت است و بدین اسم بر آن می گشت که در آب
 اهل عرب بود که نزار او یک چند روز یک روز نماند که می رسید و آن عبارت از نفور غمیز و مسکریست و کثرت آن ابوالاسود است باجماع اسم جنس بیست و شش سکران نماند غم
 از غم است آن را نوع است و شش روز آن صانع از انشای است که ذکر می یابد و اما آنچه کتاب افشرد و نماند که تازه و میساند و نماند که گوید و شراب مطلق عبارت از انان است
 و آن در شراب مسطور شده و نمید گاه از شراب و میوز و عسل و شکر و فانیند و از فو که ذی الطربیت مثل انار شیرین و انجیر و امر و دوغیره و گاهی از حبوب مثل گندم و برنج
 وجود دارد و با ورس میسانند پس آنچه از این خوب تر نیاید و بهند که آنرا فاعل نامند و در بوزنه مسطور شد و آنچه از آب انار و سایر میوه ها مرتب سازند آنرا مضغ
 گویند و از آنرا بنده است و با یکدیگر آن هیچ اقسام خود که در بعضی آن در حرارت قوی تر از بعضی بحسب اراضی و بلدان و گویند گرم و خشک حدیث آن اول
 و عقیق آن در دم و آن اصل لم ترین اشیا در حفظ صحت است چون مقدار مقتدر بنوشند پس آن منخشی حرارت غریزی و محدث سرد و شجاعت فمزید قوت
 و مصل اخلاص صفا و یوسف آن با در او رده سودا با سخا و در طب و طین و طبع و مرتب اعضای اصلی و ابدان باید از لقب مفرد و غیره کنند و ابدان ناقصین و
 منخشی حرارت آنها و هیچ اشتباه و معین بر منعم و نفوذ غذا بسوی اعضا و محل نفخ و ریاخ چون بقدری نشد که سکنیاد و اکثر آن محدث فساد و فتنه ذهاب
 عقل و استرخای قوت های فضاویه و غیر حرارت غریزی و راعا ق و سکه و فالج و سبات و صرع و تشنج و گویند جمله آن محرق خون و ضعف و دفع و مکرر صحت
 و مکرر سودا و مضر سودای مزاجیان و صاحبان اورام سودا و یه و طحال و طریق ساختن آن نزد متقدمین آنست که هر چه از میوه و خرما و سفید و گویس و با و خورا
 خطا سازند که آنرا در رو چندان آب یک شبانه روز خیسانیده بچشانند تا سوم صبح آن بر دو پس در ظرفی کده سر آنرا حکم بسته تا پنج شش ماه بگذرانند پس
 پس استعمال نمایند و تر و شادین آنست که با پنج مثل آن آب بچشانند تا نیمه آید پس بدستور مرتب نمایند و آنچه از حبوب سازند باید که آن قدر بچشانند که گوار
 گردد و با آب یکسان شود و سه وزن آن شیرینی از شکر یا عسل یا دو شتاب و مانند آن که شکر بگذرانند و بعد از یک هفته صاف کرده بکار برند و بحسب تقویت
 و اصلاح آن بعضی از او میوه و غیره و مقوی مثل جوز باد و قرفل و دارچینی و زعفران و عود و هندی و مانند اینها از هر یک هر روز دلیق در نیم کوته و با و چ
 بسته در طبع آن اندازند و آنچه از عسل و شکر و شتاب و انشال اینها سازند باید که با سه مثل آن آب بچشانند تا دو ثلث ماند و اگر از اینها بدای تقویت است او بدی مسطور
 بوزن مکرر و مثل نماند و گفته اند نمیزی که در آن افادیه اندازند آن در سخا و شدیدی تر و در آوردن صدام سریع تر از آنکه تقویت معده و تخفیف آنرا داده میشود
 لایسا آنچه از انان قوی بعضی باشند مثل سعد و سبیل و عود و مصطکی و اما زعفران صدام آورد لیکن در نشاط و تفریح می افزاید و نمیزی که در آن با و تخم مرغ می اندازند
 آن در سخا و لطافت و نفوذ زیاده ترست و برای صاحبان قوی و لایح و سنگ گرده و شانه و سده و جگر و صلابت طحال نیکوست غیر آنکه سریع الاستعمال بصرف او
 مصروع و مورت رده و خشاد است و بقول رازی مطبوع آن در سخا و بدن شدیدی تر از شراب مطلق و در تخفیف شدیدی تر از انان و بدین جهت آن موافق تر برای
 ابدانی است که محتاج با سخا و از شراب اند و اما متس آن در سخا و تخفیف شدیدی ترست و آن ضار بصاحبان ابدان طبعیه است و ایشان را بسرعت و رحیات
 می اندازد و خون را سریع تر بقوت یگر اند و صدام می آرد و بسبب بخار تصاعد لیکن آن کاسترین اثر برای ریاخ و دفع و قراست و بخون با اعضای تعبیه
 می رساند و اگر عوص ایست و طبیب بوی عرق و بول مست و بوی دهن مضطربیت چنانکه شراب مطلق آنرا ضرر رساند و ضعف شمس ادرار نوشته که فعل نمیزی
 با اختلاف طبع آن و حالات بدن مختلف میباشد اما اختلاف طبع آن بنفسه از پنج اشیا میشود یعنی رنگ و قوام و بوی و مزه و زمان پس رنگ آن یا غلیظ
 باشد و این قوی اخلاص و یوسف است سریع از آنکه از معده مولد خون مائل بحدت کثیره الخنا و یه مقوی است و گویند که امر و صفره شبیه آن ریجانی عظیم المنفعه و نفوذ
 قلب است چون مقدار معتدل افکند و یازد باشد و آن در حرارت و صحت قوی تر و در نفوذ سریع تر بسوی سایر اعضا و اصل برای سرد و تر مزاجان و مولد
 صفرا و صدمه و برای جوانان حاصل نیست و اصلاح آن بتغییل ناز و با خوردن حصه میوه و مایه که کند و یا سیاه باشد و آن در غذا بیشتر حرارت آن کم از حرارت
 زرد و بوی نفوذ لیکن سخن بدن و یا سفید شبیه آب باشد و این در حرارت کمتر از سایر اقسام نمیزیست و در غذا کمتر و نفوذ سریع تر از صدمه و بسو سایر ابدان
 و موافق تر برای گرم مزاجان و اما اختلاف بحسب قوام پس آن یا غلیظ باشد و آن در غذا بیشتر و نفوذ معده بسوی سایر اعضا بطی ترست و صصلح آن تغل

که مصلحت آنرا سرعت عارض شود و یا در دماغ آن مریض دیگر باشد چنانچه بقراط گفته که غلبه مطلقا مضطرب مریض سرست و ملایم اکثر المزاج مرطب معده
 یابس و مولد نفخ و ریاح و معده طریقت و صرف یش نقل سر و طش و اختلاج در صد غین بسبب حرارت موزیه است نمیدانم الزمیه
 یعنی نمیدانم که از موزیه بسیارند و آنرا بقایای موزیه آب گویند گرم در دوع و موزیه را ول و گرمی آن را اگر می شراب شمس و مطبوخ و اسود غلیظ که گویند
 قوت آن قریب بقوت غم گر آن در زرات و سخت کس و در حقیقت شدید تر از زهر سرست و البقا مولد صفرا و سخن قوی و نافع صاحبان مزاج بلرود و اگر آن
 افادیه اندازند فصل آن قوی گردد و طریقت معده را نفع کند و گاه اسهال در و البقا در آن اندک تبخیر است و خصوصا آنچه از موزیه تخم بسیارند و به نفع است و
 آن و دیگر تبخیر نماید و آن در غلظت زیاد و تر و خون مولد از آن تبخیر قوی و غلیظ تر از خون مولد از شراب و قریب تر در حال لبوی سودا می گویند که اگر از آن
 سودا می مثل ابتدای سرطان و بالینو یا کوشش و او را مطلقا و مانند آنها باشد از آن اجتناب نماید و موافق صاحبان در سبب معده است که می
 که از شراب شراب و مطبوخ سرعت متبب گردد و چون در آن عمل اندازد که به سازند پس ایش با ده و شش و دهان آن بقوه آن بسوی قطار بدن و تقویت
 آن و او را بول نماید و بسوی دماغ سرعت کند و برای کسی که نهدی آن بسوی قطار بدن آن نفوذ نکند نیکوست و باید که تارک فز آن بخرام و غلظت
 غلیظ و فصد نماید و گیلانی گفته نمیدانم موزیه موقوف است جهت کسی که آنرا ضعف عصب و امراض بار و باشد و در بول و کاسه ریاح و سخن کرده و متشابه میخ و فصل
 و شتاب آنرا پنج با و در مضمون مولد استقامتی نمی تواند و در آن افادیه و در آن بقول کازرونی و صاحب جامع نمیدانم تنها به جهت تقویت معده و
 قابله تر برای شکر از شراب مطلق است و اما نمیدانم محصل پس عمل اسفان و قوت و سورت آن در مضمون بسوی سر و نفوذ در جبهه بدن زیاد کند و نفس آن
 که ناید و درین صورت تقویت آن برای معده که کمر و دین او را بول و کسریاح زیاد کند و صلاح تر جهت سینه و ریه گردد و بعضی متاخرین میگویند که نمیدانم موزیه
 منفعست و با فصد و چون قدر عمل اسفان نماید منفعست سینه و ریه از غلظت و ریه می باشد و چون حما که گاه عوارض را ضایع کند برای جوع البقا و تقویت چشم
 و بدن نافع و آن سیرع الفساد و مضطرب و غلظت و غلظت و محرق خون و مولد امراض سودا می و احتراقات و او را سودا می است و تقویت محصل آن است
 که اگر از موزیه موقوفی یکمیده و طش و شسته و آب است شیرین چهل لیل اگر سر باشد سه شبانه روز بگذارد پس و یک صاف کرده جوش دهنه موزیه مطبوخ گردد و خوب
 پنجه شو پس باید صاف نموده در دیگر شب سه بخور شانه و دوش بر دوش غسل مصفی کف گرفته یک لیل بر آن انداخته جوش و دهنه بقا در شل برود و
 و خر و کتان از انگبیل و قریض و جیمینی و دونه می و صطک و زعفران و سیل انطیب هر یک نیم شغال یا یک گرم جو زاده عدد سائیده هره بسته در دیگر
 از ابتدای مخفی آن اندازد و ساعت بساعت آن هره را بماند تا از افادیه سوده اندک پیر و آن آب پس بر اندازد و صاف کرده و ظرفی سه ماه سران بسته
 بگذارد و شربت آن ربع لیل آن آب بنمید غسل و آنرا شراب می نامند گرم در موم و خشک در دوع و بسیار گرم از زهر و سورت آن بیشتر از آن و کل
 از غلظت و خفیت و طریقت و حاکمیت سر و مزاج آن و پیران و قوی حواس و جهت امراض باره و ضعف احصاب اند فایده و قوه و در شکر و شکر نافع
 و استعمال آن در شمس و بله بار و در شکر و حاکمیت احصاب و جامع نمیدانم عمل غلبه قوی الاسفان سیرع الاسفان البقا مضطرب صاحبان مزاج گرم و صلیح پیران و ملایم مزاجان
 و آن موافق ترین نمیدانم با کسانی است که ایشان را ضعف عصب امراض باره باشد و بقول گیلانی شراب آن بر نما مولد صفرا و دهنه و شکر و زهر و صدد
 و اولی است که نقل با نام مخفی و بی سازند و اگر از آن عوارض موقوفی آن که ترش مثل حصه و ترش و امتثال این است و آن مضطرب صاحبان که جگر و خفان
 و کسانی که خون در بدن ایشان کم باشد و گویند که آن ضعف طریقت معده است خصوصا با او و در مطبوخ و صاحبان امراض غنی مانع بین کنند غلبه السکر که از شکر
 یا آب شکر یا قند و فایده بسیارند که در خشک و در سبب طریقت تر از نمیدانم و گویند رقیق تر از نمیدانم و شکر و نمیدانم و بعضی گویند که آن اقرب بنمیدانم و شکر و فایده بسیارند
 برای صفرو مزاج و جهت سینه و ریه و آلات نفس و سخن بدن و سخن آن و نافع کرده و شانه و حرقت البول و سر آن و غسل شکر و مانع قوی که از نمیدانم شکر
 سیرع المصلح و نمیدانم فایده بسیارند که در جوع کجاست از غلظت و موقوفی و فایده بسیارند و صاحبان سودا و مولد جگر و صلیح آن بر سینه گرم
 مزاجان نمیدانم که در طب و مزاج باشد که اگر گویند که محرق است و صفرا می که از آن در بخاری و باعث صدمه مصلح آن کیدان نمیدانم از آن نمیدانم و فایده بسیارند

نمیدانم

نمیدانم

نمیدانم

نمیدانم

[illegible]

تاسه دم دبی کن منبر گرم مزاج و مصلح آن کافور و بدل آن زنگبر یا یا سمن و اذان گلغند مثل گلغند گل سرخ میا ند گرم زیاده اذنان و مغز و مغوی دل بر ریاض خضاق باد
 با وجود تقویت دل و تفریح سسل نیز مقدار شربت آن نایک اوقیه در وزن آن که مانند روغن گس میزند و سخن با اعتدال و مغوی
 دماغ و باطن صیانت لغز ذات کجست و شوشه سودای دماغ و اجاع رحم داشته اند و خاص گل نسرن بقول هندیان در سیونی مسطور شد نسرن السباخ اسم
 علق الکلب است فکلب بفتح اول از جوب ماکو است که از بلا هند او کردند در فعل خنیه به بولیا است نسیم پیشپ به پیشگری است نسوت به سرن و هم بین مملو و او
 مجمول و سکون نامی فوقانی اسم هندی ترید است و آنرا گنایه گویند و دو قسم است غید و سیاه سفید را بر بان هندو تانکلا و کبها ترپوت و شتر او چاکرا و کون و شری برت
 و سیاه را نامکلا و شام و سرجمی دل پاکندی و کال میشی و آرد با چند را و سه شریک و مالوی و بعضی نسخ ناشوی وری بر تاش نامند و در مایست سفید نوشته اند که نبات او
 بی ساق یعنی میل است سفید رنگ و گل و آسان بخوبی و سه برگه و بار او بصورت سیور و بر سه زو که مانند جاب در مایست سیاه که نیک برگه و سیاه مثل گاو و بر سیاه
 و گل او بر او در صفت مثل نصبت مایستاب و سیاه مانند دانه ماش و چوب درخت او سه پهلوی میشود و مزاج هر دو گرم و خشک و تیز و سفید و در باد و در کندن و هرگز
 و بر او بر او و جلدر در غن کند و سیاه گرم بکشد و گلانی شکم از هر چیز که باشد و بر قان و بلغم و کف و خروج مقصد و در کند و اسهال آورد و در تالیعت شتر یعنی
 و مصطلقی است که سفید اندک تلخ و شیرین و هنگام تلخ گرم و خشک و مسهل و بادا نگیزد و دافع تب و فضا صفرا و بلغم و آس اعضا و استسقا و حوت سیاه
 داخل سم است و ردی و در اسهال قوی تر و محدث بیوشی و سوزش و گردش سر و بکند و آقا و گلو و هندیان مصلح آن پوست بول نوشته اند و حکیم ابو القاسم
 که شوت در شیر تر و م پر در بدغ انواع استسقا خالصتی دارد و موقت بعضی و دالین قوی القوت را در استسقا داده و دفع مرض آنرا کرده و در تربیتی سست
 نسوت که بنودان دارد و مایه مسکه آینه می دهند و دل قوی تر میکند طبعش اینست که ترید جوف خراشیده یک آتانی که نوشته در شست آثار آب جوشانده و فیک یک
 آثار آب با مضاف نموده آن آب را با جوشانده چون آب تمام سوخته گردانند و آن نه نشین بجهاتی مانده گرفته نگذارند و در او یک سیله انداخته و در او فاعل
 بقول یونان در ترید مسطور شد نسوج بفتح ذون و هم بین مملو و سکون و او نشین بجهاتی مانده گرفته نگذارند و در او یک سیله انداخته و در او فاعل
 و گویند گان اسم خود آب و با مطبوخ بموال است فصل ثون یا شین مجهره نشا بفتح ذون و شین و العت اسم نشا است و لمکون اسم هندی پد
 است نشا بکون و ففتح شین مجهره و العت و کسرای موصده و فتح ال مملو و العت اسم دارد بدست نشا چار بن و شین مجهره و العت و فتح نیم فارسی
 و العت و دای مملو اسم قتل الیود است نشا ره بضم ذون و فتح شین و العت و فتح رای مملو تراشیده و براده هر چه جز از نه واره و سولان و آب گند و گویند
 که اسم اجزا نیست که از جو به با سولان در هنگام سایدن جدا گردد و تعریف اول عام است و ثانی مخصوص براده چوب و بقول شیخ طبع آن کجست شجره
 و گویند نشاره هر چه خیر نیست اصل آن گرم تر و خشک تر است و گیلانی گویند که نشاره هر چه ب گرم زیاده از چوب است و خشک تر که از چوب متاثل
 و بوسید و متاثل گان خشک زیاده است و لیکن ممکن است که گرم زیاده شود و ممکن است که سرد زیاده گردد و جمله نشاره خالی از قبض و جلا نیست و
 شیخ بفرماید که نشاره چوب متاثل متغی است و از انجیل و تحفیت است اگر در شجر آن باشد مثل شجر صنوبر و آن مد است خصوصا آنکه از شجر ناقاضیه باشد مثل
 بعضی جناس خا بل خا رشتی و جاد شیر پس بشل آرد امیون با شراب جمع کنند و سوزانیده بسایند که چون این رفیع نماید پاشند بفتح کند و جانیوس گفته
 که از شان نشاره چوب است و خاصه آنرا از چوبی باشد که در آن قبض و جلاست بمنزله بعضی اقسام خا رشتیه قروح و طبعه و جلا می آنرا و در قیود و س نوشته که
 متاثل چوب که آن شبیه آرد و شجر آن آرد از قروح و طبعه و جلا می آنرا و دال آنرا نماید و چون بمقدار مساوی آن امیون آمیزند و هر دو بر سر گشته
 در پارچه کتان مرده بسته بموزند و ساید بهر قروح نماید و در ساقه مرغی از می آن در جسم نماید و گویند که نشاره چوب متاثل می گرم خورده که شبیه آرد و باشد
 جلا می قروح متاثل و دال آنرا که خاصه آنرا از ششای قاضیه باشد و منافع براده هر چه در ذیل ذکر آن فصل مسطور است نشا است بفتح و کسر و بفتح شین
 مجهره و العت و سکون سین مملو و فتح نامی فوقانی و اسم فارسی است و نیز به فارسی آب گون نامند و عجب نشا و حرب آن نشا و نیز به فارسی باب البرز
 باب الحفظ و باب القوام و باب الف و بیونانی امولش و امولش نیز گویند و در انگیزی اسارچ نامند و آن منکرند هم فصول کو فضا است و گاد از کجوب

نسرن
نسوت
نسیم
نسوت

نسین
نسین
نسین
نسین
نسین
نسین

نسین

[illegible]

گرداند و خصوصاً چون با برسیا و شان جوش داده بوشند نفع بلخ نماید و طبع رطوبات قصبه ریه و سینه و تھیه آن کند و آن از ادویه مقوی قلب و از
مفرجات است و اگر با اندکی عود و مصطکی بمایند خفقان را نفع کند و شربت آن نافع خفقان است و آن بقول شیخ مقوی معده و سخن آن مسکن
فواق و باضم طعام و بلغمی و بلغمی و دومی است و در قان را نفع کند و خصوصاً شربت آن آچون طاقات آن با انداد و نه بوشند میفند را ساکن کند
بهر آنکه هر دو مقوی معده اند و بقول گیلانی نفع است بسبب تقویت تحلیل خود مسکن فواق و فقیان آن نافع میفند است چون طاقات آن با
آب انار ترش یا شامند و چون با سرکه خورد جهت ضعف فم معده نفع کند و تحلیل نفع معده و تقویت آن نماید بهر آنکه در آن فبقض است و تسکین
او جاع آید و با نجات آفتاب آن کند و خوردن و خنک کردن آن موافق معده است و مسکن فواق چون از ریح غلیظه و از غلظه موزی فم معده باشد و چون سرکه
آمیند و بیابان نافع تر باشد و قطع بلغمی و حاد و شایع ضعف فم معده کند و اگر با اندک عود و مصطکی بخاید فواق را نفع کند و اگر طبع آن بوشند شیر معده و معده مغل
گرداند و آن میمن بر مضه و آرد غسست و گویند که آن مقوی معده و جگر و برون است و ششی طعام و نافع و وجع الفواق و خفقان معده و تقویت اسکله و مضه
و نافع فوج ریحی و منصف و آن قاتل کرم شکم است بسبب حدت خود و چون دوسه شاخ آن در شیر با اندک نافع بکشد و آنست و با سرکه و ترشیا را نفع ضرر آنها
با عصاب است و بدستور البینیات و لندازد و سکنجینات و دودغ داخل می نمایند و با پیله نیز بخورد و خصوصاً شربت آن و خنک و برگ آن نافع بود و از ریح
البلخ ادویه درین باب است و حضرت ابراهیم علی نبینا علیه السلام این نبات را با صابون خنک از رو بوسه می کرد و آن را از خون سائل ناشی می زد و ایشان را نفع
میکرد و خوردن آن بجمیع العاظ و شوت جماع است و بقول شیخ اعانت بر باده کند و با ریحی که اندازد است بسبب رطوبت بستاند که در فوج ریح نیست و ادویه
منی را مملک کند و آن بسبب حرارت خود سخن و عینه منی و بیش از بقوت نماید و چون زن قبل از طبع حمل آن نماید حامله نگردد و چون با لحم موز کوفته بر صلابت
خصتین نهند تحلیل نماید و تسکین در آن کند و چون آب آن ادویه خنده و مسکه طبعیت بر شند مثل آن با بسیار قوی گردد و عصاره آن با بلغم نافع معده
و لادت است و آن نافع گزیدن سگ دیوانه است و خصوصاً تخم آن و چون با نمک خنک و گزیدن سگ دیوانه را نفع کند و چون برگزیدگی خنک
نهند نفع عجیب نماید و آنرا آن خارش در حلق پیدا کند و گاه تازه آن تولید ریح نماید و مصلح آن غسل است و گاهی ضرر با غسل کند مصلح آن کس یا
بداند و بدل آن فوج نهی و دو وزن آن صغیر مقدار شربت آن تا دو شقال بقول بضم و وزن و میان آنما عین ساکن اسم طارست و فصل
نون با فین مجمره و فاقه ریح نون و فین مجمره و سکون رای مصلح بعر ایسم جنس کبختک است و کرم نیز گویند و گویند که طاری است کوچک شبیه
بکبختک سرخ مقدار و اهل مدینه آنرا بلبل نامند و بقول گیلانی بیضه گفته اند که آن اسم نفعی از کبختک است آن ابو ترون بغایت کوچک است و آن
گرم و خشک خوردن آن نافع سنگ مدبول و بقول صاحب مخزن نزد بعضی مخصوص بکبختک سیاه کوچک است که در باله آن کوه و داخل حرکت
و کثیر الصوت است و بعر ای آنرا ابو ترون و ابو الملع و بفارسی چکاوک و ببندی موله و در تنکابن بخر نامند گرم و خشک گوشت خشک نمکود آن
جست اسهال و غیر نمکود آن جهت عسر البول و شکستن سنگ کرده و شانه بغایت نافع است و صاحب مصطفوی می نویسد اغلب کبندی سیاه باشد
مؤلف گوید که بلبل و عدل لب گدشت و ابو الملع و چکاوک قنبره است و موله و صفرا و غنخ نوشته نفعک آن است نفع نفع اول و صغیر نفع و بخر نامند
است نفع از ریح نون و فاقه و الف و زای بجمه طاری کوچک از کبختک است و گویند فین مجمره و کذا فاقه نون از آن است و گویند که کبختک و کبختک
الآنکه شبیه تر برمان است و طبع و خواص این مثل ندر نوشته فقط بکس نون و سکون فاقه طای موله و نزد بعضی بلغم نون هم عربی است بلغم صغیریت بلبل
و بونانی را ریفیس و بلبل الاول نامند گویند و رخی است که از چاه مثل آب می کشند و آن معدنی است و دودغ می باشد سفید و سیاه و سفید الطف و وجود
و بسبب لطافت زودستعمل بهر او میگردد و آن قلیل الوجود است و سیاه بآن لطافت نیست و قسمی از قار با بللی است و گویند که مومالی نیز قسمی از
قارست که از چشمه باری آید و گیلانی و غیره می نویسند که آن رطوبت هیذیه تند است که از زمینهای مناک بر می آید و گویند که آن یک قسم است مگر چون
با تش تصعید آن نمایند سفید گردد و غیر تصعید سیاه می باشد و تصعید آن قلع و البلیج می نمایند و شارب کار و زنی نوشته که در نواحی شروان بلدی است

فوق

فوق

استقال این در موسم سرما بهتر است که بسیار حاد دست و مورت در دیگر مصلح آن روغن گاودانه این روغن همچنین نافع است و با دست همچنین خشک کوفته
 چینه چهار سیر شاخی در ده سیر شاخی ادرک سالیله قرص بندد در ده سیر شاخی روغن زرد بریان کند تا قریب بسوختن و سدا را پارچه گرماید و بگذارد و
 بقدر بخورد بخورد بهای اشتیاقی نظیر است و ضماد آن با روغن بلغم تو باست و بپخته این را کندش نوشته و تحقیق آنست که کندش خج نیست مگر امیدم فتح
 نون و سکون کات فتح رای مصله و لث و کسر و سکون یای تحتانی و فتح دال مصله و سکون میم اسم بقا کوست مگر تو اسم هیچ است مگر و ما کبرن
 و سکون کات فارسی و ضماد یای مصله و سکون و او بجمول و فتح دال مصله و خضای او و لث اسم درخت برست مگر و دالم با هم با هم اسم موسیقی است مگر
 فتح نون کسر کات مشد و فتح رای مصله و خضای او درشتی است هندی بلند ترا قد آدم و باشاخای انبوه از پنج آن رسته و باخار خرو و پوست شانه
 سرخ مال بسیار و برکش مذهب فی اجملا مشابیه برک لیمو و برگ کنار و بی نگره و اطراف آن سرخ مال کبری و قرآن گرد مال بدرازی شل باد جهان
 خواسانی و خوب صورت و بعد رسیدن رنگ آن نارنجی مال بزدی و پوست آن صاف و چهار و گوشت دوران یک تخم گردانند که دراز مثل خط
 انجشک و زار آن مشهور است و در ملک مدراس آنرا نخری کی بند و میکیند و در اول برشکال میرسد مزاج آن مال کبری و مرقه آن تلخ شیرین و ترش
 و غیر تخم او اندک شیرین و لذیذ و چرب بریان کرده بخورد و مصلحتی و مسم است کل سپ قوی جری را گویند کس و او امینا کبرن فتح
 کات و سکون سین مصله و فتح و او و لث و کسر میم و نون و سکون یای تحتانی و فتح کات و لث اسم انگیزی اذراتی است مگر کاتیر تا بفتح نون و فتح کات
 و فتح لام و لث و کسر یای فارسی و سکون رای مصله و فتح نامی فوقانی و لث اسم سر بهی خرد است مگر بهسکری کبرن و فتح کات و سکون میم و فتح یای
 موعده و خضای او کسر سین مصله و فتح کات دوم و خضای یای دوم و کسر رای مصله و سکون یای تحتانی اسم درخت بیکل است مگر کبرن و فتح کات
 فارسی و خضای نون دوم و سکون دال مصله بخت هندی است و آنرا آگ بمیان نر گویند نهال او بقدر یک وجب و برش خرد و بقدر برگ پودینه و آنرا بریان
 هندی آگ بمیان نر گویند و دو قسم بود یکی را ناک گویند و دوم را ناکد باری بر کس اول نسبت بثنائی اندکی دراز بود و قسم دوم را گل پوش کل ملی و این قوی تر
 است نسبت با لث و لث حکیم شریف خان سر و تلخ و غریز تشنگی و داغ تلخ و یاد و نافع ضرر سم حیوانی و نباتی چون آنرا در آب ساید بنوشانند و لث و لث حکیم نام
 گرم ترست و دو درم با جرات چند روز خوردن مفید سوزاک و آن برای تب رفع و مفا و خون و خارش نافع است و چون یک تولد باب ساید شیر به
 آورده باده عدد فلفل گرسوده سه روز بنوشند نافع و درم او سیر سیست که در مقصد باشد باید که سه روز بنوشانند و تصاحب بدیع الزوار نوشته که چون
 او را مقدار یک دست هر روز یک سال بخورد ضرر سم و زهر مار و غیر آن اثر نکند و اگر باد و وزن یا به وزن ناخود آستانش یا به وزن موی سفید
 شود و اگر چار داشته آن بزرگ لیمو و فلفل سیاه بخورد پخته و کینه دفع شود و جهت تب ربع یا شش روز و جهت ربع ماه با فلفل و جهت لث و
 خون و جدام و دمل و خارش با آب شاهره مفید است و بپخته گویند که اگر نه داشته آن با بازده عدد فلفل گرد و آب ساید تا جمل روز بنوشند در
 از آن برص موب است لیکن بدتر آنرا داشته رسانیدن به ترست افعال و خاص این بقول یونانیان در زمان مسطور شده مگر جابا انکول است مگر جابا
 بفتح نون و ضم کات و سکون و او و فتح جیم فارسی و سکون کات ثانی نام چلو زداست مگر بفتح نون و سکون کات و خضای او اسم هندی انخار و طبیب
 است و هندیان با ضافه میم کلمه گویند و بسبب کثرت کبودان ماضی فمائی خود میشود و در شکرکی یعنی برای تب و منهنش حیوانات است جهت دفع تب
 و بری پی که اگر اینی برابر پرو مانند این دست میشود و دیگرند و دو قسم است هر دو طبعم شیرین گرم و سبک دافع آسیب جن ویری بافع فضا و با و خون
 زهر و مرقه وی داف و زنده رنگ و رو و جهت جدام و امراض لبنی و سوداوی و جریانی مخی و خارش و انواع و جهنما نافع و چون با سر که یا شامد خریک
 اسهال نماید و افعال و خاص این بقول یونانیان و انخار و طبیب مسطور شده مگر کاسی بفتح نون و سکون کات و او و فتح کات دوم و لث و کسر
 رای مصله و سکون یای تحتانی اسم مشکه که است فصل نون بالام کل بفتح نون و سکون لام و نلی بزیدانی یای تحتانی نیز آمده نباتی است که در کنار
 آب و جابا می نمناک میر و در دست و نر و بعضی گرم و بشیم را فایده مید و در غریب صفرا و دفع ساز و خون را صاف نماید و فرج را از رطوبات پاک کند

در موسم سرما
 چینه چهار سیر
 شاخی در ده سیر
 ادرک سالیله
 قرص بندد

در موسم سرما
 چینه چهار سیر
 شاخی در ده سیر
 ادرک سالیله
 قرص بندد

در موسم سرما

چینه چهار سیر

شاخی در ده سیر

ادرک سالیله

قرص بندد

در موسم سرما

و حدیست یعنی تلوا با ضافه واو و الف نوشته اند و قوی با ص و دافع فسا و صفر او خون و جنام و دشواری بول و سوزش احضا و جوشیدگی بیان کرد
و قسمی است از آن که آنرا بول و بقال و چیرلو و کلپ و دمنو نیز گویند و در سنگرت از دمی چھو یعنی در گنگی برابرشم یعنی وصف نیشگر میباشد و قسم بان
یعنی گلش مانند تیر نبات و شتات کاتما یعنی چوب شاخ او سفیدست و شتر اجدو یعنی برگ راست مانند تیر مشابه برگ نیشگر میباشد و آن گرم و لطیف
شکم و مغزینی و دافع بول شیرین است تلوا اپنی بفتح نون و لام مشد و دافع و قسم همزه و کسر بای فارسی مشد و سکون بای تخفانی اسم اپنی سیاه است
تلوا اسری کسر همزه و سکون سین مملو و کسر بای مملو و سکون بای تخفانی بقی است بری گلش شبیه برگ کسی لیکن از آن نرم و بی نگره و اندک
طولانی جنبش برای زهر بسیار مفیدست تلوا اختلفا یعنی همزه و کسر میم مشد و سکون نون و فتح تایی فوفانی و الف هم دھتوره سیاه است تلوا کپسل
بکسر بای فارسی و فتح سین مملو و سکون لام هم مونگ سیاه است تلوا کلمرا بکسر تایی فوفانی و سکون کات فارسی ففتح رای هندی و الف هم سمسوت
سیاه است تلوا تلیک بکسر تایی فوفانی و سکون بای تخفانی و کسر کات فارسی و سکون بای تخفانی دوم مجهول هم بیل است سیاه که آنرا بسنگرت
کالا نام یعنی سیاه سیاه است و کرشن ولی یعنی بیل سیاه و آننگره و دوتا و چھا و فی منی این دهم ایکه بار او جرب و گرد و خرویشود و کاک بشت یعنی
گلش سیاه و گرم است و کجا پشپا یعنی گلش خوشامد و دوتا نبول ولی یعنی بیل او مانند بیل برگ تبویل میشود بگویند سیاه است آن از اسامی مذکور مملو
و مزاج آن گرم و دین و بادشکن و مطیع پوست او جفت بیر و رسیدگی از فساد بول است ناف نوشته اند تلوا جلیکرا بکسر جیم و سکون بای تخفانی و فتح لام
و بعضی نام بای مطنیه آمده و کات و رای مملو و دم مشد و الف اسم زبره سیاه است تلوا کاجا بفتح کاف فارسی و الف و فتح جیم فارسی و الف هم مملو
سیاه است تلوا کاف بفتح نون و لام و الف و فتح کاف فارسی و سکون رای مملو و فتح کاف و الف هم قسمی از اقسام دو سیاه است تلوا گردن و الف هم
کاف فارسی و رای مملو و کسر و سکون نون و فتح و الف مملو و الف هم چکنی سیاه است تلوا ککر بفتح کاف فارسی اول و کسر و دم مشد و دافع رای مملو
و الف هم همزه سیاه است که حبشی نامند تلوا ککرا بفتح کاف و سکون لام و فتح و او و الف هم نیلوفر سیاه است تلوا ککنا بفتح کاف فارسی و سکون بای
و کسر تایی فوفانی هندی و فتح نون و الف هم پیک سیاه است تلوا کدی بفتح میم و کسر و الف مملو مشد و سکون بای تخفانی اسم بای سیاه است تلوا مندو
و فتح میم و سکون نون و ضم دال مملو و سکون و او اسم انیون است تلوا و اولی بفتح و او و الف و کسر و او و دوم و لام و سکون بای تخفانی اسم سنبه لای سیاه است
نلشک بفتح نون و سکون لام و کسر شین مجره و سکون کات و گویند تلیک بیای تخفانی عوض شین آن اقرص مملو ازادو است تلوا بکسر و ضم اول
و ضمیل تازه است که بندی ادرک نامند و گویند که آن حلیه حاصل است و ضم اول درخت زعرور و زرد و آنرا شجر الدب گویند و بعضی گویند که آن قراضیا است
نلمدی بفتح نون و سکون لام و فتح میم و کسر دال مملو و سکون بای تخفانی بقی است هندی مفروش بر زمین و باره دار که بر مجا در خودی پیچیده برگ و مثل
برگ خدا و آن در طول و عرض زیاده و گلهای او سیاه و بار او مانند بار صندل در شکل و رنگ و مقدار و همه اجزای او سیاه و این قسم غیر تلادی است تلوا
بضم نون و کسر لام و سکون بای تخفانی و فتح دال مملو و رای هندی و الف هم و و چکنی است تلویق بفتح نون و کسر لام و سکون بای تخفانی مجهول رای مملو و ضم
آنرا تلوا گویند و بران هنوز و نلیر یعنی رای مملو و زیاده و او و گویند و در سنگرت شرفال ککنا یعنی قطعه قطعه و بنده مثل زنجیر میشود و دافع خرخره که
اگرک پیدا میگردد و چراچی یعنی چشم الماس است چار میلو و او و چراچی یعنی شل الماس است غرض نیکه شل الماس بملو دارد و در بعضی اینکه نمند الماس است و شمر کھا
یعنی دو طرف کند و میانش بار یک میباشد و آنرا انگ که میگویند و آن بقی است باره داری ساق و بر و ختم بالا میروند و بند او در و بر و زیر یک قطعه میلو و اگر مصلع او
مقعر و او تار و بلند و تیز میباشد و نزد سر برنگی و دخت میشود و آن سر چه در قسمت گرم و خشک اندک فرشته از زبان و در آن قطعه سیاه است و چون از بی جی از آن
و جوهری و در فاقه تیز ترش و نفث داشته باشد و آنرا زده معده را قوت باخت و دھ و سر و لطیف و بار و لاغری و قی طام و گرم شکو بگوید و در بخش است و در گوش بود و دند چینی
و اچار از میلند و بخت بیان کردن در خاک گرم و تر هندی است تلویک بفتح نون و کسر لام و سکون بای تخفانی و ضم کاف هم ککنا است تلوا کورده
بکسر نون و لام مشد و سکون بای تخفانی و ضم کاف و سکون و او و فتح رای مملو و بانی از جولات است که بسنگرت چھو یعنی در سالما بد ساگ است

تلوا ککرا
تلوا ککنا
تلوا ککرا
تلوا ککنا

تلوا ککرا
تلوا ککنا
تلوا ککرا
تلوا ککنا

تلوا ککرا
تلوا ککنا
تلوا ککرا
تلوا ککنا

تلوا ککرا
تلوا ککنا
تلوا ککرا
تلوا ککنا

و اگر می‌شد ای مسقط اشتهاست و گدازد یعنی این چنین نام است و گدازه پتر یعنی برگ او بود و او تر و متا می خوردش آدمیان است میگویند و گن
 روئیدگی است که در سنگها میشود و شاخهای مفروش و لیستاده بهم دارد برگ او بی ابله شباهت برگ میخ سرخ اما از آن خرد تر و نرم و چهار دستک درو مانند
 بوی برگ تلسی و در هزه خمیرون و لزج و دود ساگ او پخته نموده بعضی سرد و بعضی گرم نوشته اند طعام ناگوار و شکننده و صفرا و طبع در کتب آن نوشته است
 کمره داسو اندک تنغ و امراض دندان و در بن رامیند و صفرا و کف و با و دو و کند و آتش گرسنگی برافروزد و بسیار گرم است و آتش ضعیف را از آن درو مانند
 آب است فصل نوان با سیم نمایی که نون پنجه میم شد و دالغ و نمیک بر و داسو نمیکست تا میگو بکسرتای نون فانی هندی و سکون یای
 تحتانی محمود و ضم نام و سکون را داسو نام از وی هندی است نمارق قیمی در کتاب مرشد گفته که آن گلی است که زمین فارس و در عراق میباشد و شبیه
 بیا سیم سفید است و بر شکل آن غر آنکه در حرارت قوی تر از بیا سیم است و آن گرم در دوم و خشک در اول بریدن آن منتر گرم مزاجان و صاحب بر
 سرد مزاج است نام هم عربی است شقاق از منم و آن یعنی تیز پوست و آنرا نام الملک و ناما نیز گویند و بهندی کا بی تلسی نامند و یونانی هر فو لیون
 و تیکه آن زرداوش و یونانی است شقاق از منم و آن یعنی تیز پوست و آنرا نام الملک و ناما نیز گویند و بهندی کا بی تلسی نامند و یونانی هر فو لیون
 این درو بسیار در جوانی بزرگ گردد و در آن تشریف نخل برگ جریز شود و گویند که سیسب نام هری است با گلستان نباتی است از قبیل ریحان و با این نفع
 و فو نچ و بقول صاحب جامع آن از جنس ارجاق است و آن در نفع میباشد بری و نباتی و بقول گیلانی بستانی آنرا دایب نامند بر آنکه هر شاخ آن که
 چهار درون آن که در درون آن روید و پیش رود و بر زمین ممتد گردد و برگ آن شبیه برگ جریز برگ کوچک تر از آن و نفع بری آن قائم القیات و شاخها
 و برگ آن شبیه برگ سداب و آن تند مذاق است و در لیسقورید و س گفته که قسمی از آن بستانی است در بوی آن چیزی از بوی مرزنجوش است و مردم آنرا
 در خود آن استعمال میکنند و آنرا نیز مالی از قلس نامند از آنرا قی بعضی دایب بهر آنکه دایب میکنند هری از آن کس زمین نماید در آن پنجه روید و قسم یکم
 از آن عریض است و آنرا نیز مالی از قلس نامند از آنرا قی بعضی دایب بهر آنکه دایب میکنند هری از آن کس زمین نماید در آن پنجه روید و قسم یکم
 روید و در قوی تر و گرم زیاده از بستانی است و صانع تر و دالغ لب و قیمی از یکم هری این قدر زیاده نقل کرده که پنجه برگ و شاخهای بستانی شبیه
 اصغر لوبی است اما در لوبی و پنجه است و پنجه میان زمین سخی روید نبات آنرا قوت ماطه خلاص است و نبات قائم و شاخهای آن باریک و ملو و برگ آن شبیه
 برگ سداب مال برکت ملکان و آنرا در وقت تر و در پنجه آن انقار نیست و صاحب مخزن در سیب خلاص احوال مذکوره نوشته که بری آنرا دایب نامند
 و گفته که بستانی آن شبیه پنجه است و از آن سفید تر و خوشبو تر و برگ آن عریض تر و گل آن سفید مائل به سرخی و قلم آن که چک تر از تخم ریحان و نبات آن
 از اضنی گفته که بر آن آفتاب بسیار تاب آید اصل بهترین آن سبز تیره و گویند بهترین آن بستانی سیاه است بقول شیخ گرم و دوسوم و خشک
 و دوسوم و گویند گرم و خشک در دوم و پنجه گرم در آخر دوم و خشک در اول آن گفته اند و شاخ کا زردی گفته که گرم در اول سوم و دایب آخر
 دوم و خشک در انماست و مفرج و منفتح و مقوی اجزا و در پنجه و دماغی و قلبی و با قوت تر یا قیه و در و محل ریاح و جهت امراض بلغمی و در دین
 و معده و با شراب جنت تسکین تی و دغیان و در ورم و عرق بدو شرابا و مفاد نافع و در قانون و شرح آن است که نام مقام هم عفونات و قاتل قیل
 و منقی بشه و نافع او رام بارده و لغوی شید و دافع او جاع مفصل چون بسره که طبع و بهند چون در سر که پنجه روغن گل آینه بر سر نهاد و گفته اند این خلط
 ذهین و لیسر و حرق و خفس و صانع را نافع و مضاد بری آن بر سر و پیشانی نیز نافع صداع و چون تعدیل گرمی خشکی آن از بنفشه نمایند معدل اردارح
 دافع باشد و ضم صفا میمان و در مزاجان را نافع سد و دماغ و سد و خنجر است و چون بر سر که چشم داده بر سر ریزد منخ بخار مضاعه بسوی آن کند
 و صانع داسا کن کند و بریدن آن نیز نافع صداع بار و محل حصول بلغمی باز دماغ است و چون بار و دغ گل آینه بر سر نهاد و گفته است او جاع بارده
 قطع کند و چون تعدیل حرارت و پوست آن بر بنفشه کنند مقوی قلب معدل روح باشد و چون با شراب بخورند جهت فو نچ قطع کند و بسبب تعدیل
 و تقویت کن با طریقت نافع فو نچ اسطی نیز هست و پنجه آن قوی تر است و شراب و مضاد آن نافع او رام بگر بار و دوسوم و چون بر سر که دایب بگر بار

مانند برگ و ساق و تنگ و ترب و دمنه و چرچمه و امثال اینها و از بول حیوانات و انسان نیز بطریق تریاق و تصفیه و طبع ملک بسیار دند و هر یک از اینها موسوم
 به چیزی است که از آن میسازند و اهل صنعت از بول انسان و جان گرم مزاج شادب غم ناک میسازند برای اعطال خود و بداند که نیکار و اقسام زاج و شب
 و پوره و اشخار و نوشاد و نیز از جملگی آنها در هر یک در مقام خود مرسوم و از کلام شیخ مستفاد میشود که از اقسام ملک ملک تلخ و هوش و محفود و رانی مثل بلور و
 و نطفی و هندی سیاه و بگری است و بگری میگردید و آب که اخته میشود و بگری چنین نیست و گیلانی گوید که از ملک بعضی سیاه است و بعضی خفیه و بعضی کهنه و شد
 از معدن آن و مسی بلخ العین است و بعضی سیاه و نطفی و بعضی تلخ و آن مائل بزر و سی است و بعضی سرخ و آن هندی است و تلخ و حارترین ملک است و اندرانی
 افغ آنها و هندی اسلم آنها گویند که اقسام آن بسیار است بعضی از آن ملک هندی و بعضی درانی و آن معدنی است و بعضی آشنائی و بعضی بگری و بعضی سببی
 و ملک در صنعت از هر خاکستر و میگردند که بر آن آب انداخته نموده صاف میکنند و آن آب را بعد تصفیه و طبع میدهند و آشنائی از این قبیل است آن ملک
 اشخار است و ملک گستر معروف و مشهور است که حاصل جوهر مرکب را از اجزای ارضیه تلخ سوخته است و از ضعیف و در آن قلیل المقدار است بهرست
 چون بگذارد و از اینها شد و این ارضیت با وجود خلقت خود شدید البیوت قوی الثبوت بیست از اینها است و لهذا چون در آن رطوبت پیدا شود و چنانچه از
 غداوت و مانند آن بگذارد و این نیست مگر آنکه چون تر شود و غلبه میکند که از ارضیت است و حال آنکه آن میگوید بوی طبیعت است و هر قدر که در ملک ارضیت
 بیشتر شود طعم آن قریب تر تلخی باشد و طبع آن در حرارت شدید تر بود و بهر آنکه این ارضیت شدیداً حرارت است بسبب اقتران آن و لهذا ملک تلخ قوی حرارت
 قریب از طعم بوی است و ملک درانی و سفیدی و صفائی شدید است و ملک بگری میگردید و آب میگذارد و ملک بگری قویترین نیست و این بر آنست
 که در بوی ارضیت بیشتر از آنست که در بوی رنگین بگری بگری قویترین است و بعضی میگویند که فاعل التقادیر و حرارت واد آن
 رطوبت و اجزای الطیفه تر از اینهاست و بسبب اختلاف تاثیر حرارت لطافت مواد اقسام ملک مختلف میگردد و مثلاً اگر حرارت باشد ابل و ماده و طبیعت و ارض طبع نام نمای
 خوب از آن حاصل میگردد و درین صورت اگر بویست بر آن غلبه کند قطعی آن بزرگ و سفید و شفاف و خنک و اگر بر آن غلبه کند قطعی آن کوبک یا بزرگ و نرم و اگر حرارت قوی باشد
 و ماده و ارضی قطعی آن بزرگ و رنگ که بوی افضا از آن آید مگر بی یا بزرگ و گرم و تر است قوی باشد و ماده و طبیعت و زمین بهر ملک بدو حاصل میگردد و در آن
 سیاه میباشد و درم برین قیاس قدام و بگری میگوید که در کتب معادن و کورست آنچه بهترین همه آن است که در هندی مشهور است که لاهوری است و این قیاس دیگر بوی پس غیر
 حوی که ملک طعام و نان مانند و بترین همه ملک تنوع از آب برست و این با آنکه تلخی و دشت میباشد و زیاده از آنکه ای دیگر گویند بهترین آن سفید و لایم
 بزرگ و خلقتش مثل زان آنچه در ذیل و غفران باشد و در رایت آن بوی بد نباشد و از مطلق آن مراد ملک طعام است و آن بقول شیخ گرم و خشک دوم
 و هر قدر که تلخ تر باشد گرم تر و زیاده بود و گویند طبیعت طلق آن و در آخر و گرم و خشک و تلخی که نطفی و هندی سیاه گرم و خشک و در آخر و گرم است و اندرانی در
 دوم و بوی بن ماسویه گفته ملک العین گرم و در دم و خشک در آنست و نطفی و نطفی گرم و خشک و در دم و آب و قیاس و تلخ و بعضی میگوید که در ملک تلخی و قبض
 است و حلائی شقی مثل قلابه و حقیقت بسبب تحلیل آن و قبض آن شدیدترین افعال آنست و ریح را بشکند و سوخته آن در تحفیت و تحلیل شدید تر و آن
 مانع از عفونت است و منافظ اخلاط و زهر آن لطیف از ملک است و سوخته آن و غبار آن قریب آنست و هر دو تحلیل بیشتر از ملک و قبض که کنند
 و آن و محفود و تحلیل و لطیف که اگر آنکه تحلیل اسهال مثل کشتی باشد که آن قیاس مثل سبب لطافت خود است و محفود چون برات عمل و هندی بلخ و حقیقت
 کند و ملک هوش جالی تر است و چون باطعمه باره و آمیزند اما آنها را از طبیعت آنها که حتی که گرم و خشک شود و ملک درانی طوری که و ملک بسیار
 تلخ و تحلیل و اسفان شدید تر است و این همه بدینب اخلاط جامده اند شایع کافرونی میسازد که مراد از قبض در اینجا و امثال این قبض و اسفان و طبع
 آن است و قبضی که یعنی جس شکم است بهر آنکه بعد از این خواهد آمد که ملک مطلق شکم ملین آنست و گیلانی گوید که مراد از عفونت عفونت اجسامی است
 که بر آنما از رطوبت آنها تحلیل شود و زهر آن رغوۃ الملع است و محفود یعنی آنچه بکند بدن معدن بر آید و کشتی از کشت است و آن ناحیه است از نواست
 سمرقند و گویند که کشتی که بوی است میان سمرقند و جانیان و درانی باشد برای محله و تحفیت آن ملک بسیار سفید است و آن با خور و در دست طریق متعین

آتش که از ظرف گلی کرده سرفوت بند نمایند و آتش نهند تا آنکه نمک از جستن و حرکت با دانه و بگذارد و همه یک جسم گردد پس بگذارد تا آنکه سرد شود
و استعمال کنند و آنچه محتاج الیه تحلیل باشد و بعضی با شراب آیمخته در شش می نهند تا آنکه شراب بپزد و پس نمک بر می آید و بعضی با سبب رشته میزنند
و ایضا در قانن و شرح آن مرقوم است که نمک سوخته منقی و ندان از حضرت وضواء آن با حاصل مزاج آثار خون مرده است هر جا که باشد و استعمال طلای
آن با سبب جستن رنگ است و چون بریت و سرکه آیمخته در حمام یا قریب آتش بدان طوطی سازد و جهت جذام لفع کند وضواء آن با سبب و مزج جهت فنج
و مایل و خا زید و با پودینه و شند و مزج جهت اورام بلغمی نارغ و مانع از انتشار است و آن جهت اورام بلغمی عارض بکسانی که استسقا بود و نیکوست چون
بانگ و سرکه نمک ساعد و خوراک را بشویند و روان اداست نمایند صحت بخشد و نمک اکال گوشت زائد و قوتش و مانع جرب متعج و غیر متعج و قوت است و طوطی
آن با زیت و سرکه در حمام یا قریب آتش تاعرق آید مسکن حکم خصوصا بلغمی است و طلای آن با زیت بر سوختگی تنگس مانع آید شدن است و وضواء
بورقی و افریق و بورق قلعی نمیشود چیزی از نمک و بر جمع و تخفیف هر آنکه نمک شد بدتر است از روی تحلیل برای چیزی که از روی است باشد پس
شد بدتر است از روی جمع و قبض برای چیزی که باقی ماند در اجزای عضو این صحت گفته که از این قول رئیس مسمی مقصود ظاهر نمی شود و کلام مختار آن
جالیوس آمده که نمک فایمکن از جسمی که بدان ملاقی میشود آنچه از آنان جسم طلب باشد حتی که چیزی نمی گذارد و صحت میکند چیزی را که در جوهر آن صحت
بقبض خود پس اگر شیخ میگفت که نمک شد بدتر است از روی تحلیل برای چیزی که در جوهر خود طلب است پس از روی جمع و قبض برای چیزی که باقی ماند
از اجزای صلب آن هر آینه اولی بودی که از روی گوید که احتیاج باین تطویل و تشعب نیست و کلام شیخ کلام مفید است برای آنکه جالیوس گفته
بعبارت مختصر یعنی نمک تحلیل بر طوبت عضو کند از روی تحلیل شد بدتر است و جمع و قبض کند برای چیزی که در اجزای عضو باقی ماند پس از آن قبض عضو
جمع آن کند و چون با آرد و جو سوخته با سبب وضواء نمک را لفع کند و در او و پودینه جرب استعمال میکنند و اکثر آن مورث است که جرب است و چون با سبب
بیسند و صحن عربی آیمخته بر سوختگی آتش نهند و لفع دهد و چون با زیت آیمخته بر سوختگی آب گرم و آتش گذاردند مفید بود و منع از آید کردن فاساد
وضواء آن با آرد و نم و غسل بر التواء عصب فقرس بپزد و مانع و مالش آن با زیت اعیار ابر و طلای آن با تخم حنظل مانع بشود سرست و نمک حکم کنند
نشه مسترجه است خصوصا اندامی وضواء آن با سرکه جهت درد گوش و چون نمک را در سرکه حل کرده مضغه نماید نه نفث الدم حادث از لثه و از موضع
فقرس کند یدیه قطع کند و چون هر دو گرم کرده در دهان گیرند در فقرس را لفع کند و چون بدان بر دو غره کند با نمک کشد و تقویه و مانع نماید و چون با نمک
و جوهر نمک جهت نشه مسترخی از قنار لفع کند و چون در سرکه حل کرده بگوش چکانند و در آن مانع بود و اکثر آن گوشت زائد اجفان و ظفره را ببرد و نمک
با مویز و غسل بر چشمه ضار کردن محل آثار خون منقذ و چشمه است و اکثر نمک کم کنند نیز بصرت و سایر انواع نمک قاطع بلغم لزج و وضواء رسیده
و نمک همین بهی است و مانع اوجاع بار دمه و آیمختن نمک با غلظت باره مثل نان و مایه دیگر که با تخم صلب است و همین بر اخرج آن و مزاج خلط مطبوع
و صحت است و بعد از آن و ندان آن در طبایع مانع استسقا و مانع سریان عفونت بسوی خون و خوردن آن با بصورت مخروج سائر عفونات و چون با آب
زیت آیمخته بعد استیلا حمام زدند حتی خوب آورد و جدا قوام نمک خروج فعل و اتحاد طعام سهل گرداند و نفس نمک جهت ذوب نظار یا
بغایت ملش و معین برادویه مسهل بر قلع بلغم و سودا و طویات لزج را از اجزای اعضا و چون با پودینه مسهل آیمزد قطع اخلاط و سولت از دفع آن نماید
و چون یک جسم با مثل آن حرف آیمخته حمل سازند لطاف طبیعت نماید وضواء آن با پودینه کوبی و روغن گاو و خمیر کرد و جهت اورام خصیتین شلغی
مانع و بچین با پودینه و صسل و مانع فروغ ذکر آنرا در آن مرقوم خون و جفت مسمی و صحن نمک با چمن باب آیمزد مثل فعل نمک گرداند جهت قروح
خیشیه و عرق النساء مرمن جان حشری نمایند و جهت ریختن بر اعضا عوض آب دمای شور نیکوست وضواء آن با بزرگان جهت گزیدن
عقرب و با پودینه کوبی و روغن و جمل جهت گزیدن مار شاخته و افعی و بازفت و قطران نیز برای مار شاخته و مانع گزیدن سنگ است و با سرکه و صسل
از برای گزیدن پهلوا با و خنجر و شرب آن با بچین جهت حضرت میون و فطر قال مانع و چون نمک اسوده در بار چکانان کرده در سرکه خا و فطر و

نکته
نکته
نکته
نکته
نکته

نکته
نکته
نکته
نکته
نکته

نکته
نکته
نکته
نکته
نکته

نکته
نکته
نکته
نکته
نکته

و اگر با نمک تلخ صغیر زیتون افتاده باشد و بدان جراحت معده برکنند بزودی گوشت آن بر ویانند و پاک کنند و آن اسهال سودا بقوت نماید و معده را
 شربت آن که از یک دوم نمک رشیدی نمک طعام است که مائل بسرخ است نمک ساجه بفتح سین مملو و الکت و سکون لون فنج با می
 موده و خفایا و سکون رای مملو و این غیر نمک اندرانی است زیرا که بسفیدی و شفافی آن نیست و قطعیای این کوچک است و قریب بله ساجه
 زیتون را فدی کند گنبدیه آبی که از آن جاری میشود و در تالاب جمع میگردد و در رسیدن هوا میزد میشود و این در لطافت از نمک لاهوری کمتر و در مزاج و افعال
 و خواص قریب بدان است نمک سنگ اسم نمک اندرانی نمک سیاه بعربی مملو و اسود و بهندی کالالون گویند بعضی گویند که از اقسام تلخ همین
 است و سیاه رنگ و با آنکه تلخی و بی نفیعت را که و شمع گفته که سیاهی نمک هندی سیاه بسبب نفیعت در آن نیست بلکه درجه بر نیست و گیلانی گویند که
 نمک سیاه شید السواد که نفی باشد اسهال بلغم سودا نماید گویند که طبیعت آن در گرمی خوشی زیاده از نمک اندرانی و قوت تبیین و اسهال جلالی این زیاده
 از اندرانی و قریب بیک قطعی است و چون نرم سوده با قدری تخم انبه خشک ساییده اند که بخورد فواید را از آن که در اندا افعال و خواص این بقول
 بنیان در سوخچ لون مسطور شد نمک شور اسم بر است نمک شمشکه کاج لون است نمک طبرزد و فنج طای مملو و بای موده و سکون رای مملو
 و فنج ذای نیمه و سکون وال مملو نمک که بهی جوی است بهترین آن سفید صاف شفاف نمکی با اندرانی و لاهوری است و مزاج و افعال خواص آن
 مذکور شد نمک نان و طعام یعنی نمکی که در آرد نان و طعام داخل مینمایند و آنرا بعربی تلخ همین نامند و آن اقسام میانند از جوی غیر اندرانی و از
 غیر جوی مذکور یعنی نمک در آرد نمک در فارس و ایران میباشد و نمک مصنوع آداب برود هر بلدی قسمی از آن است مثل چنانچه در عراق عرب و بحرین از روم
 و حجاز و نواح آنها جوی مذکور در فارس و ایران غیر جوی یا خود از دریا و در سواحل سند و کهن و بنگاله بهر مصنوع آداب در بای شور و در گوهر کپور و جویور
 و بنارس و نواح آنها نمک مصنوع از نمک زمینهای شور و زار که خاک آن آکنده را جمع نموده و آب حل مینمایند و آب صاف آنرا گرفته و تلخ میهند تا بماند و گویند
 و در دیگر بلاد هندوستان نمک ساجه و این نیز اقسام میباشد از سفید مائل بزردی و مائل بسرخ و مائل بسیاهی و بهترین همه سفید صاف است و آن گرم
 و خشک در دوم گرم مصنوع از آب بزرگ گرمی خوشی آن زیاده است و در افعال قریب بیک اندرانی است الا مصنوع آن که قوت اسهال حضرت آن
 زیاده و مائل تلخی است نمک فلفلی بکسر لون و سکون فاف و کسر طای مملو و بای نسبت از جمله نمکهای معدنی است سیاه رنگ بدو با نفیعت و سیاهی
 آن از جهت نفیعت اندرانی است و از ایران نود و سوتن با نقش نفیعت آن کم و زایل گشته سفید شد در آن دیگر و خوشی مختلفه گفته که نمک فلفلی اکثر
 مصنوع از شیب است مشهور بسجی که قلی نامند و از سمت غازی پوری آورند و در پخته مشهور بنفیس و آب و آنرا میسازند و با طراف می برند و مسطور شدن
 آن آنست که اوقالی را مکس می نمایند پس گرفته و آب بچوشانند و آن آب را منقذ میسازند تلخ فلفلی حاصل میگردد و تخمیل که آن غیر مصنوع و
 بهر مصنوع باشد و یکم غلام امام در مفردات خود گفته که نمک فلفلی را بهندی پوچکا لون نامند و آن در از میان خالی بود و بعضی بد لون و سوخچ لون گفته
 با جگر گرم و خشک در سوم و قوت مسهله و مقید آن زیاده از سائر نمکها و در اخرج بلغم و سودا و قوی تر از سائر اقسام بقول شیخ شمسک فلفلی بکسر سکره
 نافع خناق و درم لهات و لغاف است و آن قاطع بلغم لزج است و همین برقی و بقول گیلانی چون بروغن گل حل کرده طلا نمایند بخور رطب و جرب
 و جوشش بدن را دفع کند مقدار شربت آن تا یک درم افعال خواص این بقول بنیان در بد لون مسطور شد نمک هندی نمکی است فضا
 سیخ رنگ مائل بسیاهی که کبود نامند و قطعیای آن اندک بزرگ و آنرا بهندی سینه لون نامند گرم و خشک در اول سوم یعنی گویند که نمک هندی
 خاتر و لطیف تر از انواع نمک است و از آن گفته که نمک هندی در ادویه مسهل است و آنرا تقوینیا از موده و قطع فضول غلیظه استعمال میکنند و بگویند
 فلفلی و معدنی است و بقول گیلانی نمک هندی ریاح دفع کند و مسهل را و صفر و ششی است و اسهال اخلاط مختلفه کند و بریان کردن آن منع اسهال
 کند مقدار شربت آن تا یک نیم درم گویند که آن در سائر افعال مانند سائر اقسام مذکور است و بدانند که اقسام نمک هندی بسیار است مثل
 نمک لاهوری که از قبیل نمک اندرانی است و با دالون یعنی نمک تلخ و ساجه لون یعنی نمک ساجه و کالالون یعنی نمک سیاه و پوچکا لون یعنی نمک فلفلی

که در پنج سطر شد و غیر اینها که در لون مذکور شد و افعال و خواص هر یک بقول اهلای هند در اسم هر یک مضبوط نمک فرنگی نکست
 مصنوع مصفا قلمها و قطعهای بزرگ و کوچک سفید و شفاف که از نمک فرنگی می آورند مزه آن با اندک شوریت و بزرگیت سهل بلغم
 دسوه او داد و اصف و حیات عفت و غیره را نافع چون مقدار و تولد تا چهار تولد آزاد آب گرم یا عرق بلویان حل نمایند و قدری شکر
 داخل کرده بیاشاند چند مجلس خوب عمل نماید و اگر از آن قوی تر خواهند بود تولد تا چهار تولد از آب گرم یا عرق بلویان حل نمایند و قدری شکر
 شیر خشک چهار ماشه گل سرخ و شش ماشه بلویان نیم کوفته شب در آب گرم بخیناسند و صبح صاف کرده نیم گرم نموده بنوشند و از بزرگ
 اعانت عمل آن گاه گاه عرق بلویان نیم گرم بیاشاند نمک سود و اسم فارسی گوشت خشک مملع میریت بقول جالینوس
 آن گرم مجفف بغایت نسبت بگوشت حیوان یا بلس المزاج و خشک کرده بغیر نمک است و بچین گوشت بریان خشک زیاد از گوشت مطبوخ
 آب است و بهتر است آن فربط است و نافع گشتی گیران و صاحبان بلغم و رطوبت و آن قلیس غذا صالح برای کسی که اراده خشک کردن بدن
 باشد و همچنین جبت صاحبان استسقا اگر شیر الملع نباشد و منقوع در سرکه میزربا زید در بلبل باشد و آن برای کسی که قوی بلغم عارض نشود صالح نیست
 و دمان تناول آن مورت جرب و حکم و مولد خون سوداوی در دی و لایب چون معمول از گوشت شکار باشد که آن بخش سینده دریه است و اصلاح
 آن بر روغن و شیر بچین است و گاه دفع ضرر آن بخیناسند آن در آب زمان دراز و بچین آن با بقول از جنس شل سفناخ و سرنق و انداختن در آن
 پیر تاز و در و ششای رطبه مثل روغن بادام و کج و مسکه و بعد آن نوشیدن طلای شیرین و برای خشک مزاج نیز موزج باب بسیار اولی است کسی که
 اراده تخفیف بدن او باشد محتاج با اصلاح آن نیست مگر در مستحقه بسر که ترکند تا از تشنگی و اسهال اذیت کند و اگر آن مورت افراس صفت
 نمک لایق لایق اسم نمک هندی اندرانی است مثل بلغم نون و سکون میم و لایم لعربی اسم مورچه است مثل بلغم نون و سکون میم و دسکون میم و دسکون میم
 و سکون میم یا تخمائی اسم مورچه طائوس است مثل نار بلغم نون و سکون میم و دسکون میم یا تخمائی و قوی نون و دوم و الف و قوی راسه و حمله
 و الف و دوم اسم درختی است هندی در سنسکرت بونی گرغا و توکنا یعنی باد را در سازد و چرخ بیا یعنی پی که از مدت مدید بدن باشد آزاد و در نماید
 نیگویند و آن درخت مشابه بر درخت پیستان اما از آن خود و برگ این نیز مانند برگ آن لیکن اندک و زکادار خوش گرم و خشک و رسوم کرمان
 قوی میکشند و کرمانی و باو اسیر و پیر و زود فایده و دودنی را خلی کند و چون پوست درخت آن را بر عضوی به بندند و یک شب در انداختن آب
 می آورد و برگ آن چون بر بلبل بماند در آزاد و در نماید نمور اسم عربی خرگوش است نموس اسم نون و میم و سکون و او و بین مملع جمع نموس است آن
 جوانی است مقدار شغال و صورت آن شبیه بمان و رنگ آن مایل بر زردی با خطوط بنر و سر آن کم و موی آن بسیار چرب و چون نموس عرضی است که نموس
 سر چرب میشود لهذا بنابر مشا و کت درین وصف حیوان مذکور کسی باین اسم گشته و مرغ و موش را شکار کند و هنگامی صدای آن شبیه با و اگر به
 گردد و در وقت غیرستی بنجی دیگر در کان ماوراء النهر آنرا لکچند و در بلاد و مرغ و نیز یافت میشود و خون آن بهت در یک قیاطا باشد و زان می چکانند
 رافع جنون است و زهر آن با سفیدی بیند و چشم کشیدن و دفع کثرت اشک آمدن از چشم است و طلای سرگین آن با خردل و زایل و از التهاب
 و طلای پیر آن و در سوره می سوخته آن با روغن رافع بقی سیاه و جرب و بقول از طوطی و آن با خردل و زایل و از التهاب
 و پارچه کتان بسته بر صاحب تب رافع تعلیق نمایند و تب او گردد و چون چشم چپ آنرا بندند تب با عود نماید و مفارقت کنند نموشک بلغم اول اسم
 تیسوست نمکی بکسرون و میم شد و سکون بای تخمائی و نمبی با ضا فای تخمائی بعد نون نیز اسم درختی است هندی که در سنسکرت نوشه یعنی نام روز
 بازا و خوردن خوب است و شش نمان یعنی معتدل بلل پسری است و زکاد و درک و تیر و سا و خشک یعنی هر دو هم اینک برای روشنی چشم و امراض و بعد کا
 مثل رتبه مید و درختی گنگاما یعنی برای مابشرت زان خوب است و تیر و سا و خشک یعنی برای مابشرت زان خوب است و تیر و سا و خشک یعنی برای مابشرت زان خوب است
 عقل با نواع و اسام می کنند میگویند معتدل بلل پسری و مزه دار و تیر و داغ غرب چشم و دیو پی و دهن و عارض بدن است نمیر و بلغم نون و دسکون میم

چشم

چشم

چشم

چشم

چشم

چشم

چشم

چشم

چشم

چشم

نوشته اسم بیست و نوسه در بزم نون و سکون و او دفع شین و حروف الف و هم والی و حله و سکون رای مملو هم فارسی است و مربی نیز برین نام مشهور
 و بیست و نه مجازین نقش و سوزانی آفرار و ایرینا و طیا و پسندی و نوسه و نوساگر و بغرنکی سال از یونیک و در انگریز یونینا نامند و اصطلاح اهل الکیمیا
 عقاب و کبریت الدخان و ملح الزار و سلسالیوس گنید و آن چیزی است سفید شبیه بشوره قلی و آن معدنی و مالی و مصنوعی میباشد معدنی آن قسمی
 از نمک معدنی است که از کندن معادن آن مثل سنگریزه سخت بر می آید و معدن آن در بلاد گرم مانند حبشه و زنجبست و قطعیهای آن مانند شوره بود
 و مالی آن آب چشمه ایست که چون دست بدان زدند کف کند و از جوشانیدن آن قطعیهای سفید بر روی آن بسته گردد و آنفاکی گفته که در این معادن
 آن چشمه موجود است و این تلمیذ بگوید که آن از چشمه های حیات که آب آنرا خود بخود جوش میکند بر می آید و در کوهستان خراسان و سمرقند و گنبد و جوه
 نایین بخار و اسحق قدس یافته می شود و از آنجا بسازر بلادی بریزند و مصنوعی آن دخانی مختصی است که مجتمع میشود و بخار حیات که زیر آتش سگین و زل
 میشود و گاهی این و خان و در دیگها میگیرند و در پیاز و گندم که از قاذورات آنرا می بریزند نیز بهر سده این قبل از تصفیه تصفیه اکثر رنگ آن اغیر
 میباشد و بعد از تصفیه سفید شفاف مانند شوره قلی میگردد و گویند که در مصر و روم و طلقان قاذورات و کثافات و سرگین حیوانات را جمع نموده مانند
 خشت خام افراس ساخته خشک میکنند و در کوره بر میسوزانند و بالائی آنها خشتهای پخته را دود ایستاده سر آنرا بر میسوزانند و آتش میدهند و آنچه از آن
 خشتهها و بر اطراف و بالای کوره صعود نموده و متعذر میگردد بعد از آن در شدن میگیرند و با کمال بعضی بالان مایک بسیار سیاهی و سفیدی و بعضی اغیر و بعضی سفید صاف
 پیکانی میباشد و بهترین آن پیکانی است که در آن نوعی است از خردی شبیه به پیکان تیر باشد و مانند پیکانی سسی گشته و صاف بلوری شفاف بود
 و آن در جبال خراسان و بلاد هند و فرغانه نیز صاف مثل بلور میباشد و این جمیع نوشته که شیخ الرئیس گفته که بهترین آن فیکانی افغانی گفته است و
 آن قسمی از شوره معدنی است و معدن آن میان چین و کاشغر در موضعی معروف بکواست و در بلاد طبرستان که در زیر آن است قطعیهای سیاه میشود
 و شخصی از اهل شرق که آنرا اشتغال از احراق بر میسوزاند و آن معدنی بود در خبر این اوده و آن معدن مذکور آن رسیده و مشاهده آن کرده بود و طبع آن قریب بگرم است
 گرم و خشک و در خورد و در قیول شیخ و گیلائی در سوسه گویند گرم و در آخر سیم و خشک در اول آن لطیف و ذیاب و منفتح و قاطع سیلان خون جمیع اعضا و خاصیت
 آن جذب اخلاط از عرق بدن بسوی ظاهر است و درین پوست ظاهر برین رافع نمیکند و جلای نام نمی نماید و چون بر بدن بمیند مرغ آینه بر بدن بعد از تفتیه بالاند
 لطف بلوغ نماید و آنرا کند و لایسها امان کن و چون بر بدن بماند و با بر بدن و سر که مل کرده و بر جرب و دحما بالاند خصوصاً سودای آن زایل کند و طحای آن
 با عسل جهت دار التعلب و دانه آجیه و سفوف و دانه و در آن محقق قوت و مالس خون جراحات و رافع چرک آنماست و اکمال آن نافع بر میان چشم و است
 نزول الماء و غلظت و غشاه و سبل و التیام قروح و دملها و پوست و چون در طلق و دملهاست ساقط را بر داند و طحای آن از خارج طلع خنای طبعی چنان میشود که
 بلادیه و چون بآب سداب غرغره سازند زوی متعلق بجلای را از خارج و قتل نماید و آشامیدن آن رافع چرک سینه و صلابت طحال است و چون بآب مل کرده
 در مکانی باشد شوره و ذیاب قریب آن نیاید و چون محلول آنرا بر کاغذ نقش کنند و در اطراف خود گذارند بهرام قریب آن نگذرد و چون آب محلول آن در
 سوراخ مار اندازند میرود و چون خائیده آب دهن در میان مار و افغانی اندازند قتل آن کند و گویند چون آنرا با شل آن فسله انسان تصفیه میکند خوردن یک
 ششال آن در دفع سملق سمیات مجرب دانسته اند و آنرا سرگرتوم است و چون انسان سده در نوشا و در خورد قتل نماید بقطع اشتها و علاج آن قی کران
 بشیر و درغن بکرات و آشامیدن مبروات و مصلیات و شوره های جرب و خوردن هم در سائر تدابیر شکرگرفت و در پنج خورده است و بدل آن بوزن آن
 شنب و یا بورق و یا نمک اندرانی و یا شعله و گویند که آن بجنف اعیان مضرا و جگر و اکال است تصفیه آن شیر تازه و یا رغن گاو و یا رغن گل و یا رغن بادام
 شربت آن بقول صاحب حاوی نیم درم و بدل آن انماست و از بعضی مجربین منقول است که نوشا در دانه و دانه که از آنجا سفید نیم گرفته نشانه می باشد
 نیم گرفته یک توله هر آینه تصفیه نمایند و ساسیمه در شیشه بداند اگر از آن چشم کشند ضعف بصرا فایده دهد و اگر از آن در آب گریوی یا غای جرب
 بقدر خود بسته نگاه دارند و یک حب لادن اگر بخورند بهضم طعام کند و دفع ریاخ نماید نوشا اسفنج است نوشا در و هم فارسی فادیه است

خودن اسفید بلای گوشت آن سمن بدن بخفان و رافع تو لایح است و چون پیه آن برضن زرد سرشته فقیله ساخته و چرخ بر کنار نه روشن کنند و کان
آن نه گوازد کنند دام که ششغل باشد و چون پیه کن بر پیشانی گوشت ز شاخ زن یعنی جنگ کنند و بالند هر گوشت که مقابل آن کند از آن بگریزد و
همچنین هر انسان و حیوان و اگر پوست آن بر در قریه آویزند در آن قریه ز لاله فیتد و گویند که او لا بر و در قریه گردنید و بر سفت و دلیز آن بیا و بزن و در آن
قریه تنگ بنار و چون در خون آن بلیله یا آله مفرو یا مجوع آید میخه بر بهی سفید طلا کنند تغییر رنگ آن نماید و اعا و رنگ مایه کند و چون چشم آن
در حالت زندگی آن قلع نماید و صلیق آن بر صاحب جدام کنند نفخ دهد و از دایاتی باز دارد و بخور بیکر آن رافع جنون است و همچنین خوردن جگر
آن و بزمین جگر آن مزبل صرع است و طلای پیه آن بر پیشانی و صدغین ادا لدر و شقیقه و صدراع کند و اگر چشم است آن بر جانب است تعلیق نمایند
تسکین در چشم راست کند و بالعکس اکتحال سرگین آن رافع بیاض چشم بود و کمند است و همچنین زهره آن قلع بیاض و نیز کنند و بصیرت و چون پیه
آن گداخته در گوش چکانند تسکین در دکان نماید و ادمان آن طرش و جم را دفع کند و مالش پیه آن در زیت بار و عن گل گداخته جوت در گرد و در کوف و مزید
باه و چون دندان آن یا استخوان آن در دست است بگردانید یا ناب جانب است آن بر بازوی راست تعلیق نمایند قوت باه را زیاد کند حتی که اساک می نماید
و همچنین اگر پیه آن بر زیت گداخته در زان و در قصب و خصیتین بالند و همچنین اگر آن یک دم آب سداب بخورد اساک می کند و چون مالش پیه
آن گداخته بر بدن صاحب تب رافع کند و ضا د پیه آن نافع گردیدگی آن و دوام دیگر است و گویند چون نمک کبی را با گرد و بر گردی آن پیه فیتد
گذارد و بر گردی مقدر پیه تنگ نمندی احوال صحت باید و افعال و خواص این بقول بندگان در گوشت است پیه من نام که اسم بیست است
فصل نون بابای تختانی فی نیت نون و سکون یای نیت فی اهم فارسی است یعنی قصب و لیسری قوی و دینانی اونیون و ایدون و قالا س نیز
و بروی قلا ماس و تیرکی قالمش و بهندی قسمی کوچک آنرا از آن دروغ بزرگ آنرا بالنس گویند و گویند که قصب نام جنس بی گره دار است و آن اقسام
از محوت و غیر محوت و اجابی و غیر اجابی که کنار آنها و زیندانی نمک سیر وید و بهترین اقسام است که بنده های آن بدن و گره های آن در شبانه
و این را فی هندی نامند و نوع قلمی آن که از آن قلم بسیار اند و بدان که است می کنند نیز نوعی از فی محوت است و آن با یک در و در و سنج و سیاه رنگ باشد
و بهترین آن وسطی است که در قریه و واسطه از قریه باشد و سیر وید و از نوع زبون فی پور یا و غیر آن می باشد و نیز از اقسام محوت است که جلدها کوگرد
و نوع انامی که فی فارسی است و آن فی سبز رنگ است که در آب سیر وید نوعی از آن فی سبز رنگ است و آن فی سبز رنگ است و تیر که اجربی ملوان
و بهندی سرگنده نامن نیز هر دو از اقسام فی اند و اقسام بالنس که در ملک هند بسیار است نیز از اقسام فی محوت است و نیز از اقسام سمن
غیر محوت است و آن مسطور شد و کسی گفته که قصب شامی قصب معروف میان مردم است بعضی از آن دراز و بعضی کوتاه و غلیظ و رقیق میباشد و طبیعت
مطلق آن سرد و خشک و محرق آن گرم و خشک و سنج و شراح قانون می نویسند که فی شدید التبرید است و خاکستر آن گرم و جلا اقسام فی بار و از اقسام
که در آن حدت یافته شود خالی نیست و خصوصاً سنج آن و پوست آنرا چون بسوزانند گرم و خشک و از خوردن باشد و در سنج آن جلای اندک باشد
است و در برگ آن نیز پوست و سنج آن سوخته با سر کر نافع و از اشعلب و پوست آن و سنج آن جالی چرک و سنج آن با پیا زشتی جالب یکان آنرا
و سنبول پوست فی سوخته جالی و دندان و چون سنج آن با پوست آن سوخته باشد آن خاک میخه بر روی خضاب نماید و اتوی کند و بر ویانند و دراز
گرداند و بشو پاک نماید و بخار برگ تازه آن سوخته نافع عمره و او را م حاره و چون فی هندی با برگ کن سوخته بر او را م ضما کنند نافع و فی شامی او
چون بسوزند تا آنکه آشت گردد و ساینده بر جراحات باشد قطع خون و ایام آنها و منع تورم آنها کنند و بغیر آن حاجت نیست و حرق بجای میخه
ضمیمه مدای صلا فای مضوم و غین مجمه بر روزن فیتد و در هر نیز که در اینجا در اصل فی است چون در گوش افتد کربی پیدا کند و بچسبید و بر روی نیاید
پس می باید که از داخل شدن آن در گوش احتراز نمایند که خروج آن دشوار گردد و در کربی گوش حادث نماید و فی مسکن انفصال عصب است و چون با سرنه
ضما نماید و عصب کرد و درک ساکن کند و طوطی کربی و برگ آن جمع شود و اکتحال آن نافع بیاض چشم است و چون سنج فی هندی سوخته را کش یا باند

نفع بخشند حتی که جذام و برص و ماکولم شریف خان میگوید که راقم هم در بنور و جرب نفع یافته و گویند دافع فساد هر چه از خطا و باد یا دهموی و بانی و جذام و قویا و سوزش گرمی و کرکشت و دامیل و پنهانی سمید و قویا و آس و آب که از این می پخته شده روان باشد و زهر و اهرام صفرادی و سمودادی و سوزش بدن و بخت مفید و کلفت و فرش و برص سفید و سیاه و بهی سیاه و جميع امراض جلديه و غیر جلديه و اعتقاد اهل بنده است که سایه آن نیز دافع بچاره است و صاحب معده ان الشفا گویند که نیم مژه تخم دارد و وقت بهضم تیز شود و سبک و سردست و قابض دل و اسهال نیست و تلخ و کثیف و پرمیو و تپ گرم و میوه نازاری طعام دمی و زیادتی آب و بهن و تشنگی و ماندگی و جراحت را دفع کند و حکیم علی یار خان و حکیم غلام امام در مفردات خود می نویسند که نیب مرکب القوی مائل به ردت و محل وقوع و بقول اهل هند که بیکجیده اگر چه بد بود می باشد لیکن نوشیدن آن برای فساد خون و خارش و جذام و بنور صفرادی سودمند است و برای اکثر بیماری مفید می باشد چنانچه اگر آب مذکور را بر بدن مجزوم بالند و چند روز شفا می یابد و نیب بزی علاج قروح عسر الاند مال بهترین و داست خضار برگ او پخته و خنجر و عصاره ارم و محل را بود برگ خشک ساییده آن بزر و در نیز استعمال می کنند و نیز بخور از بلخ برگ او نمون در محل و ارم است و سکن در گوش و اگر برگ نرم که از آنرا کوبیل گویند کوفته در پارچه پیچند و قطره آب او در گوش مخالفت صاحب رد چکانند در بار سازد و اگر نرود و در چشم بود و در گوش چکانند و اگر آب برگ نیب در چشم کشند دافع شکواری است و حرق کل نیب دافع فساد خون و جذام است و شستن مواد آب برگ او سیاه و دراز کند و شیره برگ در سرت او را آب برآورد و در نوشیدن دافع خارش و جرب و تشنگی و قائل کرم و دافع برص با نخی صید است و اگر برگ نیب را دانه و ندوخته خاکستر نموده بآب میوه خوب بسایند و بعد کفتری نهند چون خشک شود در چشم کشند دافع جرب و خارش و بیاض است و اگر برگ آن کوفته در خاک خالص غلظت بنده و در رانشن نازند و چون خوب گرم شود و آب سرد نهند و این آب را صاحب عطش نوشاند در دفع تشنگی بی نظیر است و اگر برگ نیم نیل گرم کرده و زبانت بندند و یکدیگر را میچسبند یا بعد جلا با بعد تقاسم شود دافع ناید و اگر شاختن یا یک که در آن برگ می باشد در خاکستر گرم گذارند تا گرم شوند بمده و آب ساییده بنوشانند بکوبک یعنی در پهلورا فائده و بهر برگ نیب اگر بسایند و شیره او گرفته قدری شسته انداخته نیل گرم تا سه روز غرغره کنند و دگر به شود و در غن کفچه که در آن برگ نیم ساییده سوخته باشد در منافق قائم مقام و در غن شیخ صنمان است و اگر پوست درخت نیم دو نوزد یا زنجبیل چار باشد و قند سیاه و دو تول کوبیم کوفته و آب جوش داده بنوشند مدتی است و قرآن که نبوی نام دارد گرم و تر و سبک بلین شکم دافع جذام و بواسیر و گویند مغز تخم آن قابض دافع اسهال مزمن و بواسیر و طلای ساییده آن دافع صدمه و نیز با غلظت گرسنیده و در چشم کشیدن مفید صدمه باشد و مارگ بده را که بعد دافع زهر و در سوزن آبی ماند مغز تخم نیب ساییده نوشانیدن شانی است و پوست بچ آن یکب ساییده و بیشتر مالیدن چهره را صاف نماید و جرب نیب آب ساییده بر بنور و جوشش بدن طلائون دافع سوزش و درد و رادع است و مسوق غر و گل و پوست درخت نیب و برگ آن مساوی کوفته نیمه از دو دانه شرف کرده تا شمش باشد رسانیدن و تا دو هفته خوردن دافع برص و بهی است و همچون نیب که دافع خدر و دافع فساد خون و تشنگی است و کتاب که عظیم سلطوره و حکیم علی کیمانی در شرح قانون نوشته که منافق آن در همه امراض بار و بسیار است و همچنین در جميع قروح و ابله منده علاج قروح عسر الاند مال و بواسیر رویه از این می کنند و طبع استعمال متعدد است گاهی به مال بر گهای تازه او می کنند و گاهی برگ خشک آن ساییده به استعمال می نمایند و گاهی استعمال عصاره او می کنند گاهی عصاره برگ و دافع تازه و زهر و گاهی از پوست بچ آن و گاهی از پوست آن و گاهی سخی کرده می شود و برگ خشک آن و نیمه می شود و یا آبک آب نرسیده و لک کرده می شود و آب برگ سبز آن اگر تازه شود و الا با آب سیخته در میان ناصور و قروح غیثه پر کرده می شود و پس عفونت و گوشت فاسد می رود و گوشت صلی می رویاند و در اندک زمان شفا حاصل می شود بافت اسهال تعالی بخوی که اگر امکان تعجب می شود اما مقدار آبک ربع یا نصف آن حسب اقتضای نظر و حدس صنایع یا به دقت حکیم موصوف گفته که به و ام من اهرامین که فوق است بر فوائد سار اهرام که با حکیم شریف خان می نویسند که نیز راقم برگ سبز او را گرم ساخته بر بنور او را می بیند و بعضی را بضع داده و منجر می سازد و بعضی را تحلیل میدهد و گاهی برگ را ساییده گرم برای فوائد مذکوره استعمال کرده می شود و گاهی ساییده نمک سوده او نیمه استعمال کرده می آید و بعضی قوی میگویند و در نیز برگ نیب را صاب جوشانیده بخاک آن بچام می رسد و اهرام می رسد و گاهی بهر او برگ سبک جوشانیده استعمال می نمایند و بعضی قوی میگویند

و چون داده بسیار گرم بود عرض سنجها لو برگ جنبه اشعلب نمایند و از آب جوشانیده برگ نیم بشور و شستن سبب تحلیل آن در غایت سمیت مفاصل است مباحث
 عدم منته است بخلاف آنکه اگر از آب صرف بقویند خصوص از سوگوگر آنکه بشور در غایت حدت و گرمی باشد و تصاحب مزاج گوید که بخور برگ مطبوع آن
 در آب جغت اوجاع مفاصل چکانیدن آب برگ تازه آن تنها و یا با عسل در بینی مسکن صداع و در گوش مسکن درد آن و مصلح جراحات و مانع آب رفتن
 از آن موضعه بک برگ تازه آن و یا با آب مطبوع آن جهت تقویت لشه و در دندان نافع و آتشامیدن آب برگ تازه مطبوع آن و یا آنکه برگ کزلسایند
 و گردن نان چخته در آب اندازند و آب آنرا سه شبانه روز بیاشامند جهت تحلیل مباح و رطوبات معده و التیام قرحه بجاری بول و تصفیه آنها و نوشیدن آب
 مطبوع پوست سبج آن بقدر دوازده شقال در مرض بسته شده و خوردن تخم آن یک مثقال حاصل اسهال کند و ضاد برگ چخته آن بدین طور که ظرف مفلای
 کرده و ظرف بر سر آن گذاشته و اطراف آنرا بسته بر آتش نرم گذارند که بخار طبع یابد و یا آنکه در برگ بیدانجیر و یا برگ موز بسته زیر خاکستر گرم برین جهت تحلیل
 او را مچاره رطبه و باره و دفع دمای و تنقیه قرحه و التیام آنها و تسکین اوجاع نافع و ضاد سائیده آن با اندک نمک مفتی قرحه خبیثه و خوردن گوشت فاسد
 و بدستور با قند سیاه اکال قرحه و جرح مست و چون بغلیله آوده در دهن زخم گذارند که ده گرداند و چون در جوف آن فرستند تنقیه آن نایضی که بر باک
 آن زخم برگ سائیده گرم کرده و یا مطبوع بطرز مذکور بسته باشند و چون قرحه و جرح تنقیه نام یابند و خواهند که التیام دهند باید که بی نمک استعمال نمایند
 و عرق پوست درخت بسیار کنند آن که نیم گرفته هر مقداری که خواهند باربع وزن آن قند سیاه و ده وزن آن آب بخیسانند و روزها با قناب و شمشیرها
 در سایه گذارند تا بامست و یک روز پس بدستور مقرر عرق کشند و هر روز دو توله تا چهار توله بنوشند و عصب آن بفاصله یک دو ساعت نان با روغن گاو
 تازه بخورند تا بامست و یک روز یا زیاده حسب حاجت و مرض و از نمک و ترشی و باهی و شیر و شیرینی و بادی پر پزیر نمایند جهت اکثر امراض مانند لقوه و فلج
 و استرخا و اوجاع مفاصل غیر با پوست سقا و نزول آب در هر عضوی که باشد و قرحه بجاری بول و جدام و قرحه خبیثه و ساعیه و جرب متقرح و قوبا و
 امثال اینها نافع و بدستور آتشامیدن بقویند مذکور جهت امراض مذکوره هر روز دو توله بدستور مراعات پر سیزه و صفت تذکره البته مینویسد که آب برگ برگ او
 با روغن بوره ازنی غسل مفتی چرک گوش و مانع صمغ و بخور برگ مطبوع آن در آب جغت او را مچاره و جدام و قرحه و جدام و قرحه خبیثه و ساعیه و جرب متقرح و قوبا و
 تازه باشد یا خشک و دانهای گرمی که کند و اکثر نزد اطفال در چیک می دارند و بعد به شدن قرحه چیک بشور برای قلع آثار بدین علامت کنند و جراحان بیشتر
 با غماشی تی بمل می آرند و برگ نورسته آنرا در ایام بهار بهشت هشت باشد یا بهشت هشت و ده مرغ سیاه در آب شیر گرفته بنوشند و بالای آن قند سی
 نان بخورند و روغن بسیار بخورند تا بهشت روز تنقیه خون نماید و از جرب قوبا و اکثر امراض و دمی تمام سال محفوظ ماند و از نمک و ترشی و شیرینی مطلقا پزیر
 نمایند و روغن هر قدر که زیاده خوردن بهتر بود و شیرین تر به آمده که برگ نورسته آن دافع رکت پت و قابض و کف و کرم و پت و امراض چشم و و رکنند با دز یا
 نماید و برگ رسیده همین اثر دارد و خصوصاً جاحت زود به کند و عقیده اهل هندست که شیر و برگ او یک قوح با لایه سفید یک درم سه روز بنوشند
 و طعام بی نمک مانند نخود بخورند و سرخ کنند از رو زاول قناب در برج حمل و هر سال بچین کنند برین موضع نشود و بعد طبعی برسد و خواص قناب
 حیات صحیح بماند و کرم شکم کشد و چون ضاد او بر شکم نوافت بکنند و نزد قش بنشینند که متاتل میکند و ضاد پخته و خام و بشن برگ سالم سائیده با نمک
 و بی نمک ممل و منج و مغر او را م و دمای و خاند و روغن باده و باعث خوردن گوشت فاسد و انابت کرم صراط است که بیج مرمم برگ با و غیره اگر با چوب
 کبیر برگ گنگن و پوست کلو و برگ نیم سائیده بر کاس و سرخی و خارش خبیثه ضاد نمایند که و چکانیدن آب برگ او با صمغ در بینی قاتل کرم دیش
 و دافع در سراسر است و چون برگ نیم یک شست و کالی زیری نیم توله شب و ظرف گلی نو تر کرده صمغ شیر گرفته بصاحب تب کنند یا بهند در سه روز دفع گردد
 و با دزیر سفید التیام قرحه بجاری بول و سوزاک دفع بر میو کند و کالی نیم که بران برگ دبیا شد و سه و سه و کرم و پت و تب را دفع کند و ناخوشتر از برگ
 نیم و بر نمک که از گل آن سیازند در روغن بریان کرده خوردن کرم و صفرا و کف و دملها و تب صفراوی و میوه دور کند و پوست درخت آن نیز بخیل اثر دارد
 و پوست تنک و کز لایه پوست سطر قریب چوب او مانند صمغ پزیر و دبیا شد گرفته بسیار خشک نموده گرفته بخته استعمال نمودن قائم مقام با یک است که برگ

س
 مال کف
 لایه رانی
 بیکل کوز

مسطور شد خصوصا در تنهای کهنه ولیکن از درخت بسیار کهنه و بعید از آب بلکه کوهی بگیرند و مسکن خشکی و دافع برقان هم است و محمول آن قروح را
خشک کند و بدو بوی فنج برود آب او که خود بخورد و از دخت تراوش کنند جزام و خشک که هیچ علاج پندارد باشد از آن زایل گردد و گمان دافع کف و بیت و
اکثر با تمندی و شکر سرخ بهشتال آمده و رخن آن نیز قوی تر بود چون گل آنرا جوش داده شد آینه تیک حبس سیاه دفل کرده و نوشان کریم شکم نشاند و برای شیر
نیکوست و گرم و تلخ و در مرفع نماید و با دافزاید و وقت بهضم تیز نشود و ناآرزوی طعام را هرگز نکند باشد و در کند و بار خام آن تلخ و وقت بهضم تر و سهل تر گرم
و سبک و خشک نیست و در میوه بیت و بواسیر و گلوله گرم را دفع کند و بار خیره آن تلخ و شیرین و چرب و گران و چسبیده و دافع رکت پت و کف و زلاتهای
شکر و کهر و گلابیب زخم شده باشد و صاحب معدن الشفا گوید که مفر تخم گرم گرم و دافع پت است و در رخن او بسیار گرم و تیز است و با قضا و دما سیل و ثور و خارش
او با ناگلو و امراض حلیه و بواسیر مفید و قابل شکم و قمل و در کرمای دما سیل و بواسیر و قطره او در گوش مفتوح و قروح آن و مالیدن او دافع درد با خضرمال از فمائل
و مفتوح سد و مگر و طحال و تنج و آن نیز زمین خوانند و در دکل او چینه خوردن تلخ است و تلخ مزج در پیرو گرم شکم و صفرا و اقسام کشت زایل کند و در پیوسته است حکیم
و ادرت علیخان میگفتند که اگر مفر تخم تریب و روز اول یک عدد بر و رخن زرد چرب کرده از حلق فرو برند و هر روز یک عدد اضافت کنند تا در حیل روز پنجم اصل سرد را
روزی حیل و یک یک یک کرده تا بیک رسانند حبت بواسیر مجرب است و ملولت نیز تجربه مفید یافته و بعضی خوردن آن نیکو گفته بطریق مذکور تا حد عدد مجرب
نوشته و پوست درخت نیم و غناب خشک و آب جوش داده بخار آن دهن و اگر درده در طلق رسانیدن برای تحلیل و تغییر و نرم شدن خشک تجربه رسیده و گویند
که اگر از برگ نیم عرق کنند برای استعدا و سهل بسیار مجرب است و افعال و خواص این بقول اطباء انگریزی در ماگوسا مسطور شد نیز بیال انش نون سکون
یای تختانی و فتح بای فارسی و الف و لام قسمی از پراپیتم است و بعضی و از آن بیال لفظی است اصنافه نمایند و بیال نیب خوانند و نیبو بکسرون و سکون یای تختانی
و ضم بای موحده و سکون و او اسم هندی کیوست و نیز هندیان آنرا ماتا نامند و در سنسکرت کلمه یعنی در سبزی و دردی و در قلم و جگر مانند پستان زنان یافت
میشود و در ژوه جمیر یعنی در دست گرفتن دست را بر میگردانند هر دو نام قسم کلان است و قسم خرد را سرجمیر او دشت ششایمی از دندان سفید تر باشد
و یا اینکه از ترشی او دندان کند میشود و جمیر یعنی این جمیر او را در جمیر و پیداشده و بنیکدا اسم است و قسم دوازده مفید مانند دندان قبل از آنکه زنگنه و در
سنسکرت آنجا یعنی در دیشود و در کچا یعنی در دمی و سفیدی و غالب دارد و در جمیر یعنی نرم پیداشد میگویند و گفته نیز از قسم نبوست که در دکلنی برابر نام مزج
و پوست ضخیم میراد و با کله نوز هندیان سرد تر و خوشبوست خام او موله کف و باعث باده یعنی مصلح آن خرم و آنچه او صفرا شکن و مقوی اشتها و باضمه و دافع
بهضمی و ملو و تلخ و بدو جنیق و بیگرگی دهن و قوی در درد و سوزش شکم و خشکی نباشد و دهن را با مزه کند و بجان صفرا و زایا دق آن دور نماید و گرم شکم می کشد
و بعضی نوشته که نیبو چینه بر صفرا و ملو مزج غصه میکند و با دادر کند و اندک اضطراب و قصور بهضمی نماید و بر پیوسته است و اسهال بند میکند و افعال
و خواص این بقول اهل یونان در لیبو مسطور شد نیست است بکسرون و سکون یای تختانی و دمای فوقانی و ضم بای موحده و سکون دمای فوقانی اسم گمی
یعنی در رخن در دست نیز بکسرون و دمای تختانی محمول و فتح یعنی دمای فوقانی هندی و سکون دمای مصلح اسم انگریزی نوزده است نیز بکسرون و سکون یای
تختانی محمول و فتح دمای فوقانی و سکون دمای مصلح و بالا و در تر بالا ذکر شد نیز بکسرون اعراب نیز در ستور سابق و ضم بای فارسی و سکون نیبو و جمیر بکسرون بای
فارسی دوم و سکون یای تختانی اسم پنزده است نیز بکسرون و سکون دمای فوقانی و ضم بای موحده و سکون دمای فوقانی و سکون دمای
و فتح فین جمیر و سکون نون اسم بیست و نیتی بیبر بکسرون و سکون یای تختانی کسرتای فوقانی و سکون یای تختانی دوم و سکون یای موحده و سکون
یای تختانی سوم و فتح دمای مصلح اسم گها توری است نیز بکسرون و سکون یای تختانی و دمای مصلح اسم هندی آب است و خواص آن بقول یونانیان در
آب و بقیل هندیان در پانی مسطور شد نیز بکسرون و سکون یای فارسی و دمای موحده و سکون و الف اسم چهارم است نیز بکسرون و سکون یای تختانی و سکون یای
جمیر فارسی و دمای نون و فتح جمیر فارسی دوم و لام و سکون و سکون یای تختانی و سکون یای تختانی و سکون یای تختانی و سکون یای تختانی و سکون یای تختانی
هندی و سکون یای تختانی اسم تالی که اوست نیز بکسرون و سکون یای تختانی و سکون یای تختانی و سکون یای تختانی و سکون یای تختانی و سکون یای تختانی و سکون یای تختانی

و در دکلنی برابر نام مزج
و پوست ضخیم میراد و با کله نوز هندیان سرد تر و خوشبوست خام او موله کف و باعث باده یعنی مصلح آن خرم و آنچه او صفرا شکن و مقوی اشتها و باضمه و دافع
بهضمی و ملو و تلخ و بدو جنیق و بیگرگی دهن و قوی در درد و سوزش شکم و خشکی نباشد و دهن را با مزه کند و بجان صفرا و زایا دق آن دور نماید و گرم شکم می کشد
و بعضی نوشته که نیبو چینه بر صفرا و ملو مزج غصه میکند و با دادر کند و اندک اضطراب و قصور بهضمی نماید و بر پیوسته است و اسهال بند میکند و افعال
و خواص این بقول اهل یونان در لیبو مسطور شد نیست است بکسرون و سکون یای تختانی و دمای فوقانی و ضم بای موحده و سکون دمای فوقانی اسم گمی
یعنی در رخن در دست نیز بکسرون و دمای تختانی محمول و فتح یعنی دمای فوقانی هندی و سکون دمای مصلح اسم انگریزی نوزده است نیز بکسرون و سکون یای
تختانی محمول و فتح دمای فوقانی و سکون دمای مصلح و بالا و در تر بالا ذکر شد نیز بکسرون اعراب نیز در ستور سابق و ضم بای فارسی و سکون نیبو و جمیر بکسرون بای
فارسی دوم و سکون یای تختانی اسم پنزده است نیز بکسرون و سکون دمای فوقانی و ضم بای موحده و سکون دمای فوقانی و سکون دمای فوقانی و سکون دمای فوقانی و سکون دمای فوقانی
و فتح فین جمیر و سکون نون اسم بیست و نیتی بیبر بکسرون و سکون یای تختانی کسرتای فوقانی و سکون یای تختانی دوم و سکون یای موحده و سکون
یای تختانی سوم و فتح دمای مصلح اسم گها توری است نیز بکسرون و سکون یای تختانی و دمای مصلح اسم هندی آب است و خواص آن بقول یونانیان در
آب و بقیل هندیان در پانی مسطور شد نیز بکسرون و سکون یای فارسی و دمای موحده و سکون و الف اسم چهارم است نیز بکسرون و سکون یای تختانی و سکون یای
جمیر فارسی و دمای نون و فتح جمیر فارسی دوم و لام و سکون و سکون یای تختانی و سکون یای تختانی و سکون یای تختانی و سکون یای تختانی و سکون یای تختانی

دسکون یای تختانی و میمر در نیب مسطور شد نیلی بفتح فون و سکون یای تختانی و فتح میم و الف و کسر لاء و سکون یای تختانی دوم اسم منسل است بر گل خیلے
 و متیا و موگره هم اطلاق میکنند نیقها اسم یونانی نیلو فرست نینا اسم ناخواه است یین جوت اسم بایران است نیندی بکسر فون و سکون یای
 تختانی بفتح فون دوم و کسر وال حمل و سکون یای تختانی هم سنجھا است یینک بکسر فون و فتح یای تختانی و خضای فون دوم و سکون کات اسم قسمے از
 باره سنگھاست گوشت آبی بطعم شیرین و سبک و مقوی اعضا و میسر و دفع فساد و اخلاط ثلثه یعنی بکسر فون و سکون یای تختانی و خضای فون ثانی و ضم کات
 فارسی و سکون رای حمل اسم رنگندی معروف بر سنجھا است و قسمی از ان نیلا سند یک است نیو ارا بکسر فون و سکون یای تختانی و فتح و او و الف و فتح و
 حمل و الف دوم اسم شالی سیاه است و در شبدی را نیو گویند نینو اسم سکھت نینمان فندی اسم قصب الزریره است نیول بکسر فون و او و جمل و فتح
 و او و سکون لام و نیول با ضافه با در آخر در اول مسطور شد نییے بکسر فون و سکون یای تختانی بفتح جمل و یای تختانی دوم اسم گلی یعنی
 روغن زرد دست نیین بفتح ج و فون و کسر یای تختانی اول و سکون ثانی پیر و گوشت غیر پخته است و بشدید شرباب لکوری است

باب و او محتوی بر ہفتہ فصل

فصل و او بالفت - و الیم بفتح تکھن کرفس بری است و اما مل بفتح و او و الف بفتح تائی فو قانی و الف و سکون میم و فتح لام و زمینی
 اسم اصل برید است و یقول بعضی اسم کرکھ و اطر بفتح و او و الف و فتح تائی فو قانی ہندی در ای حملہ انگیزی ہم است و اچا کر بفتح و او و الف و فتح تاسے
 فو قانی و جیم و الف و فتح کات فارسی و رای حمل اسم کبر است و املھن بفتح و او و الف و تائی فو قانی و کات فارسی و خضای ہا و سکون فون اسم
 از بدست و اٹیا نانی بفتح و او و الف و کستر تائی فو قانی ہندی مشد و خضای یای تختانی و الف و کسر ہمزہ و فون و سکون یای تختانی اسم جمع جزو
 است و اٹیا پشی بضم بای فارسی و سکون شین ہمزہ و کسر بای فارسی دوم و سکون یای تختانی و اٹیا لک بفتح لام و ضم کات ہمزہ و جیم و جوج
 متھ لگ است و اٹیا کار پاس اسم کپاس است و احد اسم بلباب است و ارا بای بفتح و او و الف و رای حمل و الف دوم و کسر ہا و سکون یای تختانی اسم
 موسلی سیاه است و ارا ہیشا بکسر ہا و سکون یای تختانی و فتح شین ہمزہ و الف سوم اسم برھا ڈندی است کہ قسمی از ہمزہ ڈندی میباشد و ارتا کا بفتح
 و او و الف و سکون رای حمل و فتح تائی فو قانی و الف و فتح کات و الف ہم یگین سیر است و ارتا کی بکسر کات و سکون یای تختانی اسم گائی بزرگ است
 و ارتک بر او و الف و رای حمل و تائی فو قانی و کات ہم کسوندی است و ارجھ بر او و الف و کسر رای حمل و فتح جیم و سکون میم اسم بانگرہ است
 و اربع اسم سگ است و ار موک بفتح تکھن کرفس بری است و ارنی بفتح و او و الف و ضم رای حمل و کسر فون و سکون یای تختانی
 اسم مشترک است میان دو بیلے سیندھی و درخت یا چڑا و درخت اترن و تازی و معنی سڑی ہم آمدہ و ارا کوش بفتح و او و الف و ضم رای حمل
 و سکون و او و دوم و کسر شین ہمزہ و سکون یای تختانی و فتح تائی فو قانی و سکون میم اسم ترایان است و اری بھوا بر او و الف و کسر رای حمل و سکون یا
 تختانی و فتح بای موحده و خضای ہا و فتح و او و الف و در بعضی نسخ عوض بای موحده و الف آمدہ یعنی واری و هو اسم سکھت است و اری بھم بر او و الف و کسر
 رای حمل و سکون یای تختانی و فتح جیم و سکون میم اسم کنل است و اسٹک بر او و الف و سکون سین حمل و ضم تائی فو قانی و سکون کات و او اسٹک بضافہ
 و او ہمزہ و اسم چندن تھرا است و اسٹکا بریادی الف ہم یگین است و اسن بفتح و او و الف و فتح سین حمل و سکون فون اسم باتاست کہ از بابے
 شیخ فرغیز گویند قدس اندر سمر العزیز و اسنتی بفتح و او و الف و فتح سین حمل و سکون فون و کستر تائی فو قانی و سکون یای تختانی اسم گل حبیبی است
 و اشا بر او و الف و فتح شین ہمزہ و الف ہم اسم ڈلسہ است و اشہ و لیشہ ہر دو ہم صغر است و قیتین بیونانی لنگر دست و اق بفتح و او و الف
 و سکون قاف اسم طاری است از طیر آبی کہ در کنار آب میباشد خاکستری رنگ نائل بسیار بی و مخلوط با سفیدی و سران سیاه و در وقت آن سہ چار یا پنج
 عدد پرش می باشد شکل کامل سہ میا سفید و دم و فایت طاست و لطافت حسن و در از قریب بیک شہر و در ترک بگاہ می آید و بزرگویند کہ این مرغ را دنگان این
 نامند از خزا کہ یک ترا کتر میدان بای است و چون بکمال خود رسد و از آن و اق و اق باشد گویند کہ بصورت تو باریا باشد و بعضی گویند باریک تر بہرست کہ چشمش

دسکون یای تختانی و میمر در نیب مسطور شد نیلی بفتح فون و سکون یای تختانی و فتح میم و الف و کسر لاء و سکون یای تختانی دوم اسم منسل است بر گل خیلے
 و متیا و موگره هم اطلاق میکنند نیقها اسم یونانی نیلو فرست نینا اسم ناخواه است یین جوت اسم بایران است نیندی بکسر فون و سکون یای
 تختانی بفتح فون دوم و کسر وال حمل و سکون یای تختانی هم سنجھا است یینک بکسر فون و فتح یای تختانی و خضای فون دوم و سکون کات اسم قسمے از
 باره سنگھاست گوشت آبی بطعم شیرین و سبک و مقوی اعضا و میسر و دفع فساد و اخلاط ثلثه یعنی بکسر فون و سکون یای تختانی و خضای فون ثانی و ضم کات
 فارسی و سکون رای حمل اسم رنگندی معروف بر سنجھا است و قسمی از ان نیلا سند یک است نیو ارا بکسر فون و سکون یای تختانی و فتح و او و الف و فتح و
 حمل و الف دوم اسم شالی سیاه است و در شبدی را نیو گویند نینو اسم سکھت نینمان فندی اسم قصب الزریره است نیول بکسر فون و او و جمل و فتح
 و او و سکون لام و نیول با ضافه با در آخر در اول مسطور شد نییے بکسر فون و سکون یای تختانی بفتح جمل و یای تختانی دوم اسم گلی یعنی
 روغن زرد دست نیین بفتح ج و فون و کسر یای تختانی اول و سکون ثانی پیر و گوشت غیر پخته است و بشدید شرباب لکوری است

[illegible]

از طعام و گویند که آن درون است و گویند که آن تری شیر و مسکه و غیر همان زده است و آنرا است و وضع بفتح اذ ل و ثانی تا نوری است خروشل خشک و گویند
که آن صوره است و وضع خرمای تر که در ظرف گذارند و طرح بفتح او و طای مصله سرگین است و طم غافقی نوشته که آن نباتی است شبیه با خر بقدر
ذراع بلند شود و بوی آن سیاه و داخل آن سفید نبات مقوی جلع و خصوصاً چون بیج آن با شیر بخورند و چون بزرگتر شود و خارج آن کثرت بدید
و این دوا شهر میابد و برست و طوطا بفتح اول فحشا است فصل و او با عین مصله - و عا ط گ ل زرد و ع ل بفتح او و ک سر عین لام بقل گیل است
و غیره اسم تیس جلی یعنی بزرگویی است و گویند اسم بقر جلی است مطلقاً یعنی گا و کوهی و جمع آن و عول او عا ل آمده و بعضی گفته اند که بهتر از اینی است
و آن جوانی است بسیار سیاه رنگ بقدر جابوس و کوهی و نوعی از ایل یعنی گوزن است و برکی جو برود و دریم شوکانا نند گرم و خشک در سوم حید الفضا و شکر
اضحای سرور مزاجان و پیران و نافع صاحبان فزاع سرود و مقوی ابدان و طای پید آن جهت فلاح و کران و دفع اسل و فقرس مفید و گشت آن مولد
خطا عیاط و سواد و ی و جذام و عرق خون متصل آن مصلحت آن و استعمال آن با لطافات و سرکه که درین اصل عظیم است و آب که سوادها به خارج سواد بدن
و ملازم است عام آب شیرین و عسل شاخ آن مورث حقرن و بجز روی آن گریزاننده هوام و چون شخصی را تابان یا زده باشد و یا ضرر به و سقطه یا صدمه بدین
رسیده باشد و در پوست آن که اگر گرم چکاره باشد به پیچند و در آن نائل گردد و درم کند و عین اسم عی است و عول ع بدو داد و عین مصله اسم
این است که بفارسی بزرگویی گویند و در گوزن مسطور شد و عوج بخفت الف رو به و مر دانا فصل و او با عین مجسمه فواق - و ع ل اسم
عربی بادبجان است و فیری اسم گندم است و قلع بعض اول بفتح قاف و العت و عین مصله اسم عربی بقل خشک است و گاه بردخت آن اطلاق یافند
و آن دوم است که مذکور شد و بکسر اول یعنی جلع است و قلع بقل صاحب شمر اندر بزرگویی است و آن ایل یعنی گوزن است و بقل صاحب مخزن اسم عربی
تر خشک درخت نقل است و قنا اسم شش است و قیوه بفتح او و کسر قاف آب باران است و قیون اسم تر است فصل و او با کاف
و کا چهل کسر و او فح کاف و العت و فح بای فارسی و دهخای یا و سکون لام اسم کج سیل است و کسرم بفتح او و سکون کاف و فح تایی فو قانی درای
مصله و سکون هم اسم بچون بزرگ است و کجا بکسر و او فح کاف و فح جیم فارسی و العت اسم کج نیب است و کزانتان میور است و کرانتا بکسر و او و سکون
کاف و فح تایی مصله و العت و سکون و فح تایی فو قانی و العت هم مانده و ک بر می است و کز شلیپی بفتح او و سکون کاف و فح تایی مصله و عین مجسمه
و سکون لام فح تایی تختانی و کسر بای فارسی و دهخای یا و سکون بای تختانی دوم اسم درخت آبی سفید است و کسرنی بکسر و او فح کاف و سکون تایی مصله و کسر
و سکون بای تختانی اسم یکنه و کاف و کسرو بکسر و او و فح کاف و کسرنی بکسر و او و سکون و او و اسم سنگی تیار و آن از شیر شولت و کسارت
بکسر و او فح کاف و عین مصله و العت و فح تایی مصله و سکون کاف و فح تایی فارسی و فح تایی فو قانی اسم مشترک میان کسره و مجسمه است و کسرتو
بکسر و او فح کاف و عین مصله و سکون عین مصله دوم و فح تایی فو قانی و سکون و او و دوم اسم کسره است و کسرم بکسر و او فح کاف و عین مصله
سکون هم اسم من است و کسرت بفتح بزرگ و آن ایل یعنی گوزن است و کلا بفتح او و فح کاف و فح لام و العت اسم درخت مولسری و درخت کزانت
و کل کاری بفتح او و فح کاف و فح لام دوم کاف و کسرت و او و فح کاف و فح لام و سکون بای تختانی اسم تبر جمجم است و کسرتا بکسر و او فح کاف و سکون
نون فح کاف و دوم و تایی فو قانی و العت اسم قسم و اما خار دار است و کو بضم و او و کاف و شد و سکون و او و دوم اسم فولاد است فصل و او با لام
ولا او و فح و او و لام شد و العت و ه هره و او و دوم و العت هم را می سفید را می بزدی است و لیحاجتی بکسر و او و فح لام شد و بای موده و خشک
با و العت و کسرت و سکون بای تختانی اسم گل عباسی است و صرف و لفظ و بهما اسم درخت پیلود اسم گند است و لب بفتح او و لام و سکون بای میور
بهر نام نوعی از بیوتات است و آنرا بیوتانی یا باض گویند و بعضی گفته اند که آن خرفه است و گویند او غلسا و غلسا که کسی که آنرا بداند و آن غیر
الب است که شجره الزاب نامند و غیر ما بود است با جمله نباتی است که بقدر یک ذراع بلند شود و برگ آن مثل برگ زیتون و بسیار سبزل و شیرین
و باخشت و شیر دارد و چون قطع نمایند شیر از آن جاری گردد و در بعضی جاها شبیه برگ مور دارد و خشک در دو منغشی و منغی نوی و با قوت مسهل شدید

و کسر نون شده و سکون یای تختانی زالت هم بداری کز دست فصل و او یای هم و نون - و طم بکسر او و فتح بیم دلام و سکون بیم دوم هم برکت
 و منتهان بلغ و او ویم و نون و او و الف و دخای نون دوم اسم بین پل است و نایا بکسر او و فتح نون شده و الف هم سکون است و نیز اسم
 پرو یک پنی است و نیکی بلغ و او و نون و کسر بای فارسی و فتح بای فارسی دوم شده و کسر لام و سکون یای تختانی هم پیل انتی است و شکست
 بلغ و او و نون و کسرتای فوقانی و سکون کاف و فتح تایی فوقانی دوم اسم پز او و دورخت کالاکو است و وجا بر او و سکون نون و فتح بیم و الف
 اسم کدوست که از دین و طنز و یساند و بخلا بلغ و او و دخای نون و فتح بیم و الف هم برکت و بخلا با بلغ بیم و لام الف زیادتی با
 و الف هم ننی درخت است و نجا جات بلغ بای و الف و فتح بیم دوم و الف و تایی فوقانی و و ناک بکسر او و سکون نون و فتح فال ممله
 و الف و فتح کاف هم بند است و نژدی بکسر او و دخای نون و کسر وال هندی و سکون یای تختانی هم چاندی است و سیتیسی بلغ و او و
 نون و بین ممله و فتح بای فارسی و کسرتای فوقانی و سکون یای تختانی و کسر و سکون یای تختانی دوم اسم برکت و ناک بلغ و او و دخای نون
 و سکون کاف فارسی و و طم زیادتی بیم نیز آمده اسم بنگ یعنی قلکی کشته است و و کجا فتح و او و دخای نون و فتح کاف فارسی و الف هم بین است و و کجا یا
 با ضافه یای تختانی و الف دوم نیز گویند و نایا بلغ و او و نون ویم و الف و کسر لام و سکون یای تختانی و فتح کاف و الف هم بین است یعنی
 موسلی و نیز اسم گل موهل است و نوشدهی بلغ و او و نون و سکون و او و دوم و فتح شین مجر و کسر وال ممله و دخای با و سکون یای تختانی هم با و سکون
 بر بخی و بهر دوی هشتی است و ننی بلغ و او و کسر نون شده و دخای با و سکون یای تختانی هم آتش است و نیز اسم کارک و نخی چو را بجم بیم فارسی
 و سکون و او و دوم و فتح بای هندی و الف هم لاج پتری است و نخی و او و ی بلغ و الف ممله و الف و سکون رای ممله و کسر و او و سکون یای تختانی هم
 رسوت و فتح سیندی است و نخی نایا بلغ نون و الف و فتح بیم کاف اسم چهر سول است و نیم زیادتی بیم بر بخی اسم رسوت است و نیته بکسر او
 و نون و سکون یای تختانی و فتح تایی فوقانی و دخای با هم دوم است و شکست اسم پز او و است و نیما بی بلغ و او و کسر نون شده و دخای بای
 تختانی و فتح بیم و الف و کسر لام و سکون یای تختانی هم پیکر است فصل و او با و او و یای تختانی - و و با و او و اول و سکون دوم و فتح بیم
 و الف هم اجازین و وجود است و و نشما بلغ و او و اول و سکون دوم و دخای نون و فتح شین مجر و او و الف و و نشم بیم عوض با هر دوم با نیست
 و و نشا کھیا بکسر کاف و دخای و یای تختانی و الف دوم و و نش لوچین بیم لام و سکون و او و فتح بیم فارسی و سکون نون هر دو اسم
 بنسولچین است و یا با بکسر او و دخای بای تختانی و الف و فتح بای فارسی و الف دوم اسم درخت نینب است و یا را و نشم بلغ رای هندی و نیم
 و او و دخای نون و سکون شین مجر و فتح تایی فوقانی و رای ممله هم گوهر و خرد است و یا کھر بکسر او و دخای بای تختانی و الف و فتح کاف فارسی و دخای با
 و سکون رای ممله اسم با کھر است و یا کھر بای با ضافه یای تختانی هم مشترک میان بکھر بنده و بخت کانی است و یا کھر با و فتح بای فارسی و الف و
 دال ممله اسم و لما خا ر است و یا کھر تلو با بلغ تایی فوقانی و فتح لام و سکون و او و دوم مجهول و فتح بای فارسی ویم و الف هم بکھر بنده است و یا کھر چ
 بلغ بیم فارسی و رای ممله و کسر نون و سکون یای تختانی هم کھیکو است و یا کھر کھیکو بلغ کاف و سکون بین ممله و فتح بیم فارسی و کسر بای فارسی
 و سکون یای تختانی و در بخی نسخ بای فارسی عوض بین ممله آمده یعنی کھچی هر دو اسم و لما خا ر است و یا کھر کھیکو بلغ نون و کاف و دخای با
 و سکون بیم اسم بک کھ است و یا لا و هجو کاف بکسر او و دخای بای تختانی و الف و فتح لام و الف دوم و نیم دال ممله و دخای با و سکون و او و فتح
 بیم و سکون کاف اسم تبا کوست و یا لیتیر یک بلغ لام و فتح بای فارسی و سکون تایی فوقانی و کسر رای ممله و سکون یای تختانی دوم و فتح کاف
 اسم سیم و لکتری است و یا ویکھا ت بکسر دال ممله و سکون یای تختانی دوم و فتح کاف فارسی و دخای با و الف و تایی فوقانی اسم الما است
 و یا کھر نژدی بکسر او و سکون یای تختانی و فتح تایی فوقانی و دخای با و سکون الف و نون و کسر وال هندی و سکون یای تختانی دوم هم مژ و مچنی است
 و نیز و کسر او و سکون یای تختانی مجهول و تایی فوقانی و فتح تایی فوقانی و دخای با و سکون و او و دوم اسم نیت است و یا کھر تلو بلغ و او و سکون یای تختانی و فتح بیم و سکون نون

و کسر نون شده و سکون یای تختانی زالت هم بداری کز دست فصل و او یای هم و نون - و طم بکسر او و فتح بیم دلام و سکون بیم دوم هم برکت
 و منتهان بلغ و او ویم و نون و او و الف و دخای نون دوم اسم بین پل است و نایا بکسر او و فتح نون شده و الف هم سکون است و نیز اسم
 پرو یک پنی است و نیکی بلغ و او و نون و کسر بای فارسی و فتح بای فارسی دوم شده و کسر لام و سکون یای تختانی هم پیل انتی است و شکست
 بلغ و او و نون و کسرتای فوقانی و سکون کاف و فتح تایی فوقانی دوم اسم پز او و دورخت کالاکو است و وجا بر او و سکون نون و فتح بیم و الف
 اسم کدوست که از دین و طنز و یساند و بخلا بلغ و او و دخای نون و فتح بیم و الف هم برکت و بخلا با بلغ بیم و لام الف زیادتی با
 و الف هم ننی درخت است و نجا جات بلغ بای و الف و فتح بیم دوم و الف و تایی فوقانی و و ناک بکسر او و سکون نون و فتح فال ممله
 و الف و فتح کاف هم بند است و نژدی بکسر او و دخای نون و کسر وال هندی و سکون یای تختانی هم چاندی است و سیتیسی بلغ و او و
 نون و بین ممله و فتح بای فارسی و کسرتای فوقانی و سکون یای تختانی و کسر و سکون یای تختانی دوم اسم برکت و ناک بلغ و او و دخای نون
 و سکون کاف فارسی و و طم زیادتی بیم نیز آمده اسم بنگ یعنی قلکی کشته است و و کجا فتح و او و دخای نون و فتح کاف فارسی و الف هم بین است و و کجا یا
 با ضافه یای تختانی و الف دوم نیز گویند و نایا بلغ و او و نون ویم و الف و کسر لام و سکون یای تختانی و فتح کاف و الف هم بین است یعنی
 موسلی و نیز اسم گل موهل است و نوشدهی بلغ و او و نون و سکون و او و دوم و فتح شین مجر و کسر وال ممله و دخای با و سکون یای تختانی هم با و سکون
 بر بخی و بهر دوی هشتی است و ننی بلغ و او و کسر نون شده و دخای با و سکون یای تختانی هم آتش است و نیز اسم کارک و نخی چو را بجم بیم فارسی
 و سکون و او و دوم و فتح بای هندی و الف هم لاج پتری است و نخی و او و ی بلغ و الف ممله و الف و سکون رای ممله و کسر و او و سکون یای تختانی هم
 رسوت و فتح سیندی است و نخی نایا بلغ نون و الف و فتح بیم کاف اسم چهر سول است و نیم زیادتی بیم بر بخی اسم رسوت است و نیته بکسر او
 و نون و سکون یای تختانی و فتح تایی فوقانی و دخای با هم دوم است و شکست اسم پز او و است و نیما بی بلغ و او و کسر نون شده و دخای بای
 تختانی و فتح بیم و الف و کسر لام و سکون یای تختانی هم پیکر است فصل و او با و او و یای تختانی - و و با و او و اول و سکون دوم و فتح بیم
 و الف هم اجازین و وجود است و و نشما بلغ و او و اول و سکون دوم و دخای نون و فتح شین مجر و او و الف و و نشم بیم عوض با هر دوم با نیست
 و و نشا کھیا بکسر کاف و دخای و یای تختانی و الف دوم و و نش لوچین بیم لام و سکون و او و فتح بیم فارسی و سکون نون هر دو اسم
 بنسولچین است و یا با بکسر او و دخای بای تختانی و الف و فتح بای فارسی و الف دوم اسم درخت نینب است و یا را و نشم بلغ رای هندی و نیم
 و او و دخای نون و سکون شین مجر و فتح تایی فوقانی و رای ممله هم گوهر و خرد است و یا کھر بکسر او و دخای بای تختانی و الف و فتح کاف فارسی و دخای با
 و سکون رای ممله اسم با کھر است و یا کھر بای با ضافه یای تختانی هم مشترک میان بکھر بنده و بخت کانی است و یا کھر با و فتح بای فارسی و الف و
 دال ممله اسم و لما خا ر است و یا کھر تلو با بلغ تایی فوقانی و فتح لام و سکون و او و دوم مجهول و فتح بای فارسی ویم و الف هم بکھر بنده است و یا کھر چ
 بلغ بیم فارسی و رای ممله و کسر نون و سکون یای تختانی هم کھیکو است و یا کھر کھیکو بلغ کاف و سکون بین ممله و فتح بیم فارسی و کسر بای فارسی
 و سکون یای تختانی و در بخی نسخ بای فارسی عوض بین ممله آمده یعنی کھچی هر دو اسم و لما خا ر است و یا کھر کھیکو بلغ نون و کاف و دخای با
 و سکون بیم اسم بک کھ است و یا لا و هجو کاف بکسر او و دخای بای تختانی و الف و فتح لام و الف دوم و نیم دال ممله و دخای با و سکون و او و فتح
 بیم و سکون کاف اسم تبا کوست و یا لیتیر یک بلغ لام و فتح بای فارسی و سکون تایی فوقانی و کسر رای ممله و سکون یای تختانی دوم و فتح کاف
 اسم سیم و لکتری است و یا ویکھا ت بکسر دال ممله و سکون یای تختانی دوم و فتح کاف فارسی و دخای با و الف و تایی فوقانی اسم الما است
 و یا کھر نژدی بکسر او و سکون یای تختانی و فتح تایی فوقانی و دخای با و سکون الف و نون و کسر وال هندی و سکون یای تختانی دوم هم مژ و مچنی است
 و نیز و کسر او و سکون یای تختانی مجهول و تایی فوقانی و فتح تایی فوقانی و دخای با و سکون و او و دوم اسم نیت است و یا کھر تلو بلغ و او و سکون یای تختانی و فتح بیم و سکون نون

و محرک و مقوی است و در قوای پنج و سرح می دهند و مرکبات این نیز با دویه و دیگر می سازند و بکسر او و سکون بای تختانی و دفع لایم شده و سکون نیم
 اسم بای بزرگ است و میو کبر و او سکون بای تختانی مجهول و نیم سکون و او دو هم است و درخت غیب است و دیندیوین قطعه اسم مع الوزست وین کبر و او
 سکون بای تختانی و وزن انگور سیاه است و دیندیوین کبر و او سکون بای تختانی و کسوف نفع کاف فارسی و سکون رای قطعه اسم سرکه است اطباء ای دیگر نری آنرا اکثر
 از شراب می سازند و گویند که آن دفع و اسهال است و تیراب الی نیز می سازند و آنرا در شند آینه بر ششها و آلبا و زخمهای حلق استعمال میکنند و نمیشد
 دفع و او سکون بای تختانی و دفع فون و کسوف و سکون بای تختانی دوم و سکون نیم دوم دفع شین مجبه و رای حمله و الف اسم تو اکبریت وینو
 کبر و او سکون بای تختانی مجهول و دفع فون و سکون و او دو هم اسم باس است وینو کبر و او سکون بای تختانی و کسوف و سکون بای تختانی
 دوم اسم انگری است و یواک لپشی کبر و او سکون بای تختانی دفع و او دو هم و الف و سکون کاف و دفع بای فارسی و سکون شین مجبه
 و کسر بای فارسی دوم و سکون بای تختانی اسم سافول است و یوشا کبر و او دفع بای تختانی مجهول و سکون و او دو هم دفع شین مجبه و الف اسم سرکه است

باب هفتم در تفتیم بر کسیر زده فصل

فصل با با الف - با تا جوڑی در هتا جوڑی مذکور گردد با شکا بیخ با و الف و تا ی فو قانی هندی و کاف و الف دوم اسم من پهل است
 با شکا بیخ کاف و سکون نیم اسم سونا است باقی بیخ با و الف و کسری فو قانی و سکون بای تختانی هندی اسم فیل است نزد هندیان گوشت آن
 شیرین و هنگام تفتیم تخ و طبع گرم و سبک و دفع فساد باد و منی و مقوی اعضا و فو قی ششم و افزاینده صفرا و طبع باشد با و ی اسم تریاق فاروق است
 با و یا اسم یونانی فنی است با تا هم استخوان است با تا جوڑی بیخ با و الف و سکون رای هندی و دفع نیم و سکون و او مجهول و کسر بای هندی و سکون
 بای تختانی روئیدگی هندی است و در ملک کثیر الوجود و برگ آن مثل برگ سرخ و در کمار و دشا خای او پریشان مثل سلیله و موگره و تخم آن مثل تخم
 میخ سرخ از خوردن آن استخوان شکسته بسرعت پیوندد باید اهل بحریه میگویند که بجز در فو قی آن از طلق صاحب استخوان شکسته حرکت سرایت دهی
 مذکور بجانب استخوان شکسته درمی باید و طلع سبز رنگ همان گیاه گرد و در عظم کسور و دیگر دوبا لای که گوشت پیدا میشود و آنرا هر جوڑی نیز گویند با سنگها
 بیخ با و الف و سکون رای حمله کسر شین حمله و فو قانی و دفع کاف فارسی و فو قانی بای دوم و الف و سکون رای حمله دوم و در سنگها و دود الف
 اول نیز آمده و آن درخت هندی است ششور تاد و سقامت انسان و زبانه از آن نیز زده شده و ساق آن مربع شکل از بیخ تا انتها و در چار ضلع آن
 دیر پوست چهار برگ سفید سخت اندک پهن رسته و پنبین دشا خای آن و بر پوست ساق و شاخ آن نقطهای سفید رنگ شبیه گاو زبان و برگ و
 متوسط و بزرگی و کوچکی و در کمار و فو قی و سطر شکسته با رنگهای بسیار و سبز تیره یا بین آن عریض و بالای آن باریک و گلش کوچک سفید رنگ خوش بو
 انبوی شکل باریک اندک طولانی بقدر نیم بند گشت و بر سر آن رنگهای سفید و خ شش عدد و شبیه گل یا سیم و قطع می دیند و بالا که هندی و ندهی نامند
 سرخ رنگ زعفرانی و در رنگهای سفید آن را از دنا با سرخ آن جدا می نمایند و افشرد آب آنرا خشک میکنند و آنرا گل کامر میگویند و خوب می باشد و از آب تاد
 و نباله آن لباس را رنگ می نمایند و گری رنگ خوبند و میگرد ویر دنا لا آنرا خشک نموده و آب جوش داده لباس را بدان رنگ میدهند و زور رنگ می گردد
 و تخم آن در غلات خشبی نازک و پهن مائل بتدویر و از میان اندک مخفی و مائل بر روی و تیرگی و در او اول تابستان پخته میگرد و استعمال در او به بیشتر برگ و تخم
 آنست طبع آن سرد و خشک و با قوت قابضه و گویند مزاج گل آن گرم و خشک و در دوم و مفرج و مقوی حواس و قاتل کرم شکم و اگر در شراب و افل کنند رسته
 می آرد و مجهول حکیم فلام امام برگ او گرم و مالین آن بر تو با دفع و دینک اندکی سوزش آرد و اگر هفت برگ خرد آن با هفت عدد فلفل سیاه و در آب سائیده
 از پارچه پنبه هفت روز بپوشند خون حیض را بر آسیرند و کف سفیدی گل او در مزاج باره مقوی دل و دفع حرارت و اگر از سفیدی گل او با قند شل کفند و سرین
 سازند و قویت قلب بای مدیل است و دنا لا آن کسری رنگ است گرم دفع مقوی باه گویند که پوشیدن لباس رنگ او دفع یرقان است و چون تخم آنرا
 متفکر کنند کسیر رنگ بر آید و بقدر یک توله با فلفل گرد ساهنه سائیده جها سازند و ساهنه با آب سرد بخورند نافع با سیر بادی است و اگر تخم آنرا با آب سائیده

و محرک و مقوی است و در قوای پنج و سرح می دهند و مرکبات این نیز با دویه و دیگر می سازند و بکسر او و سکون بای تختانی و دفع لایم شده و سکون نیم
 اسم بای بزرگ است و میو کبر و او سکون بای تختانی مجهول و نیم سکون و او دو هم است و درخت غیب است و دیندیوین قطعه اسم مع الوزست وین کبر و او
 سکون بای تختانی و وزن انگور سیاه است و دیندیوین کبر و او سکون بای تختانی و کسوف نفع کاف فارسی و سکون رای قطعه اسم سرکه است اطباء ای دیگر نری آنرا اکثر
 از شراب می سازند و گویند که آن دفع و اسهال است و تیراب الی نیز می سازند و آنرا در شند آینه بر ششها و آلبا و زخمهای حلق استعمال میکنند و نمیشد
 دفع و او سکون بای تختانی و دفع فون و کسوف و سکون بای تختانی دوم و سکون نیم دوم دفع شین مجبه و رای حمله و الف اسم تو اکبریت وینو
 کبر و او سکون بای تختانی مجهول و دفع فون و سکون و او دو هم اسم باس است وینو کبر و او سکون بای تختانی و کسوف و سکون بای تختانی
 دوم اسم انگری است و یواک لپشی کبر و او سکون بای تختانی دفع و او دو هم و الف و سکون کاف و دفع بای فارسی و سکون شین مجبه
 و کسر بای فارسی دوم و سکون بای تختانی اسم سافول است و یوشا کبر و او دفع بای تختانی مجهول و سکون و او دو هم دفع شین مجبه و الف اسم سرکه است

زیرین آن و تعلیق استخوان ملک زیرین آن جهت لیکن زبان بدلولیان و دوشی دشمنان در ده فنج کرده بمسمر بر خانه آویختن باعث امن اهل آن خانه
از جمله بیه و سحر و چشم بدو علم الصبایان و سارق و طارقی و مجرگ و گشت کن مجنون و مسحور و مفقوداها و صحت بخشد و در استخوان با دوی کن عظیم است تعلیق
آن جهت تب سبب دفع و اگر بغیر آن در برج کبوتران بخور سادند و چ مودی گردان گردد و چون خون آنرا خشک نموده با سوسن بپایند و بروغن کنجد تازه آنرا
بر موی بالند و ساعتی بگذارند پس بنشینند سیاه و مچگردانند بخور پر آن در مکان جهت گر زانیدن مهوام و مورچه و یک مفید و بر مسرور بخور آن جهت زخمها
و سحر و جنون مؤثر و گویند که دشمن ناخن و پلکان و در حیر زرد و بسته زیر سر و دشمن جهت الفت میان ایشان مخصوصا و فنجی که در سینه و قطر و دوشی باز هر دو
داشته باشند و نگاه داشتن آن با خود جهت ضربت بر خصم و خوردن گوشت آن جهت دفع هر کسائی بلکه بسته باشند و چون در از ترین پراز پرهای بادوی آن را
در پوست بسته بر مان دست تعلیق نمایند در هنگام عاصمت تقویت بخشد بوی دفع با دگرسلر بندی میشود و سکون بای تخمائی اسم بندی استخوان است
بدرید بر خصم اول خیره غلیظ بدیل بر وزن عدیل سم که بر ترست فصل با بارای جمله هر دفع با دگرسلر و سکون رای مملد و هر دفع رای مملد میشود و اضافت الفت
در آخر و هر یک سکون رای بندی هر سه اسم بندی علیه است و هندو را که کا گویند و زبان سنگرت بچینه یعنی پر بینی است و آنجا بایستی با کچنگ انداخته نمیشد
و چتیا و جیبا یعنی بر هر مرض که دهند فایده دهد و آنکه کها یعنی زخم است و چوتیای یعنی زرد است و تیتوای یعنی بصورت است میشود و چنانچه از رای یعنی جانت شد
و جان را قوت میدهد و آنرا شتر تائی یعنی باین دو ابابین چیز با فایده مند است و چتیا یعنی چتر و سرست و شتر تائی یعنی خوردن و ایک سالی باین تر تائی
و امرت است و آنچه کچنگ یعنی روشنی بخش و دولت افزای چشم و گلیدر سر یعنی سردی شکن و تبری کلی که هم اوست میگویند نزد پندیان گرم و موزا و تیز
و تلخ و زخم است و جهت جفت آنس و اسهال و درد شکم و کانی آن و سنگر یعنی گشت و درد سینه و رقان و پنهانی و قی سودمند است و چینی و اچا و او که
از خام آن سادند و در دست طبع را تیز کند و سینه و فئین و امراض سعی و بدنی را میجوید چنانکه درد را میزند و باور را بر کند و بول صفت نماید نیز نوشته اند
که وقت بهضم زخم و شیرین است پنهانی کند و گشت و درد کند و اگر با انگ بخورند سبک است آتش بهضم تیز کند و پراز زرافعت کند و عمر را زانید و شباب
و صحت را بجا دارد و دوشی و عقل و قوت و حفظ زیاده کند و دار و اورام و اسهال و سردی و گرم شکم و عروج متعدد و تشنگی مفرط را سود دهد و در بهار از این نر با
فائق است و افعال و خواص آن بقول یونانیان در بلید ذکر باید هر چه را بر یوژی دفع با دگرسلر و سکون رای مملد و فنج بای فارسی و الفت و کسر رای مملد و سکون
بای تخمائی مجول و داد و کسر رای بندی و سکون بای تخمائی در دم و شش و ریه و عرض بای فارسی است یعنی هر فاردی و سکرت پر است آماک میگویند
خود رخت بندی است مدور با پنهانی و شش پهلوی در خای سبز و بند رسیدن زرد و رنگ آماک میشود و آنرا خام و چینه بخورند و در سکر که در دره میکنند و تخم آن
نیز پهلوی و در دخت آن بزرگ باشد و بر پوست او زرد و شاخ آن انبوه و برگ آن طولانی اندک عربی الطس خیره شربت و سبب شگفته در شاخهای بار یک در
و در صفت مقابل یکدیگر و گل آن بسیار ریزه و صندلی رنگ اندکی سفید و خوشه و در ثمر آن در خای زخم و ترش و بعد رسیدن ترش با اندکی شیرینی بزرگ
آنرا طعم غالب نبود مگر اندکی شیرینی و پوست آن اندک زخم و از ترکان اچار و قلیه میسازند بقول صاحب مخزن سرد و در رسوم قاص صفر و سکون غلیان
خون و حرارت و مملد بلغم است و بقول ماکه اندک سرد و خشک در دوم و مسقی دل و معده و دشمنی و تیز کننده فم و دکان و فنج با سیر و مسقی چشم
و محصب با چنان خضر نرسد و در بای آن با مزج صغرای بسیار موافق و مضر سینه و طلق سرد مزاجان و مؤلک بلغم صلیح آن شکر و قندیل و نمک است
و پوست درخت آن معنی و گلاب معین اوست و صلیحش بیج کاجی و حکیم غلام امام نوشته که گرم و خشک سسل داغ با دفرنگ است باین فطاکه
پوست درخت آن بیج گرم و فلفل گرم و با پنجه در آب سخن نموده چهارده روز بخورند و اگر قردی سیاه در شش بزرگ هر بار یوژی یک پاس
عل نمایند و بدست و با ماند چون خشک شود و مشغول بجای شترند مساک نماید هر بی کسر با دگرسلر و سکون رای مملد و کسر بای موحده و سکون بای تخمائی
بقول حکیم شریف خان و غیره بیج است زرد رنگ گرم و خشک سسل موه صفر و بلغم و اطلاق غلیظ مواد فاسده و مشربتی از دوا گلی نماید و در هر بی دفع بقول
میرزا ابوالدین هم بندی بیج نوعی از سقونیاست و در کوهستان کشیر کثیر الوجود و دو قسم میباشد یکی با ل بسیار بی و دوم سفید شکری رنگ در از غیر خرو طلی

باید
باز
نگر

باید
نگر

چون برگ تازه گرفتار و در لعل بران افشانه فیکله ساخته در سوراخ گوش نماند و گوشت را گرم کند و بکشی بکشاید و با بامعازان مرمر بیشتر از آن که بماند و بکشد
 بر لوله آهن صاف را در آب برگ او در روزی دو پاس حق نموده آن قدر آب او بر سر آن بریزند که چهار انگشت بالای آن آید و در آفتاب بخشد و در روز
 بدون آتش کشته میشود و با کاشک نموده باریک سائیده و از پارچه حریر گز را بکشد و آب برگ قبول خوب بقدر که با کاشک سائیده شربت یکجاست و فنج و کاشک
 و با و گول و صلاست باین جلد و مراقب را نافع و دفع و گرفتار آمدن است از آب برگ لعل خوش داده حالب خون او را میرسد و خوردن ساک همان برگ جوشیده
 پنجه با شکله نیز فاعل خون آنست و چون برگ او یک عدد باریک برگ و دهنده سائیده حب بستد بصلاحت پیغمبی خوراند بیک دفعه زایل میگردد و از آن خاص
 آنست که دقت شروع مراد آب اگر برگ آنرا کوبیده بروست راست طرف خارج باز و نزدیک بند ریش نماند و بالایش یک خرف پاره گذاشته از پا به حکم
 بماند در آنجا آب پیدا میشود و دیگر بار روز و نوبت مراد زدن آید و تب دفع میگردد و اگر برگ لعل و لعل گوهر و در برابر سائیده بقدر لعل حب بستد یک یک حب تا
 سه روز خوردن تب دفع گردد و چون لعل در در آب حب است و از آب حب سائیده برگ و نزدیک یک عدد بند حب است و در فنج حله و قروح حبشینه
 مثل آتشک و غیره نافع و بقول بعضی اگر لعل مع شاخ و برگ و پنجه و گل مثل رنگ سائیده بخورند و لعل آن بر زخم طلائع آتشک دفع کند و چون برگ آنرا بقدر
 یک تولد گرفتار باشد و لعل در کوزه پنجه را به حب بستد که گرمه که بر تب بکشد رسیده باشد و سه روز صحت نبخشد و پنجه بعضی رسیده و نیم لعل اگر آب
 سائیده و نیم گرم بر روز و شب سه طلا سازد و دفع در او نماید و چون یک گرم تخم را و با هموزن آن ناخواه بصاحب استحقاق بخوراند فاعله عظیم نبخشد و صفت تخم لعل با
 دو چندان شکل است و شبیه کبک مرغ است از یک گرم تا یک درم خوردن و غذا کاطی را در معده تناول نمودن بهر اوست چهل روز و با سیر دفع شود و تخم آن بعضی صفت
 برای منع سیران می باشد که شعل است و در فنج نیم لعل قبول اهل هند مزه تیز دارد و وقت بضم نیز تیز و سبک و گرم و مسل است باد و کف و گرم و بیت و سیلان نمی
 و علت سرد افروخته و دانه گویند که طلای در فنج تخم او مرکب با پلاس با پیره مسک انزال و قوی قضیب است و در خیر القیاب است که تخم لعل پنج درم
 بآب سائیده خوردن و دفع انواع سم است و پنجه لعل باریک قبول خوردن در روز و نوبت تب دفع تب پیغمبی است خصوصاً اگر تا سه چهار مرتبه بخورند
 و بعضی گویند که لعل بظا فلن است و آن سطر باشد و افعال و خواص لعل دشتی در کنگوئی نیز مذکور شد بملکول و زعفر است بلیان بضم اول شامتره
 است بلیتی بکسر اول شمر مرغ ز پیلید بفتح با و لام و سکون بای تخمانی دفع نام ثانی و با هم فارسی است معرب آن بلیج و با بلیج است و بماند بزرگ
 و اسیا و اچو جمعی نیز گویند و را بنگر بزی بر و بلی و چوبی که نیز نامند و آن غر دشت هندی است و دشت آن بزرگ و برگ آن سطر و دراز و فراع خوردار
 و دشت آن در فنج و برگ شبیه بدشت لیلید و بقول گیلانی دشت آن در قلع اول و ثانی میشود شبیه بدشت شاهلوج و برگ و شاخ لیکن باریک تر
 از برگ شاهلوج است با جگله نیست آن اکثر بلاد هند و مالو و دکن و گجرات و نارس و بنگاله اما پنجه در گجرات میشود و بهتر از همه و بعد از آن بنارسی و پس بر پیجم
 که در بنگاله است ولی ریشه و بایده و بزرگ و با قوت میباشد و باقی جایا ریشه دارد و کوچک و ضعیف لعل و گویند که لیلید چهار نوع میباشد چنانچه شرح الیه
 نوشته بعضی از آن زرد خام است و بعضی سیاه هندی و آن رسیده پنجه و فرج از آن است و بعضی کالی و آن بزرگ ترین همه است و بعضی چینی آن
 باریک سبک و زن است و گیلانی میگوید که آن چهار قسم است زرد و هندی و کالی و چینی و قسم اول کوچک و دوم کوچک تر از همه و سوم بزرگ تر از آن
 و چهارم ذی مقدار و دهنه و در زمانه و سعوت نزد آنست که لیلید سه نوع است زرد و آن کالی و آن بزرگ تر از آن زمالی سیاه است و دراز و دهنه
 و آنرا لیلید رنگی نیز گویند و آن کوچک رنگ آن سیاه است و آنرا لیلید چینی تا حال ندیده ام گویند که آن باریک دراز است و آنرا لیلید زرد خام است
 و چون پنجه شود آن هندی است این کذب است بهر آنکه لیلید زرد بزرگ با تخم کلان است و نیز در اکثر بلاد لیلید زرد میگوید هندی و در آن بلاد یافته نمی شود
 البته و لیلید زرد در مصر بسیار میشود و اما هندی در هند فقط میر وید و ایضا گویند که هر یک از این اقسام تخم دشتی است علامه شبیه بیک دیگر صاحب مخزن
 می نویسد که آنچه تحقیق پیوسته همه ترکیب دشت است که از ابتدای ظنیر شکوفه تا انتهای کمال بالیدگی و لعلج هر مرتبه را نامی نماند و نوعی طعمه و دهنه
 مثلاً شکوفه خشک آنرا که مانند زیره است لیلید زیره و از آن بزرگ تر که بقدر جوست لیلید جوی و از آن بزرگ تر که سیاه بقدر امر و زیره است موی بزرگ

لعل
 بلیتی
 بکسر اول
 شمر مرغ

و بلیله و گلی و بلیله هندی و بلیله اسود نامند و اینها همه نذر اند و از آن بزرگ تر نمیرسند بزرگی را بلیله چینی و از آن رسیده تر زرد را بلیله زرد و کمال رسیده زرد را بلیله سیاهی و بلیله گالی گویند و گالی جبت آن نامند که از ناخنهای دست کابل بلاد توران و خراسان و ایران می برند آنکه در کان هم میرسد و همچنین از هر ستمی که ببلدی می برند مانند بصیر و غیره بصیری نامند و اما چینی جبت آن گویند که در قدیم الایام ایشانی را که از سواحل دریای هند بلاد ایران و روم و غیره می بردند بهر ایشانی نامیده اند مانند دار چینی که در سیلان و نواح آن بهم میرسد و بلیله و فحشیل که در گجرات و نواح آن علی بن اذ القیاس باجماع مزاج و افعال مخصوصه هر یک از انواع آن بعد از این جدا جدا مسطور گرد و الا آن مزاج و افعال کلی اقسام آن مرقوم میشود و آن که بقول شیخ مزاج صبیح اقسام آن سوز و اهل و خشک در دومت و بهر مظهر صفرا و نفع آن و شرب جمیع بلیلهجات نافع جذام و خفقان و توجش و درد طحال و نافع معده و بهر آلات غذا و اولیایم غذا و مقوی فعل معده و بلغم و تقویه شفت و بقول شایخ گیلانی همه بلیلهجات مزلی ضرر آب و کثرت شرب نیست و نافع و صج مفصل و باید که استعمال آن در مفاصل زیاد و از استعمال آن در حیات نکند و آن نافع استرخای اوتار و اعصاب است و شرب چیزی از اعطاب بعد استعمال بلیله جبت صاحبان مزاج یا پس و گرم مزاجان نیکوست و در طبیعت بلیله قبض است و خصوصت آن دلالت میکند بر آن و اسهال یا تحمیت می نماید و بلیله غیر بریان نافع بوا سیر و رطوبت آنست و اگر بر بریان نکند قبض شکر نماید و سایر اقسام آن جبت تپهای کینه نافع و بعضی برای شرب بلیله در حیات مطلقا رای نمیدهند هر آنکه گفتند است موصوف نیست مطلقا و بدل بلیلهجات بعضی آن بعضی است و بعضی نیز نیست که بمجرع آن جبت تقویت معده و داغ و دهن و حفظ و حواس و تقویت سدد و صلا و ع و نایز و لیا و تصفیه ارواح و دوسواس سوداوی و خفقان و غثیان و منع صعود و بخارات برمانش و اطفای ناره سودا که از احتراق صفرا باشد و تصفیه رنگ رخسار و استسقا و بواسیر ریگی و غوثی و حیات که در اسط و او از نافع و مسهل و رقیق بلغم و صفرا و بعضی استعمال بلیلهجات را در حیات مطلقا منع کرده اند و این قول کلی نیست در همه حال بلکه در ابتدا نفع و ترقیق ماده و بجران جائز نیست جبت آنکه رقیق ماده را بصورت نفع میکند و باقی را غلیظ میگردد و بدو توله در حقیقت این نیز کلی نیست و علت منع آن عصر آن و تسدید مسام و عروق و بقای مواد غلیظ در آنهاست و در حقیقت اثر و او را فتنه نیست نه مسام که باعث انقباض و انسداد آنها گردد و معمول است که آنرا با دویه ملین و مفرجه و جاذبه ترکیب میدهند و صرف بلیله را در حقیقت استعمال نمی کنند و در شرح اسباب علاج سرسام صفراوی در حقیقت بلیله داخل است و در متن آن در دو بار و لیکن ادلی عدم استعمال آن در حقیقت است خصوصا جریم پنج آن که در حقیقت اصلا از اجوش نباید کرد بلکه نفوذ آن از نزد دست حاجت استعمال نمایند و گفته اند که چون با نقشه و خیار شنبه و دیگر ملینات ترکیب دهند باید که ملاحظه نمایند که قوت کمی مضام و خشونت و بسط قوت و دیگری نشود و مانع تاثیر آن نگردد و لکن گفته اند که چون بلیله را با نقشه ترکیب دهند مقدار بلیله کمتر از مقدار نقشه گردد تا عمل نقشه مقدم بر عمل بلیله باشد و تمیز باید که بلیلهجات را بسیار با یک نسا ند بلکه جزییش یعنی نیم گوسفه باشد پس بروغن بادام چرب کرده استعمال نمایند تا فعل آنها باطل نگردد و مغص آنها که گردد و بسبب روغن و سنون و آن بلیله جبت تقویت لش و جیس سیلان خون از آن در و یا نیدن گشت آن مفید و استعمال منقوع و مطبوع آنها بهتر از خوردن جریم آنهاست زیرا که بحث تویج اند بسبب نفع نمودن رقیق اخلاط و باقی ماندن غلیظ آنها متضرر فعل و حایس مصلح آن در مطبخ غناب و پستان و مصلح قبض که لازم عصر کثاست روغن بادام و یا گاو نازه و قنده و ترنجبین و یا شکر و مقدار شربت بقول ابن ماسویه از جریم آن مابین دودرم تا پنج درم و در مطبوخات و نفوحتات میان پنج درم تا دودرم بدل آنرا در غیر رسال پوست انار و گوشت مذمت و نصف کتاب میخ گوید که بلیله بدن را لاغر کند و اصل آن بیرون رفتن گوشت است و افعال و خواص این بقول هندیان در بهر و بقول طبای اگریزی در بر بلون مسطور شد بلیله زرد و که برعلی الملیج اصفرا نامند بهترین آن بسیار زرد و کمال بسبزی و لیکن متجلی سخت که کینه نباشد و باید که کوچک تخم بود و نذا کثر سرد را خاوی و خشک در دودرم و پنج میفرماید گویند که بلیله زرد گرم زیاده از سیاحت و اکتحال آن نافع چشم مسترخی و مفید مواد سل و آن و تبلیغ جید برای معده و مسهل صفرا و اندک بلغم و گویم که بلیله زرد ماده درم و بیشتر از آن کوفته در آب تر کرده و نشانیده میشود گیلانی گوید که چون بلیله زرد با مثل آن از زروت ساییده در چشم یا شامه جبت و دسه نافع و اگر آنرا کوفته با آب گرم و غناب و پستان و گوی میاه بخورند جبت معده نافع تر باشد و اسهال بلیله بصیرت و چون آنرا بخاشا نده خسانیده آن و اسهال قوی تر از جریم آن باشد

و چون نفوذ آنرا بجوشانند فعل آن ضعیف گردد و لیکن از عادت است که پوست بلیله زرد از هفت شقال تاده شقال در آب یک شب گذشت پس یک شقال یا دو شقال اقیقون بر آن افزوده بر آتش نهند تا آنکه دوسه پوش آید و زیاده ازین جوش نمهند پس از آتش فرود آورده خوب بمالند و صاف کرده بنوشانند که عمل جید کند و دفع فضول صفراوی بسیار نماید و دفع عظیم بین بخشد اسحاق بن عمران گفته که اسهال آن بصفت موجود اندر آن است و این صفت چون تحلیل شود فعل آن ضعیف گردد و دلیل برین آنست که چون آنرا در آب گرم یا غیر آن خیسانند اسهال آن قوی تر باشد و چون چوشانیده بنوشند اسهال آن کم شود بسبب بردن آتش قوت خاص آن که در جبهه آن است و شربت از جرم آن از سه درم تا هشت درم است بروغن بادام چرب کوفه بقدر نصف آن و شکر مثل آن یا دو وزن آن و اما مطبوخ آن پس اگر مفرد باشد آب گرم و کنجبین و خرجمبین و یا شکر طبرزد آمیزند و چون با آلو و عناب پیوسته بجوشانند صلیح آن باشد و آن صلیح این است و بدل بلیله زرد و سیاه در قبض مثل نصف وزن آن مازد و قحج وزن آن حب آلاس و بقول و دیقه و سوسون بدل بلیله زرد و وزن آن بنفشه و نصف وزن آن خجاری است و در در المفاخره سوسون است که بلیله زرد و قحج حواس و دملخ از خوش رکاس و سوسون صفرا و نافع و دمه و نزول الماء و مصفی از اوسک در دندان و سرفه و خفقان و در دملخ الاسترخای معده و سهل صفرا و بلغم و مواد و محرر قهت و کفر و آن اسهال قوی تر از طبعی است شربت آن از هفت درم تا ده درم و گویند تا بست درم بطریق نفوذ و طبع از دو درم تا پنج درم بروغن بادام چرب کوفه یا دیقه و سوسون با بعضی مائعات و بعضی میونسند که افعال و خواص آن قریب بلیله کالی است مقوی دماغ و جهت و دار و سدر نافع و آشامیدن اسهال بدلی برای صرع صفراوی و نوشیدن خیسانیده آن در آب ازین یا شحم افزوده نیز جهت آنکه مسهل ضررست و چون آنرا در روغن گا و تازه بریان نمایند پس بگوید از روغن صاف کرده نیم کوفته نیم شقال زان و در ربع شقال پوست ناریل سوخته مزج نموده با آب نیم گرم بخورند و در وقتا جهت زحیر و اسهال بواسیری و بواسیر چرب و در و آن در چشم جهت دمه و خشک کردن رطوبات و تیزی بضر نافع خصوصاً که در غیر گفته بسوزانند و بدست و در آب خیسانیده آن همین اثر دارد و سوسون از این نیز مانند آن بلیله کالی است و بقول صاحب فرج بدل بلیله زرد کنیز : و گویند بست بلیله کالی که از بلیله کلان است که بلیله کالی بزرگ و کال هوای نیز گویند بهترین آن خرب تر و گر آن ترک در آب نه نشین گردد و مال بسری باشد و کوچک تخم که کشته فاسد نباشد و قوی ترین انواع بلیجات است بقول بن جرله در برد و در دمه و سوسون کمتر و در آن اندک حرارت و گویند که حرارت آن با عدال است و بعضی در برد و در عدل و در اول خشک میدانند و گویند سدر و خشک و در دم و آن را بگوید : این است جهت ذکای حواس و صفای ذهن و فکر و حفظ عقل و تقویت دماغ و مزمل ضرر کثرت شرب آب است چنان در دهان بگیرد و آب آن از خلق فرورند و چون ادمان برین نمایند پیری بدیدار و افعال آن مثل بلیله زرد است و همچنین شربت آن و صلیح و بدل آن و شیخ میفرماید که بلیله کالی نافع حواس و حفظ عقل است و نیز نافع صمد و در آن تقویت است و نافع استقا و بلیله کالی و هندی بزیست بریان کرده و جزو قابض اند و کالی اسهال سودا و بلغم کند و گویند که آن قوی نافع نماید و شربت آن جهت اسهال بطور نفوذ از پنج تا یازده درم و غیر خیسانیده تا دو درم و گویند که تا بیشتر از آن و کالی و حیات کنند نافع است و گیلانی میگوید گویند که هر کسی که هر روز بلیله کالی بخورد و در دهان بگیرد تا آنکه بگذارد و آنرا بلع نماید و ادمان آن کند شربت پیری و حفظ سیاهی موی نماید و اگر هر روز آنرا بوزن دو درم با یک اوقیه شربت عناب بخورند و تا نه روز است این نمایند که در جرب رافع عجیب بخشد و آن دفع حرارت سودا و استقامت و تقویت دماغان بنفایت و حسن حال دماغ کند و چون هر روز بوزن یک شقال یا شکر سفوف ساخته بخورند سودا و در صفراوی رافع است و اگر قطع آن بر حقیقه سیف هندی آب حک نمایند و در چشم کشته تقویت چشم نماید و استخراش آن بزرگان نافع بواسیر و فتح سد بلغمی است و شربت از جرم کالی از دو درم تا چهار درم و از طبع آن از پنج تا ده درم و در جبهه است که تا یازده درم رسانند و بدل آن سودا و وزن آن بنفشه و نصف آن خیار شنبه و بعضی گویند که بلیله کالی مسهل غلظ و سودا و صفرا و غلظ و باطل و در بل و جهت نیسان و تقویت جمیع حواس خصوصاً حفظ نافع و تنقیه بدان نمودن جهت دوار و سدر لطیفی و جهت مایه و لیا و اصلاح حال دماغ و صرع و قوه تنه و با سه وزن آن حل یا شکر سرشته هر روز مقدار یک جوز خوردن و از برای صرع سوداوی با دو و نیم و دیگر مانند بفعلاج و اسطوخودوس و حجازی و ولا جو و اقیقون بطور مطبوخ و یا مضمون

بامه وزن آن عمل در گویند چون صاحب لقوه یک عدد بلیله کالی هسته بیرون کرده در دهن گیر و بجای تا تمام شود و آب آنرا فرو برد و بچین چون در
 دهن بجا بماند یک عدد آن بنده آنرا قلع بخشد و گویند چون یک سال هر روز یک عدد آنرا تناول نمایند دوی سفید نشود و خصوص مر برای آن و بعضی
 این خاصیت را مخصوص بلیله هندی دانسته اند و با خاصیت جهت دفع ضرر آبها و بسیار نوشیدن آب نافع در قشریت از جرم آن تاسه شقال و
 در مطبخ تا هشت شقال و بدل آن بلیله زردست و بقول بعضی سیاه و سائر خواص بلیله زرد دارد و قمر برای آن که زیاده از یک سال بران نگذشته باشد
 مقوی معده و دماغ و مفتوح سده بلغمی و مقوی حواس و جگر است و دانه آن در بلبل و پاشیدن سوخته آن جهت قطع خون بواسیر و سیلان خون و جفا و تقویت
 دغان و قشره و جرب مضروب و صمغ آن عمل است این چون گفته که نفع بلیله کالی جهت مره سودا بطبع آن نیست چنانچه مسج در آن نوشته بهر آنکه مزاج هر فرد
 برودت و یسوست و واحد است بلکه نفع آن جهت ادبنا صیغه است که اندران است و بقول صاحب مسج بدل آن آله یا بلیله سیاه است بلیله کالی هم
 اسم کالج است بلیله سیاه که بلیله هندی در دلی و بلبل سودا مانند شون آن سیاه سخت بیدانه سنگین غیر خالص است مسود و در سواد و دل و خشک در دوم
 دگویند که برودت آن کمتر از کالی است و بعضی آنرا گرم و خشک دانسته اند و آن بقول شیخ و خراج قانون منصفه جمیع ادواج بدن از که درت و سفتی خون
 از سودا و افعال آن مثل کالی است الاضعیف تر از آن است و مصفیه لون است و لذت نافع جذام دهنی و کالی هر دو مشترک در تقویت خون قلبی و دانه
 تفریح آن میکنند و شاید که این بخاصیت باشد و مقوی معده و احشای و شفت بلبلان و خصوصاً برای آنما و بلیله سیاه مسهل سودا و نافع بواسیر که طریقت
 آنست و با حرا از سنی نافع جهت مره سودا و بخاصیت که اندران هر دو است و آن در اسهال شدید تر از کالی است و غیر بریان کرده آن نافع بواسیر و اگر
 بریان کنند قبض شکم ناید و شربت از جرم آن گرفته تا دو شقال و گویند سودا و غیره منقوع آن و از خج تا ده درم منقوع آن و آن محتاج بحرب کردن
 از روغن نیست و بدل آن بلیله کالی و بوزن آن آله و ثلث وزن آن بود و شفت بلبلان و خج بدل آن بلساق و بقول ابن سیرافین بلیله سیاه
 مسهل سودا و تقویت است و مقوی معده و بلطن نهایت و ایضا نافع بواسیر بهر آنکه از سودا است و آن نافع اعضاء عصبیه است و شربت از آن اگر منقوع
 یا مطبوخ نوشند از خج درم هشت عشر درم و اگر جرم آن بخورند از یک درم تا چهار درم و شیخ الرئیس در کتاب ادویه تعلیم نوشته که بلیله هندی و کالی هر دو
 سرد و راول و خشک در دوم اند و در طبیعت این هر دو قبض است و اسهال بخاصیت می نمایند که همه قبض آنها اعانت آن میکنند و اسهال می آرند و خصوصاً
 بلیله سیاه هندی و هر دو جام تنه خون از که درت و غلبه سودا و تقویت اند و هر دو در دفعات داخل میکنند و شاید که درین خاصیت نیز باشد و بعضی
 می نویسند که آن مقوی حواس و نافع بالجن و لیا و وسواس سوداوی است و چون از آن خج درم و از جرم از سنی منقول یک درم و از مسکونیا منقوشی ربع درم
 خوب ساخته با ما آب بچین فرو برند جهت مایه لیا نافع و گاه پاشیدن آن در دهان نافع لقوه و باعث سیاهی مو و تقویت نشه و مو و گویند مضر بکرم و معمل آن
 عمل در روغن گاؤ و بدل آن بلیله در قبض نصف وزن آن و از روغن آن تخم مورد دست بلبلان چینی گویند که از قسم بلیله کالی است و مائل بسبزی
 و سیاهی و کوچک ثمل بند و کرم گوشت بزرگ دانه و بقول شیخ بهترین آن و کدرا سنگین است و آن در افعال از کالی ضعیف و گویند که آن قلیل الوجود
 و با وجود سائر بلبلات آنرا استعمال نباید کرد و چون بر روزمره برای آن یک عدد بخورند و تا یک سال بران اداست نمایند حفظ سیاهی مو و تقویت
 معده و بعضی طعام و قلع سودا بلغمی و تشدید عمل معده و نفع بواسیر کنند و باقی افعال مثل سابق است بطعم هر روزن علم عربی بر سلاق بچینی است
 و بفارسی عبارت از گوشت و گندم هر دو است در افعال مانند هر سه است بلیله بقیع و کسر لایم و سکون یابی تحتانی و رفع نفیم و کلات و ضمای با هم چوب است که آن است
 بلیون بقیع و سکون لایم و نفیم یابی تحتانی و سکون و ادون و کسر باینه زنده است و کسر باینه زنده است و کسر باینه زنده است و کسر باینه زنده است و کسر باینه زنده است
 و زرد بعضی عرب و اهل اندلس اسفراج و بفارسی مارچوبه و مارکینا و هندی ناگه و دن گویند و آن نباتی است که شامی آن نرم بر آید و ادام کوچک باشد
 و چون حکم شود برگ آن مثل برگ بادیان بنفشه و با قدری صلابت و بیخ آن دراز دارد و آخر سر مادا و لایم در بلاد معتدل الی و از یک آنما یافته میشود
 و ایضا در بلاد کوهی و شمالی و مواضع برف در وسطا ربع و زرد آن کشان روی زمین از برف میشود و گویا که شامی آن کبر است و تخم آن در دور در ایند و سیر و گویند

بچینی

بچینی

بچینی

بچینی

بچینی

بچینی

سیاه و سرخ میگردد و در غلافها سده و در مثل حبیب النیل کوچک سرخ رنگ میباشد و گویند که قسم بستانی بکن بجزایع از رحمت میگذرد و برادر مصر در بستانها
می نشاند بزرگ آن مثل برگ اسپست و نبات آن بی خار و تخم آن چنانچه مذکور شد و منقطه نقطه های زرد و افشان و صلب در سه حلقه و قسم صحرای آن
خار دارد و این را همی اندلس میرین نامند و گویند بلیون دشتی را اسبارا خوش خوانند و ساق و برگ آن شبیه کبیر و اندک شیر و در و گل این مائل بسیندیت
و این مؤلف گفته که بلیون اغلب از بیخ درخت انار روید و در درخت انار پیچیده شود و صغری نیز میباشد و قسمی از ان سیاه است و در آن غیر نیست
از شاخهای آن اعلام نبات میسازند و در علم فلاحیت مذکور است که چون شاخ گو سفند را دفن نمایند و مکر آب دهند بلیون روید و به بتون آن آنست
که آنرا قبل از نای ظهور برگ آن قطع نمایند و گویند بهترین آن بستانی است با شاخهای لطیف و آن نزد جالینوس معتدل است و گفته که در آن سخاوت نیست
و تبریه ظاهر میگرد و صغری شیخ میفرماید گویم که بلیون از حرارت نیست و بهر قدر که صلب آنرا بگیرند حرارت آن آشد او نماید و بران شیر بتوی نبات لذاع
ظا هر شود و گاه زردی گوید که حرارت قسم بری آن بسیار است و گیلانی مینویسد گویند که آن گرم و تر در اول دوم است و گرمی آن ظاهر تر از طبیعت است و بری
آن خشک تر در گرم تر است و در آن تخفیف قوی است بسبب آنکه در آن گرمی شدید است پس تبریه اصلانی کند و لئنا مقوی دندان و نافع در دهن است و صغری آن
معتدل میان آن هر دو است و گویند که بلیون مائل بگرمی و تری است و صغری مائل بجمرات و بعضی متاخرین مینویسد که بلیون گرم در اول و خشک در دوم
و بری آنرا خشکی غالب بگرمی است با بکمال بقول شیخ و شرح قانون قوت آن جالی مفتوح سعد جمیع احتیاجات صفا جگر و گرده است و در آن تخفیف فیض اسنان
است بلکه در آن تبرید است و نیز در آن تحلیل است خصوصا و صغری آن و طبع آن جهت ده که و عرق الفنا نشیده میشود و خوردن آن نافع در مکرر بخی و بطنی است
و اومان خوردن آن هیچ وجه مفاسد با کمال صحت است و مضعفه لطیف بخی آن چون با سرکه بخوشانند و همچنین سنون نفس بخی آن و تخم آن همه در وضرس را
نیگوست و همچنین خائیدن بخی و تخم آن نافع در دندان و در دست و مضعفه لطیف آن با شراب سفید و جع اسنان و چون بخی آن سائیده در بیخ دندان دردناک
گذارد پس اگر فاسد باشد آنرا قطع نماید بلا وجه و اگر در وقت باشد آنرا سکن کند و خوردن آن بصراحت بگزیند و در ابتدای نزول الماء قطع کند و آن جهت
سینه و ریه نیگوست و مفتوح سعد جگر و محال لطیف آن نافع یرقان و در آن نقشیه است و اکثر آن مغنی و قلب طعام است و آن مضر معده و دسایا غریب خوشانیده
آن و سرد مزاجان در خوردن آن محتاج با صلاح نیستند و اگر مزاجان بعد خوشانیدن آن با سرکه و آب گمانه آنرا بخورند و با شیر خوشانیده نیز جهت گرم مزاج
نیگوست و آب جوش آن باید که بریزند بزرگ کافور و در آن بشاعت است و آنچه با شیر بسازند و بسایند گرم مزاج محتاج بنوشیدن بنشین بالائی آن
میباشد و آن نیک تغذیه لطیف منضم به سرعت و با نغم غیر است و در نفس زجر کرده که آن قبض میکند و کاش این بسبب ادراک آن باشد و غیر آن میگویند
که خوشانیده آن بشیر چون جوش سبک دهند و بخورند و اغلب گویند که آن نافع فو لیج بلغمی و رخی است و شرب بلیون نافع در امحاست و طبع بخی
آن در بول و نافع عند البول و مزین می و باه است و غیر تحمل نافع کند و همچنین محمول تخم آن او را در جف نماید و آن نفثع سعد کرده و تنقیه آن نماید و انداز
بول و اخراج سنگ شانه کند و فاخته بخی آن بهر آنکه خشک در دوم و گرم در اول است و همچنین تخم آن نیز درین باب قوی است و آن محرک شہوت
بطع است و خوردن بلیون بوی عرق بول را تقیه نماید مثل انجدان و نافع جهت تعطیر بول پیران و کذا تعطیر آن عارض از برودت و طبع آن با گوشت
مولد جرمی و مقوی با بیشتر از مفرد آنست و همچنین معمول آن با بیضه مرغ و آب آن و تخم آن چون با عسل و یک درم روغن بلسان بنوشند اعانت
بر اخراج سنگ نماید و چون طبع بخی آن مفرد با عسل یا شکو یا تخم خربزه بنوشند فعل آن در سنگ و امراض مثانه قوی است و نافع در خاصه چون
از سده در گرده و هماری بول باشد و خوردن بلیون بر ناستا مفتحت سنگ و مزیل امراض مثانه و گرده است و آن و شوری دادن را سهل گرداند
و چون با شراب خوشانیده بنوشند نافع گزیدن رتلاست و گویند بخی آن قیل کلاب نماید و همچنین ادان آن در کولات آنها قدر شربت آن در شفا
و گویند در دوم گویند مضر مصلح آن حسل و صاب منج گوید بلیون مستعمل بطریق مطبوخ است و در آن مضرت بعد است مصلح آن آگاهه بول آن شرف
است و گویند که بلیون صغری تخم بدن با عسل است و آن از کبار ادویه است در آن و آن سخن گرده و مثانه است خصوصا پیران و سرد مزاج را و هیچ

و بعضی گویند که آنرا بلغمت رومی اندر و نیاگون و بسیاری قریا که با نامند و میوفا رقیون با صفا و نای تختانی بعد از آنکه چنانچه در قانون و غیره با سطر است لیکن بشود
 بفریای تختانی است و نیز آنرا بیونی اندر و سا قویون و نیز خانایطس گویند یعنی صغ صغیر زیرا که اندر و سا و خانایطس و در یونانی معنی صغ است و قویون و طیس
 اسم یونانی صغیر است و بعضی اندر و سا و بعضی قویون و بعضی اما طیس یعنی صغیری برای مشابهت بوی تخم آن بوی را تخم که صغ صغیر است نامند
 و این جزو را که آنرا اذی رومی یا حب بلسان گفته و اسحق بن عران که آنرا فاشرا داشته هر دو غلط کرده اند و بقول شیخ آن شاخا و گل منفرد و اندر و زرد مال
 بسرخی در شکل شبیه ساق است مگر در سرخی آن نیست و بقول دیسکوریدوس تخم شش است متعل در روشن کردن آتش و گویند که جمیع اجزای آن متعل و بقول
 اکثر نباتی علت منقسم به پنج قسم و همه را اثر شبیه جو است قسم اول انبات نشی است برگ آن شبیه برگ سداب و رنگ آن سرخ بسرخی خون و طول نبات
 آن بقدر یک شبر و موقوف آن و گل آن سفید مثل خیری سفید و تخم آن در غلات مستطیل مدور بقدر جو مال بسیار بی و در آن بوی صغیر یا را تخم نبات آن خواها
 در زمین خشک صلب و بقول بعضی گل بن نوع سفید شبیه بگل شبت چیزی دارد و در بوشیه بوی صغیر و قمر آن قوی تر از تخم و سایر اجزای آن و قوت آن تازه سال
 باقی ماند و قسم دوم دما بیونی و دما اسقرن و اسقور داس گویند و این بزرگ تر از اول است در مقدار و شاخا نیز بزرگ تر و برگ آن بسیار و رنگ آن سرخ قانی
 و گل آن زرد و تخم بوی آن مثل اول و چون بدست بماند عصاره آن سرخ باشد و این گرم زیاده از اول است و در روشن کردن آتش از آن مصالح تر و قسم سوم را
 بیونانی و بر بوساس گویند و آن نیز شش است و متعل در موقوف تخم این باریک و شاخا سرخ خالص و برگ آن در بزرگی و چندا بزرگ سداب و چون برگ بالند
 از آن طوطی شبیه شراب بگوید و قسم چهارم را بیونی و دما اسقورن و دما اسقورن نامند برگ آن شبیه برگ و رنگی که آنرا را لقی گویند اما کوچک تر از آن و در آن طوط
 مال بسرخی غل چون بالند بدست چسب طعم آن خوش و بوی آن تند و قسم پنجم بزرگ برگ که به بزرگی برگ انعام رسد و این نیز بزرگ و با شمای بسیار استقیم
 الاطرات و بران گل در دو کوچک و تخم آن در غلات مثل غلات ششخا و بران خطوط و نبات این نیز سرخ و از آن بوی را تخم آید و این در حرارت و بیست که است
 و حکیم میر عبد الحمید و جاشیه نوشته که هوفا رقیون را بهندی از دوسه نامند اقسام قسمی که گل آن سفید و برگ آن مانند گل عباسی و تخم آن مانند جو خشک آن
 مثل خوشه جو گندم و بسر خوشه گل آن و درخت آن بقدر دو دلو و خار تلک است از جمله ادویه مشهوره هندیه است و در خواص چنان است که هر قوم است
 و قسم دوم را گل زرد و در شاخا همان آباد و برهان پدید آید و با بالند و نامند و قسم سیم را گل کبود و سرخ نیز میا شود بوی آن در جمیع افعال قوی تر از نباتی است
 که اصل فضل آن شامی است و گویند بهترین اقسام آن که بی تازه سرخ خوشبوست و بقول شیخ گرم در دوم و خشک در آخر آن گویند گرم و خشک در سوم گویند
 خشکی آن زیاده از گرمی است و جمیع اجزای آن ملطیف مفتح سده و سبب محل صلابات است و با لیسوس گفته که آن مخم و میخفت و جوهر آن جوهر لطیف است
 حتی که اگر ارضی و پول نماید و سزاوارست که چون را از دانه آشامیدن آن کسی ناکیم که احتیاج بسوی آن داشته باشد و تخم آن بجنسه آشامیده شود و بر تخم
 آن تنها اقتصاد کنیم و بقول شیخ ضاده آن نافع اورام بارده و صلبه عظیمه است و سبب این آنست که در آن تحلیل و تلطیف و اذابت است و این از آن جمله
 است که واد غلظت برای خروج و انفصال میا سازد و ضا و برگ آن نافع سوختگی آتش و در حل جراحت عظیمه و قروح و دیهت و با شیدن سودمکان قروح
 سربله و متعنه نافع و مفتح و میخفت آن بسرعت و شرب آن با شرب نافع که از است و مسح کردن به آن نافع خالچ رقی است که گردن بطرفی نیل نماید و شرب و
 ضما و آن جهت نفوس و عرق النساء و چون در شراب بچشانند و چهل روز متواتر بنوشند عرق النساء ارفع کند و بدستور اگر تنها بچشند و نیم درم
 با اصل بخورد و همچنین بقول طبری شرب آب ریگ آن و نیز طبع ریگ آن بغایت نافع فقر و خصوصاً چون بران ایمان نایند و جمیع اقسام آن بقول
 شیخ در ربی است و اگر ارضی خاصیت آن است یعنی بصورت نوعی بر فعل کننده کیفیت مثل ادرابول و نیز خمر جین است و قمر آن سسل مره و سداست
 و مفتح عروق و دیگر و جوهر قمر آن قوی تر از تخم آن و سایر اجزای آن درین باب است و چون تخم آن و درم بخورند و بالای آن آب سرو بنوشند اسهال شکم و دلخ صغیر
 نماید و چون تخم آن با نصف وزن آن تخم سداب بخورد و سبب ریح را برود و چون با شراب بخورد و جهت گردیدن ریح نافع است و بدل آن بوزن آن از خمر بزرگ
 آن پنج گرم گویند و نصف وزن آن پنج گرم گویند بدل آن تخم شبت و انیسون و گویند نصف وزن آن شیط و نیم وزن آن قمر و نا و گویند بوزن آن طایفه و در آن

آنها را در سبب عارض گردد کسی که از پنج قسم سوم آن یک شغال نوشید یا با ساق یا با نان یا در بعضی شلخ بخورد عقل و فطرت او سبب افتد و ساعت برین حال
 سه یا چهار ساعت مکث نماید و احساس نقل چیزی نکند و گاهی از پوست آن شراب جدا زند بن خود که از آن سوزن گیرند و بران کمال از شراب شیرین اندازند
 و از آن سه ذره اوستا شخمی را بر نوشانند که از آن در وقت قطع عضوی باشد و کسی که بوی آن بپزند از سبب عارض گردد و همچنین از عصاره آن عارض شود استس
 و گویند که سه در دو تخم قلع آن سکر با ملح افزین آورد و خصوصاً یا شکر و اندک باریان و او خال دندان آن در او بپزند چشم مسکن در دو موط است و همچنین ضماد بر گران و دیگرند
 از دوسه آن یک او قیده این مقدار بسیار است و در نسخ قدیر که قانون بهم نیست و اما اماره القراطن بیاشامند که فی مرفه صفا و بلغم مثل خربق آورد و چون پنج آن بقدر
 شش قیرا با مال اهل پسند تیرتی بلغم و مژه آورد و حمل نصف ابولوس از دوسه آن و در اجین از خارج چنین نماید و شراب تخم قلع منقح رحمت و اگر گاو گودش
 ناریسه یا تلخ زن حمل نماید قطع سیلان خون کند و غیره قلع سبیل بلغم و مژه است و چون طفلی بخلط قلع از راجه و آنانی و اسهال قند و گاه پلاک گردد و دندان
 آن با عمل دزیت برگزیدگی هوا نم و گویند که آن و خصوصاً قسم از آن که شبیه بقیسم سفید برگ است گر برگ آن که کچک است با در عیب التعلب قتال سنگ گویند
 که در آن سمیت است خصوصاً قسم سفید برگ قاتل است چون آنرا از آن نمایند و گویند که دو درم از آن قاتل است و لهذا از آنرا شراب آن بلکه از بوییدن
 واجب و شراب آنرا اعراض افتد و سرفه و زسار و جحر و چشم و انتفاخ چهره مثل سکران عارض شود و علاج آن فی کردن بر دوش گاو و آب گرم و غسل نیز
 باب افستیدن موط و آب و غسل و خوردن فلفل و بوییدن چند سید و وقت بیوشی بوشی آرد و کسی که مقدار قاتل آنرا بخورد و سداب و خردل آنرا شفا دهد و گویند
 که علاج کسی که آنرا آن ناید باقی از آب گرم و غسل شست و خوردن مصلط و نک و صغره و موه و نوشیدن شیر تازه یا بید که و بول آن دو وزن آن در الیخ یا قلع فارسی
 شاع کا درونی نوشند که فراموشی آن در سر لاج القلوب ذکر کرده ام و صاحب میخ گفته که بیزج از اشل و دافع استعمال کرده میشود و مضر بر روح نفسانی است مصلح آن غسل
 و در اجینی است و بعضی نوشته اند که پوست پنج آن مقوی و جفت و مخدر و مغزج آن ضعیف و گفته اند هر عضو قسم ماه آن دوا یه آن عفو موه آن است و با کلس
 یعنی هر عضو قسم آن دوا یه آن است و عصاره آن باعث سبب و بی حسی عضو است و خوراندن پنج آن با در عفران جهت اوجاع مفصل و سوزن انشا
 و قفس و تعلیق آن جهت صرع نافع و آشفامیدن پنج آن با کچین جهت تحقان مفید و چون ناریسه آرد و مار و غنک ساریده زن مطا بر شکم و کمرها کند از اسقاط
 محل محفوظ اند و آشفامیدن آن نقل جهت بواسیر و پاکاسی جهت ترقه ابول نافع و آشفامیدن هجرات و صورت کثرت اسهال از شراب آن مصلح آنست
 مقدار شربت آن یک قیرا تا چهار قیرا و تا یک انگ گفته اند آشفامیدن آن بدون صلیح جائز نیست و مصلح آن استراخ آن باشد استه و در غن باد شیرین
 و در غن نقشه است و نیز گل سرخ ساینده و رب اسوس و صبر و ترب و بلبله و فستق و عافت و یک سندی و زعفران و لبنا خج است و بدین مصلح مفسد زلاج باعث
 تیج چهره و در دیگر و فساد دمه و اعراض رویه دیگر و پاشیدن پنج و قرآن جهت اکله و قروح خبیثه و آشفامیدن آن جهت دال لیل نافع و گفته اند از خاص آن است
 که چون عضوی از اعضاء پنج آن و قرآن یا اندک در غن بان و در غن زیتون یا در غن بید یا یک ساینده پیشانی و چشم و روی را بدارن چرب کنند و نزد یک
 ملوک روند بجا یب کرم و مغز باشد و هر حاجتی که باشد در او کرده و چون مجموعه آنرا و یا عضوی را از آن شکسته و پاره چربست بر بازو بندد و اگر در آن آید زنا و همه ذات
 و غرق و حرق و صاعقه و زدن و راه زان محفوظ ماند و تعلیق آن جهت تسکین غضب ملوک بغایت مثر و بعضی شرط دانسته اند که در آب استای ماه آنرا تعلیق نمایند بخورد
 آن جهت دفع فساد عقل و چون دهن سوزی مثر و چون یک عدد گل ناشگفته از دپاچه گران برشته کشی که هفت رنگ باشد چسبیده بر فطن
 سیر نزع تعلیق نمایند بر رخ صحران گردد و افعال و خواص این بقول هندیان در اسامی کچینا که شست سیر فوج السوفار بیزج هسنت سیر و حاد با دجان است
 فصل یای تختانی یا تابی فوقانی - تیکلیک یا منعم اول و سکون تابی فوقانی در سکون و سکون یای تختانی تابی فوقانی یا تابی هندی و اهل بلغم تیر و تلخ و سبک
 و خشک افزاینده هشتای طعام و صغره انگیز و ضعف بصر و عقل یعنی دوا نفع فساد خون و باد و بلغم و گویند بری نیز از ناسامی مشهور است یقیناً لی فتن اول و سکون
 تابی فوقانی و دفع نفع و اهل و سکون لاه و کثرت فارسی و سکون یای تختانی دوم اسم گاه زبان است متوجع یعنی یای تختانی و فتن فوقانی و سکون و او و عین هسنت سیر
 هر تابی است که در آن شیر جاز سبیل مقلع محرق باشد و در آن سمیت بود و شل غموتیا و اندک آن بسیار است و بقلل شخ نشه و اولان بهت نبات است و غن و شراب لاج

نکته که در فاع
 موه
 سبک
 موه
 موه

و احسان و باقی خاص آن در برت ملاحظه نمایند و یا الله عبارت از خون بر چهار سال است که در اول پاییز گرفته باشند و در بزرگداشت میدارند که گویند
 اول و سکون دال مصلحت دفع است و سکون رای هندی و ضم کات فارسی و سکون و او اسم رشتینگ است و دال یعنی دال و فتح دال و سکون
 و سکون لام و بافتن دایمی تختانی ثانی یعنی یعنی نیز عبارت است از شاخای میان کواک که خوشه بران باشد سه دست و دافع صفر و بلغم و طبع و الله بود
 و دافع اول و دوم دال مصلحت دفع و سکون و او اسم گاه دست یزید و فتح اول اسم اندلسی قوس است و یزید قمر فتح اول و سکون دال مصلحت دفع و الله بود
 و یزید صغیر خا مطلق است و بقول صاحب فرائض هم درخت بل است فضل یای تختانی بارای مصلحت یزید و فتح اول اسم هیون است یزید قمر صغیر
 فی است یزید اعلای تختانی درای مملو الف فتح عین مملو الف طاری است برابر کوشک نیلگون و در گردن او طوق زرین و مقار او سرخ بسیار خوش
 شکل و چون شب پر از آتش زرب و نبالش مانند چراغ و خوشی ظاهر شود و بروز کند گویند که بفالغ و لقوه سریع التاثير است و طلای خون او منعقد شدت و هرگاه او را
 در خانه خود دارد خانه آباد گردد و اگر کسی یزید یای تختانی درای مصلحت دفع و فتح همزه و کسر کات خدای و سکون یای تختانی دوم و کسر شین مجید سکون یای
 تختانی مجهول اسم در اسنخ است میر و یزید اسم فارسی است معرب آن یزید و آن بقله یای است میر و یزید یای تختانی و سکون رای مصلحت دفع و فتح
 موحده و سکون و او دین مصلحت عری است و قرب تیز و باغی گوشت پشت و موش و ختی گویند که آنرا عرس و دود المرح نامند و صاحب مغزین گفته
 که بزمی گھونس نامند و چنین نیست بلکه آن حیوانی است شبیه بوش الا و هم آن در آرزو دست آن کوتاه و گویند که آن حیوانی در از پایا کوتاه و دست است
 و دوم آن مثل دوم گریه و آزار بلند میکند و رنگ آن مانند رنگ خزال و این حیوان خانه خود را بطین زمین میسازد و چند روز از آن دران میدارد تا بجا
 بسوی آن ازان برسد و در صحرا یا بیابان گم و خشک در رسم و بقول گیلانی و غیر هم گرم و تری چون خون آن برای شمع زانند یک بعد کنان آنرا ملاحظه کنند
 باز زوید و خاکستر آن مافعت مسودی و در فکر چون باب خود بخورند گوشت آن کثیر الف نامین شکر و عقیات محک با و نافع نقطه العیول و گویند که
 آتشامیدن آن جهت اکثر امراض بارده حصا بیاند فالح و لقوه و رعشه و اوجاع مفاصل و پشت و دادر بول و اخراج سنگ کرده و ستان و مشلخ و نافع
 و محرق خون و گرم فرائض و امراض مصلح آن میوای تازه ترش و ترشهاست میر تا مهر یای و رای مصلحت دفع و فتح تایی و فانی و الف و کسر میر و فتح رای مصلحت
 دوم و الف هم کنول سرخ است میر را چنان یای تختانی درای مصلحت دفع و فتح رای مصلحت دوم و الف و سکون جیم و فتح نون و الف هم شالی سرخ است میر قاف
 اسم گرمی است که در کشت زراعت پیدا میشود و نبات آنرا میخورد و آزار منفع و طب نیست یزید قمر اول چرا بستون است و فتح اول و ثانی اظهار می نماید
 است که در شدت گرمایان قبور و خراباها بر شود و نیز از سر مض معروف است میر گر و نذا یای تختانی درای مصلحت دفع و فتح کات فارسی و سکون رای مصلحت
 دوم و کسر نوا و سکون نون و فتح دال مصلحت الف هم گھونگی سرخ است میر که کوبیا و رای مصلحت دفع و فتح لام و سکون دال مصلحت کات فارسی و سکون و او
 اسم لوده سرخ است میر مع بودن طبع سنگ سفید براق بر مره عقیه انار است میر نا اسم عربی خنات میری بدی یای تختانی و کسر یای مصلحت دفع
 و سکون یای تختانی دوم و فتح بای موحده و کسر دال مصلحت دفع و فتح کات فارسی و سکون یای تختانی دوم و فتح بای موحده و کسر یای مصلحت دفع
 مصلحت و موحده ییفت فتح اول و سکون سین مصلحت دفع و فتح گم گم است یسین اسم یاسین است شب یای تختانی و شین مجید بای موحده
 اسم معرب از یثرب فارسی است و نیز بخاری سنگ یثرب نامند و معرب یثرب ابو قلمون و حجر البشت بغداد آخر عوض بای موحده و حجر البشت بای موحده در اول
 عوض بای تختانی نیز گویند و آن سنگی است بسیار سخت و انار است که از چین از نهری که در انجاست می آورند و بالوان بسیار میباشد سفید و از رق
 و اخضر و حمز زیتونی و بعضی ازان دغنی رنگ آن بزرگ و دغان و در بعضی عروق سفید و رنگ بعضی شبیه بخرم و آنرا رابونی یا مالایون نامند
 و گویند که آن و انجاست و بعضی آنرا با دوت جشی و اهل مشرق بوقلمون نامند و بعضی گمان کرده اند که آن خرمی است و گیلانی گویند که آن اقسام است
 اهل یثرب و آن بزرگ است و در آن تشیفت اندک و بعضی که ازین و مائل بزرگ است و کثافت و ازان قسمی مائل بسفیدی صاف و تشیفت و مسه
 بیاس است و گویند که آن نوعی از زبرجد است بهترین انواع آن بزرگ است و گویند که بهترین آن زیتونی پس بزرگ مائل بزرگ دی پس سبز صاف پس بزرگ مائل سفید

اول و سکون دال مصلحت دفع است و سکون رای هندی و ضم کات فارسی و سکون و او اسم رشتینگ است و دال یعنی دال و فتح دال و سکون
 و سکون لام و بافتن دایمی تختانی ثانی یعنی یعنی نیز عبارت است از شاخای میان کواک که خوشه بران باشد سه دست و دافع صفر و بلغم و طبع و الله بود
 و دافع اول و دوم دال مصلحت دفع و سکون و او اسم گاه دست یزید و فتح اول اسم اندلسی قوس است و یزید قمر فتح اول و سکون دال مصلحت دفع و الله بود
 و یزید صغیر خا مطلق است و بقول صاحب فرائض هم درخت بل است فضل یای تختانی بارای مصلحت یزید و فتح اول اسم هیون است یزید قمر صغیر
 فی است یزید اعلای تختانی درای مملو الف فتح عین مملو الف طاری است برابر کوشک نیلگون و در گردن او طوق زرین و مقار او سرخ بسیار خوش
 شکل و چون شب پر از آتش زرب و نبالش مانند چراغ و خوشی ظاهر شود و بروز کند گویند که بفالغ و لقوه سریع التاثير است و طلای خون او منعقد شدت و هرگاه او را
 در خانه خود دارد خانه آباد گردد و اگر کسی یزید یای تختانی درای مصلحت دفع و فتح همزه و کسر کات خدای و سکون یای تختانی دوم و کسر شین مجید سکون یای
 تختانی مجهول اسم در اسنخ است میر و یزید اسم فارسی است معرب آن یزید و آن بقله یای است میر و یزید یای تختانی و سکون رای مصلحت دفع و فتح
 موحده و سکون و او دین مصلحت عری است و قرب تیز و باغی گوشت پشت و موش و ختی گویند که آنرا عرس و دود المرح نامند و صاحب مغزین گفته
 که بزمی گھونس نامند و چنین نیست بلکه آن حیوانی است شبیه بوش الا و هم آن در آرزو دست آن کوتاه و گویند که آن حیوانی در از پایا کوتاه و دست است
 و دوم آن مثل دوم گریه و آزار بلند میکند و رنگ آن مانند رنگ خزال و این حیوان خانه خود را بطین زمین میسازد و چند روز از آن دران میدارد تا بجا
 بسوی آن ازان برسد و در صحرا یا بیابان گم و خشک در رسم و بقول گیلانی و غیر هم گرم و تری چون خون آن برای شمع زانند یک بعد کنان آنرا ملاحظه کنند
 باز زوید و خاکستر آن مافعت مسودی و در فکر چون باب خود بخورند گوشت آن کثیر الف نامین شکر و عقیات محک با و نافع نقطه العیول و گویند که
 آتشامیدن آن جهت اکثر امراض بارده حصا بیاند فالح و لقوه و رعشه و اوجاع مفاصل و پشت و دادر بول و اخراج سنگ کرده و ستان و مشلخ و نافع
 و محرق خون و گرم فرائض و امراض مصلح آن میوای تازه ترش و ترشهاست میر تا مهر یای و رای مصلحت دفع و فتح تایی و فانی و الف و کسر میر و فتح رای مصلحت
 دوم و الف هم کنول سرخ است میر را چنان یای تختانی درای مصلحت دفع و فتح رای مصلحت دوم و الف و سکون جیم و فتح نون و الف هم شالی سرخ است میر قاف
 اسم گرمی است که در کشت زراعت پیدا میشود و نبات آنرا میخورد و آزار منفع و طب نیست یزید قمر اول چرا بستون است و فتح اول و ثانی اظهار می نماید
 است که در شدت گرمایان قبور و خراباها بر شود و نیز از سر مض معروف است میر گر و نذا یای تختانی درای مصلحت دفع و فتح کات فارسی و سکون رای مصلحت
 دوم و کسر نوا و سکون نون و فتح دال مصلحت الف هم گھونگی سرخ است میر که کوبیا و رای مصلحت دفع و فتح لام و سکون دال مصلحت کات فارسی و سکون و او
 اسم لوده سرخ است میر مع بودن طبع سنگ سفید براق بر مره عقیه انار است میر نا اسم عربی خنات میری بدی یای تختانی و کسر یای مصلحت دفع
 و سکون یای تختانی دوم و فتح بای موحده و کسر دال مصلحت دفع و فتح کات فارسی و سکون یای تختانی دوم و فتح بای موحده و کسر یای مصلحت دفع
 مصلحت و موحده ییفت فتح اول و سکون سین مصلحت دفع و فتح گم گم است یسین اسم یاسین است شب یای تختانی و شین مجید بای موحده
 اسم معرب از یثرب فارسی است و نیز بخاری سنگ یثرب نامند و معرب یثرب ابو قلمون و حجر البشت بغداد آخر عوض بای موحده و حجر البشت بای موحده در اول
 عوض بای تختانی نیز گویند و آن سنگی است بسیار سخت و انار است که از چین از نهری که در انجاست می آورند و بالوان بسیار میباشد سفید و از رق
 و اخضر و حمز زیتونی و بعضی ازان دغنی رنگ آن بزرگ و دغان و در بعضی عروق سفید و رنگ بعضی شبیه بخرم و آنرا رابونی یا مالایون نامند
 و گویند که آن و انجاست و بعضی آنرا با دوت جشی و اهل مشرق بوقلمون نامند و بعضی گمان کرده اند که آن خرمی است و گیلانی گویند که آن اقسام است
 اهل یثرب و آن بزرگ است و در آن تشیفت اندک و بعضی که ازین و مائل بزرگ است و کثافت و ازان قسمی مائل بسفیدی صاف و تشیفت و مسه
 بیاس است و گویند که آن نوعی از زبرجد است بهترین انواع آن بزرگ است و گویند که بهترین آن زیتونی پس بزرگ مائل بزرگ دی پس سبز صاف پس بزرگ مائل سفید

تقریظ منظم مع تالیف طبع فصیح انطوق و بلیغ المفہوم قیصر طبع ہمشیر زادہ و شاگرد عالیجناب مصنف ابن کتاب
یعنی حکیم محمد بن احمد بن علی خان حلی سکن ملتان رہبر پور افغانان ابن مولوی محمد عبدالحی خان ابن مولوی محمد عبدالحی خان
ابن مولوی عبد الرحمن خان ابن مولانا حاجی محمد سعید صاحب محنت تلمیذ حضرت شاہ ولی اللہ صاحب محنت دہلوی

<p>منہج جو دو چشمہ فیضان ہیں وہ اس وقت بوعلی زمان انکے دم سے جو روز و شب آباد انکے خلقت کو ہر مرض سے امان انکی جیسے دی سے خوش عالم علم فقہ و حدیث و طب نازان انکی تحقیق علم و فن کے حضور دیکھ کر اہل علم ہوں حیران کس سے تشبیہ و نفاق تین روز و شب مہر و مہین گزران نفعی بینی کے وقت مشکل ہو حکما دیکھ کر جنھیں حیران جن کتابوں کے دیکھنے کیلئے بہرہ و راجہ ہو تمام جہان تھے جو انے طبیب عالم میں جنکی تعریف میں ہر گنگ بان ساتھ ان سب کے اور یونانی کر دیے ہیں مفصل میں بیان نام اسکا محیط اعظم ہو ہوئی مطبوع طبع اہل جہان سطر جو یہ وہ زلف لیلیٰ ہو ریشک گلزار و غیرت ایمان ہمہ تن حکمت و فراست میں اپنے جد کے طریق درہ پہ روان تا کجا طول مدعا مجسمی عرض کرا دی خدائے کون و مکان</p>	<p>نور دوران محمد عظم خان یہ وہ ہیں جنکے سر پہ ہر دم ہو خانہ جود و بخشش و احسان انکے حاصل شرف طبابت کو انکے مملوک خرم و شادان وہ دیا ہو خدا نے دست شفا زیرک و ذی ہنر بھی ہیں نادان انکو ہر علم و فن میں اہل کمال کامل ایسا تیر فلک ہو کمان آپ کا سیکے شہرہ تشیخص رہے جنبش رگ جگر کی نہان انکے باعث صحیفے سابق کے حکما دل میں رکھتے تھے ارمان طب میں جو جو مقام مشکل تھے ہو گئے پڑھنے کا ذوق دوران اسقدر پنج و برگ ہندی کے جمع کر کے دو این بے پایاں سچ تو یہ ہو یکے زمانے میں واقعی ہو یہ بحر بے پایاں اسکی خوبی کروں بیان میں کیا صفہ رشک بیاض حور جنان انکے پوسے بھی فضل خالق سے عقل و دانش میں پیر میں جوان آرزو ہو یہی زمانے میں مختصر کریاں راز نہان میرے استاد کو زلمنے میں</p>	<p>جنکی شہرت ہے اک زمانے میں سایہ لطافت و جمعت نردان انکے دنیا میں صحت و آرام انکے علم و کمال فخر کنان انکے ادراک و فہم و دانش سے کر مسحا ہیں دیکھ کر حیران یہ جو قانون کی کرین توحیح جانتے ہیں محقق دوران دیکھتا ہوں تلاش ثانی میں وہ طوطی خلق ہے بے دمان ایسی ایسی کتابیں لکھیں مفید کرتے ہیں حل مشکلات جہان انکے صدقے میں ان مضامین سے ہو گئے انکے حل سے بہت اسان طب کے وہ مفردات لکھے اب نام لکھے کہ عقل ہو حیران انکے افعال اور خواص تمام حکما پر بڑے بڑے احسان چھپ گئی مطبع نظامی میں دیکھ ہی لینے آپ خود و کلام ہو بجا اسکے خط کو گر کیسے بڑے لائق محمد اکمل خان فن طب میں ہیں یہ قدم بہ قدم دے خدا اور علم بے پایاں ہاتھ اٹھا کر سوسہ چہر بلند روز افزا ہوں نے اوج بہت جولان</p>
---	---	--

اور زیر سپهر نامی کر جب ہونی یہ کتاب چھیکہ عیان	اور کر فخر عالم امکان لب بافت سے لون ہوا لباد	پہ بھی تاریخ اسانی عجیب کج تصود ہر سہ ہن دربان
--	--	---

قصید فصاحت نام بلاغیت قصید تواضع محیط اعظم تجرید قلم جاوہر رقم علامہ اکرم وفیہ المہ فیہم شیخ افروز برہم شیخ شناسی
یعنی فاضل اسی مولانا مولوی محمد عبدالحی صاحب کسبی مداحی سہ کتبہ درگاہ الانامیت شیخ ارجح المطالع وشیخ نظامی کانیو

محیط آنکہ از دستفید خورد و کلان محیط آنکہ دراو سہ کیما پسران محیط آنکہ از او تافت پر توے بر جان محیط آنکہ نباشد بجز را و طغیان محیط آنکہ نہ بین کران محیط او محیط آنکہ طیبیان زندان از ان محیط محیط آنکہ ہر موج او سسوط کمر محیط آنکہ ہر شمع اش در مکنون محیط آنکہ بود درج لو کو لالا محیط آنکہ بود سر کشادہ خوان ہم محیط آنکہ از و گشتہ تشنگان یزاب محیط آنکہ مروفتش بود پوشش و قمر محیط آنکہ میس قلب را او داکسیر محیط آنکہ بر نکستہ اش ہزار علاج محیط آنکہ کند زندہ مردہ را فی اللہ محیط آنکہ جبرای فیہ مرکب الشیخین محیط آنکہ بود شانی صنیر و کبیر محیط آنکہ بہ البرء جہاء فی الساعۃ محیط آنکہ بود گلشنش ہمیشہ بہار محیط آنکہ شفاء لعل اللہ المراضی محیط آنکہ از و منکشف و قاتق دل محیط آنکہ ز طبعش بود طبیب اکمل محیط آنکہ محقق کند از و تحقیق محیط آنکہ از و حل عہد لا یخسل	محیط آنکہ از دستفینش پیر و جوان محیط آنکہ در او سہ خط سہ ست نمان محیط آنکہ از او تافت ہر یکے فی شان محیط آنکہ نیسایہ بیت او طغیان محیط آنکہ نہ اسے محیط را پایان محیط آنکہ کید ان سہ کنان دران محیط آنکہ ہر سبیل او غتو و حسان محیط آنکہ ہر قطر او تشن در نطفان محیط آنکہ بود جھشہ غرور مرجان محیط آنکہ بود در کشادہ گنج شان محیط آنکہ از و ترن بان شہنہ بان محیط آنکہ سطورشش بود کاشان محیط آنکہ دران کیما سہ روح و روان محیط آنکہ ہر نغمہ اش دو صد زبان محیط آنکہ مد جان بقا سبب ہے جان محیط آنکہ بد او سہ حجتہ الاکابران محیط آنکہ بود کاسے طبیب زمان محیط آنکہ بہ الداء زال عن لاشان محیط آنکہ گلش را تخت خار خزان محیط آنکہ دواء لعل اللہ الاغیان محیط آنکہ از و منبسط ہفتائق جان محیط آنکہ ز فمشش بود مطب نمایان محیط آنکہ مطنب کند از و درمان محیط آنکہ از و مشکلی شود آسان
--	---

محیط آنکه بنا کرد احاطه رشمش
بجد و جسد اتم باینش احاطه او
بلش نبض بر دپے بدر کفوع مرض
ز به حکیم که چون اسمش اعظم انکاست
امام تجربه کاران کاروان ملکب
رموز خوان اشارات مركات شفا
کلید قفل در کلمات و جز نیاست
طبیب کاشفت اسرار طبیوتانست
محیط محیط تدبیر هر نیاست و غیر
اریب ما هر احوال جز نیست در کل
صدیر نادرست تشخیص و درک نوع مرض
گل ببارگات تان آب و رنگ علاج
ز راه راست تجاوزه کند سحر
ز چاه نامہ و از فامر آسم را آموخت
نشان نداد درین فن سکے مثالش را
چه مفرد است که هر قسم را محیط آید
بشرح و بسط و ادای مفرد پر دخت
چو در وزیر نسیم بهار طبع لطیف
بصد مساعی تصنیع اندرین طبع
سطور جد و لیش روکش خطوط شعاع
با به تمام محمد ابو سعید سعید
نظام طبع درین مطبع نظامی یافت
آب و رنگ خوش طبع زن بلبل و گمر
گبو دروے محل سال بچریش آسی
سوال سال دیگر را جواب غیب آمد
اگر بر سر تاریخ عیسوی داری

حکیم اعظم دوران محمد اعظم خان
بنام ابرارے شفاے بیماران
که داند اندک شش جنبش سر رگ جان
خیمه طبیب که چون نامش اعظم دوران
همام نکته شناسان حکمت یونان
خواص دان دواسے اماکن و احیان
چسراغ بزم اطباءے کامل الودیان
حکیم واقف استعار نسخه امکان
مدار دور و تأثیر هر گل و ریحسان
بیب مسلح سوء مزاج کون و کان
امیر معرکه اهل جنت و برهان
در محیط قوانین و فسترد یونان
برست عقل مشتمل بر نبض گلک روان
تجربش در روش نسخه از به میزان
نه شفاست چنین هم نه مفردات چنان
چه مفردات که باشد شجر حجر حیوان
مفردات و کیفیت و کم و زمان و مکان
شکفت غنچه این نسخه چون گل خندان
ز طبع آید مطبوع طبع اهل زمان
حرف و قوت تشکیکش غیر متابان
که هست اوصاف الصدق عبید الرحمن خان
چو خطبم لولو لالا و گوهر رخشان
بحسن خال و خطش خط کش خط خوان
محیط آب شفا جلد مفردات جهان
مترجم ادویه مفرد و پیچید دوران
گبو محیط کمال حکیم اعظم خان

اعلان داخله رحیمی

مخفی بردار این کتاب طبیب قانون کلیت ۲۵-۱۸۹۶
رحیمی کرده شد کسی در کتاب جرم حق تلفی نکند

محمد عبد الرحمن

وجه مهر و دستخط مختتم

برای سندان سنی که این کتاب مطبوع مطبع
نظامی کاپورت مطبع و دستخط مختتم گوید

